



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# الأشكال

للشيخ المفيد رحمته الله المشهور

دشنا سالي مقام چهاردهم رحمته الله طبع في المطبعه الكائنه في طهران

تجدد شرح فارسي

تجدد شرح فارسي رحمته الله المشهور

جلد (1)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الارشاد : در شناسائی مقام چهارده معصوم علیهم السلام و زندگانی ایشان

نویسنده:

شیخ مفید

ناشر چاپی:

اسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	ترجمه الارشاد : در شناسائی مقام چهارده معصوم علیهم‌السلام و زندگانی ایشان جلد ۱
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	مقدمه مترجم:
۱۴	اشاره
۱۵	معرفی کتاب
۱۵	نام و نسب و شهرت:
۱۵	عقیده دانشمندان:
۱۵	اساتید و مشایخ:
۱۶	شاگردان:
۱۶	موقعیت علمی:
۱۷	آثار و مؤلفات:
۱۷	توقیع حضرت ولی عصر ع:
۱۷	سال میلاد و وفات:
۱۹	باب اول علی (ع) کیست
۱۹	اشاره
۲۲	فصل ۱ امامت پس از پیغمبر ص
۲۲	فصل ۲ شهادت آن سرور
۲۳	فصل ۳ اطلاع از وقع شهادت
۲۴	فصل - ۴ اطلاع از شهادت
۲۵	فصل - ۵ چگونگی شهادت
۲۸	فصل ۶ مرقد علی ع
۲۹	باب دوم در این باب اخبار و فضائل و مناقب و کلمات حکمت آمیز و معجزات و آثار برجسته علی ع ذکر می‌شود

- ۲۹ ..... اشاره
- ۳۰ ..... فصل ۱ برتری علی ع
- ۳۱ ..... فصل ۲ فضیلت علی ع
- ۳۲ ..... فصل ۳ دوستی و دشمنی با علی
- ۳۳ ..... فصل ۴ پیروان علی رستگارانند
- ۳۳ ..... فصل ۵ دوستی علی ع
- ۳۳ ..... فصل ۶ علی را رسول خدا امیر المؤمنین خواند
- ۳۴ ..... فصل ۷ مناقب علی ع
- ۳۵ ..... فصل ۸ [نتیجه این منقبت]
- ۳۵ ..... فصل ۹ در خوابگاه رسول خدا
- ۳۶ ..... فصل ۱۰ امانت‌داری
- ۳۷ ..... فصل ۱۱ انتظام کارها بدست علی ع بوده
- ۳۸ ..... فصل ۱۲ کشف نهانی
- ۳۹ ..... فصل ۱۳ [نتیجه منقبت]
- ۴۰ ..... فصل ۱۴ پرچمدار با تدبیر
- ۴۰ ..... فصل ۱۵ علی ع فاتح یمن
- ۴۱ ..... فصل ۱۶ پرچمدار خیبر
- ۴۲ ..... فصل ۱۷ سوره براءت را علی ع خواند
- ۴۳ ..... فصل ۱۸ کارزار بدر
- ۴۵ ..... فصل ۱۹ مقتولان علی ع
- ۴۶ ..... فصل ۲۰ شرحی از کارزار بدر
- ۴۷ ..... فصل ۲۱ [چکامه از شاعر قریش در شرح دلاوری پسر ابو طالب]
- ۴۸ ..... فصل ۲۲ کارزار احد
- ۵۳ ..... فصل ۲۳ کشتگان احد

- فصل ۲۴ غزوه بنی النضیر ..... ۵۴
- فصل ۲۵ جنگ احزاب ..... ۵۵
- فصل ۲۶ جنگ بنی قریظه ..... ۶۰
- فصل ۲۷ غزوه ذات السلسله ..... ۶۲
- فصل ۲۸ [نتیجه که از جنگ میتوان بدست آورد] ..... ۶۳
- فصل ۲۹ غزوه بنی مصطلق ..... ۶۴
- فصل - ۳۰ غزوه حدیبیه ..... ۶۴
- فصل - ۳۱ جنگ خیبر ..... ۶۶
- فصل - ۳۲ فتح مکه ..... ۶۸
- فصل - ۳۳ ملاقات ابو سفیان با پیغمبر ..... ۶۹
- فصل - ۳۴ علی ع در فتح مکه ..... ۷۰
- فصل - ۳۵ معاهده پیغمبر قبل از فتح مکه ..... ۷۱
- فصل - ۳۶ نتیجه ..... ۷۲
- فصل - ۳۷ مأموریت خالد بن ولید ..... ۷۲
- فصل - ۳۸ کارزار حنین ..... ۷۳
- فصل - ۳۹ [اعتراض ذو الندیة به تقسیم غنائم و سخن پیامبر که علی او را می کشد] ..... ۷۶
- فصل - ۴۰ نتیجه ..... ۷۷
- فصل - ۴۱ پس از پیکار حنین ..... ۷۸
- فصل - ۴۲ [نتیجه این ماموریت] ..... ۷۹
- فصل - ۴۳ جنگ تبوک ..... ۷۹
- فصل - ۴۴ اسلام عمرو معدیکرب ..... ۸۱
- فصل - ۴۵ نتیجه ..... ۸۲
- فصل - ۴۶ جنگ ذات السلسله «۱» ..... ۸۳
- فصل - ۴۸ مباحله با نصاری ..... ۸۵

- فصل - ۴۹ نتیجه ..... ۸۶
- فصل - ۵۰ حجة الوداع ..... ۸۶
- فصل - ۵۱ نتیجه ..... ۹۱
- فصل - ۵۲ آخرین روزهای پیغمبر ..... ۹۱
- فصل - ۵۳ نتیجه مناقب علی ع ..... ۹۷
- فصل - ۵۴ [اشاره به قضاوت‌ها و داوریهای آن سرور] ..... ۹۸
- فصل - ۵۵ داوری در عصر پیغمبر ..... ۹۸
- فصل - ۵۶ [چند قضاوت دیگر از آن حضرت در زمان پیامبر اکرم ص] ..... ۱۰۰
- قضاوت در باره فرزند و دو پدر ..... ۱۰۰
- شکار شیر ..... ۱۰۰
- شوخی بیموقع ..... ۱۰۱
- قرعه بنام بنده و آزاد ..... ۱۰۱
- فصل - ۵۷ گاو الاغ‌کش ..... ۱۰۱
- فصل - ۵۸ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان ابو بکر] ..... ۱۰۲
- مرد شرابخوار ..... ۱۰۲
- معنی آب ..... ۱۰۲
- کلاله چیست؟ ..... ۱۰۳
- خدا در کجاست ..... ۱۰۳
- فصل - ۵۹ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان عمر] ..... ۱۰۴
- عمر حد شراب اجرا نکرد ..... ۱۰۴
- هم‌بستری با دیوانه ..... ۱۰۴
- بچه سقط شد ..... ۱۰۵
- یک بچه و دو مادر ..... ۱۰۵
- بچه شش ماهه ..... ۱۰۶



- ۱۰۶ ..... زنی که مجبور بزنا شد
- ۱۰۷ ..... فصل - ۶۰ نامه ایرانیان علیه عمر
- ۱۰۸ ..... فصل - ۶۱ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان عثمان]
- ۱۰۸ ..... پیرمرد از کار افتاده
- ۱۰۹ ..... شوهری که بنده زنش گردید
- ۱۰۹ ..... مکاتب زناده
- ۱۰۹ ..... فصل - ۶۲ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان خلافت ظاهری خودش]
- ۱۰۹ ..... مولود دو سر و دو بدن
- ۱۱۰ ..... جوان پدر کشته
- ۱۱۲ ..... عاشق حيله‌گر
- ۱۱۳ ..... قضاوت بیسابقه
- ۱۱۳ ..... چاقو کشی
- ۱۱۳ ..... غریق فرات
- ۱۱۴ ..... وصیت بجزء از مال
- ۱۱۴ ..... وصیت به سهم
- ۱۱۴ ..... وصیت به آزادی بنده قدیمی
- ۱۱۴ ..... نذر روزه
- ۱۱۴ ..... زن خرما ربا
- ۱۱۵ ..... شوهری که زنش را زد
- ۱۱۵ ..... باب سوم پاره از سخنان او
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۷ ..... فصل - ۱ ستایش از دانشمندان
- ۱۱۸ ..... فصل - ۲ توصیف دانشمندان
- ۱۱۹ ..... فصل - ۳ رویه استاد و شاگرد

- فصل - ۴ سخنی با بدعت‌گذاران ..... ۱۱۹
- فصل - ۵ معرفی از دنیا ..... ۱۲۰
- فصل - ۶ توشه آخرت ..... ۱۲۱
- فصل - ۷ کناره‌گیری از دنیا ..... ۱۲۱
- فصل - ۸ اعلام بمردم ..... ۱۲۱
- فصل - ۹ یاران نیکوکار ..... ۱۲۲
- فصل - ۱۰ شیعه با اخلاص ..... ۱۲۲
- فصل - ۱۱ بیاد مرگ ..... ۱۲۳
- فصل - ۱۲ گفتار در باره معرفت خود ..... ۱۲۳
- فصل - ۱۳ معرفی از خود ..... ۱۲۴
- فصل - ۱۴ پس از بیعت مردم با عثمان ..... ۱۲۴
- فصل - ۱۵ علی ع و مخالفان ..... ۱۲۵
- فصل - ۱۶ مخالفت طلحه و زبیر ..... ۱۲۵
- فصل - ۱۷ باز هم در این خصوص ..... ۱۲۶
- فصل - ۱۸ اخبار از آمدن عائشه ..... ۱۲۶
- فصل - ۱۹ توجه علی ع بجانب بصره ..... ۱۲۷
- فصل - ۲۰ ورود به ذی قار ..... ۱۲۸
- فصل - ۲۱ سخنی با کوفیان ..... ۱۲۸
- فصل - ۲۲ توجه بجانب بصره ..... ۱۲۹
- فصل - ۲۳ هنگام ورود به بصره ..... ۱۲۹
- فصل - ۲۴ هنگام قتل طلحه ..... ۱۳۰
- فصل - ۲۵ گذاری به کشتگان ..... ۱۳۰
- فصل - ۲۶ پس از پیروزی ..... ۱۳۲
- فصل - ۲۷ رسیدن خبر فتح بکوفه ..... ۱۳۲

- فصل - ۲۸ ورود در کوفه ..... ۱۳۳
- فصل - ۲۹ عزیمت بشام ..... ۱۳۳
- فصل - ۳۰ در برابر سخن درشت معویه ..... ۱۳۵
- فصل - ۳۱ تحریص به جنگ ..... ۱۳۶
- فصل - ۳۲ باز در این باره ..... ۱۳۶
- فصل - ۳۳ گذاری به پرچم معویه ..... ۱۳۷
- فصل - ۳۴ بازهم در این خصوص ..... ۱۳۷
- فصل - ۳۵ هنگام مراجعه از صفین ..... ۱۳۷
- فصل - ۳۶ پس از قرارداد ..... ۱۳۸
- فصل - ۳۷ گفتاری با خوارج ..... ۱۳۸
- فصل - ۳۸ پیمان شکنی معویه ..... ۱۳۹
- فصل - ۳۹ تحریص به پیکار ..... ۱۳۹
- فصل - ۴۰ تحریص بقتال ..... ۱۴۰
- فصل - ۴۱ بازهم در این خصوص ..... ۱۴۰
- فصل - ۴۲ نقض عهد معویه ..... ۱۴۱
- فصل - ۴۳ یادی از سخن پیغمبر) ..... ۱۴۱
- فصل - ۴۴ خطاب با مردم کوفه ..... ۱۴۲
- فصل - ۴۵ نکوهش از کوفیها ..... ۱۴۲
- فصل - ۴۶ دادخواهی ..... ۱۴۵
- فصل - ۴۷ در دار الشوری ..... ۱۴۶
- فصل - ۴۸ دامادی کار خود را کرد ..... ۱۴۶
- فصل - ۴۹ خطبه شقشقیه ..... ۱۴۶
- فصل - ۵۰ اعلام از ظهور امام عصر ع ..... ۱۴۸
- فصل - ۵۱ خطبه علی ع در مدینه ..... ۱۴۹

- فصل - ۵۲ چگونه حق علی ع غصب شد ..... ۱۵۰
- فصل - ۵۳ کلمات حکمت‌آمیز ..... ۱۵۰
- فصل - ۵۴ معجزات ..... ۱۵۴
- فصل - ۵۵ علی ع زخم ندیده ..... ۱۵۵
- فصل - ۵۶ ..... ۱۵۶
- فصل - ۵۷ کسی بر او چیره نشد ..... ۱۵۶
- فصل - ۵۸ علی ع یا ستوده همگان ..... ۱۵۶
- فصل - ۵۹ خاندان علی ع چه دیدند ..... ۱۵۷
- فصل - ۶۰ اخبار از مغیبات ..... ۱۵۸
- فصل - ۶۱ اخبار از مغیبات ..... ۱۵۹
- فصل - ۶۲ پیش‌آمد مرد از دی ..... ۱۶۰
- فصل - ۶۳ خبر شهادت ..... ۱۶۱
- فصل - ۶۴ دیوانگی بسر بن ارطاة ..... ۱۶۲
- فصل - ۶۵ شهادت رشید هجری ..... ۱۶۴
- فصل - ۶۶ شهادت مزرع ..... ۱۶۴
- فصل - ۶۷ شهادت کمیل ..... ۱۶۵
- فصل - ۶۸ شهادت قنبر ..... ۱۶۵
- فصل - ۶۹ پیش‌آهنگی خالد بن عرفطه ..... ۱۶۶
- فصل - ۷۰ سؤال از موی سر و صورت ..... ۱۶۶
- فصل - ۷۱ افسوس براء بن عازب ..... ۱۶۶
- فصل - ۷۲ اشاره بقتلگاه حسین ..... ۱۶۷
- فصل - ۷۳ در خیبر ..... ۱۶۷
- فصل - ۷۴ ظهور چشمه خوشگوار ..... ۱۶۷
- فصل - ۷۵ پیکار با جنیان ..... ۱۶۹

- فصل - ۷۶ رد شمس ..... ۱۷۲
- فصل - ۷۷ گفتگوی ماهیان ..... ۱۷۳
- فصل - ۷۸ گفتگوی اژدها ..... ۱۷۳
- فصل - ۷۹ کسانی که منکر جن‌اند ..... ۱۷۴
- فصل - ۸۰ کورشدن عیزار ..... ۱۷۴
- فصل - ۸۱ پیس شدن انس ..... ۱۷۵
- فصل - ۸۲ کورشدن زید بن ارقم ..... ۱۷۵
- فصل - ۸۳ دیوانه شدن مرد عبسی ..... ۱۷۵
- باب چهارم فرزندان علی و عددشان ..... ۱۷۶
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ..... ۱۷۶

## ترجمه الارشاد : در شناسائی مقام چهارده معصوم علیهم السلام و زندگانی ایشان جلد ۱

### مشخصات کتاب

سرشناسه : مفید، محمدبن محمد، ۳۳۶-۴۱۳ق.

عنوان قراردادی : الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد. فارسی-عربی.

عنوان و نام پدیدآور : الارشاد : در شناسائی مقام چهارده معصوم علیهم السلام و زندگانی ایشان / للشیخ المفید؛ ترجمه و شرح فارسی محمدباقر ساعدی خراسانی؛ بتصحیح محمدباقر بهبودی.

مشخصات نشر : تهران: اسلامیه، ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری : ۷۱۹ ص.

شابک : ۹۶۴-۴۸۱-۰۰۰-۰۰۰-۷۱۶۰۰۰-۰۰۰ ریال؛ ۲۵۰۰۰ ریالچاپ پنجم

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۷۸

یادداشت : چاپ پنجم، ۱۳۸۰.

یادداشت : چاپ ششم: ۱۳۸۵ (فیبا).

عنوان دیگر : الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد. فارسی-عربی.

موضوع : ائمه اثنا عشر.

موضوع : امامت.

شناسه افزوده : ساعدی خراسانی، محمدباقر، مترجم.

شناسه افزوده : بهبودی، محمدباقر، ۱۳۰۸-، مصحح.

رده بندی کنگره : BP۳۶/م۷الف ۴۰۴۱ ۱۳۷۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۷۴۶۶

### مقدمه مترجم:

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى.

اما بعد پس از آنکه کتاب حقائق فیض کاشانی و کتاب مصباح الشریعه منسوب به حضرت صادق علیه السلام را ترجمه کرده و چند سال قبل در تهران طبع و منتشر گردید، برای آنکه هر چه بیشتر از عنایات ربانی حضرت پروردگار بهره‌مند شوم و هم خدمت بیشتری به عالم دین و دیانت کرده باشم، از خدای متعال توفیق و کمک خواسته و با نظر لطف و مرحمت اهل بیت عصمت و طهارت کتاب ارشاد مفید را که از مدارک معتبر شیعه و در تاریخ ائمه اطهار و معرفی شئون امامت است، ترجمه نمودم، امید است مورد قبول پیشگاه مقدسشان قرار گیرد بمنه و کرمه.

کتاب ارشاد یکی از کتب مهم و معتبر است که همواره مورد توجه عوام و خواص بوده و در عین حال که مختصر و موجز تدوین شده بسیاری از مهمات و تواریخ زندگی ائمه طاهرین (ع) را در بر دارد. این کتاب در دو مجلد گرد آمده:

### معرفی کتاب

مجلد اول آن، شامل زندگی امیر المؤمنین ع و کلمات و حالات و اصحاب و خدمات و قدمهای مؤثر آن جناب بوده و از چندین باب و فصل تشکیل شده و پایان آن را بذکر فرزندان آن حضرت خاتمه داده. و جلد دوم آن، مشتمل بر ذکر یازده نفر فرزندان آن حضرت است که پس از وی حائز مقام خلافت الهی بوده‌اند و این مجلد نیز مانند مجلد اول مشتمل بر فصول و ابواب بوده و زندگی یک یک از معصومین علیهم السلام را بتفصیل و اجمال توضیح داده. غرض مؤلف بزرگوار از این اجمال نه از نظر بی‌اطلاعی یا سهو و اشتباه بوده بلکه آنچه را در این کتاب آورده موافق با مقصود و کافی برای معرفی شخصیت خاندان عصمت دیده است. و چنانچه از مقدمه کتاب استفاده می‌شود، شخصی از او درخواست کرده چنین کتابی در باره حضرات معصومین و تاریخ زندگی و بخشی از اخبار آنان تدوین نماید شیخ مفید هم خواسته ویرا اجابت کرده و کتاب حاضر را که کافل مهمات زندگی آنهاست و در واقع حق را از باطل جدا میکند گرد آورده

### نام و نسب و شهرت:

کنیه‌اش ابو عبد الله و نامش محمد و نام پدرش محمد و جدش نعمانست و نسب او بطوری که نجاشی در رجالش آورده به یعرب بن قحطان که ریشه تازیان بدو می‌پیوندد میرسد وی از قبیله حارث و شهرتش مفید یا شیخ مفید و یا بمناسبت آنکه پدرش محمد، ملقب بمعلم بوده او را ابن المعلم می‌گفته‌اند و بلکه بعضی او را بهمین لقب می‌شناخته و در کتب خود بهمین لقب معرفی کرده‌اند و سبب

ترجمه الارشاد، ص: ۳

شهرت او بمفید بمناسبت مناظره‌ای بوده که با یکی از رجال اهل سنت نمود. چنانچه پس از این اشاره خواهیم کرد.

### عقیده دانشمندان:

علامه حلی در بخش اول از خلاصه می‌نویسد من اجل مشایخ الشیعۀ و رئیسهم و استادهم و کل من تأخر عنه استفاد منه و فضله شهر من ان یوصف فی الفقه و الکلام و الروایۀ اوثق اهل زمانه و اعلمهم، انتهت رئاسۀ الامامیۀ فی وقته الیه و کان حسن الخاطر دقیق الفطنۀ حاضر الجواب.

ابن الندیم بعنوان ابن المعلم او را چنین می‌ستاید. فی عصرنا انتهت رئاسۀ متکلمی الشیعۀ الیه مقدم فی صناعۀ الکلام علی مذهب اصحابه دقیق الفطنۀ ماضی الخاطر شاهدته فرأیته بارعا. بالجمله شیعه و سنی او را بعظمت و دانش و ریاست و بزرگواری ستوده‌اند.

### اساتید و مشایخ:

مفید اصلا از مردم عکبری بر وزن مرتضی که از توابع بغداد و در فاصله ده فرسخی آن واقع شده بوده از آنجا باتفاق پدرش برای

کسب کمال به بغداد آمده و بحوزه درس ابو عبد الله جعل بضم جیم و فتح عین متوفی ۳۶۹ که از افاضل دانشمندان بوده حضور یافته و چندی از محضر نامبرده استفاده کرده و پس از او بمحضر ابو یاسر حضور می‌یافته و چون او گاهی از اوقات از عهده اعتراضات و پاسخ آنها بر نمی‌آمده معظم له را بمجلس علی بن عیسی رمانی که از متکلمین بنام عصر بوده هدایت نموده و بالاخره نامبرده تمام محاضر و اساتید عصر را درک کرده تا مقامات علم و دانش را از هر لحاظ حائز شده و باخذ اجازه هدایت و روایت از دانشمندان شیعه و سنی نائل آمده.

و مشایخ وی علاوه بر ابو عبد الله جعل عبارتند از شیخ جعفر بن قولویه که بیشتر اوقات روایات وی مستند بایشانست و شیخ صدوق و ابو غالب زراری و احمد بن محمد بن ولید و دیگران.

### شاگردان:

و در آن وقت که خورشید تابان علم و کمال وی آسمان علم و دانش را منور ساخت از همه جا طالبان دانش بجانب وی کوچ کرده و بر آستان فضل و کمال او عاکف شده و رجال نامی که هر یک گوی سبقت را از اقران خود ربوده و آثار و آثارشان برای همیشه مورد توجه خاص و عام بوده از محضر او برخاسته‌اند، معاریف ایشان عبارتند از:

ابو الفتح کراچکی و شیخ طوسی و نجاشی و سلار دیلمی و سید مرتضی و رضی که در خصوص این دو برادر بزرگوار رؤیائی دارد که ذیلا محض موقعیت این شیخ جلیل آورده می‌شود.

شبی نامبرده در خواب دید در مسجد کرخ بغداد نشسته صدیقه کبری ع در حالی که دست حسنین ع را گرفته بر او وارد شده فرمود ای شیخ باین دو فرزند من علم فقه بیاموز چون بیدار شد از این خواب بحیرت افتاد که مقصود چیست و نتیجه آن بکجا منتهی خواهد شد؟ صبح در وقت معین بمسجد مزبور رفت فاطمه مادر سید مرتضی و رضی دست دو فرزندش را بدست گرفته بر او وارد شد درخواست کرد که دو فرزندش را تحت تربیت خود قرار داده و علم فقه بآنها بیاموزد شیخ از تعبیر خوابش باخبر شد.

### موقعیت علمی:

شیخ مفید در تمام فنون معموله عصر ید طولی و اطلاع وافیه و کافی داشته و مخصوصا در علم کلام و مناظره مهارتی بسزا داشته چنانچه او را بزرگ متکلمان شیعه و رئیس آنان شمرده‌اند مناظرات او با عده از بزرگان اهل سنت مشهور است بویژه با قاضی عبد الجبار معتزلی که چون عاجز از جواب او شده ویرا بجای خود نشانیده و او را بعنوان مفید شناخته و به «انت المفید حقا» خطاب کرده و عضد الدوله دیلمی که از این معنی باخبر شده برای اظهار قدردانی از مقام علمی وی یک غلام و یک جبه و یک دستار و یک مرکب خاص بازین و لجام زرین و صد دینار زر بوی بخشید و قرار گذارد روزی ده من نان و پنج من گوشت بحضار مجلس او که محض استفاده حاضر میشوند داده شود.

ترجمه الارشاد، ص: ۴

مقدمه مترجم و نیز هنگامی که با علی بن عیسی رمانی مناظره کرد و باو غالب شد و رمانی از مایه علمی و استادی وی با خبر گردید توصیه و تمجیدی که حاکی از مقام علمی و اهمیت معظم له بوده به استادش ابو عبد الله جعل نوشته و ویرا در آن نامه به «مفید» ملقب ساخته. مجملا باندازه در خذلان و بیچارگی اهل سنت میکوشید که وقتی شیخ ابو القاسم خفاف معروف به ابن النقیب از رحلت او باخبر شد بی‌اندازه خوشحال گردیده دستور داد خانه‌اش را تزئین کرده و آن روز را عید گرفته و بعنوان تهنیت و مبارکباد جلوس کرد و گفت اینک مرگ بر من گواراست.

و کسی که پس از درگذشت شیخ مفید موفق شد که حائز مقام او شود و با متکلمان سنی مبارزه کند و آنان را منکوب سازد ابو



یعلی محمد بن حسن جعفریست که بنوشته علامه، خلیفه شیخ مفید و جانشین او و متکلم فقیه و حائز مقام فقه و کلام بوده و در روز شنبه ۱۶ رمضان سال ۴۶۳ در گذشته و در خانه خودش مدفون شده.

## آثار و مؤلفات:

مفید حدود دویست کتاب و رساله در فنون مختلفه ویژه در علم کلام و مناظره تألیف و تصنیف نموده و عده از آنها که از گزند روزگار محفوظ مانده در دست اعلام شیعه و ارکان شریعه بوده و از آنها استفاده میکردند چنانچه مرحوم مجلسی در هنگام تدوین مجلدات بحار الانوار هیجده کتاب از کتب او را دارا بوده و اسامی کتابها و رسائل نامبرده را نجاشی در رجال خود متجاوز از صد و هفتاد مجلد یاد کرده و از کتب او آنچه مطبوع و مشهور است یکی ارشاد (کتاب حاضر) دیگری اوائل المقالات دیگری الجمل دیگری مسار الشیعه و یکی هم مقنعه در فقه امامیه و امثال اینها.

## توقیع حضرت ولی عصر ع:

و از جمله امتیازات و فضائل خاصه شیخ مفید چند فقره توقیع وقیع همایونی است که از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر ع بدین عنوان صادر شده:

«اللاخ السدید و الولی الرشید الشیخ المفید ابی عبد الله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه» و دیگری «ایها الناصر للحق و الداعی الیه بکلمة الصدق».

علت صدور توقیع را قصص العلماء چنین نوشته: یکی از روستائیان بحضور شیخ آمده سؤال کرد هر گاه زن آبستنی که بچه رحمش زنده باشد و خود آن زن بمیرد می‌توان پهلوی او را شکافت و آن بچه را بیرون آورد یا او را با همان بچه باید دفن کرد شیخ پاسخ داد او را با همان بچه دفن کنند آن مرد پذیرفته بیرون رفت در راه سواری با کمال عجله خود را بوی رسانید که شیخ می‌گوید شکم مادر را شکافته بچه را بیرون آورید آنگاه زن را بخاک سپارید نامبرده بمحل خود رفته و بدستور ثانوی عمل کرد پس از چندی شیخ را از این پیش آمد اطلاع دادند گفت من کسی را بچنین کاری مأمور نداشتم و او حضرت ولی عصر ع بوده الحال که در فتاوی شرعیه خطا می‌کنم دیگر فتوا نمی‌دهم بهمین مناسبت بخانه نشست و درب فتوا را بروی خود بست تا آنکه توقیعی باین مضمون شرف صدور یافت «بر شما لازم است فتوا بدهید و بر ماست که شما را از خطا کاری نگهداری کنیم» شیخ بار دیگر بمسند فتوا نشست.

## سال میلاد و وفات:

نجاشی می‌نویسد معظم له در روز یازدهم ذی قعدة سال سیصد و سی و شش یا سیصد و سی و هشت متولد شده و در شب جمعه سوم ماه مبارک رمضان سال چهار صد و سیزده در سن هفتاد و هفت سالگی یا هفتاد و پنج سالگی در گذشته و در میدان اشنان بغداد با آن بزرگی که داشته در عین حال بقدری سنی و شیعه اجتماع کرده که جا برای نماز گزاران نمانده و در آن روز سید مرتضی علم الهدی بر جنازه او نماز گزارده و هشتاد هزار نفر بر پیکر پاک او نماز گزارند آنگاه جنازه او را بمقابر قریش نقل داده و

ترجمه الارشاد، ص: ۵.

شرح حال مؤلف در پائین پای حضرت موسی بن جعفر و نزدیک قبر استادش ابن قولویه مدفون ساختند.

مرحوم شیخ محمد سماوی در صدی الفؤاد ذیل مدفونین آستان امامین همامین کاظمین علیهما- السلام می‌گوید.

و کالمفید شیخنا محمد شمس الهدی بحر الندی روض الندی

جاهد فی الاسلام و الایمان حیا و نال میتا الامانی

سرت به حور الجنان العیدفارخوا (قد قدم المفید) علم الهدی و مهیار دیلمی قصائد غرائی در مرثیه او گفته‌اند.

و گویند پس از آنکه نامبرده را بخاک سپردند حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه این سه بیت را بخط مبارک خود بر روی قبر او مرقوم فرمود:

لا صوت الناعی بفقدک انه یوم علی آل الرسول عظیم

إن كنت قد غیبت فی جدث الثری فالعدل و التوحید فیک مقیم

و القائم المهدی یفرح کلماتیت علیک من الدروس علوم

تا بدینجا مجملی از شرح حال مرحوم مفید آورده شد.

و انا الحقیق محمد باقر بن حسین ساعدی خراسانی.

مشهد مقدس رضوی شب شنبه هجدهم صفر المظفر هزار و سیصد و هشتاد و دو

ترجمه الإرشاد، ص: ۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صورت اجازه حضرت حجة الاسلام و المسلمین سند الاعلام والدنا الاجل مولانا الشیخ حسین المقدس المشهدی.

بعد المقدمة:

و اجزت لك يا ولدی اصلح الله امر دینک و دنیاک و جعلک ممن نظر الیه فی اولیه و اخراه ان تروی عنی عن العالم الربانی اجل مشایخ عصرنا فی الحدیث ثقة الاسلام و المسلمین فخر الشیعة الامامیة الحاج شیخ عباس القمی قدس الله روحه عن شیخه الاجل المؤید ذی الفیض القدسی المحدث النوری الطبرسی عن شیخ- الفقهاء العظام العلامة الانصاری عن شیخه المحقق النراقی عن صاحب الکرامات و المقام المعلوم العلامة الطباطبائی بحر العلوم عن الاستاذ الاکبر المحقق البهبهانی عن ابیه العالم الجلیل المولی محمد اکمل عن مروج المذهب و الدین العلامة المجلسی عن ابیه العالم الفاضل الکامل المذهب التقی المجلسی الاول عن شیخه الاجل شیخ الاسلام و المسلمین مولانا بهاء الدین عن ابیه و استاده المحقق المؤید المسدد الشیخ حسین بن عبد الصمد العاملی الحارثی عن شیخ الامة و فتاها و مبدی الفضائل و متنهاها العالم الربانی الشیخ زین الدین الشهدی الثانی عن شیخه زین الحق و الملة و الدین الشیخ ابی القاسم نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ العالم السید شمس الدین محمد بن المؤذن الجزینی ابن عم الشهدی عن الشیخ العالم الفاضل الورع الصفی ضیاء الدین علی عن والده الاجل رئیس المذهب و الملة و رأس المحققین الجلة الجامع فی معارج السعادة اقصى مدارج العلم و رتبة الشهادة الشیخ السعید شمس الدین محمد بن مکی الشهدی الاول عن وحید عصره و فرید دهره استاد الفقهاء الکملین فخر المحققین ابی طالب محمد عن والده الاجل الاعظم الطود الباذخ الاشم جمال الملة و الدین آیه الله فی العالمین ابی منصور الحسن بن المطهر المشتهر بالعلامة اعلى الله مقامه عن افقه الفقهاء الاعلام و رئیس علماء الاسلام نجم الدین ابی القاسم جعفر بن سعید المشتهر بالمحقق الحلی عن السید العالم شمس الدین فخار بن معد الموسوی عن الشیخ الجلیل الفقیه سدید الدین شاذان بن جبرئیل القمی عن شیخ المحدثین عماد الدین محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ الاجل العالم الفاضل المفید الثانی ابی علی الحسن عن والده الاجل محیی الرسوم و مدرس العلوم شیخ الطائفه علی ال- طلاق الشیخ ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی عن حجة الفرقة الناجية شیخنا الامام السعید ابی عبد الله المفید (صاحب هذا الكتاب) عن نقاد الاخبار و ناشر آثار الائمة الاطهار رئیس المحدثین شیخنا الصدوق محمد بن علی بن بابویه القمی قال حدثنا محمد بن القاسم الجرجانی قال حدثنا یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سنان عن ابویهما عن مولانا و سیدنا ابی محمد الحسن بن علی بن



اینخبر مشهور است.

(۱) کنیه اسمی است که در آغاز آن اب یا ام باشد مانند ابو الحسن یا ام کلثوم.

ترجمه الارشاد، ص: ۹

(۱) امیر المؤمنین علی و برادرانش نخستین کسانی هستند که دو بار از پشت هاشم بجهان آمده‌اند یکی از طرف پدر و دیگری از جانب مادر و با این نسب و نشوونمایی که تحت نظر و تربیت رسول خدا (ص) نموده در واقع بدو شرافت و منزلت نائل آمده که هم فرزند هاشم است و هم تربیت شده دست رسول خدا (ص).

علی ع از نزدیکان پیغمبر و یاران او نخستین کسی است که بآن جناب گرویده و اولین جوانمردیست که او را پیمبر بشرف اسلام خوانده و او هم بدون تأمل پذیرفته.

علی ع همواره بیاری دین اسلام قیام می کرده و با مشرکان کارزار می نموده و از ایمان پشتیبانی می کرده و سرکشان را از دم شمشیر آبدارش می گذرانده و راههای سنت و آئین قرآن را بمردم می آموخته و بدادگری رفتار می کرده و مردم را بکارهای پسندیده وامیداشته.

علی ع پس از بعثت پیغمبر اکرم ص مدت بیست و سه سال با او می زیسته سیزده سال در مکه بوده و در تمام پیش آمدهای پیغمبر شریک بوده و امور گران آن جناب را با دوش مهر خود حمل می کرده و مشقات بسیاری را در راه آن حضرت بر خود هموار می ساخته و پس از هجرت بمدینه مدت ده سال با آن جناب بسر برده و مشرکان را از آن حضرت دور کرده و با کافران جنگیده و خود را فدائی آن حضرت ساخته و آزار دشمنان دین را بدین وسیله برطرف کرده و پیوسته از همین رویه پسندیده تعقیب کرده تا رسول خدا از دنیا رحلت کرده و بسرای جاوید انتقال یافته و در آن هنگام امیر المؤمنین سی و سه سال داشته.

(۲) چون پیغمبر ص از دنیا رخت بریست، امت در باره امامت او اختلاف کردند شیعه یعنی همه بنی هاشم

ترجمه الارشاد، ص: ۱۰

و سلمان و عمار و ابو ذر و مقداد و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و بزرگان مهاجر و انصار او را خلیفه پس از رسول خدا می دانند و سمت امامت او را بر همه مردم امضا نموده و می گویند او دارای خصال پسندیده فضل و کمال است و نخستین کسی است که ایمان آورده و از نظر علم باحکام از همه بالاتر و از راه جهاد از همه پیشقدمتر و آخرین پایه زهد و پرهیزکاری و صلاحیت را داراست و در نزدیکی به پیغمبر پایه ایست که هیچ یک از نزدیکان رسول اکرم آن درجه را ندارند.

علاوه بر این خدا هم در قرآن کریم بولایت او تصریح کرده «إِنَّمَا وَكَّيْتُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۱) همانا سرپرست و اولی بتصرف شما خدا و رسول و آنهایند که به آئین حق گرویده یعنی آنان که نماز می خوانند و در هنگام رکوع، صدقه می دهند.

و می دانیم که غیر از علی ع دیگری در حال رکوع، صدقه نداد.

و هم در لغت ثابت شده که ولی بمعنی اولی بتصرف است و هنگامی که علی ع بحکم قرآن اولی بتصرف نسبت بمردمان باشد چنانچه ولایتش را قرآن تصریح کرده بلا-شک پیروی از او بر همه مردمان واجب است چنانچه اطاعت از خدا و رسول را بهمین برهان از قرآن استفاده می کنیم.

دلیل دیگر فرموده رسول خدا است در یوم الدار که مخصوصا فرزندان عبدالمطلب را گردآورده بود و آنان را از خشم خدا بیم میداد و می فرمود کسی که در گسترش و ترویج ایمان بمن کمک کند و خود زیر بار توحید و یکتاپرستی بیاید همان کس برادر و

جانشین و وارث و خلیفه پس از من است علی ع که در آن روز از همه خوردسالتر

(۱) آیه ۵۵ سوره مائده

ترجمه الارشاد، ص: ۱۱

بود پیشقدم شده خود را بجناب نبوی معرفی کرده عرضکرد من یگانه کسی هستم که در امر نبوت و نشر احکام الهی با شما همکاری می کنم حضرت فرمود آرام گیر که تو برادر و وصی و وزیر و جانشین پس از منی.

(۱) و اینسخن صریح است که آن حضرت جانشین رسول خدا است. و نیز رسول خدا ص در روز غدیر خم که مردم را برای استماع بیانات خود گرد آورده بود بمردمان خطاب کرد:

الست اولی بکم من انفسکم؟

آیا من بهمه شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟

قالوا اللهم بلی

همه گفتند آری خدا گواه است که تو دارای چنین منصبی هستی آن حضرت بلا فاصله فرمود

فمن كنت مولاة فعلى مولاة

هر که را باشم منش مولا- و دوست ابن عم من علی مولای اوست بالاخره نبی اکرم همان سمتی را که خود بر مردم داشت و ناگزیر مردم باید آن را بپذیرند برای علی ع در آن روز اثبات کرد و کسی هم در آن روز انکار مقام ولایتی آن جناب را ننمود.

و این حدیث چنانچه می بینید صریح بامامت و خلافت اوست.

و همچنین هنگامی که می خواست بکارزار تبوک حضور پیدا کند علی ع را مخاطب ساخته فرمود

«انت منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبى بعدى»

تو نسبت بمن مانند هرون نسبت بموسی هستی با این تفاوت که پس از من پیمبری نیست.

رسول خدا ص با این بیان وزارت خود را برای علی ع واجب گردانیده و او را ویژه مودت و دوستی خود قرار داده و او را مخصوصا از میان همه مردم برگزیده و در زمان حیات و پس از درگذشتش او را خلیفه بر مردم ساخته چنانچه همه این مناصب را قرآن برای

هرون ثابت کرده و چون پیمبر او را بمنزله هرون قرار داده باید همه آنها برای علی ع ثابت باشد خدای متعال از زبان موسی می فرماید «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ

بِنَا بَصِيرًا» قال

ترجمه الارشاد، ص: ۱۲

اللَّهُ «فَدَأْوَيْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» «۱» پروردگارا هرون را که برادر و از اهل بیت منست وزیر من قرارده و پشتم را مستحکم ساز و او را در امور مربوط بمن انباز نما تا بسیار به تسبیح تو بپردازیم و همواره بیاد تو باشیم که تو از حال ما باخبری و خدا فرمود

درخواست تو ای موسی باجابت رسید.

(۱) خدای متعال در این آیه هارون را در نبوت و وزارت انباز موسی ع قرار داده تا هم بتواند ادای رسالت کند و هم از او پشتیبانی نماید.

و خدا نیز در باره استخلاف او از زبان موسی ع چنین می فرماید: اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ «۲» موسی برادرش خطاب می کند اینک که من باید حسب الامر خدا بانجام مأموریت خود اقدام کنم تو باید در میان پیروان من بجای مانی و

کارهای آنها را اصلاح کنی و زنهار از فسادگران پیروی نکنی.

چنانچه استفاده می‌شود و قرآن حکومت می‌کند بایستی خلافت موسی و جانشینی او ثابت برای هرون باشد یعنی دیگری از آن بهره‌مند نمی‌گردد و نظر باینکه رسول خدا ص همه منازل هارون را به استثناء نبوت برای علی ع قرار داده باید او وزیر و یاور پیغمبر باشد و در حقیقت شایسته همین خصال بوده و خلافت آن حضرت بتصریح پیغمبر در زمان حیات او و پس از درگذشتش بطوری که از حدیث منزلت استفاده می‌شود بوده است.

و از این قبیل ادله برای اثبات خلافت او باندازه‌ایست که اگر بخواهیم همه آنها را ذکر کنیم کتاب ما از حد اختصار خارج می‌شود و ما در کتابهای دیگرمان ولایت و خلافت او را کاملاً ثابت کرده‌ایم الحمد لله.

(۱) آیات ۳۱ تا ۳۸ سوره طه

(۲) آیه ۱۳۸ سوره اعراف

ترجمه الارشاد، ص: ۱۳

### فصل ۱ امامت پس از پیغمبر ص

(۱) امامت حضرت امیر المؤمنین ع پس از پیغمبر اکرم ص سی سال بوده بیست و چهار سال و شش ماه از آن را از تمام تصرفات ملکی ممنوع و باکمال تقیه و مدارا کردن با مردم و خلفاء بسر می‌برده و پنج سال و شش ماه دیگر را برزم منافقان و خوارج و پیروان معاویه و رفع سایر گرفتاریها پایان رسانیده چنانچه پیغمبر هم در آغاز کار سیزده سال نمی‌توانست حقایق نبوت و احکام الهی را برای مردم بیان کند و باکمال خوف و ترس و حبس و زجر بسر می‌برد و نمی‌توانست با کافران بجنگد و آنان را نابود ساخته و مسلمانان را از چنگال پرکین آنها رهائی بدهد و چون از مکه بمدینه هجرت کرد ظرف ده سال با مشرکان و منافقان می‌جنگید و حقایق اسلام را گوشزد افراد می‌کرد تا از دنیا رحلت فرمود و به نعمتهای جاوید بهشت نائل گردید.

### فصل ۲ شهادت آن سرور

(۲) درگذشت علی ع پیش از طلوع شب جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجرت بوده.

آن حضرت بشمشیر ناپاک پسر ملجم مرادی در هنگامی که برای پیاداشتن فریضه صبح بمسجد کوفه وارد شده بود از پای درآمد. علی ع شب نوزدهم ماه رمضان برای آنکه مردم را از خواب بیدار کند و آنان را برای انجام - وظیفه عبادی بخواند بمسجد آمد و ابن ملجم از اول شب در صدد فرصت بود تا بمجردی که علی ع را به بیند کار خود

ترجمه الارشاد، ص: ۱۴

را خاتمه دهد و برای انجام این اندیشه سوء با خوف و ترس خود را در میان خوابیدگان پنهان ساخت و هنگامی که علی ع وارد شد و بنماز ایستاد وی فرصت را مغتنم شمرده با شمشیر زهر آلود بسر آن حضرت زده و مسلمانان ویژه شیعیان را برای همیشه داغدار ساخت.

علی ع پس از این پیش آمد روز نوزدهم و شب و روز بیستم تا ثلث شب بیست و یکم حیات داشت و در همان ثلث آخر شب بیست و یکم بود که دار فانی را وداع گفت و در حالی که شهید شمشیر ستم و مظلوم بود بملاقات پروردگار خود نائل آمد.

علی ع از این واقعه کاملاً باخبر بود و همواره مردم را از شهادت خود اعلام می‌کرد.

وقتی که امیر المؤمنین بدست این ناکس رحلت فرمود حسن و حسین طبق فرمان آن جناب او را غسل داده و کفن نمودند و جنازه او را به غری که پشت کوفه واقع بوده دفن کردند و حسب الوصیه قبر او را پنهان داشتند.

زیرا علی ع از دشمنی بنی امیه کاملاً باخبر بود و می دانست هر گاه آنان از محل قبر او باخبر شوند چه کارهای زشتی انجام خواهند داد و چگونه از قدرت خود سوء استفاده خواهند کرد.

و همواره مرقد همایونی آن حضرت پنهان بود و دوستان از عکوف بیارگاه او محروم بودند تا در دولت بنی عباس حضرت صادق ع مخصوصان خود را از مرقد آن جناب باخبر کرد و خود در هنگامی که بر ابو- جعفر منصور که آن روز در حیره بود وارد شد بزیارت قبر آن حضرت تشریف یافت و شیعیان خود را مطلع نمود و از آن روز زیارت قبر مطهرش شروع و متداول گردید. علی ع در روزی که بسرای باقی شتافت شصت و سه ساله بود.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۵

### فصل ۳ اطلاع از وقع شهادت

در این فصل برخی از اخباری ذکر می شود که حاکی از اطلاع آن حضرت است بر شهادت خود و بالاخره می دانسته چنین حادثه اتفاق می افتد.

(۱) ۱- عامر بن واثله گفت چون نوبت خلافت ظاهری بامیر المؤمنین ع رسید مردم را برای بیعت با خود گرد آورد و از جمله کسانی که عزیمت بیعت با آن جناب را داشت عبد الرحمن ابن ملجم مرادی بود چون بعنوان بیعت با آن حضرت حضور پیدا کرد حضرت دو مرتبه یا سه مرتبه او را اجازه بیعت نداد پس از آن با کمال ناراحتی به بیعت دست دراز کرد.

علی ع در آن هنگام فرمود چه موضوعی جلوگیری کرده و ممانعت نموده بدبخت ترین این امت را که بیاید و اراده شوم خود را عملی سازد سوگند بکسی که جان من در تصرف اوست بزودی محاسنم را از خون سرم رنگین خواهند کرد.

ابن ملجم چون از بیعت آسوده شده برگشت حضرت امیر ع باین شعر مترنم شده فرمود:

اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لایکا

ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا

کما اضحکک الدهر کذاک الدهر یکیکا خود را برای استقبال از مرگ آماده کن و بدان که بزودی او ترا درمی یابد از مرگ نترس و از ورود او اندوهناک مباش زیرا همان طور که روزگار ترا می خنداند همچنان می گریاند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۶

(۱) ۲- اصبع بن نباته گفته در آن روز که افراد برای بیعت با علی ع حضور می یافتند ابن ملجم هم برای بیعت حاضر شد چون بیعت کرد و مرخص شد حضرت امیر بار دیگر او را صدا زده پیمان مستحکمی از او گرفته و از او تعهد خواست که حيله نکند و بیعت را نشکند او هم پذیرفت چون مراجعت کرد حضرت باز او را طلبیده و همان تعهد را گرفته و بالاخره تا سه مرتبه این موضوع تکرار شد پسر ملجم آخر الامر بی تاب شده عرض کرد سوگند بخدا با هیچ یک از افراد این گونه معامله نکردی.

حضرت که غرق افکار خود بود، فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مراد

من زندگانی او را می خواهم و او عازم کشتن من است، در این صورت کسی ترا به خاطر این مرادی سرزنش نخواهد کرد، و او را معذور نخواهد شمرد.

آنگاه امر فرمود برو ای پسر ملجم که سوگند بخدا بعهده خود وفا نخواهی کرد.

(۲) ۳- معلی بن زیاد گفته پسر ملجم حضور امیر المؤمنین رسیده عرض کرد به مرکب سواری محتاجم.

حضرت نگاهی باو کرده فرمود تو عبد الرحمن بن ملجم مرادی هستی؟ گفت آری باز هم همین پرسش را کرده و همان پاسخ را

شنید آنگاه به غزوان فرمود اسب اشقری در دست اختیار نامبرده قرار بده چون ابن ملجم سوار بر آن شده و دهانه‌اش را بدست گرفت و رفت حضرت باین شعر مترنم شد .... یعنی من خواهانم بدو عطا و ترجمه الارشاد، ص: ۱۷

بخشش کنم و او عازم کشتن من است، با این تفاوت در مرام و مسلک هیچ کس او را معذور و بی گناه نخواهد شناخت. و او گفته چون قضیه هائله رخ داد و ضربت بر سر امیر المؤمنین ع وارد آمد ابن ملجم را دستگیر نموده حضور حضرت امیر آوردند حضرت بدو توجه کرده فرمود سوگند بخدا آن همه احسانهایی را که نسبت بتو انجام می‌دادم با توجه باین بوده که بالاخره کشنده منی و با تو این گونه معامله می‌کردم تا موقعیت خود و بیچارگی ترا در پیشگاه خدا ثابت نمایم.

## فصل - ۴ اطلاع از شهادت

در خصوص اطلاع از شهادت فصل دیگری منعقد شده که پیش از وقوع حادثه جانگداز و ضایعه اسفناک کسان و یاران خود را از آن باخبر می‌ساخته:

(۱) ۱- ابلح از پیرمردان کنده نقل کرده متجاوز از بیست مرتبه از نامبردگان شنیدم علی ع پیوسته بر روی منبر می‌فرمود چه موضوعی ایجاب کرده و جلوگیری نموده از بدبختی امت که بیاید محاسن مرا از خون سرم رنگین سازد.  
(۲) ۲- اصیغ بن نباته گوید در ماهی که حضرت مولی علی ع در آن شربت شهادت نوشید بر فراز منبر آمد و خطبه خواند و فرمود ماه رمضان در رسیده و شما را در سایه مرحمت خود قرار داده و آن بزرگ ماهها و آغاز سال تازیست و آسیای سلطنت در این ماه بچرخ درمی‌آید و همه‌تان امسال را بالاتفاق بعزم حضور معبود و حج خانه خدا آماده خواهید شد و نشان آن آنست که من از میان شما می‌روم.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۸

اصیغ گوید منظور علی ع از این بیان اطلاع از شهادتش بود و ما نمی‌دانستیم (۱) ۳- عثمان بن مغیره گفته ماه رمضان که فرارسیده بود امیر المؤمنین ع یک شب را در خانه حضرت امام حسن و یک شب را در منزل حضرت امام حسین و شبی در خانه عبد الله بن عباس یا عبد الله بن جعفر بسر میبرد و همان جا افطار میکرد و افطار او بیش از سه لقمه نبود چون از آن حضرت سبیش را می‌رسیدند میفرمود بزودی باید بملاقات رحمت خدا برسم و می‌خواهم برای ادراک چنین سعادت گرسنه باشم و یک شب یا دو شب بیش فاصله نشد که ثلث آخر آن بمطلوب خود رسید.

(۲) ۴- اسماعیل بن زیاد گوید ام موسی کنیز علی ع و سرپرست دخترش فاطمه بمن گفت از علی ع شنیدم بدخترش ام کلثوم میفرمود دختر من بزودی از مصاحبت من محروم خواهی شد و طولی نمیکشد از میان شما می‌روم. ام کلثوم پرسید بچه دلیل چنین فال بدی می‌زنی و ما را داغدار می‌سازید؟ فرمود رسول خدا را در خواب دیدم که گرد و غبار را از چهره من پاک میکرد و میفرمود گرفتاریهای دنیا از تو برداشته شد و تیر قضا بهدف مقصود رسید.

نامبرده گوید سه شبانه‌روز بیش فاصله نشد که حادثه ضربت خوردن امیر المؤمنین واقع گردید.

ام کلثوم از این پیش‌آمد که سخت ناراحت شده داد میزد و فریاد میکرد امیر المؤمنین ع او را ساکت کرده میفرمود دختر من گریه مکن آرام باش هم اکنون پیغمبر خدا را می‌بینم با دست بجانب من اشاره میکند و میفرماید یا علی بجانب ما بیا که آنچه در نزد ماست برای تو بهتر است از ماندن در دنیا.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۹

(۱) ۵- ابو صالح حنفی گوید از علی ع شنیدم میفرمود رسول خدا را در خواب دیده از پیش آمدها و ناراحتیهای که از مردم دیده



حضرت او شکایت کردم فرمود یا علی گریه مکن آنگاه فرمود توجه کن چون توجه کردم دو مردی را دیدم که بزنجیر آویخته و سنگ پاره‌هایی بر سر آنها زده می‌شود ابو صالح گوید فردا بعبادت همه روز برای دیدار امیر المؤمنین رفتم در بازار قصابها خبر شهادت علی ع را شنیدم.

(۲) ۶- حسن بصری گفته علی ع در شب شهادتش بیدار و آن شب را بر خلاف عادت بمسجد نرفت دخترش ام کلثوم پرسید چرا امشب را بیدار مانده‌ای فرمود برای آنکه اگر بامداد ظاهر شود کشته خواهم شد ابن نباح در آن هنگام آمده و حضرت را بنماز دعوت کرد علی ع اندکی رفت و برگشت ام کلثوم عرضکرد:

جعده را بفرما تا با مردم نماز بخواند حضرت فرمود آری بگوئید او با مردم نماز بخواند آنگاه دقتی کرده فرمود، نه. چاره از مرگ نیست و نمیتوان از چنک آن فرار کرد.

علی ع در همانوقت بمسجد وارد شد و ابن ملجم که تمام شب را بیدار مانده و منتظر ورود علی ع بود از نسیم سحری خوابش برده علی ع با پای خود او را بیدار کرده فرمود برخیز موقع نماز رسیده او هم از جا برخاست و کار علی را تمام کرد.

(۳) ۷- در حدیث دیگر آمده علی ع در شب شهادتش بیدار بود و مکرر از اطاق خود بیرون می‌آمد و بطرف آسمان متوجه میشد و میفرمود سوگند بخدا تا بحال دروغ نگفته‌ام و دروغ هم بمن اطلاع نداده‌اند امشب همان شبی است که باید بوصول محبوب نائل گردم آنگاه بخوابگاه خود برگشت. چون بامداد دمید کمربند خود را بر بست و میفرمود:

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۰ کمر بند از بهر مرگ ای امیر که مرگ آید اکنون بیدار تو

مکن خوف از مرگ و آماده باش چو مرگ آید ای جان خریدار تو چون به صحن خانه رسید مرغیبان چندی سر راه بر او گرفتند و فریاد میزدند، خواستند آنها را آرام کنند و از جلو حضرت دور سازند فرمود آنها را واگذارید که نوحه جدائی میکنند سپس از خانه بیرون رفت و رسید باو آنچه زبان قلم از نگارشش لال است.

## فصل - ۵ چگونگی شهادت

(۱) ۱- بطوری که مورّخین مینویسند گروهی از خوارج در مکه اجتماع کرده و در باره امراء و فرمانروایان عصر گفتگو میکردند و از آنها و کارهایشان عیبجویی می نمودند و از مقتولان نهروان یاد می آوردند و بحالشان دلسوزی می کردند برخی گفتند چه بسیار مناسب است هر گاه ما جان خود را در راه خدا داده و این پیشوایان گمراه را نابود کرده و مردمان و شهرها را از دست آنها آسوده بسازیم و ضمناً خونخواهی از مقتولان نهروان هم کرده باشیم بالاخره قرار گذاردند چون از مناسک حج فارغ شوند اقدام اساسی برای اندیشه ناپاک خود بنمایند.

عبد الرحمن ملجم پیشنهاد کرد من کار علی ع را تمام میکنم برک بن عبد الله تیمی گفت منم معویه را میکشم عمرو بن بکر تیمی گفت منم مردم را از دست عمرو عاص راحت میسازم.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۱

(۱) بالاخره بنیان این پیشنهاد را استوار ساخته و قرارداد را امضا کرده و مقرر داشتند برای انجام این امر در شب نوزدهم ماه رمضان آماده شوند سپس متفرق شده و هر یک بطرف مقصد خود رهسپار گردیدند.

ابن ملجم با همراهمان کندی خود بطرف کوفه حرکت کرد و آنجا با یاران خود ملاقات نمود لیکن برای آنکه مبادا این سخن در کوفه انتشار پیدا کند از آنان مخفی داشت روزی با یکی از یاران خود که از مردم تیم رباب بود ملاقات کرد و در نزد او با قطامه دختر اخضر تیمی که پدر و برادرش در کارزار نهروان بدست علی ع کشته شده بودند مواجه شد.

قطامه از زندهای زیبای عصر بود بمجردی که ابن ملجم او را دید خاطر خواه وی شده و زیبایی وی پسر مرادی را از پای درآورد از

او درخواست ازدواج کرد. قطامه پرسید کابین مرا چه مقرر میداری؟ گفت هر چه بگوئی و بخواهی گفت مهریه من سه هزار درهم و یک کنیز و یک غلام و کشتن علی بن ابی طالب ع گفت همه آنچه را که گفتی ممکن است فراهم سازم لیکن کجا و چگونه میتوانم بعلی ع دست پیدا کنم تا کار او را بسازم گفت او را غافل گیر کن که اگر او را بکشی قلب مرا شفا داده و با من در کمال عیش و عشرت بسر خواهی برد و اگر اتفاقاً کشته شدی پاداشی که خدای متعال در برابر چنین عملی بتو خواهد داد از دنیا بهتر است.

گفت سوگند بخدا سبب آمدن باین شهر کشتن علی ع بوده و گر نه من از او گریزانم اینک که ترا با خود هم عقیده یافتم هر چه بخواهی برای تو انجام میدهم او هم گفت برای آنکه هر چه بهتر و زودتر بتوانی بمقصود بررسی برخی از کسانی را که میشناسم بکمک و مساعدت تو میخوانم.

(۲) آنگاه وردان بن مجالد را که از مردم تیم رباب بود طلبیده و قضیه را با او گفتگو کرده و نامبرده

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۲

را بکمک پسر مرادی خواند او هم پذیرفت پسر ملجم بیرون رفته با دلاوری از مردم اشجع بنام شیب بن بجره ملاقات کرده گفت میخواهی به شرافت دنیا و آخرت بررسی؟! پرسید چه کنم و چه میگوئی تا انجام دهم و بدان سعادت نائل آیم گفت مرا در کشتن علی ع یاری نمائی. شیب که از خوارج و هم عقیده با آنان بود وقتی که از نظریه او باخبر شد گفت مادرت بعزایت نشیند و زنان داغدیده بر تو بگریند امر مهمی را در نظر گرفته‌ای تو چگونه میتوانی بر علی ع دست پیدا کنی؟ گفت در مسجد اعظم کمین کرده چون برای نماز بیاید بیدرنگ بر وی حمله میکنم اگر او را بکشیم دل مجروح خود را شفا داده‌ایم و از مقتولان خود خونخواهی نموده‌ایم و پیوسته از این قبیل سخنان میگفت تا ویرا با خود همداستان کرد و با یک دیگر وارد مسجد شدند.

قطامه در آن وقت در مسجد اعتکاف کرده و خیمه ویژه او را نصب کرده بودند آن دو بر وی وارد شده و گفتند ما در باره کشتن علی ع هم عقیده و آماده برای انجام وظیفه هستیم گفت هنگامی که خواستید آماده برای کار شوید در همین محل با من ملاقات کنید.

نامبردهگان بیرون رفته و پس از چند روز باتفاق ثالثی در شب چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان سال چهلم هجرت پیش وی آمدند او حریری طلبیده و به سینه‌هاشان بست و آنان شمشیرهای خود را بر کمر استوار کرده از میان خیمه بیرون آمده و در برابر درگاهی که امیر المؤمنین ع برای نماز می‌آمد نشسته منتظر فرصت بودند پیش از آنکه نامبردهگان خود را آماده برای انجام اندیشه شوم خود نمایند اشعث بن قیس

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۳

را از نظریه خود اطلاع داده او هم در آن شب برای کمک بنامبردهگان حضور یافت.

(۱) حجر بن عدی که از یاران با وفای علی ع بود آن شب را بعنوان بیتوته در مسجد آمده شنید که اشعث به پسر مرادی میگوید هر چه زودتر خود را آماده کار کن که اینک صبح میدمد و رسوا میشویم.

حجر از اراده آنان باخبر شده گفت ای اعور بی آبرو قصد کشتن علی ع را داری بلا درنگ از مسجد بیرون رفته تا حضرت را از اراده بیشرمانه آنان باخبر سازد اتفاقاً حضرت امیر ع از در دیگر وارد مسجد شد پسر مرادی موقع را مغتنم شمرده شمشیر زهرآلود خود را بر فرق آن جناب فرود آورد هنگامی که حجر وارد مسجد شد خبر قتل علی ع را شنید.

(۲) ۲- عبد الله ازدی گوید من شب نوزدهم در مسجد اعظم مشغول نماز بودم و عده هم از مصریها از آغاز ماه رمضان تا آن شب بانجام فرمانبرداری از اوامر خدا در مسجد اعظم اشتغال داشتند در آن هنگام چند نفری را دید نزدیک درب مسجد بنماز مشغولند فاصله نشد علی برای اداء فریضه صبح بمسجد درآمد و مردم را برای اقامه نماز میخواند بمجردی که علی ع مردم را بنماز و اطاعت

از فرمان خدا دعوت کرد برقه‌های شمشیر چشم مرا خیره نمود و صدائی شنیدم میگفت فرمان از خداست نه از تو یا علی و نه از یاران تو و هم ناله علی ع بگو شوم رسید میفرمود مواظب باشید قاتل از دستتان فرار نکند چون نزدیک آمدم دیدم علی ع ضربت خورده لیکن شمشیر شیب کارگر نشده و بر طاق محراب فرود آمده  
بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند اول صلا بسلسله انبیا زدند  
نوبت باولیا چو رسید آسمان طپیدزان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند  
ترجمه الإرشاد، ص: ۲۴

قاتلان راه فرار میجسته بطرف درهای مسجد توجه کردند و مردم هم برای دستگیری آنان هجوم آوردند.

(۱) شیب را مردی دستگیر کرده او را بزمین انداخت بر سینه‌اش نشست شمشیر را از دست او گرفته خواست کارش را تمام کند دید مردم بطرف او رو آورده‌اند ترسید بحرف او توجهی نکنند و ضمنا خود او آسیب به بیند بهمین ملاحظه از روی سینه او برخاست و ویرا رها کرد و شمشیر را از دست افکند و شیب با ترس و خوف وارد منزل شده پسر عمویش او را دید که دارد حریر را از سینه خود باز میکند پرسید چه میکنی شاید تو علی را کشته خواست بگوید نه گفت آری پسر عمویش که از کار ناشایست او اطلاع یافت شمشیری برداشت و او را بقتل آورد و پسر مرادی هم که میخواست فرار کند مردی از مردم همدان باو رسیده قطیفه بر روی او انداخته و او را بزمین افکنده شمشیر را از دستش گرفته دستگیرش کرده حضور امیر المؤمنین آورد لیکن همکار سومی فرار کرده و خود را در میان مردم پنهان نمود.

چون ابن ملجم را حضور اقدس علی ع آوردند نگاهی باو کرده فرمود  
النفس بالنفس

یعنی اگر من از دنیا رحلت کردم او را بکشید چنانچه مرا کشته و اگر زنده ماندم خودم در باره او فکری خواهم کرد.

پسر مرادی گفت چه خیال میکنی این شمشیر را بهزار درهم خریده و با هزار درهم زهر، آلوده کرده‌ام، اگر کارگر نیاید خدا او را دور گرداند و از بها بیندازد.

(۲) ام کلثوم که از قتل پدر بزرگوارش اطلاع یافت به پسر مرادی گفت ای دشمن خدا امیر المؤمنین را کشتی گفت نه بلکه پدر ترا کشتم.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۵

فرمود ای دشمن خدا آرزومندم پدرم آسیبی نبیند.

آن بیحیا پاسخ داد پس چنان می‌بینم که گریه بحال من میکنی؟ بخدا سوگند چنان ضربتی بر او زده‌ام که اگر میان اهل زمین بخش کنند همه را هلاک میسازد.

او را از برابر امیر المؤمنین بیرون بردند مردم مانند درندگان گوشتهای بدن او را با دندانهای خود میکندند و میگفتند ای دشمن خدا چه کردی، امت محمد را بخاک هلاک نشاندی و بهترین مردم را از پای درآوردی و او همه این سخنان و ناراحتیها را میدید و می‌شنید و سخنی نمیگفت با این حال ویرا بزندان بردند.

مردم پس از دستگیری وی حضور علی ع رسیده عرضکردند هر چه اراده در باره او داری بما امر کن که او امت پیمبر را هلاک کرد و ملت اسلام را روسیاه ساخت.

علی ع فرمود اگر زنده ماندم خودم میدانم با او چگونه معامله کنم و اگر درگذشتم با قاتل من چنان کنید که با کشته پیغمبران می‌نمودند یعنی او را بکشید سپس بدن او را بسوزانید.

چون علی ع رحلت فرمود و اسلام و اسلامیان را داغدار نمود و کسان او از دفنش باز گشتند حضرت امام حسن ع بجای پدر برقرار

شد دستور داد پسر مرادی را بحضور آوردند چون برابر آن جناب رسید فرمود ای دشمن خدا، امیر المؤمنین را کشتی و فساد بزرگی در دین پدید آوردی سپس فرمان داد تا سر از بدنش جدا کردند و جسد کثیف او را به خواهش ام الهیثم دختر اسود نخعی بوی سپرد تا آن را بسوزاند.

سراینده در باره قطامه و قتل علی ع چنین میسراید.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۶

(۱) من از هیچ دارا و نادار دانا و نادان کابینی مانند کابین قطامه سراغ ندارم که سه هزار درهم و یک بنده و کنیز و قتل علی ع را با شمشیر زهرآلود کابین قرار داده باشد و میدانم تمام کابینهای زنان هر چند زیاد باشد باندازه قتل علی ع نیست و هیچ خونریزی در عالم باندازه خونریزی پسر مرادی نمیباشد.

و اما پیش آمد برک بن عبید الله و عمرو بن بکر که در قرارداد قبلی با پسر مرادی همدستان بودند و مقرر شده بود که آنان معویه و عمرو عاص را از پای در آورند چنین بود که برک مطابق معاهده بر معویه وارد شد و او را در حال رکوع یافته شمشیر بر او فرود آورد لیکن شمشیرش خطا کرده بر ران او واقع شد وی نجات یافته لیکن قاتل را بلافاصله کشتند و عمرو عاص در شب معهود بیمار شده خارجه عامری را بجای خود برقرار ساخت تا با مردم نماز گزارد عمرو بن بکر بگمان اینکه عمرو عاص مشغول نماز است شمشیر باو زده لیکن بمقصود نرسید او را نزد عمرو عاص آورده عمرو دستور داد تا او را کشتند و خارجه در روز دوم جان بمالک سپرد

## فصل ۶ مرقد علی ع

(۲) ۱- حیان عنزی گوید خادم امیر المؤمنین ع برای من حکایت کرد هنگامی که وفات علی ع در رسید بحسن و حسین ع فرمود چون من از دنیا رحلت کردم مرا بر سریرم گذارده طرف پاهای سریر را بدوش بگیرد جلو آن حرکت میکند آنگاه جنازه را بجانب غرین برید در آنجا سنگ سفید درخشانی بچشم

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۷

شما میخورد همان جا آرامگاهی برای من حفر نمائید قبر ساخته خواهید دید مرا در آنجا بخاک بهسپارید.

چون امیر المؤمنین ع از دنیا رفت مطابق با وصیت او آخر سریر او را بدوش گرفتیم و جلو آن خود حرکت میکرد و ما همانوقت صدای زمزمه میشنیدیم همچنان بدنبال جنازه آمدم تا وارد غرین شدیم سنگ سفید نورانی ما را بطرف خود توجه داده بدان جا رهسپار شده قبری حفر کرده مرقدی آماده دیدیم که بر آن نوشته بود این قبریست که آن را نوح ع برای جسد پاک علی ع فراهم کرده ما آن بدن پر از مهر و محبت و حقیقت را در آن قبر پنهان ساختیم گرچه از دیدارش محروم گردیدیم که جهانی مملو از حقیقت را در آن خاک نهادیم لیکن از اکرامی که خدا با علی ع کرده خوشحال بودیم و بالاخره با دلی داغدار از کنار قبر علی ع برگشتیم.

در راه با گروهی از دوستان علی ع که بر جنازه او نماز نگزارده بودند ملاقات کردیم جریان را بایشان گفتیم و عنایات خدای منان را که با او نموده بیان کردیم آنها گفتند ما همه میخواستیم آنچه را شما دیده‌اید مشاهده کنیم گفتیم چنانچه وصیت فرموده نشان قبر او ناپیدا شده آنها بسخن ما توجهی نکرده رفتند و برگشتند و اظهار داشتند چنانچه گفتید هر چه کاویدیم اثری ندیدیم.

(۱) ۲- جابر بن یزید گوید از امام باقر ع پرسیدم علی ع را در کجا دفن کردند فرمود پیش از طلوع فجر او را در غرین مدفون ساختند و حسنین و محمد حنفیه فرزندان او باتفاق عبد الله جعفر در قبر داخل شدند.

(۲) ۳- از ابن ابی عمیر روایت شده از حسین بن علی ع پرسیدند پدر بزرگوارت را در کجا دفن کردید فرمود شبانه جنازه او را

بمسجد اشعث بردیم به پشت کوفه رسیده او را در غریب برده و مدفون ساختیم.

(۳) ۴- عبد الله حازم گوید روزی همراه هرون الرشید بعنوان شکار از کوفه خارج شدیم بغریب و ثویه

ترجمه الارشاد، ص: ۲۸

رسیده آهوی چندی مشاهده کرده بازها و سگها را بطرف آنها فرستادیم باندازه یک ساعت آنها را دنبال کردند آخر الامر حیوانات بیچاره شده خود را به پناه پشته درآورده بازها بطرفی رفته و سگهای شکاری بجانب ما آمدند هرون از این پیش آمد بشگفت آمده فاصله نشد آهوان از آن بزیر آمدند دو مرتبه بازها و سگها بدانها حمله کردند باز آنها که خود را بیچاره دیدند بهمان پشته پناه بردند تا سه مرتبه همین عمل مکرر شد و آن روز از شکار باز ماندند.

هرون دستور داد بروید در این نزدیکی هر کسی را ملاقات کردید بحضور آورید تا ما را از این قضیه مطلع گرداند.

پیرمردی از مردم بنی اسد را حاضر کردند هرون پرسید این پشته و قضیه آن را کاملاً بیان کن و ما را از پیش آمدی که دیده‌ایم اطلاع بده پاسخ داد اگر مرا امان دهی حقیقت آن را برای تو شرح خواهم داد هرون گفت با خدا پیمان بستم که اگر حقیقت آن را بگوئی بتو آسیبی نرسانم.

گفت پدرم از پدرانش نقل میکرده که در زیر این پشته مرقد مطهر امیر المؤمنین است و آن را خدای متعال حرم امن خود قرار داده هر کس بدان جا پناهنده شود از هر آسیب و گزندى در امانست.

هرون از شنیدن این حقیقت بخود آمده پیاده شد وضو گرفته در کنار آن پشته نماز گزارده صورت بخاک مالید و گریست و از آنجا باز گشتیم.

محمد بن عایشه گفته حکایت را بطوری که نقل کردم از عبد الله حازم شنیدم لیکن قلب من آن را نمیپذیرفت و افسانه می‌پنداشت تا سالی که به حج بیت الله مشرف شدم در آنجا با ساربان رشید ملاقات کرده پس از طواف در گوشه نشسته از همه جا سخن میگفتم تا گفتگوی ما بدینجا رسید که شبی از شبها که از

ترجمه الارشاد، ص: ۲۹

مکه برگشته و در کوفه نزول کردیم (۱) هرون بمن گفت ای یاسر به عیسی بن جعفر بگو سوار شود بالاخره همه سوار شدیم تا به غریب رسیدیم چون بدان جا وارد شدیم عیسی خوابید لیکن هرون بطرف پشته آمده شروع کرد بنماز خواندن هر دو رکعت نمازی را که سلام میداد دعا میکرد و میگریست و صورت بر آن پشته میمالید و میگفت.

ای پسر عم سوگند بخدا بزرگی و فضیلت ترا می‌شناسم و متوجهم که تو از همه مقدمتر بشرف اسلام مشرف شدی و من باین مقامی که نائل گردیده‌ام بیرکت تست لیکن فرزندان تو مرا آزار میکنند و بر من خروج می‌نمایند آنگاه حرکت کرده مشغول نماز شد و چون از نماز فارغ شد همین سخن را تکرار کرده و میگریست و با این حال تا وقت سحر بسر برد در آن هنگام دستور داد تا عیسی را بیدار کنم چون عیسی بیدار شد باو گفت برخیز کنار قبر پسر عمت نماز بخوان پرسید قبر کدام پسر عم منست؟ گفت قبر علی بن ابی طالب ع عیسی هم وضو گرفت و بنماز مشغول شد و پیوسته نماز میخواندند تا سپیده صبح دمید پیش آمده گفتم بامداد ظاهر شد آنگاه بطرف کوفه باز گشتیم.

**باب دوم در این باب اخبار و فضائل و مناقب و کلمات حکمت آمیز و معجزات و آثار برجسته علی ع ذکر می‌شود**

**اشاره**

از آن جمله اخباری در این باب آورده میشوند که حاکی از سابقه ایمان اوست:

ترجمه الارشاد، ص: ۳۰

(۱) ۱- یحیی بن عقیف از پدرش روایت کرده پیش از آنکه پیغمبر اکرم امر نبوت را اظهار کند من با عباس بن عبدالمطلب نشسته بودیم اول ظهر جوانی آمد رو بکعبه ایستاده بنماز مشغول شد فاصله نشد جوان دیگری آمد بطرف راست او ایستاده و زنی هم آمد پشت سر آنها بنماز مشغول شد، جوان برکوع رفت آنها هم اقتدا کرده با وی برکوع آمدند چون سر از رکوع برداشتند بسجده آمده آنها هم سر بسجده گذاردند من عباس گفتم امر عظیمی مشاهده میکنم گفت آری چنانست که میگوئی میدانی این جوان کیست؟ این جوان پسر برادر من و نام او محمد و پدرش عبد الله بن عبدالمطلب است و این جوان دیگر نیز پسر برادر من علی - بن ابی طالب است و این زن خدیجه دختر خویلد است.

پسر برادر من میگوید پروردگار او که خدای آسمانها و زمین است او را باین دینی که هم اکنون بدان توجه دارد مأمور داشته و سوگند بخدا بجز این سه نفر متدین باین دین نمیباشند.

(۲) ۲- سهل بن صالح که بیش از صد سال از عمر او گذشته گفت از ابو معمر بن عباد از انس بن مالک شنیدم میگفت رسول خدا ص فرمود فرشتگان مدت هفت سال بر من و علی درود میفرستادند برای آنکه گواهی به یکتائی خدا و رسالت من جز از من و او از دیگری ظاهر نمیشد.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۱

(۱) ۳- معاذه عدویه گفته از امیر المؤمنین ع هنگامی که بر فراز منبر بصره بود شنیدم میفرمود من صدیق اکبرم پیش از آنکه ابو بکر ایمان بیاورد ایمان آوردم و قبل از او تسلیم فرامین اسلام شدم.

(۲) ۴- ابو سخیله گفته من و عمار بعزم حج بیت الله رفتیم و بر ابو ذر غفاری وارد گردیدیم و سه روز از حضور آن مرد نورانی استفاده میکردیم چون هنگام مراجعتمان نزدیک شد باو گفتیم ما امروز از اسلام جز اختلاف و تفرقه میان مسلمانان اثر دیگری نمی بینیم عقیده شما چیست؟ پاسخ داد در چنین وقتی باید بکتاب خدا و علی توجه کرد زیرا گواهی میدهم رسول خدا ص فرمود علی ع نخستین کسی است که بمن ایمان آورد و اولین کسی است که فردای قیامت با من مصافحه میکند و او صدیق اکبر و فاروق میان حق و باطل و او رهبر مؤمنانست.

مؤلف گوید در خصوص علی و سابقه اسلام و ایمان او اخبار بسیار و شواهد بی شمار روایت شده و از آن جمله سروده خزیمه بن ثابت انصاری ذو الشهادتین است.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۲

خیال نمیکردم خلافت الهی از خاندان هاشم و ابو الحسن بدیگران انتقال پیدا کند با آنکه او نخستین کسی است که در برابر قبله بانجام وظیفه پرداخت و از دیگران آثار و سنن الهی را بهتر میدانست و آخرین لحظه زندگی پیغمبر را دریافت و جبرئیل در غسل کفن پیغمبر او را یاری کرد و کسی است که بدون شک و شبهه همه شایستگیهای دیگران را داراست و دیگران آنچه او دارد ندارند اینجاست که نمیدانم چه امری ایجاب کرده شما از دامن وی دست برداشتید و بدانید بیعتی که با او کردید چون بعهد خود وفا نمودید همواره بزبان شما تمام شده.

## فصل ۱ برتری علی ع

(۱) ۱- ابن عباس گفته رسول خدا ص فرمود علی ع داناترین پیروان من است و پس از من بخوبی میتواند از عهده حکومت میان آنان برآید.

(۲) ۲- ابو سعید خدری گفته پدرم گفت از رسول خدا ص شنیدم میفرمود من شهر علمم و علی ع در آنست کسی که خواهان علم

و دانش است از دریای پهناور کمالات او استفاده نماید.

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۳

(۱) ۳- عبد الله مسعود گفته روزی رسول خدا ص علی ع را در خلوت طلبیده و با او رازهای بسیاری گفته چون از حضور پیغمبر اکرم ص برگشت پرسیدیم: چه معاهده میان تو و پیغمبر شده فرمود رسول خدا هزار باب علم بروی من گشود که از هر باب آن هزار باب دیگر مفتوح می شود.

(۲) ۴- اصیغ بن نباته گفته روزی که مردم با علی ع بیعت کردند عمامه پیغمبر ص را بر سر گذارده و ردای آن جناب را پوشیده بمنبر رفته حمد و ثنای الهی را بجا آورد مردم را پند و اندرز فرموده سپس با کمال وقار و آرامش تکیه زده و انگشتان را در میان یک دیگر بر بالای شکم خود قرار داده فرمود ای مردم تا مرا نیاید هر چه میخواهید برسید که دانش گذشتگان و آیندگان نزد منست و سوگند بخدا اگر مرا بخود واگذارند و سرگرم به این و آن نمایند با اهل توریه بتوریه و با اهل انجیل بانجیل و با اهل زبور بزبور و با اهل قرآن بقرآنشان حکومت میکنم و حقایق هر یک از کتب را براستی آشکار میسازم چنانچه اعتراف کنند که علی ع بحق قضاوت نموده.

و سوگند بخدا از تمام مردمی که ادعای علم و دانش قرآن را میکنند من بحقایق و تأویلات آن داناتر و واقفترم و اگر آیه در قرآن نبود از تمام پیش آمدهائی که تا روز قیامت میشد اطلاع میدادم.

پس از این فرمود برسید از من و بخواهید پیش از آنکه مرا نیاید سوگند بکسی که دانه را

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۴

میشکافد و مردم را بهستی می آورد اگر از یک یک آیات قرآن برسید خواهم گفت در چه وقت و برای چه نازل شده و از ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه و مکی و مدنی آنها خبر خواهم داد. بخدا سوگند هر عده که تا فردای قیامت هدایت شوند و هر گروهی که بضاللت افتند میدانم که رهبر و پیشاهنگشان که بوده و از غرض اصلی او کاملاً باخبرم. و امثال این اخبار که هر گاه همه آنها را یاد کنیم کتاب ما بطول می انجامد.

## فصل ۲ فضیلت علی ع

(۱) ۱- ابو هرون گوید بملاقات ابو سعید خدری رفته پرسیدم آیا در کارزار بدر حضور داشته‌ای گفت آری و بالاخره از شنیده‌های خود چنین نقلی کرد روزی فاطمه ع با چشم گریان حضور پیغمبر آمده و میگفت زندهای قریش مرا از ناداری علی ع سرزنش میکنند پیغمبر فرمود بسخن آنان اعتنا نکن زیرا ترا همسری بزرگوار داده‌ام که پیش از همه ایمان آورده و علمش از همه زیادت است.

خدای متعال بهمه اهل زمین توجه کرد و پدرت را از میان آنها برگزید و او را بنبوت اختیار کرد و بار دیگر بدانها توجهی کرد و از آنها شوهرت را برگزید و او را جانشین من قرار داد و بمن وحی کرد تا ترا به ازدواج او در آوردم.

ای فاطمه مگر نمیدانی بر اثر اهمیتی که در پیشگاه خدا داری او ترا به همسری مردی در آورده که از همه بردبارتر و داناتر و پیشقدمتر باسلامست.

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۵

اینجا بود که فاطمه علیها سلام خندید و خوشحال شد.

پیغمبر فرمود ای فاطمه علی ع هشت دندان تیز و برنده دارد که هیچ یک از گذشتگان و آیندگان دارای آنها نبوده‌اند.

او در دنیا و آخرت، برادر منست و هیچ یک از افراد بشر چنین برادری ندارند و تو ای فاطمه که سیده زندهای آخرتی، همسر او

هستی و دو فرزندت که نشانه رحمت خدایند دو یادگار اویند و برادر او جعفر که دو بال باو اعطا شده و با فرشتگان در هر کجای بهشت بخواهد پرواز میکند، و علم اولین و آخرین در اوست و او نخستین کسی است که بمن ایمان آورده و آخرین کسی است که به پیمان من وفا نموده و او جانشین من و وارث وصیین است.

(۱) ۲- مؤلف گوید در کتاب ابو جعفر محمد بن عباس بسند او از ابن عباس چنین دیدم که گفته بود ما اهل بیت هفت خصلت بخصوص داریم که دیگران از آنها محرومند پیغمبر اکرم ص از ماست و وصی او که بهترین امت است از ماست حمزه شیر خدا و رسول و سید شهیدان از ماست جعفر بن ابی طالب که دو بال باو کرامت شده و در بهشت با فرشتگان پرواز میکند از ماست و دو سبط این امت که آقای جوانان بهشت‌اند از ماست و قائم آل محمد که خدای متعال پیمبرش را بحضرت او گرامی داشته از ماست و منصور هم از ماست چنانچه خدا فرموده إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ «۱» همانا ایشان یاری‌شدگان و لشکریان

(۱). ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره صافات

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۶

پیروز ما هستند.

(۱) ۳- رسول خدا ص بعلی ع فرمود تو با هفت خصلتی که داری با دیگران خصومت میکنی تو نخستین کسی هستی که بمن ایمان آورده و از همه بیشتر در راه خدا جهاد کرده و از همه داناتر به ایام خدائی و بهتر از همه به عهد خدا وفا میکنی و به رعیت مهربانتری و بهتر از دیگران تقسیم بالسویه می‌نمائی و مقام و مرتبه‌ات پیش خدا عظیم‌تر است.

و امثال این اخبار بسیارند و شیعه و سنی آنها را روایت کرده‌اند و پایه مشهوراند که محتاج به تطویل نمیباشند.

(۲) ۴- و میتوان از میان همه اخبار که حاکی از مقام و موقعیت او هستند بخبر طائر و فرموده پیغمبر ص که پروردگارا بهترین و محبوبترین آفریده‌ات را مأمور دار تا بامن در استفاده از این پرنده شرکت کند اکتفا کرد زیرا او از همه محبوبتر پیش خدا و پاداشش بیشتر و تقربش زیادتر و عملش بهتر بوده.

(۳) ۵- و نیز گفته جابر هنگامی که از او پرسیدند عقیده تو در باره علی ع چیست؟ او گفت علی ع از بهترین مردم و بجز کافر دیگری در باره عظمت او شکی ندارد، دلیل روشن و برهان واضحی است برای اثبات موقعیت و شخصیت آن حضرت.

گفته جابر در حدیثی آمده که صحت آن نزد اهل خبر و حدیث بثبوت رسیده و دلیل بر افضلیت

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۷

او بعد از رسول خدا است و اگر ما بخواهیم در خصوص افضلیت او سخن بگوئیم کتابی علیحده خواهد شد لیکن به احادیث چندی که آوردیم اکتفا میکنیم و نظر اختصاری که در این کتاب داریم همه موافق با این رویه است.

### فصل ۳ دوستی و دشمنی با علی

دوستی علی ع نشانه ایمان و خشم بر او علامت نفاق است.

(۱) ۱- زر بن حبیش گفته امیر المؤمنین ع بر فراز منبر میفرمود سوگند بخدائی که دانه را شکافته و ما سواء را ایجاد کرده پیغمبر اکرم ص پیمان گرفته که جز مؤمن پرهیزگار دیگری ترا دوست نمیدارد و بغیر از منافق بدکار دیگری ترا دشمن نمیدارد.

(۲) ۲- حارث همدانی گفت روزی علی ع بمنبر رفت پس از حمد و ثنای خدا فرمود چنین بر زبان پیغمبر اسلام جاری شده که جز مؤمن دیگری مرا دوست نمیدارد و بغیر از منافق دیگری دشمن نمیدارد و کسی که افترا بزندانکار است.

(۳) ۳- زر بن حبیش از علی ع روایت کرده فرمود رسول خدا ص پیمان گرفته که جز مؤمن ترا دوست



ترجمه الإرشاد، ص: ۳۸

نمیدارد و بغیر از منافق دیگری با تو دشمنی نمیکنند. این حدیث با حدیث پیش از نظر سلسله سند و بخش معدودی متفاوتست.

### فصل ۴ پیروان علی رستگارانند

(۱) ۱- جابر بن یزید گفته امام باقر ع فرمود ام سلمه همسر رسول خدا ص گفت از رسول خدا ص شنیدم میفرمود پیروان علی و شیعه او رستگارانند.

(۲) ۲- اصبع بن نباته گفت علی ع فرمود رسول خدا ص میفرموده همانا خدای متعال شاخساری از یاقوت سرخ دارد که جز ما و شیعیان ما از آن بهره‌مند نمیشوند و دیگران از آن محرومند.

(۳) ۳- انس بن مالک گفت پیمبر اکرم ص میفرمود فردای قیامت هفتاد هزار نفر از پیروان من بدون حساب به بهشت وارد میشوند سپس بطرف علی ع التفات کرده فرمود آنها شیعه تواند و تو امام آنهائی.

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۹

(۱) ۴- علی ع روزی از حسادت مردم نسبت بحضرتش بحضور پیغمبر ص شکایت کرد رسول خدا ص برای دلداری او فرمود همانا چهار نفری که نخست وارد بهشت میشوند من و تو و حسن و حسین‌اند و فرزندان ما پشت سر ما و دوستان ما پشت سر ایشان و شیعیان ما از طرف راست و چپ ما قرار گرفته‌اند.

### فصل ۵ دوستی علی ع

دوستی علی ع نشانه پاکی ولادت و دشمنی او علامت زشتی آنست.

(۲) ۱- جابر بن عبد الله انصاری گفت از رسول خدا ص شنیدم به علی ع میفرمود میخواهی خوشحالت کنم میخواهی عطیه بتو بدهم میخواهی مژده بتو بدهم.

عرضکرد آری مرا مژده بده.

فرمود من و تو از یک طینت آفریده شدیم و شیعیان ما را خدا از ما زاد طینت ما خلق کرد فردای قیامت همه مردم را بنامهای مادرشان میخوانند مگر شیعیان ما را که بنام پدرانشان دعوت میکنند زیرا خللی در نطفه آنان نمیباشد

ترجمه الإرشاد، ص: ۴۰

(۱) ۲- ابن عباس گفته رسول خدا ص میفرمود روز قیامت، مردم را بنامهای مادرانشان میخوانند بااستثنای شیعیان ما که چون پاک طینت‌اند بنام پدرانشان خوانده میشوند.

(۲) ۳- جابر انصاری گفته روزی عده از انصار حضور اقدس نبوی شرفیاب بودیم فرمود ای انصار من! فرزندانان را بدوستی علی ع آزمایش کنید هر یک از فرزندانان که او را دوست داشته باشد بدانید براه راست و صراط الهی هدایت یافته و هر کدامشان که او را دشمن بدارد بدانید گمراهست.

### فصل ۶ علی را رسول خدا امیر المؤمنین خواند

پیغمبر اکرم ص او را در زمان حیات خود به امیر المؤمنین ملقب ساخت.

(۳) ۱- انس بن مالک گوید من خدمت رسول خدا را بعهده داشتم شبی که نوبت منزل ام حبیبه دختر ابو سفیان بود آب آوردم تا رسول خدا وضو بگیرد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۴۱

فرمود ای انس اکنون از این در امیر المؤمنین و بهترین وصیین که در تشریف به اسلام بر همه پیشقدم بوده و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه زیادتر است وارد خواهد شد من از خدا خواستم چنین شخصی از نزدیکان من باشد. فاصله نشد علی ع از همان در وارد شد.

رسول خدا ص از آب وضو بصورت علی ع ریخت چنانچه دیدگان آن حضرت مملو گردید. عرضه داشت حالت تازه از خود احساس میکنم فرمود همواره خیر و خوشی نصیب تو باد تو از منی و من از تو، قرض مرا ادا میکنی و به پیمان من وفا مینمائی و مرا غسل میدهی و در قبر پنهان میسازی و پس از من احکام را بیان میکنی.

عرضکرد مگر شما بآنطوری که باید و شاید دستورات را بمردم ابلاغ نفرمودی فرمود آری لیکن اختلافاتی پس از من در میانشان برقرار خواهد شد.

رسول خدا ص به ام سلمه فرمود بشنو و گواه باش که علی ع امیر المؤمنین و سید وصیین است.

(۱) ۳- به ابو ذر غفاری گفتند وصیت کن گفت وصیت کردم پرسیدند وصی تو کیست؟ گفت امیر المؤمنین گفتند عثمان وصی تست؟ گفت بکسی که شایسته لقب امیر المؤمنینی است یعنی علی بن ابی طالب که حجت روی زمین و مربی این امت است وصیت نمودم چنانچه اگر او نبود زمین و اهل آن را فراموش کنید.

ترجمه الإرشاد، ص: ۴۲

(۱) ۴- بریده اسلمی گوید من و ابو بکر و عمر و طلحه و زبیر و دو نفر دیگر حضور پیغمبر شرفیاب بودیم فرمود: بعلی ع بعنوان امیر المؤمنینی سلام کنید ما حسب الامر در محضر رسول خدا بوی بهمین عنوان سلام کردیم. حدیث مزبور از جمله احادیثی است که در بین علما مشهور است و اگر ما بخواهیم سند آن را ذکر کنیم بطول می‌انجامد و نیز امثال این اخبار در باره لقب شریف او بسیار است که بجهت اختصار از آنها صرف نظر کردیم.

## فصل ۷ مناقب علی ع

(۲) مناقب آن حضرت مشهور است و متواتر و همه علما متفقاً قائل بمناقب او بوده و ما بهمان شهرت اکتفا کرده و اخبار منقبت او را که باختصار کتاب ما مناسب ندارد ذکر نمیکنیم لیکن باندازه‌ای که کتاب حاضر از ذکر برخی از اخبار مزبوره خالی نباشد به معدودی از آنها اشاره می‌شود.

ترجمه الإرشاد، ص: ۴۳

(۱) ۱- در آغازی که پیغمبر اکرم ص مردم را بدین اسلام دعوت میکرد نزدیکان خود را گرد آورد و آنان را به یکتاپرستی و ایمان بخدا هدایت نمود و اضافه کرد که اگر بمن نگرید شما را یاری کنم و بر کفار و دشمنانتان پیروزی دهم و شرافت دنیا و آخرت و نعمت جاوید بهشت را برای شما ضمانت نمایم هیچ یک از آنان بغیر از امیر المؤمنین دعوت آن جناب را اجابت نکرد بهمین جهت رسول خدا ص ویرا برادر و وزیر و و جانشین و خلیفه خود قرار داد و بهشت را برای او واجب گردانید.

این پیش آمد در ذیل حدیث الدار که همه ناقلین آثار به صحت آن اتفاق کرده‌اند چنین آورده شده.

رسول خدا ص فرزندان عبدالمطلب را که چهل مرد یا بیشتر و یا کمتر بودند در خانه ابو طالب گرد آورد و دستور غذائی که عبارت بوده از یک ران گوسفند و یک پیمانه گندم و چهار پیمانه شیر برای آنان مهیا کرد با آنکه در میان آنها کسی بود که در یک نشست یک گوسفند میخورد و نوزده جام شراب می‌آشامید.

حضرت خواست با این غذای اندک و شراب مختصر معجزه کرده باشد و بآنها بفهماند که او میتواند با این غذای مختصر که

خوراک یکنفر آنها نیست عده‌ای را سیر کند.

رسول خدا ص دستور داد نخست آنها را از همان غذا سیر کردند و همه از آن استفاده کردند و چیزی از آن کاسته نشد، این عمل آنان را مبهوت ساخته و بدین وسیله از معجزه او باخبر شده و براستی و صداقت او پی بردند.

میهمانها چون از خوردن غذا و شیر فارغ شدند فرمود فرزندان عبدالمطلب خدای متعال مرا بسوی همه جمعیت عموماً و بسوی شما خصوصاً مبعوث داشته (۲) و فرموده: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «۱» نخست نزدیکان

(۱) آیه ۲۱۴ سوره شعراء

ترجمه الارشاد، ص: ۴۴

خود را بترسان اینک حسب الامر شما را بگفتن دو کلمه که بر زبان آسانست و میزان روز رستاخیز شما را گرانبار میسازد و بدین وسیله بر تازی و پارسی چیره میشوید و همه مردم را منقاد خود قرار میدهید و وارد بهشت میگردید و از عذاب خدا رهائی مییابید امر میکنم و آن دو کلمه شهادت بوحدانیت خدا و رسالت منست اینک کسی که مرا اجابت کند و بدین و آئین من بگردد و بخواسته من قیام نماید برادر و وصی و جانشین و وزیر منست و کارهای پس از من بدو متوجه است.

لیکن متأسفانه کسی پاسخ نداده و اجابت نکرد.

علی ع فرموده: من که در آن روز از همه کوچکتر و لاغراندام تر و چشمم پر آب تر بود از جای برخاستم عرض کردم من در این راه با شما هم گامم فرمود بنشین بار دیگر رسول خدا ص همان سخن را اعاده کرد کسی پاسخ نداد این بار هم من پیشقدم شدم باز پیغمبر ص نه پذیرفت بار سوم سخن را اعاده کرد. کسی اجابت نکرد من از جای برخاسته برای سومین بار فرموده آن جناب را پاسخ دادم فرمود بنشین که تو برادر و وصی و وزیر و جانشین پس از منی.

میهمانان از جای برخاسته به ابو طالب تبریک گفته و اضافه نمودند هر گاه بدین پسر برادرت در آئی بدان که او پسرت را امیر تو قرار داده.

## فصل ۸ [نتیجه این منقبت]

(۱) باری این منقبت با ارزشی است که ویژه امیر المؤمنین است و هیچ یک از مهاجرین و انصار بلکه هیچ یک از مسلمانان انباز با او نیستند و کسی در فضل همتای او نبوده و در هیچ حالی پای او نمیرسیده.

و از اینکه رسول اکرم ص او را بدین مقبت سرفراز داشته استفاده می شود که رسول خدا ص توانست به پشتیبانی از او تبلیغ رسالت کند و دعوت خود را علنی بسازد و مردم را به آئین اسلام بخواند و اگر او

ترجمه الارشاد، ص: ۴۵

نبود ملت اسلام ثابت قدم نمی ماند و شریعت برقرار نمیشد و دعوت الهی پایدار نمیگردید.

علی ع یاور اسلام و خواننده به ایمان و ضامن پیروان قرآن است کمال نبوت به یاری او بوده.

و این چنین فضلی که خدا باو داده کوههای عالم با آن برابری نمیکند و هیچ فضیلتی در برابر آن موقعیت و ارزشی پیدا نمی نماید.

## فصل ۹ در خوابگاه رسول خدا

(۱) هنگامی که قریشها برای کشتن پیغمبر اکرم ص اجتماع کرده و او مأمور به هجرت شده بود نمیخواست علنی از مکه بیرون برود و مایل بود هر چه بیشتر در نهانی این کار صورت بگیرد تا بی گزند بطرف مقصود رهسپار شود بهمین مناسبت علی ع را از منظور

خود باخبر کرده و باو فرمود نظر پیغمبر را پوشیده بدارد و بدون آنکه کسی اطلاع پیدا کند بجای پیغمبر بخوابد چنانچه قریشیها یقین پیدا کنند مطابق معمول همه شب رسول خدا ص در فراش خود بخواب رفته.

امیر المؤمنین ع مانند همیشه خواسته پیغمبر را اجابت کرد و خود را در دست اختیار خدا که رویه هر بنده نیکوکاریست در آورد و جان را در راه فرمانبرداری از جناب او فروخت و برای اینکه پیمبر بزرگوارش از مکر دشمنان و آسیب آنان محفوظ بماند و هر چه زودتر و بهتر بتواند غرض خود را عملی کرده مردم را به آئین اسلام و اقامه حقایق قرآن دعوت نماید و شریعت مقدسه خود را بر جهانیان اعلام دارد بجای پیغمبر خوابید و فراش آن حضرت را بر خود کشید.

قریشیها مطابق با قرارداد برای کشتن آن حضرت وارد منزل رسول خدا شده اطراف رختخواب

ترجمه الإرشاد، ص: ۴۶

ویرا احاطه کرده و شمشیرها کشیده و در انتظار بامداد بودند چون سپیده صبح بدمد همه بناگهان بر وی حمله کنند و او را بکشند تا بنی هاشم نتوانند اظهار خونخواهی نمایند زیرا همه قبیله‌ها در کشتن او شرکت داشته و هر گاه بر فرضی که بخواهند با قبیله بجنگند دیگران بهمگامی با آنان همداستان شوند.

بالاخره همین عمل علی ع که بجای رسول خدا ص خوابید موجب شد پیغمبر ص از چنگال دشمنان نجات پیدا کند و خودش محفوظ بماند و برقرار باشد تا بتواند فرامین خدا را در عالم رواج دهد و هر گاه در آن هنگام علی ع نبود و چنین اقدام با ارزشی نمیکرد تبلیغ پیغمبر ص بانجام نمیرسید و نمیتوانست بوظیفه خود پردازد و هم آن شب عمر او با آخر رسیده و کارش تمام میشد و حاسدان و دشمنان بر او چیره شده و به اغراض او خاتمه میدادند.

باری چون سپیده دمید مردمی که با شمشیرهای آماده در انتظار بودند خواستند دست بکار شوند که ناگهان علی ع از جا برخاسته قریشیها که چنین دیدند از اطراف او پراکنده شده و ندانستند بچه حيله‌ای پیغمبر اکرم از دست آنها فرار کرده و بالاخره تمام اندیشه‌هایی که در باره قتل او نموده بودند باطل و بی نتیجه ماند و به آرزوی چندین وقت خود نرسیدند و بدین وسیله رشته ایمان، انتظام یافته و دماغ شیطان بخاک مالیده شد و کافران و دشمنان خوار و ذلیل گردیدند.

و چنانچه ملاحظه میکنید در این منقبت هیچ یک از مسلمانان با علی ع شرکت ندارند و کسی نمیتواند بمثل چنین منقبتی دست پیدا کند یا در این فضیلت همگامی نماید.

خدای متعال در این آیه شریفه از بیتوته علی ع بجای پیغمبر چنین اطلاع داده: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ** «۱» برخی از مردم برای بدست آوردن خوشنودی خدا خود را در راه او میفروشند و خدا هم به بندگان خود مهربانست

(۱) آیه ۲۰۷ سوره بقره.

ترجمه الإرشاد، ص: ۴۷ این نشان شیر مردان حق است که از ایشان کار دین با رونق است

افکند خصم از خيو بر رویشان منقلب هرگز نگردد خویشان

جای احمد آن رسول مقتدی خفته‌اند از بهر حفظش بر فدی

این چنین مردی رؤف و عادل است حیدر شیر افکن دریا دل است

روز هیجا پشت او دشمن ندیدوز نهیبش زهره‌ها بر تن درید

## فصل ۱۰ امانت‌داری

(۱) پیغمبر اکرم ص پیش از آنکه دعوت خود را علنی سازد امین قریش بود و مردم مالهای خود را بعنوان گروگان حضور او

می‌سپردند و چون ناچار باید از مکه هجرت کند و از کید دشمنان برهد در میان کسان خودم شایسته‌ای که بتواند امانتهای مردم را باو بسپارد بجز از علی ع ندیده بهمین مناسبت ودیعه‌های افراد را باو سپرده که بصاحبانش برگرداند و قروضش را ادا کند و زنان و دختران او را نگهداری کرده و باتفاق آنان بمدینه و حضور پیغمبر اکرم هجرت نمایند.

بالاخره چنانچه میدانید از آن همه مردمی که در عصر رسول اکرم ص میزیستند هیچ یک را شایسته ندیده که به امانت داری او وثوق داشته و به دلاوری و بزرگواری او توجه کرده و او را مدافع کسان خود دانسته و از نیرو و توانائی او استفاده نموده که در حفاظت آنان با کمال اطمینان بکوشد و خلاصه در تقوی و

ترجمه الإرشاد، ص: ۴۸

عصمت بسر حدی برسد که از همه جهت بوی اطمینان کرده او را امین خود بداند.

علی ع هم چنانچه پیغمبر ص میخواست به بهترین وجهی قیام کرد و تمام امانتها را بصاحبانش رد کرد و حق هر صاحب حقی را ادا نمود و دختران و حرم پیغمبر ص را محافظت کرده و با آنها بطرف مدینه هجرت نمود و آنان را از شر دشمنان و کید اعداء نگهداری نمود و در راه کمال مساعدت و مرافقت را با ایشان نموده تا آنان را وارد مدینه ساخته در هنگام ورود بمدینه پیغمبر اکرم ص او را بمنزل خود درآورده و از او پذیرائی نموده و میان او و فرزندان و حرم خود تفاوتی قائل نبوده و در باطن هم اظهار نگرانی نمیکرده.

باری علی ع در این منقبت شریکی نداشته و هیچ یک از اهل بیت پیغمبر ص و اصحاب و پیروانش با وی در این خصوص هم انبازی نمیکرده و بالاخره در مناقب و فضائل و بیرون آمدن از عهده آزمایش بی‌نظیر بوده و کمالات و مقامات آن جناب بحدی بوده که همه دلها بدو متوجه گردیده و او را به عظمت ستوده‌اند.

### فصل ۱۱ انتظام کارها بدست علی ع بوده

(۱) خدای متعال برای اینکه اسباب صلاح مردم روی نظم معینی بوده و مردی که از هر لحاظ شایسته برای این کار است برقرار فرموده باشد علی ع را برای این منظور نامزد کرد و فرمان داد که مخالفان پیمبرش را سرکوبی دهد و اموری که بدست ناکسان فاسد شده اصلاح کند و بالاخره او هم حسب الامر به انتظام کارها پرداخته و جدیت تمام و حسن تدبیری بکار برده و بر اثر این اقدام، استوانه دین اسلام را مستحکم ساخت.

ترجمه الإرشاد، ص: ۴۹

علی ع در هیچ کاری مخالفت با فرمان خدا و رسول نمیکرد و میکوشید تا جایی که از قدرت او ساخته است سر از دستور رسول خدا ص برنتابد بخلاف دیگران که چندان باین معنی توجهی نداشته و بلکه مخالفت میکردند.

چنانچه رسول خدا ص خالد بن ولید را بسوی مردم بنی جذیمه گسیل داشت تا آنان را بدین اسلام دعوت کند و مخصوصا دستور داده با آنان کارزار ننماید او بجای آنکه حسب الامر رفتار کند مخالفت کرده و پیمان پیغمبر را ناچیز انگاشته و با دین خدا دشمنی کرده مسلمانان را از دم تیغ گذراند و رشته ایمانشان را گسست و در این باره برویه جاهلیت توجه کرده و راه کافران و دشمنان را پیمود و چنان در این عمل ناپسند پافشاری کرد که اسلام از کار او نفرت کرده و آنهایی را که پیغمبر به آئین حق اسلام دعوت میکرد از آن حضرت رو گردان شدند و نزدیک بود زحمات پیغمبر از بین برود و بند تدبیر از همه طرف گسسته شود اینجا بود که پیغمبر هر چه زودتر در صدد اندیشه و تدبیر برآمد و برای آنکه مفسد مخالفان را اصلاح کند و رخنه‌هایی که بدست دشمنان پیدا شده مسدود بسازد امیر المؤمنین ع را بفرمان خدا مأمور داشته تا از آنها دلجوئی کند و آتش خشمشان را فرونشاند و با آنان مدارا نماید و ایشان را بار دیگر بر جاده ایمان پایدار بدارد و نیز فرمان داد تا خونبهای کشتگان ایشان را بپردازد و دل اولیاء دم را تسلیت

دهد.

علی ع چنانچه دستور داشت مأموریت خود را کاملاً اجرا کرد و خشنودی خدا و رسول و خلق را بدست آورد و ما زاد از پولی که بدستش مانده بود بآن ناتوانان که از بی کرداری خالد بستوه آمده بودند اعطا نمود و فرمود خونهای کشتگان شما را دادم و اضافه بر آن، پولهایی در اختیار شما گذاردم تا وارثان و بازماندگانتان بی بهره نباشند تا خدا از رسولش راضی و شما هم از عنایتی که او تعالی نسبت بشما ارزانی داشته خشنود باشید.

از آن طرف پیغمبر ص هم در مدینه از عمل ناشایسته خالد برائت جسته و اظهار نفرت کرد و نتیجه اظهار برائت پیغمبر و دلجوئی علی ع کاری کرد که مردم ستم دیده بار دیگر از دل و جان باسلام و ایمان توجه کرده و بدین وسیله رشته دوستی برقرار و نهال ستم و فساد ریشه کن شد.

ترجمه الارشاد، ص: ۵۰

و چنانچه ملاحظه کردید دیگری بغیر از امیر المؤمنین ع نمیتوانست برای دلجوئی آن ستمدیدگان اقدام کند و جز او دیگری از آن همه جمعیت مسلمان شایسته این کار نبود و نیز رسول خدا ص دیگری را هم برای این منظور تکلیف نکرد. و این منقبت و مقام چنانچه از ظاهرش استفاده می شود از همه مناقب و فضائلی که برای دیگران ادعا شود بالاتر و ارجمندتر است و مسلماً در این منقبت دیگری با وی انباز نبوده و هیچ عملی همتای آن نمیشد

## فصل ۱۲ کشف نهانی

(۱) هنگامی که پیغمبر اکرم ص بعزم گشایش مکه افتاد که زادگاه خود و خانه خدا را از چنگال اجانب و بت پرستان بیرون آورد از خدا درخواست کرد قریشیها از اراده او باخبر نشوند تا او بدون اطلاع و ناگهان بر ایشان وارد شود و نظر او هم همواره بر این بود که پنهانی بر ایشان وارد شود و مقدمات کارش را هم بهمین طریق قرار داده بود.

از آن طرف حاطب بن ابی بلتعه که از گوشه و کنار از عزیمت آن جناب باخبر شده بود نامه بمکیها نوشته و آنان را از عزیمت پیغمبر و اینکه آن جناب در اندیشه فتح آنست اطلاع داد و نامه را بزین سیاه چهره بنام ساره که کنیز ابو لهب و خواننده بود و تازه وارد مدینه شده و منظورش آن بود شاید اهل مدینه کمکی بوضعیت زندگانی او بنمایند (زیرا پس از جنگ بدر، مردم قریش، مصیبت زده بوده و به آوازخوانی و خوشگذرانی اعتنا نمیکردند) تسلیم کرد و ده دینار پول هم باو داده و عده از اهل مکه را نام برد که نامه را بآنها برساند و باو گفت از بی راهه بطرف مقصد حرکت کند.

ترجمه الارشاد، ص: ۵۱

(۱) بمجردی که وی نامه را گرفته و بجانب مکه عزیمت کرد وحی نازل شده و پیغمبر را از پیش آمد حاطب و نامه او باخبر ساخت. پیغمبر ص علی ع را خواسته و باو فرمود یکی از یاران من نامه باهل مکه نوشته و آنان را از عزیمت من باخبر کرده و من از خدا خواسته بودم تا مردم مکه از اراده من اطلاع پیدا نکنند اینک معلوم شده نامه بوسیله زن سیاه چهره که از بیراهه حرکت میکند بمکه ارسال شده اکنون باید شمشیر برداری و باو برسی و نامه را از او بگیری و او را بحال خود گذارده نامه را بحضور بیاوری و زبیر بن عوام را هم طلبیده فرمود همراه علی ع بهمین منظور حرکت کن.

علی و زبیر از بیراهه رفته زن را دیده زبیر پیش رفته گفت چنین نامه با تو هست انکار کرده و سوگند خورد که نامه با این کیفیت پیش من نیست و برای اینکه امر را بر وی مشتبه کند گریست و بدین وسیله زبیر را منصرف ساخت تا حضور علی ع آمده عرضکرد من نامه با او سراغ ندارم خوبست برگردیم و برسول خدا ص عرض کنیم ساحت این زن آلوده نبوده و نامه با او نیافتیم.

علی ع که از بی ثباتی و گولی او اطلاع یافته فرمود پیغمبر ص بمن اطلاع میدهد که نامه با اوست و مرا دستور داده نامه را از او

بگیرم و تو میگوئی نامه همراه ندارد.

همانوقت علی ع شمشیر از نیام کشیده پیش رفته فرمود سوگند بخدا اگر نامه را تسلیم نکنی عریانت کرده نامه را میگیرم و گردنت را میزنم.

گفت اینک که چاره از تسلیم آن نیست صورتت را از من برگردان تا نامه را تقدیم کنم علی ع صورت مبارکش را بجانب دیگر توجه داده وی چارقد برداشته و نامه را از میان موهای خود بیرون آورد علی ع نامه را گرفته حضور رسول خدا آورد.

ترجمه الارشاد، ص: ۵۲

(۱) پیغمبر ص دستور داد مردم را بمسجد خوانده همه مسلمانان در آنجا گرد آمدند بمنبر رفت نامه را بدست گرفته فرمود ای مردم از خدا درخواست کرده بودم مردم قریش را از عزیمت من باخبر نکنند و همانا یکی از شما نامه باهل مکه نوشته و آنها را از اراده ما باخبر کرده اکنون نویسنده نامه از جای برخیزد و خود را معرفی کند و گر نه وحی او را رسوا خواهد کرد هیچ کس پاسخ نداد رسول خدا ص دوباره همین بیان را تکرار کرد این وقت حاطب بن ابی بلتعه در حالی که بدنش چون شاخه نخلی در هنگامی که باد تند میوزد میلرزید از جای برخاسته عرضکرد یا رسول الله ص من نویسنده آن نامه‌ام و غرضم آن نبود که دوئیتی میان مسلمانان برقرار سازم یا عقیده دینی من سست شده باشد.

رسول خدا فرمود بنا بر این علت اینکه این نامه را نوشته‌ای چیست؟ پاسخ داد یا رسول الله کسان من در مکه‌اند و من در آنجا قوم و خویشی که حامی آنان باشد ندارم محض دلسوزی آنها و اینکه شاید بر اهل مکه پیروز آیند امان نامه داشته و بدین وسیله از گزند محفوظ بمانند این نامه را نوشته‌ام و گر نه شک و شبهه در دین خود ندارم.

سخن حاطب که بدینجا رسید عمر خطاب از جای برخاسته عرضه داشت دستور بفرما تا این منافق را بکشم.

رسول خدا بگفته او اعتنائی نکرده و فرمود او از کسانی است که جنگ بدر را ادراک کرده ممکن است خدای متعال اهل بدر را مورد بخشش قرار دهد اکنون او را از مسجد بیرون کنید.

مردم از جای حرکت و با مشت او را میزدند تا از مسجد بیرون کنند وی توجهی برسول خدا ص کرد، شاید حضرت رحمه للعالمین ویرا مورد التفات قرار دهد جناب نبوی فرمود او را باز گردانید چون

ترجمه الارشاد، ص: ۵۳

بحضور اقدس همایونی شرفیاب شد فرمود از تو درگذشتم و خاندان تو در کنف حمایت خدا و رسول است هم اکنون استغفار کن و تعهد نما پس از این بچنین عمل زشتی اقدام نکنی.

### فصل ۱۳ [نتیجه منقبت]

(۱) و این منقبت نیز ملحق بمناقب است که پیش از این متعرض شدیم و از این قضیه استفاده می‌شود که رسول خدا ص بخوبی توانست راه دخول بمکه را بکمک علی ع بدست آورد و بسادگی بر اهل مکه که هر چه بیشتر میخواست آنان از ورودش اطلاع پیدا نکنند چیره گردد و مسلما دیگری جز علی ع مورد وثوق و اطمینان نبوده که بتواند کاغذ را از ساره بگیرد و آن را حفظ کرده تا بدست پیغمبر ص برسد و مهم رسول خدا ص کفایت شود و بمقصود برسد و تدبیر از روی نظم معینی عملی شود و مطابق صلاح دید امیر مسلمانان رفتار شود و دین اسلام در سرزمین مکه ظهور پیدا کند.

و از اینکه رسول خدا ص زیبر را همراه علی ع گسیل داشته برتری قابل توجهی نخواهد داشت زیرا او امر مهمی را انجام نداد و تنها امری که موجب انفاذ او شده همان بوده که نامبرده از طرف مادر با بنی هاشم نسبت داشته زیرا مادرش صفیه دختر عبدالمطلب بوده و رسول خدا ص میخواست در امور سری و تدابیرش، خواص اهل بیتش شرکت داشته باشند و هنگامی که در چنین امر مهمی

امثال نامبرده را مداخله بدهد در هر خیر و شری با وی همکاری خواهند کرد. گذشته از این، زبیر در خصوص اخذ نامه، پیرو علی ع بوده و چنانچه دانستیم نتوانست مأموریت خود را بنحو شایسته‌ای انجام دهد و اگر قدم مؤثر علی ع نبود غرض ترجمه الارشاد، ص: ۵۴

پیغمبر ص عملی نمیشد و نامه بدست اهل مکه میرسید.

و چنانچه قصه نامه را نقل کردیم منقبت ویژه علی ع را استفاده کرده و میدانیم در این فضیلت دیگری با وی شریک نبوده و کسی نتوانسته با وی برابری نماید.

## فصل ۱۴ پرچمدار با تدبیر

(۱) پیغمبر اکرم ص روزی که مکه مکرمه را فتح می‌کرد پرچم پیروزی را بدست سعد بن عباده داده و فرمود پیش از ورود آن حضرت وارد مکه شود سعد حسب الامر پرچم را بدست گرفته میگفت «اليوم يوم الملحمة اليوم تسبى الحرمه» امروز روز جنگ است امروز روزی که زنان و دختران به بند اسارت خواهند افتاد.

برخی از اصحاب عرضکردند یا رسول الله میشنوید سعد چه میگوید میترسیم این سخن، خوفی در دل قریش ایجاد کند.

رسول خدا ص بعلی ع فرمود بزودی خود را به سعد برسان و پرچم را از او بگیر و خود با پرچم وارد شهر مکه شو.

اینجا چنان که میدانید سعد نتوانست بآنطوری که باید و شاید رعایت سیاست کرده باشد رسول خدا با مأموریت دادن علی ع توانست تدبیر از دست رفته را دوباره بکف آورد و مردم انصار هم از این کار پیغمبر ص کمال رضایت را داشتند زیرا نمیخواستند سعد بن عباده که بزرگ آنهاست از این مقام معزول شود و در صورتی که

ترجمه الارشاد، ص: ۵۵

عزل او امضا شود و دیگری بجای او برقرار شود شخصی باشد که در بزرگواری و جلالت و فرمانداری مانند پیغمبر باشد و بالاخره شخصی برای این عمل نامزد شود که بمقام سعد و اهمیت او توهین نشود و از اینکه پیغمبر اکرم ص علی ع را برای پرچمداری نامزد کرده پیداست که دیگری جز او شایسته برای این منزلت نبوده و گر نه باید او را انتخاب کند.

و نظر باینکه وجوب احکام، بافعال واقعه مربوط به آنهاست و تعظیم و اجلال و عظمتی که رسول خدا ص نسبت بامیر المؤمنین ع انجام میداده و او را شایسته اصلاح امور میدانسته و کارهایی که دیگران بر خلاف قاعده انجام میداده‌اند بوسیله او تدبیر و تدارک میکرده باید این منقبت را ویژه او بدانیم و او را با توجه باین فضیلت برتر و بالاتر از همگان بشناسیم.

## فصل ۱۵ علی ع فاتح یمن

(۱) مورّخین گویند پیغمبر اکرم ص خالد بن ولید را بجانب یمن مأمور داشته تا آنان را بدین اسلام دعوت کند و گروهی از مسلمانان را که براء بن عاذب با آنها بود بکمک نامبرده فرستاد:

خالد مدت شش ماه آنها را بدین اسلام دعوت کرد لیکن از زحمات خود نتیجه نگرفت رسول خدا ص که عمل او را بی نتیجه یافت متأثر شده علی ع را خوانده باو فرمود بزودی بجانب خالد رهسپار شده او و همراهیانش را برگردان و اگر کسی بمیل خود خواست با تو باشد او را اجازه بده امیر المؤمنین ع حسب الامر کوچ کرده و مأموریتش را بیان کرده بالاخره از کسانی که خودش خواست با علی ع بوده باشد براء بن عاذب بود.

ترجمه الارشاد، ص: ۵۶

او میگوید چون ما در رکاب آن حضرت به نزدیک یمن رسیدیم و یمنیها از آمدن آن حضرت باخبر شدند اجتماع کردند علی ع با



ما نماز صبح را به جماعت ادا کرده آنگاه پیشاپیش ما ایستاده نیایش خدا بجا آورده و امریه رسول خدا را بر آنها خوانده، حقیقت علی ع در آنها کارگر شده در یک روز همه قبیله همدان، مسلمان شدند امیر المؤمنین از اسلام آنان به پیغمبر ص اطلاع داد چون پیغمبر از نامه علی ع با- خبر شد خوشحال گردیده سجده شکر بجای آورده آنگاه سر برداشته و نشست و فرمود السلام علی اهل همدان درود بر همدانها.

چون همدانها اسلام آوردند به پیروی از آنها سایر یمینها نیز بشرف اسلام مفتخر گردیدند.

و این هم نیز یکی دیگر از مناقب علی ع است که هیچ یک از صحابه مثل و نظیر آن را دارا نبوده‌اند زیرا وقتی که خالد برای انجام فرمان آماده میگردد از جهت آنکه مبادا مرتکب فساد شود باید فرد شایسته دیگری را که چنین احتمالی در حق او نباشد انتخاب کرد و آن شخص بدون گفتگو علی ع است بدین مناسبت وقتی او را برای انجام وظیفه میخواند بخوبی به اتمام آن میپردازد و چنان رفتار میکند که پیغمبر میخواست و بالاخره از برکت وجود او و حسن تدبیر و خلوص نیتی که در راه فرمانبرداری از خدا بخرج میداده توانست عده را بسوی حق و آئین اسلام بخواند و کشور دین را آباد بسازد و ببازوی ایمان نیروی تازه بدهد.

و چون قدمهای مؤثر علی ع و عملیات شایسته او بعرض نبوی رسید دیدگانش روشن شد و نشاط و فرح در او ایجاد گردید و او را بر همگان برتری بخشید و در جای خود ثابت شده که فرمانبرداری و اطاعت در صورتی عظمت و اهمیت پیدا میکند که نتیجه و ثمره آن نیز بزرگ و با ارزش باشد چنانچه عظمت گناه بر اثر بزرگی زیان آنست بهمین مناسبت پیامبران و راهنمایان خلق پاداششان بیشتر و مهمتر است زیرا نتیجه

ترجمه الارشاد، ص: ۵۷

که مردم از دعوت آنان میبرند عظیتر از منافعی است که از نتیجه کارهای خود آنها بدست می‌آید.

## فصل ۱۶ پرچمدار خیبر

(۱) در جنگ خیبر که از جنگهای بزرگ اسلامی بوده و پیغمبر اکرم ص با یهودیان بجنگ پرداخت هنگامی که مسلمانان با مرحب برابر شدند و او دلاور بیمانندی بود لرزه بر اندامشان افتاد و ترس و خوف سراسر وجودشان را فراگرفت ویژه که عامر بن اکوع که مردی دلاور و هم سراینده توانا بود بدست مرحب شهادت یافت و رسول خدا هم از کشته شدن او متأثر گردید مسلمانان بیشتر متوحش گردیده حضور پیغمبر اکرم ص آمده و از حشمت و دلاوری مرحب، سخنان مفصلی گفتند پیغمبر اکرم برای دلگرمی آنان پرچم را به ابو بکر داد و او را با عده از مسلمانان بجنگ مرحب فرستاد متأسفانه نامبرده تاب مقاومت نیاورده و مرحب را مانند شیر خشمگین دیده که از دو چشمش آتش شرارت شعله‌ور است بدین ملاحظه فرار کرده و شکست خورد پیغمبر خشمگین شده پرچم را به عمر داد و تأکید کرد که در جنگ با وی پایداری نماید او هم مانند رفیقش از کار مانده و بدون جنگ پا بفرار گذارد.

و چنان که ملاحظه میکنید فرار این دو نفر بزیان اسلام تمام شد و فساد عجیبی که مورد تصدیق همه خردمندانست ایجاد کرد و بالاخره این عمل بر رسول خدا ص گران آمد و جدا کار ناشایست آنها را مورد انکار و نفرت قرار داد و آشکارا در میان اصحاب اعلان کرد فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که

ترجمه الارشاد، ص: ۵۸

خدا و رسول او را دوست میدارند و او هم خدا و رسول را دوست میدارد او همواره حمله میکند و هیچ گاه پشت بکارزار نمیدهد و از میدان برنمیگردد تا خدا او را بر دشمنان پیروزی میدهد.

فردا بطوری که اطلاع داده بود پرچم را بدست علی ع داد و او هم چنانکه رسول خدا ص میخواست ثبات قدم نشان داد تا بر

دشمنان چیره گردیده و این خار بزرگ را از سر راه مسلمانان برداشت.

بیانیه رسول خدا ص حاکی است آنها که از جنگ فرار کردند شایسته آن مقام نبوده‌اند که رسول خدا ص برای علی ع برقرار ساخته چنانچه بر اثر فرار از صفت کراری و حمله‌وری و پایداری در کارزار خارج گردیدند.

و از آنجا که در جنگ خیر علی ع پایداری عجیبی بخرج داد و هیچ گونه کوتاهی و تقصیری نکرد استفاده می‌شود در این فضیلت هم مانند فضائل دیگر بی‌همتا بوده و کسی با وی شرکت نداشته.

حسان بن ثابت در این خصوص گوید.

علی ع که روز خیر بدرد چشم سختی دچار شده و خود را از کارزار در راه خدا محروم میدید و در اندیشه بهبودی بود رسول خدا ص آب دهان مبارک خود را در میان دیدگان او ریخت و برای همیشه چشم سعادت دنیا و آخرتش که روشن بود بیناتر گردید خدای متعال بطیب و بیمار هر دو برکت عنایت فرماید.

رسول خدا فرمود امروز پرچم را به شمشیر دار دلاوری خواهم داد که دوست خداست و خدای من هم او را دوست میدارد و بکمک او قلعه‌های محکم یهودیان را میگشاید پیغمبر ص علی ع را از میان همگان برگزید و او را وزیر و برادر خود خواند.

## فصل ۱۷ سوره براءت را علی ع خواند

(۱) هنگامی که سوره براءت نازل شد پیغمبر اکرم ص آن را به ابو بکر داده تا بر مشرکان تلاوت کند هنوز مسافتی را نیموده جبرئیل آمد و گفت خدای متعال سلام میرساند و میفرماید جز تو یا کسی که بمنزله تو باشد دیگری نمیتواند این وظیفه را انجام دهد.

ترجمه الارشاد، ص: ۵۹

رسول خدا ص علی ع را طلبیده فرمود اکنون بر ناقه عضباء من سوار شو و خود را به ابو بکر رسانیده سوره براءت را گرفته بمکه مکرمه مشرف شده بر مشرکین تلاوت کن و به ابو بکر بگو یا با تو همراهی کرده و در رکاب تو بمکه بیاید و یا پیش من بر گردد. علی ع بر ناقه پیغمبر ص سوار شده خود را به ابو بکر رسانیده نامبرده که علی ع را دیده ترسید و بجانب آن حضرت توجه کرده پرسید برای چه منظوری بدینجا آمدی میخواهی به همراهی من بمکه بیائی یا غرض دیگری داری؟

فرمود پیغمبر ص بمن دستور داده هر چه زودتر بتو برسم و آیات براءت را از تو بگیرم و آنها را بر مشرکان تلاوت کنم و اضافه کرده ترا مخیر قرار بدهم یا در رکاب من بمکه بیائی و یا بمدینه برگردی وی که خود را از این وظیفه محروم دیده گفت بمدینه برمیگردم.

چون بحضور رسول خدا ص رسیده عرضکرد مرا برای انجام خدمتی مأمور داشتی که همه گردنها در برابر آن کشیده شده بود چون به انجام آن اقدام کردم مرا از خاتمه دادن آن محروم داشتی سبب چه بوده آیا آیه در باره بی‌قدری من نازل شده؟! پیغمبر ص فرمود خیر آیه نازل نشده لیکن جبرئیل از طرف خدا آمد و گفت خدا فرموده این مأموریت را بجز تو یا کسی که بمنزلت تست دیگری نباید بانجام رساند و علی ع از منست و او باید آیات براءت را بر مشرکان تلاوت کند.

از این حدیث که جزء احادیث مشهور است استفاده می‌شود که نقض عهد و پیمان ویژه کسی است که پیمان بسته و اطاعتش واجب است و جلالت قدر و علو رتبه و شرافت مقامش مسلم است و باید شخصی باشد که مردم از کارهای او عیبجویی ننمایند و گفتار او را بدون شک و شبهه بپذیرند و مساوی با شخص عاقد بوده و امر او امر عاقد باشد و هر گاه حکمی نماید پذیرفته شود و پابرجا گردد و مورد اعتراض قرار نگیرد «۱».

(۱) این تقریری که مؤلف نموده در واقع پاسخ از پرسش و شبهه مردمیست که این عمل علی ع را دلیل بر فضیلت او نمیدانند و میگویند در عرب مرسوم بوده هر گاه پیمانی میان دو قبیله برقرار میشده و بعدا میخواستند نقض عهد کنند یا عاقد نقض میکرد و یا یکی از نزدیکان او بنا بر این نقض عهدی که علی ع از مشرکان نمود حاکی از فضیلت او نبوده بلکه دلیل بر آنست که وی پسر عم اوست و خلاصه پاسخ آنست که مرسوم آن بوده هر گاه یکی از نزدیکان عاقد به نقض عهد میپرداخته از مخصوصان عاقد بوده و قرابت تنها کفایت نمیکرده بلکه عادت بر این بوده نقض عهد مختص به اخص افراد عاقد باشد.

ترجمه الارشاد، ص: ۶۰

بالاخره نقض عهد مشرکان نیروئی باسلام داد و کمال دین را ظاهر ساخت و امور مسلمانان را بصلاح نزدیک کرد و فتح مکه بدین وسیله باتمام رسید و همه گونه راه صلاح و نیکی گشوده شد و ثابت است خدای متعال اراده کرده چنین نتایجی بدست کسی برقرار شود که نامدار است و همه جا و همه کس او را بزرگی میشناسند و فضل او را انکار نمیکنند و مقام و منزلتش مسلم نزد همه کس است و چنین شخصی پس از پیغمبر ص منحصر بعلی ع بوده و کسان دیگر در یکی از مقاماتی که برای او یاد کردیم انباز وی نمیباشند.

باری امثال این فضائلی که بیان کردیم بسیارند که اگر بخواهیم یک یک آنها را متذکر شویم کتاب ما از حد اختصار تجاوز میکند و آنقدر که متعرض شدیم کافی بمقصود بوده و خردمندان بهره‌مند میشوند.

## فصل ۱۸ کارزار بدر

(۱) مقدمه کارزار بدر را که نخستین جنگ اسلامی بوده باین بیان آغاز میکنیم جهاد یا مهمترین

ترجمه الارشاد، ص: ۶۱

عملی که استوانه‌های اسلام بوسیله آن پابرجا میگردد و شرایع ملت و احکام الهی بکمک آن استقرار پیدا میکند از جمله اختصاصات علی ع است که همه مردم از عوام و خواصشان بدان اعتراف دارند و هیچ یک از دانشمندان و مردمان فهمیده در باره آن اختلافی نکرده و اگر بر فرض مخالفی هم باشد شخص نادانی بوده که در اخبار و سیر دستی نداشته یا بر اثر دشمنی خواسته حقیقتی را که مانند آفتاب درخشان است تاریک سازد.

از جمله کارزارهایی که علی ع حضور داشته و قد مردی و مردانگی در میدان مبارزه جولان داده و پرچم پیروزی باهتر از آورده غزوه بدر است که در قرآن آورده شده و نخستین کارزاریست که محض آزمایش افراد برقرار شده و عده از دلاوران مسلمان را خائف ساخته و چنانچه قرآن خبر میدهد میخواستند این کارزار بتأخیر بیفتند و بلکه از وقوع آن احتراز میکردند.

«كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يُنظَرُونَ» تا آنجا که میفرماید و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصِيدُونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» این آیاتی که اشاره بجنگ بدر دارند از آیه پنجم سوره انفال آغاز می‌شود و همچنان آیات عدیده ذکر شده تا به آیه و لا تَكُونُوا که آیه چهل و نهم است متصل میگردد و از آنجا تا به آخر سوره راجع بهمین کارزار است و بالاخره در این آیات با الفاظ مختلف اشاره به پیش آمد مذکور و احوال مردم شده خدا میفرماید همچنان که پروردگار تو ترا براستی از خانهات خارج کرد با آنکه گروهی از مؤمنان از حضور بجنگ کراهت داشتند و با تو در خصوص حق پس از آنکه حقیقت آن بر ایشان آشکار شده گفتگو میکردند و چنان خائف بودند که گویا مرگ را می‌بینند و بجانب آن رانده میشوند و از آنها نباشید که با خوشحالی و محض دلگرمی دیگران از خانه خود خارج شدند و مردم را از راه خدا منحرف ساختند و خدا از کارهاشان باخبر است.

ترجمه الارشاد، ص: ۶۲

(۱) خلاصه غزوه بدر اینست که مشرکان در بدر «۱» حضور یافته و کوشش میکردند هر چه بیشتر مسلمانان را بکارزار با خود بخوانند زیرا آنان هم ثروت زیادی در اختیار داشتند و هم جمعیتشان زیاد بود و مسلمانان سیصد و سیزده نفر بودند بعدد اصحاب طالوت و هفتاد شتر و دو اسب و هشت شمشیر و شش عدد زره داشتند با این وضع که خود را در برابر مشرکان که همه گونه اسباب جنگیشان آماده بود حاضر برای کارزار نمیشدند آخر الامر چاره از حضور در میدان جنگ نداشته و با این عده اندک در برابر آن همه دشمن صف آرائی کردند.

قریش آنان را بجنگ میخواند و همواره سعی داشت همتای با آنان بمبارزه‌شان بیاید انصار آن روز پیشدستی کردند لیکن پیغمبر ص برای آنکه از انصار شروع بجنگ نشده باشد از آنان جلوگیری کرده فرمود قریش میگوید همتای ما بجنگ ما بیاید بهمین مناسبت حضرت امیر و حمزه و عبیده بن حارث را برزم آنان خوانده این سه دلاور فرمان‌پذیر گشته با سرعت تمام خود را حاضر کرده و در برابر دشمن صف کشیدند چون آن روز این سه نفر روبند پوشیده بودند قریش آنها را نشناختند عتبه گفت خود را معرفی کنید تا به بینیم اگر همتای ما هستید با شما بجنگیم.

حسب و نسب خود را بیان کردند گفتند آری همتای کریم ما هستید آن وقت آتش جنگ شعله‌ور شده و آغاز کارزار نمودند.  
(۲) ولید فرزند عتبه و دائی معاویه که دلاوری بلند قامت و انگشتی از طلا در انگشت داشت با علی ع که نیم متر از او کوتاه‌تر بود روبرو شده شمشیر بجانب آن حضرت کشیده علی ع چابکی کرده او را مهلت

(۱) نام محلی است میان مکه و مدینه و هم گفته‌اند نام چاهی بوده در آن سرزمین که مردی از جهینه بنام بدر آنجا را حفر کرد.  
ترجمه الإرشاد، ص: ۶۳

نداد و شمشیری بر شان او فرود آورده دست راست او را که از بزرگی و ضخامت باندازه بود که چون بلند میکرد صورتش را میوشانید جدا کرد ولید چنان صیحه کشید که هر دو لشکر صدای او را شنیدند وی که سخت ناراحت شده بود دست راستش را بدست چپش گرفت و بر سر علی ع فرود آورد که فرمود همانوقت گمان کردم آسمان بر سر من فرود آمد ولید خواست بطرف پدرش رهسپار شود علی ع خود را باو رسانیده و شمشیری بر رانش زده او را بخاک افکند و سرش را برید.

حمزه نیز با عتبه مقابل شده ولی این دو شجاع هیچ یک نمیتوانستند بر یک دیگر پیروز آیند تا بکمک علی ع او نیز از پای درآمد.  
عتبه فرزندی داشت بنام ابو حذیفه که در روز بدر در ردیف مسلمانان بود و کنار پیمبر ایستاده وقتی که پدر و برادر دلاورش بدست علی و حمزه کشته شدند رنگ صورتش تغییر کرد و آه سردی کشید رسول خدا ص فرمود یا با حذیفه آرام بگیر و شکیبائی کن عبیده بن حارث که پیرمردی هفتاد ساله و از همه مسلمانان بزرگتر بود با شیبه روبرو شد دو ضربت سخت میانشان رد و بدل کردند که بدان وسیله پای عبیده قطع شد اینجا نیز علی و حمزه کمک کردند و شیبه را کشتند ابو عبیده را که مجروح و مغز استخوانش پریشان شده حضور رسول خدا ص آورده پیغمبر اکرم ص بحال او گریست عبیده پرسید آیا من هم شهیدم فرمود آری تو نخستین شهید راه خدائی.

کشته شدن این سه تن پیوند مشرکان را سست کرد و گرد خواری بروی آنها نشست و خوف و ترس عجیبی از مسلمانان در دل آنها افتاد و بدین ترتیب نشانه پیروزی مسلمانان آشکار گردید.

پس از این، علی ع بمبارزه عاص بن سعید پرداخت او را کشت و حنظله بن ابی سفیان را چنان ضربتی زد که دیدگانش از حدقه بیرون آمد و مرد و طعیمه بن عدی را نیز به نیران فرستاد و نوفل بن خالد که از عفریتهای قریش بود و پیغمبر ص قتل او را از خدا درخواست میکرد بدست علی ع کشته شد.

علی ع پیوسته مشرکان را از دم تیغ تیز ولایتمآبی خود میگذراند تا هفتاد نفر از دلاوران و سوارگان تازی را بخاک هلاک افکند.

(۱) بالاخره آن روز نیمی از کافران بدست علی ع و نیم دیگر بدست سایر مسلمانان و سه هزار فرشته

ترجمه الارشاد، ص: ۶۴

(که عمامه‌های سفید و زرد بسر داشته و بصورت علی ع درآمده بودند لذا همه از علی ع ناله داشتند چنانچه میگفتند علی مرا مجروح کرد دیگری میگفت اسیر کرد ثالثی میگفت کشت و هر کسی سخنی گفت و همه هم راست گفتند) نابود گردیدند. و آن روز فتح و پیروزی بیاری خدا بدست امیر المؤمنین ع واقع شد و پایان کار هم بکمک رسول خدا ص بود که مشتی از ریگ بدست مبارک گرفته بصورت کافران ریخته فرمود شاهت الوجوه و بدین وسیله ما بقی مشرکان رو بهزیمت گذارده و خدای منان به تیغ علی ع و شریکان او مهم مسلمانان را کفایت فرمود و دین اسلام را بدست خواص خاندان پیغمبر اکرم ص و فرشتگان خود یاری کرد که میفرماید وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا «۱» خدای متعال امر مهم قتال را بنفع بندگان مؤمن خود کفایت کرد و او نیرومند و ارجمند است.

## فصل ۱۹ مقتولان علی ع

(۱) عده که در جنگ بدر بدست علی ع کشته شده و عامه و خاصه از آنها نام برده‌اند عبارت‌اند از:

۱- ولید بن عتبه که دلاوری پرجرات و خونریزی وقیح بود چنانچه مردان دلاور تازی از او چشم میزدند ۲ عاص بن سعید و او دلاوری بیباک بود که دلاوران تازی از وی بیم داشتند و کسی بود که عمر خطاب در روز بدر از وی رو گردانیده و ترسید و حکایت او مشهور است و ما پس از این بخواست خدا قصه او را نقل

(۱) الاحزاب: ۲۵.

ترجمه الارشاد، ص: ۶۵

میکنیم ۳ طعیمه بن نوفل که از رؤساء مشرکان بوده ۴ نوفل بن خویلد که از همه مشرکان عداوتش با پیغمبر ص بیشتر و قریش او را تعظیم میکردند و از او اطاعت می نمودند و در همه کارها پیش قدم بود و او کسی است که پیش از هجرت وقتی که با ابو بکر و طلحه در مکه ملاقات کرد آنان را بریسمان بسته و یک شبانه روز آنها را معذب داشته و آخر الامر بخواهش دیگران رها کرده هنگامی که رسول خدا ص از حضور او در کارزار بدر اطلاع یافت از خدا خواست تا شر او را کفایت کند و بالاخره دعای حضرت مستجاب و بدست علی ع زهر مرگ چشید ۵ ربیعہ بن اسود ۶ حارث بن زعمه ۷ نصر بن حارث بن عبد الدار ۸ عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم عموی طلحه بن عبید الله ۹ و ۱۰ عثمان و مالک دو پسر عبید الله برادران طلحه بن عبید الله ۱۱ مسعود بن أمیه ابن مغیره؟؟؟ ۱۲ مسعود بن أبی امیه بن مغیره ۱۳ حنظله بن ابی سفیان ۱۴ عمرو بن مخزوم ۱۵ ابو المنذر بن ابی رفاعه ۱۶ منبه بن حجاج سهمی ۱۷ عاص بن منبه ۱۸ علقمه بن کلد ۱۹ ابو العاص بن قیس بن عدی ۲۰ معاویه بن مغیره ابن ابی العاص ۲۱ لوزان بن ربیعہ ۲۲ عبد الله بن منذر بن ابی رفاعه ۲۳ حاجب بن سائب بن عویمر ۲۴ قیس بن فاکه ابن مغیره ۲۵ حذیفه بن ابی حذیفه بن مغیره ۲۶ ابو قیس بن الولید بن المغیره ۲۷ اوس بن مغیره بن لوزان ۲۸ زید بن ملیص ۲۹ عاصم بن ابی عوف ۳۰ سعید بن وهب هم‌قسم با بنی عامر ۳۱ معاویه بن عامر بن عبد القیس ۳۲ عبد الله بن ابی عوف بن جمیل بن زهیر بن حارث بن اسد ۳۳ سائب بن مالک ۳۴ ابو الحکم بن احنس ۳۵ هشام بن ابی امیه بن المغیره.

این عده که سی و پنج نفر از معاریف و شجاعان قریش بوده‌اند بدون اختلاف بدست علی ع کشته

ترجمه الارشاد، ص: ۶۶

شده‌اند و عده دیگر که علی در قتلشان شرکت داشته بیشتر از نیمی از مقتولان بدراند که سابقا ذکر کردیم.

## فصل ۲۰ شرحی از کارزار بدر

(۱) ۱- حارث بن مضرب گفت علی ع میفرمود وقتی بکارزار بدر حضور یافتم سواره ما منحصر به مقداد بن اسود بود و ما آن شب را خوابیده لیکن رسول خدا ص در زیر درختی تا صبح به نماز و دعا مشغول بود.

(۲) ۲- ابو رافع مولای رسول خدا ص گفته بامداد روز بدر، قریشها صف آرائی کرده پیشاپیش آنها عتبه و فرزندش ولید و برادرش شبیه ایستاده بودند عتبه رسول خدا ص را مخاطب ساخته گفت ای محمد ص هر یک از مردم قریش که همتای ما هستند آنها را برای رزم با ما آماده کن همان دم سه تن از جوانان انصار بنام عود و معود و عوف که فرزندان عفرآء بودند پیشقدم شده بمیدان آمدند عتبه گفت خود را معرفی کنید گفتند ما فرزندان عفرائیم عتبه گفت ما با شما نمی‌جنگیم بلکه باید با فرزندان عم خود کارزار کنیم.

رسول خدا ص بجوانان انصاری دستور داد بجای خود برگردند و علی و حمزه و عبیده را خوانده فرمود اکنون برای اثبات حقی که خدا پیغمبر شما را بجهت آن مبعوث ساخته با دشمنان دین بجنگید زیرا اینان باتکاء عقیده باطل خود در این میدان حضور یافته تا نور خدا را بخیال خود خاموش سازند.

این سه تن شیران بیشه دلاوری و ایمان در برابر آنان صف کشیده و چون هر سه لباس جنگ پوشیده شناخته نمیشدند عتبه گفت خود را معرفی کنید تا اگر همتای ما باشید با شما بجنگیم.

ترجمه الإرشاد، ص: ۶۷

(۱) حمزه فرمود من حمزه بن عبد المطلب شیر خدا و رسولم.

عتبه گفت همتای کریمی هستی.

امیر المؤمنین ع فرمود من علی بن ابی طالب بن عبد المطلبم.

عبیده گفت من عبیده بن حارث بن عبد المطلبم.

چون این نامداران از معرفی خود فارغ شدند عتبه بفرزندش ولید گفت اینک از جای برخیز و قدم بمیدان مبارزه گذار امیر المؤمنین ع نیز آماده کارزار گردید و این دو دلاور در آن روز از همه مخالف و مؤالف خوردسال تر بودند دو ضربت میانشان رد و بدل شد ضربت ولید خطا کرده لیکن علی ع با یک ضربت، دست چپ ولید را قطع کرد گویند هر وقت علی ع از کارزار بدر نقل میکرد از قتل ولید بخاطر می‌آورد و میگفت فراموش نمیکنم وقتی نامبرده بدست من از پای درآمد انگشتی درخشان او را دیدم که در دست چپ کرده و چون لباسهای او را بیرون می‌آوردم دیدم زیر پوشی بتن آراسته که از آن بوی خوش بمشام میرسید فهمیدم باید تازه داماد باشد.

چون ولید کشته شد عتبه و حمزه بجنگ پرداختند فاصله نشد که عتبه بدست وی از پای درآمد.

نوبت به عبیده رسید که در آن روز از همه مسن تر بود با شبیه بکارزار پرداخت دو ضربت میانشان رد و بدل شد تصادفا گوشه شمشیر شبیه بساق پای عبیده گرفت آن را قطع کرده علی و حمزه بکمک وی آمده او را از چنگال وی رها کرده و شبیه را کشتند و عبیده را بلشکرگاه برده بر اثر خون زیادی که از او رفته در

ترجمه الإرشاد، ص: ۶۸

صفرا که نام محلی در بدر بود درگذشت.

هند دختر عتبه در باره کشته شدن عتبه و شبیه و ولید گوید.

ای چشم گریه کن بر بهترین مردم قبیله خندف که برای همیشه پایدار است دلاوری که در بامداد فرزندان هاشم و عبد المطلب که

از نزدیکان او بودند برای کارزار دعوتش کردند و او را از دم تیغها گذراندند و پس از هلاکت جامه‌اش را از بدنش بیرون نمودند (۱) ۳- حضرت باقر ع فرموده امیر المؤمنین ع میفرمود در کارزار بدر از جرأت مشرکان بشگفت آمدم با آنکه ولید را کشته و عتبه هم بدست حمزه شربت ناگوار مرگ چشیده و شیبه هم بکمک من و حمزه از پای درآمد در عین حال باز حنظل بن ابی سفیان بجنگ من آمد چون نزدیک رسید چنان با شمشیر بر فرق او فرود آوردم که دیدگانش از حدقه بیرون آمده بر زمین افتاد و مرد.

(۲) ۴- عثمان بن عفان، سعید بن عاص را دیده گفت بیا نزد عمر رفته با او سخن بگوئیم چون بر او وارد شد، عثمان در محل معین خود نشسته و سعید در گوشه از جمعیت قرار گرفته و آثار ملال از او ظاهر بود عمر او را دیده گفت می بینم از ناحیه من حزن و اندوهی در خود احساس میکنی و خیال میکنی پدرت را من کشته‌ام با آنکه چنین عملی از من بظهور نرسیده و سوگند بخدا دوست میداشتم من کشته او بودم و اگر او را میکشتم بهیچ وجه پوزش نمیخواستم زیرا کافری را کشته بودم لیکن روز بدر از کنار پدرت گذشته دیدم چون گاو نر خشمگینی خود را آماده قتال کرده و کف بر آورده بود بوی توجهی نکرده از او درگذشتم گفت پسر خطاب کجا میروی؟ هنوز سخنش را با تمام نرسانیده علی ع با او در آویخت هنوز از جای خود دور نشده بودم که او را کشت. علی ع نیز در آن مجلس حضور داشت چون این سخن شنید فرمود پروردگارا به بخش، شرک و بت پرستی نابود شد و کارهای گذشته را اسلام محو کرد امروز مناسب نیست مردم را علیه من تحریک نمائی.

ترجمه الإرشاد، ص: ۶۹

عمر از استماع این سخن، خاموش شده حرفی نزد. چنانچه ملاحظه میکنید، نظر عمر این بوده که کینه‌های گذشته را بر آشوبد و مردم را علیه او بشورانند و بگوید شخص قتال شایان خلافت نیست بی خبر از آنکه آنهایی را که علی ع کشته بامر خدا و رسول او بوده لیکن فرار کردن عمر از صفحه جنگ و خوار کردن اسلام نه بفرمان خدا بوده و نه بدستور رسول ص.

سعید در اینجا عمر را مخاطب ساخته گفت میخواهی با این سخن مرا از علی ع روگردان بسازی و بوی بدبین نمائی سوگند بخدا از اینکه علی ع کشته پدر من است هیچ گاه نگرانی ندارم زیرا او بدست پسر عمش علی ع کشته شده. در این وقت مردم سخن او را قطع کرده بحرفهای دیگر پرداختند.

(۱) ۵- عروه بن زبیر گفته روز بدر علی ع بطرف طعیمه بن عدی روی آورده و با نیزه کار او را تمام کرد و فرمود سوگند بخدا پس از این با ما در راه خدا مخاصمتی نخواهی کرد.

(۲) ۶- زهری گفته هنگامی که رسول خدا ص از حضور نوفل بن خویلد باخبر شد که او در میدان بدر حاضر شده از خدا خواست تا شر او را کفایت فرماید بمجردی که علی ع او را دیده شمشیری بفرقش زده و با همان شمشیر بپایش نواخته و بالاخره او را از پای در آورد، چون پیغمبر ص آمد شنید آن حضرت میفرماید از نوفل چه خبر دارید علی ع فرمود من او را کشتم رسول خدا ص تکبیر گفته و حمد خدا را بجای آورد که دعای او را مستجاب نمود.

ترجمه الإرشاد، ص: ۷۰

## فصل ۲۱ [چکامه از شاعر قریش در شرح دلاوری پسر ابو طالب]

(۱) اسید بن ابی ایاس که از فعالیتها و کشتارهای خدا پسندانه علی ع ناراحت شده بود در سرودهای ذیل قریش را علیه او تحریک میکرد:

ای گروه قریش در میان هر دسته‌ای که وارد شوید جوان صحرانورد دلاوریست که بر اسبان کامل پیشانی سفید سوار می شود و شما را رسوا میکند.

خدا بشما خیر دهد آیا از چنین پیش آمدی انکاری ندارید با آنکه گاهی از اوقات آزادمرد صاحب کرم از آن دوری و حیا میکند. این پسر فاطمه بنت اسد است که شما را نابود کرد و سر از بدن شما جدا نمود و شما را کشت. اینک که بدست او گرفتارید مالی باو دهید و بدین وسیله او را از خود دفع کنید و گر نه باید تحت بیعت او درآمده و بدون اینکه نتیجه ببرید ذیل و خوار او گردید.

کجا رفتند پیران باتدبیر و کجا رفتند استوانه‌های محکم که همه مردم در هنگام دشواریها بدیشان پناهنده میشدند و کجاست زین الابطح مردیکه بعظمت و دلاوری در میان آنها معروف بوده همه آنها را این جوان دلاور نابود کرد و کشت و از دم تیغ گذراند

## فصل ۲۲ کارزار احد

(۲) پس از کارزار بدر، جنگ احد اتفاق افتاد و در این جنگ نیز پرچمدار پیغمبر ص علی ع بود و علاوه بر آن لواء هم که پرچم قبائل بود بدست آن حضرت تسلیم گردید بنا بر این علی ع صاحب پرچم و ترجمه الارشاد، ص: ۷۱

لواء بوده و در این غزوه نیز فتح و پیروزی نصیب علی ع شد. و در آن روز از تمام بلیات با آغوش باز استقبال کرد و شکبائی ورزید و در صورتی که از دیگران لغزشهائی بظهور رسید علی ع ثبات قدم عجیبی از خود نشان داد و آن اندازه که او خواسته‌های قلبی پیغمبر ص را برمی آورد هیچ یک از مسلمانان در فداکاری و جانفشانی در راه رسول خدا ص اقدامی نمودند.

آن روز خدای متعال سرکرده‌ها و رؤسای مشرکان و گمراهان را طعمه شمشیر خون آشام علی ع قرار داد و اندوه پیغمبر را بدین وسیله برطرف کرد و جبرئیل ع برای فضیلت او در میان فرشتگان زمین و آسمان خطبه‌ای انشاد کرد و روحانیان را بعظمت او توجه داد و نیز پیغمبر هم موقعیت او را که مردمان بیخبر بودند اظهار نمود.

(۱) ۱- از جمله ابوالبختری قریشی گوید از قدیم پرچم و لواء قریش در دست قصی بن کلاب بود و پس از او همواره در دست فرزندان عبدالمطلب میبود و آنها در پیش آمدهای جنگی برمیداشتند چون پیغمبر ص مبعوث شد رایت و لواء در تحت اختیار آن حضرت قرار گرفت و آن را در میان بنی هاشم برقرار ساخت و در کارزار و دان که نخستین غزوه‌ای بود که لواء اسلام در آن برافراشته شد پیغمبر اکرم ص بدست علی ع داد و از آن به بعد همواره علی ع پرچمدار بوده مخصوصا در جنگ بدر که قیامت کبری بوده باین سمت نامزد شد و همچنین در روز احد چنانچه نوشتیم مقام پرچمداری با علی ع بوده و آن روز لواء اسلام در مردم عبدالدار بود و رسول خدا ص آن را به مصعب بن عمیر سپرد چون نامبرده شهید شد قبائل دیگر متوجه گردیده تا لوا را رسول خدا ص بکدام یک از آنها بدهد لیکن تیر آرزوی آنها بههدف مقصود نرسیده و پیغمبر ص ترجمه الارشاد، ص: ۷۲

لوا را هم بدست علی ع سپرد و علی ع در روز احد هم پرچمدار بود و هم صاحب لوا و از آن روز تا بحال مردم بنی هاشم متصدی این دو مقامند.

(۱) ۲- عبد الله بن عباس گفته علی ع چهار خصلت دارد که هیچ یک از مسلمانان دارای آنها نمیباشند یکی آنکه علی ع نخستین مردیست از عرب و عجم که با رسول خدا ص نماز گزارد.

دوم در تمام کارزارها صاحب لواء او بوده.

سوم در روز مهراص یعنی روز احد پا بیای پیغمبر ص ایستادگی کرده در صورتی که دیگران فرار نمودند.

چهارم او کسی است که پیغمبر اکرم ص را دفن نمود.



(۲) ۳- زید بن وهب گوید روزی با عبد الله بن مسعود ملاقات کرده او را خوشحال و با نشاط دیده گفتیم بسیار مناسب است هر گاه از کارزار احد و چگونگی آن با ما صحبت کنی وی پذیرفته و مقدمات آن را یکی بعد از دیگری نقل کرد تا سخن از میدان جنگ بمیان آمده گفت:

رسول خدا ص بما فرمود اینک بنام خدا آغاز کرده در میدان کارزار در آئید ما هم حسب الامر تعظیم کرده صف طویلی در برابر دشمنان تشکیل دادیم رسول خدا ص در کنار شعب (دره کوه) پنجاه نفر انصاری را بریاست عبد الله حزم بازداشت و فرمود هر گاه اتفاقاً دیدید همه ما مقتول شدیم باز هم از این مکان خارج نشوید زیرا اگر رنجی بما برسد از همین ناحیه خواهد بود و از آن طرف ابو سفیان صخر بن حرب، خالد بن

ترجمه الإرشاد، ص: ۷۳

ولید را در برابر آنها برقرار کرد.

آن روز لواء قریش در قبيله عبد الدار و لواء مشرکین بدست طلحه بن ابی طلحه بود که او را کبش الکتیبه (قوچ لشکر) میگفتند. رسول خدا ص پرچم مهاجران را بعلی ع داد و او در زیر لواء انصار قرار گرفت ابو سفیان در برابر پرچمداران خود آمده گفت ای پرچمداران میدانید که مسلمانان برای شکست شما همواره متوجه‌اند تا صاحبان لوا را از بین ببرند چنانچه در جنگ بدر همین قضیه اتفاق افتاد اینک اگر میدانید از نگهداری لوا درمانده‌اید لوا را بما بدهید تا ما خود مهم شما را کفایت کرده و پرچمداری نمائیم. طلحه از سخن ناگوار ابو سفیان خشمگین شده گفت ای ابو سفیان چنین سخنانی برای ما میگوئی سوگند بخدا امروز کاری کنیم که همه آنها را به حوضچه‌های مرگ نزدیک سازیم.

طلحه که او را کبش الکتیبه میگفتند پیش قدم جنگ شده علی ع بمبارزه او آمد پرسید تو کیستی؟

گفت من طلحه بن ابی طلحه کبش الکتیبه‌ام شما کیستید فرمود من علی بن ابی طالب بن عبد المطلب آنگاه بیکدیگر نزدیک شده دو ضربت میانشان رد و بدل شد علی ع چنان ضربتی به پیش سر او زد که دو چشمش از حدقه بیرون آمد و صیحه زد که تا آن روز کسی مثل آن را ننشیده بود پرچم از دست او افتاد بلافاصله مصعب برادر او پرچم را بدست گرفت عاصم بن ثابت او را با تیری از پای درآورد برادر دیگرش عثمان پرچم را بدست گرفت او را نیز عاصم بزخم تیر کشت پس از او غلامی داشتند بنام صؤاب که از همه بدتر و سخت‌جانتر بود پرچم را بدست گرفت علی ع شمشیری بدست راست او زد او پرچم را بدست چپ گرفت دست چپش را هم

ترجمه الإرشاد، ص: ۷۴

جدا کرد پرچم را با دو دست بریده‌اش به سینه چسبانید علی ع در این وقت شمشیری بسر او زد و او را بموالی خودش ملحق ساخت در این وقت مشرکان پا بفرار گذارده مسلمانان بگردآوری غنائم پرداختند.

(۱) اصحاب عبد الله که در کنار دره بکمین نشسته بودند و مسلمانان را سرگرم غنائم یافتند برئیسشان پیشنهاد کردند ما هم میخواهیم از غنائمی که دیگران استفاده میکنند بهره‌مند شویم.

عبد الله گفت رسول خدا ص بمن دستور داده از این مکان حرکت نکنم.

یاران او پاسخ دادند راست است که چنین امری کرده لیکن او نمیدانسته که سرانجام کار مشرکان بدینجا میرسد.

در نتیجه عده زیادی از یاران او برای گردآوردن غنائم از محل خود خارج شده و جز معدودی با او باقی نماندند عبد الله برای آنکه از فرمان رسول خدا ص تجاوز نکرده باشد بر جای خود برقرار ماند خالد بن ولید موقع را مغتنم شمرد بوی حمله آورد و او را کشت سپس از همان محل که برسول خدا و لشکریان او نزدیک بود فرود آمده و در پشت رسول خدا ص قرار گرفت، چون حضرت را در میان عده کمی از اصحاب دیده یاران خود خطاب کرد: آماده باشید این همان مردیست که در صدد او برآمده‌اید

مگذارید از دست برود اصحاب او همه یکدفعه با شمشیر و نیزه و تیر و سنگ بجانب آن حضرت حمله کردند اصحاب رسول خدا به پشتیبانی از آن جناب بجنگ پرداختند و پیوسته مقاتله میکردند تا هفتاد نفرشان شربت شهادت نوشیدند و فقط با پیغمبر علی ع و ابو دجانة و سهل بن حنیف باقی ماندند که دشمن را از آن حضرت دور میکردند و آن وقت مشرکان از همه طرف بآن مردان حق و حقیقت حمله می آوردند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۷۵

(۱) رسول خدا ص که آن هنگام بی اندازه ناراحت شده بود دیده گشوده به علی ع توجهی کرده فرمود لشکریان ما چه کردند؟! عرضکرد پیمان شکستند و پشت بجنگ داده فرار کردند رسول خدا ص فرمود اینک با این جمعیتی که آهنگ من دارند مبارزه کن و آنها را دورساز علی ع بر آنها تاخته و آنها را دور ساخت بطرف رسول خدا آمد دید گروهی از طرف دیگر هجوم آورده اند آنها را نیز منهزم نمود و آن وقت ابو دجانة و سهل ببالین پیغمبر ایستاده و با شمشیر دشمنان را دور میساختند در آن هنگام که کار به آخرین درجه سختی رسیده از مسلمانان شکست خورده چهارده نفر که از آنها طلحة بن عبید الله و عاصم بن ثابت بودند بطرف آن حضرت مراجعت کرده و ما بقی بکوهها فرار نمودند.

و در مدینه هاتفی ندا در داد پیغمبر را کشتند مسلمانان که منهزم شده و حسرت زده بودند بطرف راست و چپ متوجه میشدند. در احد، هند دختر عتبه با وحشی که از مردم حبشه و غلام جبیر بن مطعم بود قرار بسته بود که رسول خدا یا علی ع و یا حمزه را بکشد و مبلغ معینی باو دستمزد بدهد وی گفت محمد را که نمیتوانم بکشم زیرا اصحاب او مانند چنبر انگشتی اطراف خاتم او را احاطه کرده اند و علی ع که در روز جنگ بهیچ وجه احتیاط را از دست نمیدهد لیکن ممکن است بحمزه دست پیدا کنم زیرا او چون خشمگین شود پیش روی خود را نمی بیند.

حمزه آن روز پر شترمرغی به سینه زده و با آن نشانه نمودار بود وحشی در زیر درختی در کمین حمزه نشسته حمزه چشمش بوی افتاده بطرف وی حمله آورد و شمشیری بر او نواخته لیکن خطا کرد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۷۶

(۱) وحشی گوید همان دم حربه خود را بطرف او انداختم به تهیگاه وی رسید و از پا درآمد او را بحال خود گذاردم تا بدنش سرد شد و حربه ام را از تهیگاهش بیرون آوردم و بر اثر هزیمتی که میان مسلمانان رخ داد کسی متوجه او نشد هند آمد و دستور داد شکم او را پاره کرده و جگر او را بیرون آورد و او را مثله نموده و گوش و دماغ او را بریدند و در تمام این مدت رسول خدا ص از او بیخبر بود و نمیدانست سرانجام حضرت بکجا کشیده.

راوی که زید بن وهب است میگوید از ابن مسعود پرسیدم در روز احد که مردم فرار کردند با پیغمبر ص بجز از علی ع و ابو دجانة و سهل بن حنیف دیگری باقی نماند؟ جواب داد بلکه بجز از علی ع دیگری باقی نماند و پایان کار معدودی که نخستشان عاصم بن ثابت و ابو دجانة و سهل بودند باز گشتند و طلحة بن عبید الله هم بدیشان ملحق گردید.

پرسیدم ابو بکر و عمر کجا بودند؟! گفت آنها از جمله کسانی بودند که برای نگهداری جان عزیز خود میکوشیدند و فرار را بر قرار انتخاب کرده بودند.

گفتم عثمان کجا بود؟ گفت او پس از سه روز پیدا شد.

رسول خدا بدو فرمود اکنون که کار از کار گذشت آمده.

از او پرسیدم خودت در آن روز کجا بودی؟ گفت منم در اندیشه نجات خودم بودم گفتم پس از کجا و چه کسی این قضایا را نقل میکنی؟ گفت عاصم و سهل بمن خبر دادند گفتم پایداری علی ع در آن روز از جمله کارهای شگفت آور است گفت نه تنها تو از کار وی تعجب میکنی بلکه فرشتگان آسمان بشگفت آمدند مگر نشیده‌ای در روز احد وقتی که کار مسلمانان بدینجا رسید

## جبرئیل

ترجمه الإرشاد، ص: ۷۷

همچنان که بطرف آسمان بالا میرفت میگفت

«لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی»

شمشیر منحصر به ذو الفقار و جوان منحصر بعلی ع است. پرسیدم از کجا دانستند که این عبارت را جبرئیل بیان کرده.

گفت صدائی باین عبارت در آسمان بلند شد که همه مردم شنیدند، از پیغمبر ص پرسیدند این صدا از کیست؟ فرمود از جبرئیل.

(۱) ۴- در حدیث عمران بن حصین آمده در روز احد که مردم از اطراف پیغمبر ص پراکنده شدند علی ع در حالی که آماده بخدمت بود و شمشیر حمایل داشت در برابر پیغمبر تعظیم کرده رسول خدا ص سر بر آورد و فرمود چگونه تو با مردم فرار نکردی عرضکرد مناسب نیست پس از آنکه بشرف اسلام مشرف شدم دوباره بحالت کفر در آیم.

در آن وقت عده از مشرکان از کوه بطرف پیغمبر ص حمله آوردند رسول خدا ص علی ع را بدفع آنها امر کرد علی ع آنها را منهزم ساخت سپس بعده دیگر اشاره کرد آنها را نیز شکست داد باز بگروه دیگری اشاره کرد آنها را فراری داد جبرئیل همان هنگام نازل شده عرض کرد ما و همه فرشتگان از مواسات بی سابقه‌ای که علی ع در راه شما نشان داده و خود را فدای شما کرده به شکست آمدم رسول خدا ص فرمود چگونه ممکن است او در راه من فداکاری و جانبازی ننماید با آنکه او از من و من از اویم جبرئیل گفت منم از هر دوی شما هستم.

(۲) ۵- ابن عباس گوید در روز احد طلحه بن ابی طلحه در برابر صف مشرکان و مسلمانان ایستاده

ترجمه الإرشاد، ص: ۷۸

گفت ای یاران محمد شما خیال میکنید که خدای متعال بر اثر زخم شمشیر شما ما را بدوزخ میرد و شما را بزخم تیغ ما به بهشت، امروز چه کسی میتواند بمبارزه من بیاید علی ع بمبارزه او رفته فرمود سوگند بخدا امروز دست از تو برنمیدارم تا بضرب شمشیرم ترا بدوزخ فرستم و دو ضربت میانشان رد و بدل شد و بالاخره علی ع با ضربتی هر دو پای او را جدا کرد طلحه که خود را در چنگال شیر مثال علی ع مبتلا دید او را سوگند داد: ای پسر عم قرابت را مراعات کن علی ع از وی درگذشت مسلمانان گفتند چگونه از تجهیز او دست برداشتی فرمود مرا بیاد قرابت خویش آورد.

سوگند بخدا فاصله نشد همان جا درگذشت و پیغمبر ص خوشحال شده فرمود این کبش الکتیبه و قوچ لشکر مشرکان بود.

(۱) ۶- عکرمه گفته از علی ع شنیدم در روز احد که مسلمانان از اطراف پیغمبر ص پراکنده شدند چنان محزون شدم که تا آن روز آنقدر حزن و اندوه بمن دست نداده بود و من آن روز همچنان که از خود بیخبر بودم پیشاپیش آن حضرت ایستاده و دشمنان را از حضرتش دور میکردم اتفاقا بجانب آن حضرت توجه کرده حضرتش را ندیده با خود گفتم رسول خدا که فرار نکرده او را هم که در میان کشتگان ندیدم خیال میکنم بطرف آسمان بالا رفته غلاف شمشیر را شکسته و گفتم همواره با کافران می‌جنگم و از آن جناب مدافعه میکنم تا کشته شوم همان دم بر مشرکان حمله برده و آنها را شکست دادم ناگهان نظرم به رسول خدا ص افتاد که غش کرده و بروی زمین افتاده است بالین آن حضرت نشستم مرا دیده فرمود چه امری ایجاب کرد مسلمانان از گرد ما پراکنده شدند عرضکردم بخدا کافر شدند و از دشمنان ترسیدند و ترا تسلیم دست

ترجمه الإرشاد، ص: ۷۹

آنان نمودند، در آن وقت رسول خدا ص لشکر مشرکان را دید که بطرف او توجه نموده‌اند فرمود یا علی ع این مردم را از من دور کن من از جای برخاسته و تیغ در میانشان انداخته و از راست و چپ بر آنها حمله میکردم تا آنها را شکست دادم رسول خدا ص بمن فرمود یا علی نمیشنوی که در آسمان از جانبازی تو ستایش میکنند فرشته‌ایست بنام رضوان میگوید

لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على

. من از شدت خوشحالی گریستم و خدای متعال را بر این نعمتی که بمن ارزانی کرده سپاسگزاری نمودم (۱) ۷- حضرت باقر ع فرمود در روز احد فرشته در آسمان ندا میکرد  
لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى - الا على.

(۲) ۸- ابو رافع از جدش روایت کرده همواره از یاران رسول خدا ص میشنیدیم میگفتند روز جنگ احد منادی در آسمان ندا میداد  
لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على  
«۱».

(۳) ۹- سعید بن مسیب به قتاده میگفت اگر در روز احد بودی، علی ع را میدیدی که در طرف راست

(۱) ناسخ مینویسد ذو الفقار جزء غنائم بدر و متعلق به عاص بن منبه بود که پیغمبر آن را به علی - بن ابی طالب اعطا فرمود و چون در پشت آن فقرات و برآمد گیلهائی مانند استخوان بود آن را ذو الفقار میخواندند و هم گفته‌اند چون امیر المؤمنین، عاص را کشت شمشیر او را خود برداشت و آن شمشیر پس از شهادت علی ع همچنان بمیراث در میان سلسله علوی بود تا به محمد بن عبد الله بن حسن بن علی ع رسید و در جنگ منصور عباسی چون شهادت خویش را نزدیک دید مردی از بنی نجار را که چهار صد دینار بدو مدیون بود بخواند و ذو الفقار را بدو داده گفت این شمشیر را بگیر و نگهدار که هر یک از آل ابی طالب آن را به‌بند از تو میگیرد و حقت را بتو میدهد و چون جعفر بن سلیمان عباسی بولایت مدینه و یمن نامزد شد آن مرد را طلب کرد و چهار صد دینار بدو داد و تیغ را از او گرفت.

ترجمه الارشاد، ص: ۸۰

رسول خدا (ص) ایستاده با شمشیر خود دشمنان را از رسول خدا دفع میکرد با آنکه دیگران پا بفرار گذارده بودند.

(۱) ۱۰- حضرت باقر ع فرموده پرچمداران مشرکان در روز احد نه نفر بوده و همه آنها از طائفه بنی مخزوم بودند که بدست علی ع کشته شدند بنی مخزوم آن روز بیچاره و مفتضح گردیدند.

و فرموده علی ع بمبارزه حکم بن اخنس رفت شمشیری بپای او زد نیمی از ران او را جدا کرد و بهمین ضربت کشته شد.

وقتی که مسلمانان چنین جولانی کرده و ضرب شخصی نشان دادند امیه بن ابی حذیفه که مرد زره - پوش و کامل السلاح بود بمیدان آمده میگفت امروز باید خونخواهی روز بدر را بنمایم مردی از مسلمانان بمبارزه او رفت امیه او را کشت امیر المؤمنین ع بطرف او عزیمت کرد شمشیری بسر او فرود آورد چنانچه کلاه خود او را بیکدیگر فرورد او نیز شمشیری حواله علی ع کرد سپر را پیش آورده شمشیر به سپر کارگر شد علی ع شمشیر را از کلاه خود او برداشت او نیز تیغش را از سپر آن حضرت خلاص کرد، اندکی از هم جدا شدند علی ع گوید در آن هنگام چشمم بزیر بغل نامبرده افتاد شمشیر بدان جا فرود آورده و او را کشتم و مراجعت کردم.

در روز احد که همه مسلمانان فرار کردند و علی ع به تنهائی باقی ماند و از دین خدا و رسول او حمایت میکرد رسول خدا ص باو فرمود چرا تو با دیگران فرار نکردی.

علی ع با کمال تعجب عرض کرد چگونه ممکن است منم فرار کنم و شما را تنها بگذارم سوگند بخدا از جای برنخیزم و دست از کارزار برندارم تا خدای متعال وعده نصرتی که بتو داده وفا فرماید رسول خدا ص فرمود یا علی مژده باد ترا که خدای منان بوعده خود وفا میفرماید و بعد از این مشرکان هیچ گاه بر ما پیروز نمیشوند.

(۲) همانوقت عده بجانب وی حمله کردند فرمود یا علی این عده را دور کن علی ع بر آنها تاخته و

ترجمه الارشاد، ص: ۸۱

هشام بن امیه مخزومی را کشت لشکر متفرق شدند لشکر دیگری نیز هجوم کردند علی ع بر آنها حمله کرده و عمرو بن عبد الله جمحی را کشت لشکر فرار کردند لشکر سومی بطرف رسول خدا روی آورده باز علی ع بدانها تاخته و بشر بن مالک عامری را از دم ذو الفقار گذراند اینها نیز فرار کرده و شکست خوردند از آن به بعد لشکری از مشرکان بعزیمت پیغمبر اکرم ص برنخواست. جنگ احد با این پیش آمد ناگوار پایان یافت و مسلمانانی که منهزم شده بودند باز گشتند و مشرکان بطرف مکه کوچ کردند و پیغمبر اکرم ص بطرف مدینه مراجعت کرد.

فاطمه زهرا علیها و علی اییها و زوجها آلف التحیه و الثناء به استقبال پدر بزرگوارش ارواح- العالمین فداه آمد و ظرف آبی بدست گرفته صورت مبارک رسول خدا ص را که جمال ربانی حضرت احدی بود بدست پر از مهر و محبتش شستشو داد. فاصله نشد ذات بیهمال «علی ولی الله علیه السلام» در رسید در حالی که دست او تا شانه اش غرق خون مشرکان بود ذو الفقار را بسیده دو سرا فاطمه زکیه مرضیه داده فرمود بگیر این شمشیر را که امروز مرا یاری کرد و پشت دشمنان را شکست و این اشعار را سرود.

(۱) ای فاطمه بگیر این شمشیر هنرمند بی عیب را که مرا رو سپید کرده و از آن نگران نبوده و خود

ترجمه الارشاد، ص: ۸۲

را هم بهیچ وجه ملامت نمیکنم.

سو گند بجان خودم در راه یاری احمد و فرمانبرداری از خدا که بحال بندگان خود عالم است دقیقه فرو گذاری نکردم. خونهای کشتگان را از آن پاک کن این همان شمشیریست که جام حمیم دوزخ را به مردم عبد الدار چشانیده. پیغمبر فرمود آری ای فاطمه بگیر شمشیرش را که شوهر تو بخوبی از انجام وظیفه خود برآمد و خدای متعال بزرگان قریش را به شمشیر او نابود کرد.

## فصل ۲۳ کشتگان احد

(۱) مورخان کشتگان مشرکان را نام برده و چنانچه نوشته اند بیشتر آنها همان عده ای بوده که بدست علی ع از پای درآمده اند. محمد بن اسحق گفته پرچم قریش در روز احد بدست طلحه بن ابی طلحه که از نواده گان عبد الدار است بوده و او را علی ع کشته و نیز پسر او ابو سعید و برادرش خالد را هم او بمالک دوزخ سپرده و عبد الله بن حمید و ابو الحکم بن احنس و ولید بن ابی حذیفه و برادرش امیه و ارطاه بن شرحبیل و هشام بن امیه و عمرو بن عبد الله الجحمی و بشر بن مالک و صواب و دیگران را آن جناب از دم تیغ گذراند.

و چنانچه ثابت است پیروزی با علی ع بوده و تا وقتی جنگ پایان نیافته و شکست خوردگان بجای خود بازنگشته به تنها از پیغمبر ص مدافعه میکرده و کسانی که در آن روز فرار کردند بدون استثناء

ترجمه الارشاد، ص: ۸۳

مورد عتاب و خشم خدا قرار گرفتند.

و از کسانی که اخیرا با علی ع در محافظت پیغمبر همکاری کردند هشت نفر یا چهار نفر یا پنج نفر از مردم انصار بودند. حجاج بن علاط سلمی در باره علی ع و کشتگانی که بدست او از پای درآمده اند و حسن استقبالی که جناب او از بلا میکرده گوید.

خدای متعال برای نابود کردن دشمنان دین خود شخصی را مانند علی بن ابی طالب ع برمیگزیند که عموها و دائیهای او مردمان

کریمی هستند.

دستان تو که برای همیشه توانا باشند بتو کمک کردند و مانند طلیحه را بشمشیر تیز بزمین افکنده و هلاک ساختند.

و چون دلاور توانائی بر دشمنان خود کار را سخت گرفتی و با شمشیر بران خود در هنگامی که از فراز به نشیب می آمدند آنها را شکست دادی.

شمشیر عطشان خود را از خونهای دشمنان سیراب کردی و تا سیر نگردید در غلاف نمودی.

## فصل ۲۴ غزوه بنی النضیر

(۱) هنگامی که رسول خدا ص برای سرکوبی مردم بنی النضیر عزیمت کرد بحصار آنان توجه کرده و خرگاه آن حضرت را در آخرین نقطه بنی حطمه بطحا سر پا کردند چون شب فرارسید از بنی النضیر تیری به خیمه رسول خدا ص افکندند حضرت دستور داد خرگاه او را در دامنه کوه قرار دادند و مهاجر و انصار اطراف

ترجمه الارشاد، ص: ۸۴

خرگاه گردون دستگاه حضرتش را احاطه نمودند.

چون شب کاملاً جهان را تاریک کرد مسلمانان علی ع را ندیده برسول خدا عرضه داشتند علی ع کجاست؟ ما او را نمی بینیم رسول خدا ص فرمود خیال میکنم برای انجام کاری بنفع شما اقدام کرده فاصله نشد علی ع آمد و سر یهودی که تیر بخرگاه رسول اکرم زده بوده و نامش عرورا بود در برابر آن حضرت گذارد رسول خدا ص پرسید چه کردی؟

عرضکرد دانستم که این بدکردار آدمی دلاور و بیباکست در کمین او نشستم و گفتم ممکن است شب هنگام بقصد شبیخون بر ما از حصار خود بیرون آید فاصله نشد دیدم با شمشیر کشیده باتفاق نه نفر از یهودیان بطرف ما می آید منهم فرصت را غنیمت شمرده باو در آویخته و کارش را تمام کردم لیکن اصحابش فرار کرده و بلا درنگ نزدیک حصار خود رفتند اکنون عده‌ای را با من همراه کن آرزومندم بدیشان پیروز آیم رسول خدا ص ده نفر از اصحاب را از قبیل ابو دجانة سماک بن خرشه و سهل بن حنیف را با او همراه کرد و آنان بجانب آن عده کوچ کرده و پیش از آنکه یهودیان به حصار خود وارد شوند بدانها دست یافته همه را کشتند و سرهاشان را حضور رسول خدا ص آوردند پیغمبر اکرم دستور داد آنها را در یکی از چاههای بنی حطمه ریختند.

و همین عمل علی ع ایجاب کرد مسلمانان بتوانند حصار بنی النضیر را فتح کنند و پیروز آیند.

و در آن شب کعب بن اشرف یهودی کشته شد.

رسول خدا ص حصارها و ثروتهای بنی النضیر را پس از آنکه بر ایشان تسلط یافته تصاحب کرد و

ترجمه الارشاد، ص: ۸۵

آنها را در میان مهاجر و انصار بخش نمود و در واقع این اولین غنیمتی است که رسول خدا میان یاران خود تقسیم نمود و به علی ع دستور داد بخش مربوط بحضرتش را نگهداری کرده و آنها را بعنوان صدقه در میان بینوایان تقسیم نماید و این بخش که متعلق برسول خدا بود تا وقتی که حضرت رسول در قید حیات بود در تصرف خود او بود و پس از رحلتش در دست اختیار علی ع درآمد و بالاخره تا امروز در دست انتفاع فرزندان فاطمه است.

حسان بن ثابت در باره پیش آمد بنی النضیر و نه نفری که بدست علی ع کشته‌اند میسراید.

بیچارگی عجیبی دامن گیر مردم بنی نضیر شد و در برابر چشم دیگران به بدبختی افتادند بزرگ آنها کشته شد و نه نفر از یاران او کشته و جمعی فراری گردیدند.

## فصل ۲۵ جنگ احزاب

(۱) پس از کارزار بنی نضیر واقعه جنگ احزاب اتفاق افتاد و سبب این جنگ این بود عده از یهودیان از قبیل سلام بن ابی الحقیق نضیری و حبی بن اخطب و کنانه بن ربیع و هوذه بن قیس والبی و ابو عماره والبی با عده از مردم والبه بمکه رفته و با ابو سفیان که میدانستند با رسول خدا سابقه دشمنی دارد ملاقات کردند و او را برزم با آن حضرت تحریک نمودند و از ناراحتیهائی که بخيال خود از آن جناب دیده بوی شکایت کردند و از او خواستند تا آنان را برای مبارزه با پیغمبر اکرم ص یاری نماید.

ابو سفیان گفت ما بهر طریقی که بخواهید در دست اختیار شما هستیم اینک پیش قریش رفته آنها را بجنگ وی بخوانید و متعهد شوید که دست از یاری آنها برندارید و تا آخرین لحظه با آنان همکاری

ترجمه الارشاد، ص: ۸۶

نمائید تا پیروز شده و پیغمبر را بیچاره سازید.

(۱) یهودیها بملاقات سران قریش رفته و آنان را بجنگ با پیغمبر ص دعوت کردند و اضافه کردند ما همه جا با شما همکاری کرده و به پشتیبانی از شما میکوشیم تا او را مستأصل و بیچاره سازیم.

قریش گفتند ای گروه یهودی شما مردمی هستید که اولین کتاب بشما ارزانی شده و سابقه علمتان معلوم است و از دینی که محمد ادعا میکند و دینی که ما بدستورات آن رفتار میکنیم باخبرید اکنون بگوئید آیا دین ما بهتر است یا آئینی که او آورده بحقیقت نزدیکتر است یهودیان برای آنکه بمنظور خود رسیده باشند گفتند دین شما از دین او بهتر است و بحقیقت نزدیکتر.

قریش از شنیدن این سخن خوشحال شده و خود را برای رزم با رسول خدا ص آماده کردند.

چون آمادگی آنان مسلم شد ابو سفیان با قریش ملاقات کرده گفت خدای متعال شما را در باره دشمنان یاری کرد و اینک یهود هم بهمراهی شما با وی میجنگند یا همهشان نابود شوند و یا او و پیروانش را بیچاره سازند آنها هم بتمام معنی و با عزمی راسخ برای رزم با پیغمبر اکرم ص آماده گردیدند.

یهود که قریش را با خود هم آهنگ کردند به قبیله غطفان و قیس عیلان رفته آنان را هم بجنگ با پیغمبر ص دعوت کردند و متعهد شدند به آنان کمک و مساعدت نمایند و از همکاری قریش و اتفاقی که با یهودان نموده بودند باین قبائل اطلاع دادند.

پس از انعقاد قرارداد یهود با قریش و سایر قبائل و آمادگی برای جنگ با رسول خدا ص. قریش به سرپرستی ابو سفیان و غطفان بریاست عینه بن حصن در میان بنی فزاره و حارث بن عوف در بنی مرّه و وبره بن

ترجمه الارشاد، ص: ۸۷

طریف در اشجع حرکت کردند و قریش هم چنانکه گفتیم بکمک این قبائل قیام نمود. ترجمه الارشاد ۸۷ فصل ۲۵ جنگ احزاب

..... ص : ۸۵

(۱) رسول خدا ص وقتی که از اجتماع احزاب و قبائل باخبر شد و دانست، با عزیمتی شکست ناپذیر برزم با او آماده شده‌اند با یاران خود در این خصوص مشورت کرد.

یاران رسول خدا ص هم متفقا رأی دادند که در مدینه بمانند و اگر دشمنان بر آنها تاختند از نقبهای که آماده بوده استفاده کرده با آنان بجنگند.

سلمان ره این رأی را نپسندیده و خاطر نشان ساخت بهتر آنست خندق حفر کنند رسول خدا ص خواسته سلمان را پذیرفته فرمان داد تا مسلمانان بحفر خندق پردازند و خود آن جناب هم با یاران خود همکاری میکرد.

در همانوقت احزاب و متفقین رسیدند مسلمانان که آنها را دیدند از جمعیت و آمادگی آنها بیمناک شده در گوشه از خندق مدت بیست و اند شب اقامت کردند و در این مدت بغیر از تیر و نیزه و سنگ جنگ دیگری اتفاق نیفتاد.

رسول خدا ص وقتی توجه کرد بیشتر مسلمانان با ضعف و سستی روبرو شده و آمادگی برای کارزار ندارند رسولی بجانب عینه و حارث که دو نفر سپهدار غطفان بوده فرستاد و از آنها درخواست کرد تا کارزار را بصلح خاتمه دهند و بازگردند در برابر یک سوم از میوه مدینه بدانها تسلیم شود و ضمناً با سعد بن معاذ و سعد بن عباده در این خصوص مشورت فرمود.

عرضکردند هر گاه صلح ما با این جمعیت بحکم وحی و دستور الهی است چاره از پذیرش فرمان نیست و ما خواه ناخواه با آنان بمصالحه می‌پردازیم و اگر میخواهی برای آسایش ما دست بکار صلح بزنی ما در این باره رأی بخصوصی داریم.

ترجمه الإرشاد، ص: ۸۸

رسول خدا ص فرمود وحیی نرسیده و فرمانی نیامده لیکن می‌بینیم تازیان شما را با یک کمان بیچاره کرده و از همه طرف بجانب شما روی آورده‌اند خواستم تا بدین وسیله اندکی از شوکت آنان بکاهم.

(۱) سعد بن معاذ عرضکرد ما با ایشان پیش از این در شرک بخدا و بت پرستی شریک بودیم و خدائی نمیشناختیم و او را نمی‌پرستیدیم و همان وقت هر گاه میخواستیم از دسترنج خود بدانها بدهیم یا بعنوان مهمانی بوده و یا بفروش و اکنون که خدای متعال نعمت اسلام را بما ارزانی داشته و ما را به آئین آن رهبری فرموده و بوجود اقدس تو بر دیگران برتری داده چگونه ممکن است بدون اندک نیازی دسترنج خود را در تحت اختیار آنها قرار دهیم سوگند بخدا جز دم شمشیر تیز چیز دیگری بآنها نخواهیم داد تا خدا میان ما و ایشان حکومت فرماید.

رسول خدا ص فرمود اکنون از عقیده قلبی شما کاملاً باخبر شدم بهمان عزیمتی که دارید پایدار باشید زیرا خدای متعال هیچ گاه پیغمبرش را خوار نمیکند و تا بوعده خود وفا نکند او را آسوده نمیسازد.

سپس پیغمبر اکرم ص از جای برخاست و مسلمانان را بجهداد با دشمن دعوت کرد و آنان را تشجیع و تحریک میکرد و وعده یاری خدا میداد همانوقت عده از سوارگان قریش از قبیل عمرو بن عبد ودّ و عکرمه بن ابو جهل و هبیره بن وهب و ضرار بن خطاب و مرداس فهری آماده کارزار شده و لباس جنگ را استوار کرده بر اسبان خود جهیده به آسایشگاههای بنی کنانه رفته آنان را برای حرب آماده کرده سپس اسب رانده کنار خندق آمدند خوب دقت کرده گفتند سوگند بخدا این حيله‌ایست که تا کنون میان تازیان سابقه نداشته آنگاه محل تنگی از خندق را در نظر گرفته اسبها را رانده تصادفا در میان شوره‌زاری که در خندق و سلع واقع شده بود درآمدند امیر المؤمنین ع با عده از مسلمانان سر راه بر آنها گرفتند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۸۹

(۱) عمرو بن عبد ودّ برای اینکه اهمیت خود را حفظ کرده و ضمناً دلاوری خود را هم نشان داده باشد برابر اصحابش ایستاده مبارز طلبید علی ع قدم پیش گذارده عمرو باو گفت ای پسر عم بازگرد که من دوست نمیدارم ترا بکشم.

علی ع فرمود ای عمرو شنیده‌ام با خدا عهد کرده هر گاه یکی از قریشیها یکی از دو کار را از تو بخواهند تو به‌پذیری و انجام دهی گفت آری چنین است اینک دو خواسته تو کدامست؟

فرمود یکی آنکه بخدا و رسول ایمان بیاوری و دین اسلام را برگزینی گفت من نیازی به اسلام و خدا و رسول ندارم فرمود خواسته دوم اینست که از مرکب بزیر آئی تا پیاده جنگ کنیم.

عمرو گفت ای علی برگرد که میان من و پدر تو سابقه رفاقت بوده و دوست نمیدارم تو بدست من کشته شوی.

علی ع فرمود سوگند بخدا من دوست میدارم ترا بکشم مگر آنکه بطرف حق توجه کنی و دست از بت پرستی برداری.

حمیت دلاوری عمرو را ناراحت کرده با کمال تعجب گفت تو مرا میکشی؟! همان جا از اسب پیاده شده دست و پای آن را پی کرده و با مشت بصورت آن حیوان کوبید شمشیر کشیده بجانب آن حضرت حمله آورد و چون پلنگ تیر خورده شمشیری بسپر علی ع نواخت علی ع هم با ضربتی او را از پای درآورد و کشت.



ترجمه الارشاد، ص: ۹۰

(۱) همراهیان که سردار نامی خود را بسادگی کشته یافتند بدون آنکه اثری از خود نشان دهند از خندق خارج شده بطرف مردان خود فرار کردند و علی ع هم بجای اول خود بازگشت و نزدیک بود آنان که با وی آمده بودند از ترس بمیرند.  
امیر المؤمنین ع در باره قتل او فرماید:

عمرو عبد و د بر اثر نادانی و کوتاه فکری از سنگی که بت اوست یاری میکند و من که علی هستم از راه حق و حقیقت خدای محمد را یاری می‌نمایم.

او را از دم تیغ گذراندم و جسد بیجان او را مانند شاخه درخت خرمائی که میان سنگها و پشتها می‌افتد بحال خود گذاشتم.  
من از آنجا که پاکدامن و از ما سوای خدا بی‌نیازم لباسهای او را بیرون نیاوردم و اگر او بجای من بود مرا عریان میساخت.  
شما ای مردم احزاب خیال نکنید که خدا دین خود و رسولش را خوار و تنها گذارده و یار و یآوری ندارد.

۱- زهری گوید در روز جنگ احزاب عمرو عبد و د و عکرمه و هبیره و نوفل بن عبد الله و ضرار در کنار خندق می‌گشتند و محل باریکی می‌جستند که از آن بتوانند عبور کنند و خود را بمسلمانان برسانند تا بمحلی رسیدند که اسبهاشان حاضر برای رفتن و عبور کردن از آنجا نبودند تا بالاخره اسبهای خود را میان شورش و شکافی بجولان درآوردند و مسلمانان هم ایستاده لیکن کسی جرأت نداشت که خود را در برابر این مبارزان درآورد.

ترجمه الارشاد، ص: ۹۱

(۱) عمرو بن عبد و د پیوسته مبارز میطلبید و بکنایه میگفت بسکه هل من مبارز گفتم و جنگجو طلبیدم صدایم گرفت و خسته شدم.  
در تمام این مدت امیر المؤمنین ع عزیمت میدان او میکرد لیکن رسول خدا اجازه نمیداد و منتظر بود شاید دیگری پیشنهاد مبارزه با او را بدهد اتفاقاً مسلمانان که از او و همراهیان و پشتیبانانشان کاملاً بوحشت افتاده بودند جرأت مبارزه با او را نداشتند و مانند آدمی که کرکس مرگ بر سر او نشسته در جای خود خشک شده بودند.

چون مبارز طلبیدن عمرو طولانی شد و از آن طرف علی ع هم سعی میکرد هر چه زودتر بمیدان او رفته شیشه عمرش را بر زمین زند رسول خدا ص باو فرمود نزدیک من بیا علی ع نزدیک رفته رسول خدا عمامه خود را بر سر او گذارده و شمشیرش را باو داده فرمود برو و دین خدا را یاری کن و ضمناً دعا کرده که خدایا او را یاری کن.

علی علیه السلام بطرف عمرو رفته و جابر انصاری هم برای آنکه ناظر اعمال این دو نفر دلاور باشد بمیدان آمد.

علی ع که با وی روبرو شد، فرمود ای عمرو در زمان جاهلیت میگفتی سوگند به لات و عزی هر گاه کسی سه حاجت یا یکی از آنها را از من درخواست کند من نیاز او را بر می‌آورم گفت آری چنین است.

علی ع فرمود اینک حاجت من اینست گواهی دهی به یکتائی خدا و نبوت رسول او و تسلیم امر خدا شوی.

ترجمه الارشاد، ص: ۹۲

(۱) عمرو گفت ای پسر عم دست از اینحرف بردار که مرا بدان نیازی نیست علی ع فرمود نه چنین است بلکه اگر بدان چه گفتم اقرار کنی برفع تو تمام خواهد شد. سپس فرمود حاجت دیگر من اینست از همان راهی که آمده بازگردی گفت این هم نشدنیست زیرا زنهای قریش این کار مرا نقل محافل خود قرار میدهند.

فرمود حاجت دیگر من اینست که پیاده شوی و با من بمبارزه بپرداز، عمرو از اینسخن خندید و گفت این حاجتی بود که تا کنون هیچ یک از تازیان از من درخواست نکرده بودند در عین حال من حاضر نیستم مانند تو بزرگواری را بقتل برسانم زیرا پدرت دوست صمیمی من بود.

علی ع فرمود لیکن من دوست دارم ترا بکشم اینک اگر مایلی از اسب فرود آی عمرو متأثر شده از مرکب بزیر آمده با مشت

بصورت اسبش زده و آن حیوان را بعقب راند.

جابر گوید این دو سوار لیل بیکدیگر درآویختند و گرد و غباری بلند شد چنانچه آنها را ندیدم فاصله نشد که از میان غبار صدای علی ع به تکبیر بلند شد دانستم علی ع عمرو را کشت.

اصحاب او که از کشتنش اطلاع یافتند خود را در میان خندق انداختند و از آن طرف مسلمانان که صدای تکبیر علی را شنیده بطرف آن حضرت توجه کردند تا به بینند چه پیش آمدی کرده نوفل بن عبد الله را دیدند در میان خندق مانده و اسب او قادر بحرکت نیست او را هدف سنگ قرار دادند نوفل گفت این طریق کشتن سزاوار نیست یکی یکی بیائید با هم مبارزه کنیم. امیر المؤمنین ع بر او وارد شده ویرا بضرب شمشیر کشت.

و پس از او هبیره را بچنگال درآورده و او را عاجز کرده و ضربتی به قربوس زین او زده چنانچه

ترجمه الإرشاد، ص: ۹۳

روپوش آن را دریده و کار وی را ساخته.

عکرمه و ضرار هم فرار کردند.

جابر گوید در وقتی که عمرو بدست علی ع کشته شد من پیش آمد او را تشبیه کردم بقصه داود و جالوت که خدا در قرآن خبر میدهد فَهَزَمُوهُمْ بِأَذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ «۱» آنها را بفرمان خدا شکست دادند و داود جالوت را کشت.

(۱) ۲- ربیعه سعدی گفت بملاقات حذیفه یمان رفتم گفتم ای بنده خدا ما همواره اوقات از علی و مناقب او در محافل و مجالس یاد میکنیم مردم بصره میگویند شما در باره او افراط میکنید و تجاوز می‌نمائید آیا شما حدیثی در حق او بخاطر دارید گفت ای ربیعه چه پرسشی در باره علی ع از من می‌نمائی سوگند بخدائی که جان من در دست اوست هر گاه همه اعمال یاران محمد را از روزی که مبعوث به نبوت شده تا امروز در کفه ترازویی بگذارند و کار علی ع را در کفه دیگر آن، عمل آن جناب بر تمام اعمال آنان برتری پیدا میکند ربیعه که این منقبت امام را از علی ع شنیده گفت این منقبت قابل قبول نیست و دلیلی بر صحت آن نمیباشد. حذیفه گفت ای پست فطرت چگونه این منقبت شایان تحمل نمیباشد کجا بودند عمر و ابو بکر و ما بقی اصحاب محمد در روز احد که عمرو بن عبد ود مبارز میطلبید و همه بجز از علی ع چون مرده بیجانی روح از کالبدشان خارج شده بود او یکتنه بمبارزه وی رفت و بیاری خدا او را کشت.

بحق خدا که جان حذیفه در دست اوست کاری که آن روز علی نمود تا فردای قیامت پاداش او از عمل همه یاران محمد بالاتر است.

(۱) آیه ۲۵۱ سوره بقره.

ترجمه الإرشاد، ص: ۹۴

(۱) ۳- معروف بن خربوذ گفته علی ع در روز خندق میفرمود.

آیا قریش و سوارگان آن این چنین بر من حمله می‌آوردند شما پیش آمد میان من و آنها را بیاران من اطلاع دهید.

امروز غیرت مردی و شمشیر بران استخوان شکن من مرا از فرار کردن باز میدارد.

من همان کسم که چون با عمرو عبد ود روبرو شدم او را هلاک کردم با آنکه او با شمشیر هندی صاف آزموده برنده برزم من آمده بود.

من او را کشتم و چون شاخه خرمائی در میان سنگ و خاک افکندم و از پاکدامنی جامه‌های او را بیرون نمودم.

(۲) ۴- محمد بن اسحق گفته هنگامی که علی ع عمرو را کشت با صورت درخشان و برافروخته بجانب رسول خدا ص توجه کرد

عمر خطاب باو عرض کرد چرا پس از آنکه ویرا کشتی جامه‌های او را بیرون نکردی با آنکه در میان تازیان زرهی همتای زره او نمیباشد فرمود من حیا کردم بدن پسر عمم را عریان بگذارم.

(۳) ۵- حسن بصری گوید هنگامی که علی ع عمرو را کشت سرش را برید و آورد حضور رسول خدا ص بزمین انداخت ابو بکر و عمر بی اختیار از جای برخاسته سر مبارک علی را بوسیدند.

(۴) ۶- علی بن الحکم اودی گوید ابو بکر عیاش میگفت علی ع ضربتی زد که در اسلام سابقه نداشته ترجمه الإرشاد، ص: ۹۵

و ارجمندتر از آن نبوده و منظورش ضربت عمرو بن عبد ودّ بود و نیز ضربتی بآن جناب وارد آوردند که بدتر و شومتر از آن نبود و منظورش ضربت ابن ملجم بود.

خدای متعال در سوره احزاب آیه یازده تا بیست و شش در خصوص این کارزار میفرماید إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا إِلَى قَوْلِهِ وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا أَي بندگان از نعمتهائی که خدا بشما داده خاطر نکنید و بیاد داشته باشید هنگامی که از بالا و پائین لشکرها بسوی شما حمله میکردند و کار را چنان بر شما سخت گرفته بودند که دیدگانتان را حیران و دلها بگودی گلوی شما رسیده و شما در این وقت بخدای متعال گمانهائی داشتید اینجا بود که بندگان مؤمن در بوته آزمایش درآمدند و شدیداً بلرزه افتادند و نیز متوجه باشید هنگامی که منافقان و دل سیاهان رنجور میگفتند خدا و رسول ما را فریفتند و جز این عمل کار دیگری نکردند تا آنجا که میفرماید خدای متعال مهم کارزار مؤمنان را کفایت کرد و او توانا و ارجمند است، در این آیه خدای متعال مسلمانان را مورد عتاب و سرزنش قرار داده و کسی که باتفاق دوست و دشمن، سرزنش و ملامت ندیده امیر المؤمنین علی ع است زیرا پیروزی با او بود و جنگ احزاب بکف باکفایت او فتح شد و کشتن عمرو و نوفل ایجاب کرد که مشرکان هزیمت نمایند و رسول خدا هم پس از قتل این عده فرمود اکنون هنگامیست که ما میتوانیم با آنها کارزار نمائیم و آنان نمیتوانند با ما بجنگند.

(۱) ۷- عده از عبد الله مسعود روایت کرده‌اند که نامبرده آیه وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ را چنین قرائت میکرد وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلَى وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا: خدای متعال امر مهم کارزار را بوجود علی ع ترجمه الإرشاد، ص: ۹۶ کفایت فرمود.

حسان بن ثابت در باره کشته شدن عمرو چنین میسراید:

عمرو بن عبد ودّ در جنوب مدینه دست به یغماگری بدون انتظاری زد آن روز شمشیرهای کشیده ما و اسبان جنگی که در هیچ قدمی کوتاهی نکردند دیدی و همچنین در بامداد بدر جوانان دلاور و باتعصبی را مشاهده کردی که ضربه‌های کاری بتو وارد آوردند.

بالاخره کارت بجائی رسید که میدانی بدین روز باین بزرگی توجه کنی یا برای این پیش آمد ناگوار و مکروه اندیشه نمائی.

گویند هنگامی که مردم بنی عامر این اشعار را شنیدند جوانی، حسان را که بقبیله انصار میبایده مخاطب قرار داده و در رد او میسراید.

سوگند بخدا دروغ میگوئید شما ما را نکشته‌اید لیکن باید به شمشیر هاشمیا ببالید.

یعنی به شمشیر بران محمد بن عبد الله که در کارزار از نیام کشیده می شود و از برکت بازوی بی‌زوال علی ع است که بدین مقام نائل شده‌اید دیگر کوتاه بیائید شما عمرو و پسرش را نکشته‌اید لیکن همتای او شیر بیشه شجاعت علی کشته است علی که همواره

بنای فخر او آباد باد بنا بر این بیش از این ادعای بسیار و مباحات فراوان ننمائید.

شما همانهایی هستید که در روز جنگ بدر چون برای مبارزه آماده شدید دلاوران قریش علنا از جنگ با شما خودداری نمودند.

ترجمه الارشاد، ص: ۹۷

(۱) لیکن چون حمزه و عبیده و علی ع با شمشیر بران خود وارد معرکه شدند گفتند شما براستی همتای ما هستید همچنان با نخوت و سرکشی بجنگ آنها پرداختند علی ع هم جولان هاشمی نموده و متکبران را بخاک هلاک افکند.

بنا بر این شما نمیتوانید با پشتیبانی از دیگران بر ما فخر کنید و اصولاً فخریه قابل اهمیت و حسابی ندارید.

ابو الحسن مدائنی گوید هنگامی که علی ع عمرو را کشت و خبر قتل او را بخواهرش دادند پرسید کدام دلاور بیباک توانست او را از پای درآورد؟ گفتند علی بن ابی طالب ع گفت مرگ او بدست همتای کریمی مقدر بود اشک چشمم خشک باد اگر بر قتل او بگریم زیرا برادرم دلاورانی را کشته و با یلانی روبرو شده و اکنون در این میدان باید به شمشیر همتای کریمی از مردم خود کشته شود ای مردم عامر هیچ فخریه بالاتر از این تاکنون نشنیده‌ام سپس این اشعار را سرود.

اگر کشنده عمرو غیر کشنده فعلی او بود باید تا آخر روزگار بگریم.

لیکن کشنده او دلاوریست که معیوب نیست و او را از قدیم بزرگ شهر میگفتند.

و نیز در قتل برادر و تذکری از علی ع میسروده.

علی و عمرو دو شیر زبردستی بودند که در معرکه بیکدیگر حمله می‌آوردند و هر دو همسر گرامی و دلاور بودند.

ترجمه الارشاد، ص: ۹۸

هر دو سوارگان و دلاوران بسیاری را نابود ساختند و هر دو در میدان جنگ در پی خدعه و قتل یک دیگر بودند.

و هر دو بر اثر غیرت دلاوری که داشتند از تیغ و شمشیر نهراسیدند و هیچ امری آنان را مانع و جلو-گیر از جنگ نبود.

پس برو ای علی که دیگر بمثل چنین دلاوری دست پیدا نمیکنی و این سخن که گفتم بسیار محکم و مبالغه در آن نیست.

من باید از او خونخواهی کنم ای کاش در وقتی که عقلم بجا بود حضور میداشتم پس از مرگ چنین سواره قریش خوار شد و ذلت مایه هلاکت و خواری اوست سپس گفت سوگند بخدا پس از قتل برادرم قریش هیچ گاه روی خوشی نخواهد دید.

## فصل ۲۶ جنگ بنی قریظه

(۱) چون احزاب، منهزم شدند و از مسلمانان شکست یافتند رسول خدا ص بجانب بنی قریظه آهنگ نمود و علی ع را باتفاق سی تن از مردم خزرج بطرف آنها فرستاد فرمود به بین نامبردگان بحصارهای خود وارد شدند یا خیر علی ع چون نزدیک دیوارهای حصارشان رسید شنید که به سخنان بیهوده پرداخته‌اند علی ع برگشته و آنچه شنیده بود بعرض رسانید فرمود آنها را بحال خود گذار که خدا بزودی ترا بر آنها چیره خواهد ساخت زیرا خدائی که ترا بر عمرو عبد و پیروزی داد همان خدا هم ترا ذلیل نخواهد کرد

ترجمه الارشاد، ص: ۹۹

اکنون باش تا مردم آماده شده گرد تو آیند و مژده باد که خدا تو را یاری خواهد کرد زیرا او بمن وعده کرده آنان را بمسافت یک میل راه بهراس افکند.

علی ع فرمود لشکر گرد من اجتماع کردند و من بسرپرستی آنان بطرف بنی قریظه توجه کرده تا به نزدیک دیوارهای آنها رسیده قلعه‌نشینان از بالای دیوار مرا دیده یکی از آنها صدا میزد کشنده عمرو آمد دیگری میگفت قاتل او بطرف شما روی آورد و بالاخره یکی بیکی همین جمله را گوشزد میکرد و رعب و ترسی بدین وسیله خدا در دلهاشان انداخت و شنیدم کسی این رجز را میخواند.

علی ع عمرو را کشت و باز شکاری را صید کرد و پشت دلاوران را شکست و امر پیغمبر را استوار ساخت و پرده قریش را درید. از استماع این سخنان خدا را ستایش نمودم که دین اسلام را ظاهر کرد و شرک را نابود ساخت. و آن ساعت که بطرف بنی قریظه حرکت کردم رسول خدا ص فرمود بیاری خدا و برکت او حرکت کن که خدا وعده داده بزودی سرزمین آنها و مسکنهایشان بدست شما بیفتد من خوشحال شده و کاملاً میدانستم خدای عز و جل ما را یاری خواهد کرد و بالاخره نزدیک رفته و پرچم پیروزی نَصِيرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ را بر فراز قلعه‌شان ب اهتزاز در آورده آنان از قلعه‌ها و کوشکها باستقبال من آمده و رسول خدا را، سب و شتم میکردند چون سخنان ناهنجار را از ایشان شنیدم برای آنکه حرفهای زشت آنان بگوش آن جناب نرسد باز- گشتم فاصله نشد شمس درخشان آسمان نبوت طالع گردید و حرفهای درشت آنها را شنید آنها را بجمله:

ای برادران بوزینگان و خوکان ندا کرد و فرمود ما اگر در سرزمین مردم بدکار در آئیم روزگارشان را تاریک و تباه میسازیم. آنها گفتند ای ابو القاسم تو که آدمی نادان و بدگو نبودی.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۰۰

(۱) رسول خدا ص خجالت کشیده اندکی به پشت برگشت سپس دستور داد خرگاه نبوت را در برابر حصارهاشان سر پا کردند و رسول خدا ص مدت بیست و پنج شب حصار آنان را محاصره کرده بود و چون بستوه آمدند از وی خواستند تا بحکومت سعد بن معاذ با آنان رفتار نماید او هم قضاوت کرد مردانشان را بکشند و فرزندان و زنان را اسیر کنند و ثروتشان را تقسیم نمایند رسول خدا فرمود ای سعد حکومتی کردی که خدا در فوق آسمانهای هفتگانه بدان قضاوت نمود.

رسول خدا ص دستور داد مردان آنان را که هفتصد تن بودند از میان کوشکها خارج کنند و آنها را بمدینه آوردند و ثروتشان را تقسیم کرد و زن و فرزندشان را به اسارت بردند.

چون اسیران وارد مدینه شدند آنها را در یکی از خانهای بنی نجار زندانی نمودند و رسول خدا ص وارد محلی از بازار شد و چند گودال حفر کرد و حضرت امیر باتفاق مسلمانان حضور یافتند و دستور داد اسرا را آورده و بعلی ع فرمود گردنهای آنان را زده در میان گودال بریزد.

اسیران باتفاق رئیسشان حبی بن اخطب و کعب بن اسد از زندان خارج شدند همراهیان از کعب پرسیدند سرانجام ما بکجا خواهد کشید گفت: مگر نمیدانید و خبر ندارید آن کسی که ما را میخواند دست برنمیدارد و کسانی که رفتند بازنگشتند بخدا سوگند سرانجام ما کشتن است حبی بن اخطب که دستهایش را بگردنش بسته بودند بحضور رسول خدا آوردند چون نظرش به پیغمبر اکرم ص افتاد گفت خود را در دشمنی تو ملامت نمیکنم و لیکن میدانم کسی که خدا او را خوار کرده باشد ذلیل می شود.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۰۱

(۱) آنگاه بمردم توجه کرده گفت فرمان خدا مدت و اندازه دارد و کارزاری بود که بر بنی اسرائیل نوشته و تقدیر شده سپس خود را در اختیار علی ع قرار داده و میگفت کشتار پسندیده در دست مرد بزرگواری واقع می شود علی ع فرمود بهترین مردم بدترین مردم را میکشد و بدترین آنها خوبترین مردم را میکشد وای بر کسی که بهترین بزرگواران او را بکشد کعب تصدیق کرده و گفت چون مرا کشتی بدن مرا عریان مکن فرمود مقام من بالاتر از اینست که چون ترا کشتم لباسهایت را بیرون آورم وی دعا کرده گفت همچنان که مرا پوشانیدی خدا ترا ببوشاند آنگاه گردن کشیده علی ع سرش را جدا کرد و همچنان که وعده داده از میان همه یهودیان فقط ویرا برهنه نکردند.

پس از قتل وی از کسی که ویرا می آورد پرسید هنگامی که نامبرده را به کشتارگاه می آوردی چه میگفت عرضکرد این اشعار را میخواند.

بجان تو سوگند پسر اخطب خود را سرزنش نمی نماید لیکن میدانم کسی را که خدا خوار کرده باشد ذلیل خواهد شد.

او تا جایی که توانست کوشش کرد و در راه وصول بعزت کوشید و پایداری نمود. علی ع در پاسخ فرمود.

آری او مردی جدی بود لیکن در راه کفر جدیت میکرد و بالاخره با خواری و زنجیر شده بجانب ما گسیل داده شد. او را چون آدم خشمگینی بضر بشمشیر از پای در آوردم و به قعر دوزخ بزنجیر آویخته شد. اینست سرانجام کافران و کسی که از خدا فرمانبرداری کند در بهشت برقرار شود.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۰۲

رسول خدا ص از زنان یهودی، عمره دختر خنانه را بهمسری انتخاب کرد و از زنهای یهود فقط یک زن کشته شد آنهم زنی که هنگام گفتگوی آن حضرت با یهود از بالای قلعه بطرف وی سنگ انداخت و خدا او را نگهداری کرد. پیروزی نخست با بنی قریظه بود لیکن خدای متعال بوجود علی ع فتح و پیروزی را نصیب اسلام کرد و آنهایی که او خواست بدست علی ع نابود شدند و چنانچه میدانیم این فضیلت هم مشابه فضائل گذشته او و مانند مناقب سابق الذکر است.

### فصل ۲۷ غزوه ذات السلسله

(۱) غزوه مزبوره در هنگامی اتفاق افتاد که علی ع بوادی رمل حضور پیدا کرد و بطوری که علما و فقها تدوین کرده و اصحاب آثار و نقله اخبار ذکر نموده‌اند «۱» و به مناقب و فضائل رزمی آن حضرت می‌افزاید و او را از میان همه مردم به یگانگی معرفی می‌کند چنانست که روزی عربی حضور پیغمبر ص رسیده در برابر آن حضرت نشست و گفت آمده‌ام تا برایت مصلحت‌اندیشی کنم فرمود کدام مصلحت؟ عرضکرد عده از تازیان قرار گذارده‌اند تا ترا در مدینه تحت نظر بگیرند و شیخون بزند و آنان را معرفی کرد.

(۱) این غزوه بطریق دیگری در پایان غزوات نقل شده و در برخی از نسخ چنانچه در نسخه خطی حاضر این فصل نیامده و بهمان فصل اخیر اکتفا شده در عین حال چون خالی از فائده نبود هر دو فصل ترجمه شده.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۰۳

(۱) رسول خدا ص بعلی فرمود مردم را در مسجد گردآور چون مسلمانان در مسجد اجتماع کردند رسول خدا ص بمنبر رفت حمد و ثنای وی را بجا آورده فرمود دشمنان خدا و رسول آمده و خیال میکنند که میتوانند شما را از مدینه پراکنده ساخته و شیخون زنند.

اکنون کدامیک از شما میتواند به وادی رفته و پاسخ آنها را بدهد مردی از مهاجران از جای بر- خاسته پیشنهاد داد من بدین کار اقدام خواهم کرد رسول خدا هفتصد نفر از مسلمانان را همراه او کرد فرمود بنام خدا روانه شو مرد مهاجر با همراهیان خود رهسپار وادی شده اول ظهری در آنجا وارد شده از او پرسیدند تو کیستی؟ گفت من پیام‌آور رسول خدایم اینک یا بیکتائی و بی‌انبازی خدا و عبودیت و رسالت رسول او گواهی دهید و گر نه هم اکنون شما را از دم تیغ میگذرانم باو گفتند بازگرد عده ما باندازه‌ایست که تو نمیتوانی تاب مقاومت بیاوری آن مرد برگشت و قضیه را حضور پیغمبر عرضکرد.

رسول خدا ص باز دیگری را برزم آنان خواند این بار هم مردی از مهاجران پیشقدم شده رسول خدا پرچم را باو داده او نیز همراه لشکریان برای انجام مأموریت رفته لیکن فاصله نشد بازگشت و همان سخن رفیق اولی را بعرض رسانید.

رسول خدا ص که از این دو نفر مأیوس گردید پرسید علی ع کجاست؟ علی ع از جا برخاسته تعظیم کرد رسول خدا فرمود بوادی برو و دست دشمنان را کوتاه کن.

علی ع پذیرفته و دستار مخصوصی داشت که هر گاه او را رسول خدا بانجام کار مهمی مأموریت میداد بسر می‌بست آن روز بخانه فاطمه ع رفته و عمامه مخصوص را گرفته فاطمه پرسید اراده کجا داری و پدرم چه مأموریتی بتو داده؟ فرمود باید به وادی رمل بروم.

فاطمه از شنیدن این خبر گریست رسول خدا ص همان دم بر او وارد شده فرمود چرا گریه میکنی

ترجمه الارشاد، ص: ۱۰۴

مگر میترسی شوهر تو کشته شود نه چنین است بخواست خدا هیچ گاه خبر دردناک قتل او را نخواهی شنید.

(۱) علی ع عرضکرد یا رسول الله راضی نمیشوی زودتر به نعیم رضوان نائل شوم علی ع پس از انجام مقدمات کار خود پرچم پیغمبر اکرم ص را بدست گرفته بجانب وادی رهسپار شده هنگام سحر بدان جا رسیده و تا بامداد اظهاری نکرد چون نماز صبح را با یاران خود بجا آورد صفوف خود را آراست رو بدشمن کرده تکیه به شمشیر خود داده فرمود ای مردم من از طرف رسول خدا ص آمده‌ام تا شما را به یگانگی خدا و رسالت رسول او بخوانم و باید از من بپذیرید و گر نه با شمشیر شما را از پای درمی‌آورم.

گفتند مانند یاران دیگر خود برگرد که ما جمعیت انبوهی هستیم و تو در برابر ما نمیتوانی کاری از پیش ببری.

فرمود بخدا سوگند بر نمی‌گردم تا اسلام آورید یا با شمشیر شما را نابود کنم من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلبم.

دشمن بمجردی که علی ع را شناخت بوحشت افتاد و تزلزلی در میانشان حکمفرما گردید و چاره ندیدند جز اینکه با وی بکارزار پردازند علی ع با آنان بمبارزه پرداخت شش نفر یا هفت نفر از آنان را کشت مشرکان منهزم شده و مسلمانان پیروز گردیده و با غنیمت بطرف پیغمبر اکرم ص مراجعت کردند.

ام سلمه گوید رسول خدا ص در خانه من خوابیده بود ناگاه از خواب برخاست گفتم خدا ترا در پناه خود نگهداری فرماید فرمود آری راست میگوئی خدا حامی من است اینک جبرئیل بمن اطلاع میدهد که علی ع می‌آید سپس رسول خدا ص با مردم باستقبال او رفته و دو صف از مستقبلین همراه پیغمبر بودند.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۰۵

(۱) علی ع بمجردی که پیغمبر اکرم ص را دید از مرکب بزیر آمده خود را بقدمهای آن حضرت انداخت و بوسید رسول خدا فرمود سوار شو که خدا و رسول از تو خوشنودند.

امیر المؤمنین علیه السلام از خوشحالی گریست و بطرف خانه خود رفت و مسلمانان به تقسیم غنائم پرداختند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بعضی لشکریان که در رکاب علی ع بودند پرسید در این سفر امیر خود را چگونه یافتید؟ گفتند کاری که مکروه طبع ما باشد از او بظهور نرسید آری او در هنگام نماز جماعت پس از حمد فقط سوره قل هو الله احد میخواند پیغمبر ص فرمود باید سبب این معنی را از خود او پرسیم.

چون علی ع بحضور رسول اکرم ص رسیده پرسید چرا در نماز جماعت فقط سوره توحید را میخواندی؟ عرضکرد برای اینکه آن سوره را دوست میدارم. رسول خدا ص فرمود خدا هم ترا دوست میدارد چنانچه تو آن را دوست میداری.

سپس فرمود یا علی اگر نبود که عده از مسلمانان گفتار نصرانیان را که در حق مسیح گفته شده در باره تو بگویند امروز ترا چنان معرفی میکردم که از هیچ محلی عبور نکنی جز اینکه خاک قدم ترا چون توتیا بگیرند.

## فصل ۲۸ [نتیجه که از جنگ میتوان بدست آورد]

(۲) در این غزوه چنان که مشاهده کردید پیروزی با علی ع بود با آنکه دیگران پیش از او جز فساد قدمی دیگر برنداشتند و ستایشی که او از شخص پیغمبر ص دید و فضائلی که ویژه او بود کسان دیگر موفق نشدند.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۰۶

و نویسندگان گفته‌اند بمناسبت همین غزوه بود که سوره و العادیات نازل شد و از پیش آمد علی ع خبر داد.

### فصل ۲۹ غزوه بنی مصطلق

(۱) و از جمله پیش آمدهائی که برای علی ع اتفاق افتاد غزوه بنی مصطلق بود که از غزوات مشهور است و مورخان آن را ثبت کرده و پیروزی در این جنگ نیز با علی ع بوده و در این جنگ عده از مردم بنی عبدالمطلب آسیب دیده و دو نفر از مردم بنی مصطلق بنام مالک و فرزندش صفوان بدست علی ع کشته شدند.

در این جنگ اسیران بسیاری بدست مسلمانان افتادند و آنها را پیغمبر در میان مسلمانها قسمت کرد و از کسانی که به بند اسارت افتاد جویریہ دختر حارث بن ابی ضرار بود.

شعار مسلمانان در این جنگ (یا منصور امت) بود.

علی ع جویریہ را که نام بردیم اسیر کرد و او را حضور رسول خدا آورد و در ردیف اسیران واداشت پدرش پس از اسلام دیگران حضور پیغمبر ص آمده عرضکرد دختر من که زن بزرگوار است شایان اسیری و کنیزی نمیباشد در باره او دستوری صادر فرمائید فرمود برو او را مخیر کن تا چه خواهد و کدام کس را انتخاب نماید حارث خوشحال شده پیش دخترش آمد گفت ای دختر بیا و خاندان خود را رسوا مکن یا شخص شرافتمندی را برگزین تا از بند اسارت خارج گردی گفت خدا و رسول را اختیار کردم.

پدرش گفت آری خدا و رسول آنچه مناسب با تو بوده در باره تو انجام دادند چون رسول خدا از

ترجمه الارشاد، ص: ۱۰۷

خواسته او باخبر شد ویرا آزاد کرده و از جمله همسران خود قرار داد.

### فصل - ۳۰ غزوه حدیبیه

(۱) در تعقیب کارزار بنی مصطلق، جنگ حدیبیه اتفاق افتاد و در این جنگ هم مانند جنگهای پیش، پرچمدار علی ع بود و از جمله پیش آمدهائی که در این جنگ شده صلحنامه ایست که در برابر صف لشکر هنگام کارزار بدست علی ع نوشته شده و این قضیه مشهور است و وقوع آن پس از بیعتی بوده که پیغمبر از اصحاب خود گرفته و آنان را بصبر و شکیبائی دعوت کرده بود.

و آن روز علی ع از زنها بیعت میگرفت که جامه میان خود و آنها می انداخت زنها یکطرف جامه و علی ع طرف دیگر آن را مسح میکرد و رسول خدا هم جامه علی ع را مسح میفرمود.

هنگامی که سهیل بن عمرو متوجه شد بزودی کار بر آنها سخت خواهد شد با کمال ناتوانی متقاضی صلح و سازش گردیده و پیغمبر اکرم ص هم از جانب خدا مأمور شد تقاضای او را بپذیرد و علی ع را نویسنده صلح نامه و متولی عقد صلح قرار دهد.

پیغمبر ص باو فرمود بنویس

بسم الله الرحمن الرحيم

سهیل عرضکرد ای محمد این نامه ایست میان ما و تو در آغاز آن جمله بنویس که ما آن را بشناسیم و عبارت بسمک اللهم را در آغاز آن مکتوب فرما. پیغمبر فرمود بسمله را محو کن و

بسمک اللهم

را بجای آن بنویس علی (ع) عرضکرد اگر نه این بود اطاعت از فرمان تو واجبست هرگز بسمله را محو نمی کردم سپس آن را محو کرده و جمله مزبور را نوشت.



مجملاً پیغمبر ص فرمود بنویس «این قرارداد است که محمد رسول الله با سهیل بن عمرو امضا کرده»

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۰۸

سهیل گفت اگر عنوان رسالت در این نامه ثابت باشد لا جرم بر رسالت تو اعتراف کرده و گواهی بمقام نبوت تو داده‌ام این عنوان را محو کن و بنویس هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد الله. علی ع فرمود سوگند بخدا که این شخص رسول خداست و شکی در آن نیست سهیل گفت یا علی عنوان مزبور را محو کن تا شرط برقرار شود علی ع فرمود وای بر تو ای سهیل دست از دشمنی بردار. رسول خدا ص فرمود یا علی عنوان مزبور را محو کن عرض کرد یا رسول الله دست من قدرت ندارد عنوان رسالت را محو کند رسول خدا ص فرمود دست مرا بر بالای آن بگذار علی ع چنان کرد و خود پیغمبر ص عنوان کتابتی آن را محو کرد سپس فرمود بزودی ترا در عین حالی که بشدت مصیبت گرفتاری بمثل چنین کاری دعوت میکنند و تو ناگزیر اجابت خواهی کرد بالاخره علی ع صلحنامه را بیایان رسانید.

چون صلح بانجام آمد رسول خدا در همان جا که بود شتر قربانی خود را نحر کرد و چنانچه معلوم است نظام تدبیر این جنگ، وابسته بعلی ع بود و تمام جریانات از بیعت با مردم و آراستن صفوف جنگ و صلح و صلحنامه همه بکف با کفایت او انجام شده و مسلم است که امر بصلح محض حفظ خون مسلمانان و صلاح امر اسلام بوده.

دیگران علاوه بر آنچه ما نقل کردیم دو فضیلت دیگر ویژه این رزم برای علی ع نقل می‌نمایند

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۰۹

که زیب فضائل و مناقب آن جنابست.

(۱) ۱- از فائد مولای عبد الله سالم نقل میکنند هنگامی که رسول خدا بکارزار حدیبیه عزیمت فرمود به جحفه نزول اجلال کرد در آنجا آب نیافت سعد بن مالک را با شتران آب کش در پی آب فرستاد وی مسافتی نه پیموده مراجعت کرد و گفت قدمهایم از ترس دشمنان تاب حرکت نداشتند پیغمبر فرمود بنشین دیگری را بدین کار نامزد فرمود او هم بمحلی که رفیقش رفته رسیده و برگشت و سوگند یاد کرد که قدمهایم یارای رفتن نداشتند.

رسول خدا ص علی ع را طلبیده و او را برای بدست آوردن آب مأموریت داد وی حسب الامر قدم در راه گذارد لیکن مردم مسلم میداشتند که او هم مانند دیگران بیمناک شده دست خالی برمیگردد علی ع با توجه بخدا به بیابان سوزانی رسیده آب آورده صدای بانک شتران آب کش که بگوش پیغمبر رسید تکبیر گفت و علی ع را دعا کرد.

(۲) ۲- در این جنگ سهیل بن عمرو حضور رسول خدا ص آمده عرض کرد ای محمد بندگان ما پیش تو آمده‌اند آنان را بما برگردان رسول خدا چنان خشمگین شد که آثار غضب در صورتش هویدا گردید فرمود ای گروه قریش به انجام کار خود مشغول میشوید یا مردی را بر شما بگمارم که خدا دل او را در بوته ایمان آزمایش کرده تا گردنهای شما را در راه دین خدا بزند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۱۰

برخی که حضور داشتند گفتند این مرد ابو بکر است فرمود نه، عرض کردند عمر است فرمود نه بلکه او همان کسی است که اکنون در حجره نشسته و پاره دوزی میکند مردم بطرف حجره رفته تا به بینند او کیست علی ع را در آنجا دیدار کردند.

عده همین خبر را از امیر المؤمنین ع نقل کرده و گفته‌اند علی ع همین قصه را برای ما روایت کرد و فرمود از رسول خدا ص شنیدم کسی که عمدا سخنی را بدروغ بمن نسبت دهد جایگاه او از آتش جهنم پر می‌شود و ثابت کرد که من دروغ نمی‌گویم. علی ع در آن وقت بند کفش پیغمبر را که جدا شده بود اصلاح میکرد.

(۱) ۳- امام باقر ع فرمود: بند کفش پیغمبر ص کنده شده بود آن را بعلی ع داد تا اصلاح نماید و خود او بمسافت یک تیر پرتاب کردن یا مثل آن با یک کفش حرکت می‌فرمود و همانوقت بیاران خود توجه کرده فرمود همانا در میان شما کسی است که با

دشمنان خدا برای اثبات تأویل کتاب خدا می‌جنگد چنانچه اکنون برای تنزیل آن مبارزه میکند.

ابو بکر گفت من آن مردم فرمود نه عمر گفت من آن شخصم فرمود نه مردم ساکت شده و منتظر بودند رسول خدا ص او را معرفی نماید.

رسول خدا فرمود آن شخص همین پاره دوز است و اشاره بعلی مرتضی کرد که او چون سنت من از میان برود و کتاب خدا تحریف شود و احکام آن پشت سر افتد و مردم نالایق در باره دین و احکام آن سخن

ترجمه الارشاد، ص: ۱۱۱

بگویند قیام کند و برای اثبات تأویل آیات الهی بجنگد و دین خدا را احیا نماید.

### فصل - ۳۱ جنگ خیبر

(۱) پس از پایان جنگ حدیبیه کارزار خیبر اتفاق افتاد و در این جنگ نیز فتح و پیروزی بدون شک و شبهه با علی ع بوده و موقعیتی که در این جنگ بدست آورده پایه‌ایست که همه راویان نقل کرده و مناقبی را کسب کرده که دیگری در آنها شرکت نداشته.

عده از خبرنگاران گفته‌اند هنگامی که رسول خدا ص به خیبر نزدیک شد دستور داد تا همراهیان توقف کنند سپس دست بطرف آسمان برداشته عرضکرد پروردگارا ای آفریننده آسمانهای هفتگانه و آنچه را بر آنها سایه افکنده‌اند و زمینها و آنچه را بر فوقشان قرار داده و دیوان و آنها را که گمراه کرده‌اند خیر و خوشی این دهکده و آنچه در آنست از تو میطلبم و از بدیهای آن و آنچه در آنست بتو پناه میبرم آنگاه زیر درختی آمده آن روز و فردا را همان جا اقامه کردیم اول ظهری منادی رسول خدا ما را خوانده اطراف او گرد آمده دیدیم مردی حضور او نشسته فرمود این مرد در وقتی که من خوابیده بودم بر من وارد شد و شمشیر مرا از نیام کشیده بمن حمله کرد و گفت امروز چه کسی هست که از تو پشتیبانی کند و ترا از چنگال من نجات دهد گفتم خداست که از من نگهداری میفرماید او بهمین وضع که می‌بینید نشسته و شمشیر بروی من کشید لیکن بهدف مراد نرسید و از حرکت باز ماند.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۱۲

(۱) عرضکردند شاید دیوانه باشد فرمود فعلا چنین است او را رها کنید و خود آن حضرت هم از گناهِش درگذشت.

رسول خدا ص بیست و پنج شبانه روز قلعه خیبر را محاصره کرد و چنانچه نوشتیم پرچمدار خیبر علی ع بود و اتفاقا در آن هنگام بدرد چشم سختی مبتلا شده بود چنانچه نمیتوانست بمیدان جنگ حضور پیدا کند.

مسلمانان از پشت دیوار و برجهای قلعه با یهودیان می‌جنگیدند روزی درب خیبر گشوده شد و مرحب که یلی نامدار بود پیاده بمبارزه مسلمانان آمد.

رسول خدا ص به ابو بکر فرمود پرچم را بگیر با عده از مهاجران برزم این یهودی برو او بمیدان رفته لیکن کاری از پیش نبرده برگشته همراهیان را سرزنش میکرد و همراهیان او را ملامت می نمودند.

فردا پیغمبر اکرم ص عمر را برزم مرحب نامزد کرد او هم مسافتی نپیموده ترس سراپای او و یارانش را گرفته عرق ریزان برگشتند.

پیغمبر اکرم فرمود این پرچم شایان این مردم نیست علی ع را حاضر کنید عرضکردند بدرد چشم مبتلا شده فرمود او را بمن نشان دهید تا مردی را مشاهده کنم که خدا و رسول را دوست میدارد و بیاید بدون اینکه فرار کند و پشت بدشمن بدهد حق خود را بگیرد.

اصحاب رفته دست او را گرفته حضور پیغمبر ص آورده فرمود از چه چیزی ناراحتی؟ عرضکرد بدرد چشم مبتلا شده‌ام چنانچه جایی را نمی‌بینم و علاوه بر این سرم هم درد میکند.

(۲) رسول خدا ص فرمود بنشین و سرت را بر روی زانویم بگذار علی ع بدستور عمل کرده رسول خدا ص

ترجمه الارشاد، ص: ۱۱۳

شفای او را از خدا خواسته و آب دهان مبارکش را بر دست خود ریخته و بچشم و سر او مالید بلافاصله چشم ظاهری او چون چشم باطنش روشن شد و درد سرش بهبودی یافت و در دعای خود فرمود پروردگارا علی ع را از شدت گرمی و سردی نگهداری فرما و پرچم سپید رنگ را باو داده فرمود پرچم را بگیر بمیدان برو که جبرئیل با تو و نصرت خدا پیشاپیش تو و رعب و ترس در دل دشمنان تو افتاده.

بدان ای علی یهودیان در کتاب خود خوانده‌اند کسی که آنان را بهلاکت میرساند دلاوریست بنام ایلیا چون با آنان برابر شدی بگو نام من علی است که آنان از برکت این نام ذلیل خواهند شد.

علی گوید حسب الامر رسول خدا ص پرچم پیروزی را بدست گرفته تا نزدیک حصار یهودیان رسیدم مرحب بیرون آمده زره آهنین بر سر گذارده و سنگ گرانباری را سوراخ کرده مانند کلاه خود بر روی آن نهاده رجز میخواند. من مرحبم و خیر هم بدین معنی معترف است و همان کسم که تیغ برانم مردان را بحیرت انداخته و کار آزموده شده‌ام. علی ع در پاسخ او فرمود.

منم آن کسی که مادرم مرا حیدر نامیده و مانند شیران درنده بیشه شجاعتم شما را مانند سندر (که نام کیالی بوده) به پیمان شمشیر می‌سنجم و با نیزه دلاوری بزرگان کفار را نابود می‌سازم.

علی ع گوید دو ضربت میان ما رد و بدل شد و چنان ضربتی بسر او وارد آوردم که مغر آهنین و کلاه خود سنگی او را شکافته و سر او را دو نیم نموده ضرب شمشیر بدن‌دانه‌های او اصابت کرد همان جا بزمین افتاد.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۱۴

(۱) در حدیث آمده هنگامی که امیر المؤمنین ع فرمود من علی بن ابی طالبم یکی از علماء یهود گفت سوگند به تورات موسی مغلوب شدیم و همان وقت چنان ترسی در دل‌هاشان افتاد که نتوانستند بجای خود آرام بگیرند.

و چون مرحب کشته شد همراهیان او بزودی وارد حصار شده و در را بروی او بستند علی ع خود را بدر رسانیده و با اندک کوششی در را گشود و چون بیشتر از مسلمانان نمیتوانستند از خندق عبور کنند علی ع در را مانند پلی بر روی خندق قرار داد و مسلمانان از روی آن گذشتند و وارد قلعه شده و غنیمت‌های بسیاری نصیبشان شد چون از قلعه بازگشتند امیر المؤمنین در قلعه را که بیست نفر مرد می‌بستند بدست گرفته و چندین ذراع دورتر از خیر بزمین افکند.

چون قلعه فتح شد و مرحب کشته گردید و خدای متعال مسلمانان را از غنیمت‌های خیر بهره‌مند ساخت حسان بن ثابت از رسول خدا ص اجازه خواست در این خصوص شعری بسراید حضرت رسول ص اجازه فرمود حسان، اشعاری سرود که ما پیش از این در (فصل پرچمدار خیر) ترجمه کردیم.

ابو عبد الله جدلی گفته از علی ع شنیدم هنگامی که در خیر را از جا در آوردم یهودیان بمبارزه من برخاسته در را سپر قرار داده با آنها جنگیدم چون خدا آنان را ذلیل کرد در راه ورود برای خیر قرار داده سپس آن را در میان خندق افکندم.

در آن وقت مردی گفت بار سنگینی حمل کردی فرمود این در با این وضعیت مانند سپری بود که اوقات دیگر بدست می‌گرفتم.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۱۵

(۱) و گویند چون مسلمانان از کار خیر فارغ شدند هفتاد نفر از مردان مسلمان گرد آمده و بالاخره با نیروی یک دیگر آن را از جا حرکت دادند.

شاعری در خصوص در خیر که علی ع به نیروی خود حمل کرده میسرود.

همانا جوانمردی که در بزرگ خبیر را در مبارزه با یهود به نیروی الهی برداشت در بزرگ کوه قموص را در برابر مسلمانان و خبیرها حمل کرد و آن را دور افکند و دری بود که هفتاد مرد آزموده آن را بزحمت برمی‌داشتند و همواره یکی بدیگری میگفت بجای اول برگردانید.

محمد بن جمهور گفته اشعار ذیل را که یکی از سرایندگان شیعه در ستایش علی ع و نکوهش دشمنانش سروده در حضور ابو عثمان مازنی چنین قرائت کردم.

رسول خدا ص عمر بن حنتمه روسیاه و تاریک دل را با پرچم پیروزی فرستاد او هم پرچم را گرفته چون کنار کوه قموص رسید ترسید و برگشت.

و بالاخره با پرچم شکست خورده آمد و از نکوهش و ننگش نهراسید پیمبر گریست و ویرا سرزنش کرد و مرد پیش آهنگ را خواند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۱۶

فردا او را در میان لشکر خوانده پرچم را باو داد و دعا کرد که فتح نکرده باز نگردد او هم یهود را تا کوه قموص براند و مرحب را که تیغ تیز و شمشیر بران داشت بکشت.

و لشکریان او را نابود کرد و آنها را طعمه گرگان و کرکسان گرسنه نمود خدای متعال خون مرا بدوستی آل محمد و دوستان آنها آمیخته است.

## فصل - ۳۲ فتح مکه

(۱) پس از کارزار خبیر، پیش آمدهای رزمی دیگر شده لیکن پایه سوانح نامبرده پیش نبوده که ما ناچار از ذکر آنها باشیم و بسیاری از آنها سرایائی بوده «۱» که شخص پیغمبر در آنها حضور نداشته و مانند غزوه‌های مهم نبوده زیرا دشمنان اندک بوده و برخی از مسلمانان از بعض دیگرشان حمایت و کفایت میکردند بهمین مناسبت از ذکر آنها خودداری می‌نمائیم اگر چه در تمام آنها گفتار و کردار علی ع تأثیر بسزائی هم داشته.

(۱) سرایا عبارت از جنگهائی بوده که رسول خدا مسلمانان را برای ملاقات کفار میفرستاده و خود در آنها شرکت نمیکرده و غزوات کارزارهائی بوده که خود هم در آنها حضور مییافته غزوات پیغمبر بیست و شش غزوه و سرایای او سی و شش سریه بوده‌اند و برخی از غزوات هم بصلح برگزار میشده که برخی از آنها را در این کتاب نام برده‌ایم.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۱۷

پس از این باید بفتح مکه توجه داشت زیرا فتح مکه غزوه‌ایست که امر اسلام را محکم و منتهائی که خدای متعال بر رسول گرامی خود نموده و دین حقیقی را بیاری او پایدار ساخته مجسم می‌نماید.

پیش از حادثه فتح مکه خدای متعال در سوره نصر چنین میفرماید «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» چون یاری خدا در رسید و فتح و پیروزی نصیب شما شد و دیدی که مردم دسته دسته وارد دین اسلام میشوند به ستایش پروردگارت مشغول شو و از او مغفرت بخواه که او همواره توبه مردم را می‌پذیرد.

و نیز پیش از این سوره در مدتها قبل خدا وعده داده: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمَقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ «۱»: بزودی وارد مسجد الحرام میشوید و اگر خدا بخواهد با کمال راحتی سر میتراشید و ناخن کوتاه میکنید و خوفی و ترسی در خود راه نمیدهید.

مجملاً پس از شنیدن این وعده مدتها مردم چشم براه و گردن کشیده و در اندیشه فرارسیدن فتح مکه بودند. رسول خدا ص ورود بمکه و فتح آن را از اصحاب خود میپوشید و عزیمت بدان را مخفی میداشت و از خدا هم میخواست امر او همچنان مخفی بماند تا ناگهان بمکه وارد شود و تنها کسی که از این موضوع باخبر و از میان همه مسلمانان صاحب این سرگردیده علی ع بود که در این باره با رسول خدا ص همفکری میکرد.

پس از او بجهاتی رسول خدا ص امر نهانی خود را بدیگران ابراز داشت و بالاخره پیش آمدهائی شد که علی ع در تمام آنها متفرد بوده و شریکی نداشت.

از آن جمله هنگامی که حاطب بن ابی بلتعه که از مردم مکه بود و در کارزار بدر حضور پیغمبر ص بوده نامه بمردم مکه نوشته و آنان را از امر نهائی پیغمبر ص اطلاع داده و وحی آمده و پیغمبر را از عمل حاطب باخبر ساخته رسول خدا عمل نامناسب ویرا بکمک علی ع تلافی کرد که اگر از رنج علی ع استفاده

(۱) آیه ۲۸ سوره فتح

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۱۸

نمیکرد کلیه تدبیرهای پیغمبر بی نتیجه می ماند.

و ما حکایت او را پیش از این [ص ۵۰] نقل کردیم و در اینجا محتاج بتکرار نیست.

### فصل - ۳۳ ملاقات ابو سفیان با پیغمبر

(۱) هنگامی که ابو سفیان بمدینه آمد تا معاهده میان پیغمبر ص و قریش را تجدید کند و اتفاقاً موقعی برای انجام این کار وارد شد که بنی بکر و خزاعه با یک دیگر درافتاده و عده از خزاعه بر خلاف پیمان بدست بکریها کشته شده بودند ابو سفیان از پیش آمد روز فتح بیمناک شده در عین حال خدمت پیغمبر آمده و با حضرتش در خصوص تجدید عهد صحبت کرد لیکن پاسخ صحیحی نشنید.

ابو سفیان مأیوس گردیده از حضور پیغمبر ص خارج شده با ابو بکر ملاقات کرد از وی کمک خواست و خیال کرد او میتواند نامبرده را به آرزو برساند و به پیغمبر در باره وی توصیه نماید بهمین مناسبت غرض خود را باو گفته ابو بکر گفت من از عهده این کار بر نمی آیم زیرا میدانست سؤال او به نتیجه نمیرسد.

ابو سفیان خیال کرد هر گاه با عمر ملاقات کند ممکن است به آرزوی خود نائل گردد تصادفاً وقتی او را دید عمر ویرا با درشتی و سختی هر چه تمامتر از پیش خود رانده و چنان این عمل عمر بوی تأثیر کرد که نزدیک بود رأی فاسدی در باره پیغمبر پیدا کند لهذا از وی روگردان شده بعزم خانه علی ع حرکت کرد اذن گرفته داخل شد.

در آن وقت فاطمه و حسنین ع همه حضور داشتند عرضکرد قرابت تو از دیگران نسبت بمن زیادت

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۱۹

است اینک حضور شما رسیده و آرزومندم شما مرا ناامید ننمائید و شفاعت کنید شاید پیغمبر خواسته مرا اجابت کند علی ع فرمود وای بر تو ای ابو سفیان رسول خدا آهنگی دارد که ما نمیتوانیم در خصوص آن با وی هم کلام شویم.

(۱) ابو سفیان بحضرت فاطمه متوجه شده عرضکرد ممکن است باین دو فرزندت امر کنی در میان مردم پناه بیچارگان شوند که تا آخر روزگار سید عرب باشند فرمود فرزندان من هنوز بآن حد نرسیده اند که بتوانند پناه گاه دیگران شوند و کسی هم نمیتواند علیه رسول خدا دیگری را پناه دهد ابو سفیان متحیر شده و از رأی خود برگشته بامیر المؤمنین ع توجه کرده عرضه داشت می بینم چرخ

علیه من بگردش در آمده اینک دستوری ده که بکار من بیاید فرمود سخنی نمودم که مفید بحال تو باشد جز اینکه تو بزرگ بنی کنانه هستی برخیز مردم را در پناه خود بخوان و بمحل خود مراجعت کن عرضکرد عقیده شما اینست که این عمل امور مرا اصلاح کند فرمود بخدا سوگند چنین گمانی ندارم لیکن چاره هم جز این نمی‌بینم.

ابو سفیان بدستور علی ع بمسجد رفته گفت ای مردم اینک در میان شما بسمت پناه‌دهندگی آماده‌ام هر که خواهد میتواند خود را در پناه من در آورد پس از این اعلام عمومی شتر خود را سوار شده از مدینه خارج شد چون وارد مکه شد، قریش پرسیدند چه کردی و چه نتیجه گرفتی جواب داد حضور محمد رسیده با وی صحبت کردم سوگند بخدا پاسخ مرا نداد پهلوی پسر ابو قحافه رفتم از او هم خیری ندیدم با پسر خطاب ملاقات کردم او هم با درشتی و خشونت مرا رد کرد و خیری هم از او دستگیرم نشد حضور علی ع شرفیاب شده او را از همگان بخود مهربانتر یافتم دستوری داد امریه‌اش را انجام دادم لیکن خیال نمیکنم انجام دستور او هم خیلی بحال ما نتیجه داشته باشد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۲۰

(۱) پرسیدند دستور او چه بود؟ گفت فرمان داد تا در میان مردم اعلام پناهندگی نمایم و منم چنان نمودم، پرسیدند آیا محمد هم عمل ترا امضا کرد؟ گفت خیر گفتند وای بر تو بخدا سوگند علی ع خواسته با تو بازی کند و نظر دیگری نداشته، گفت نه چنین است غیر از این دستور عمل دیگری از او ندیدم.

ذیلا باید بگوئیم دستوری که علی ع به ابو سفیان داده از بهترین اندیشه‌هایی بوده که سایر مسلمانان میخواستند در باره او عملی کنند و از بهترین تدبیرهایی بوده که انجام خواسته پیغمبر ص بوسیله آن بوده است بدلیل آنکه علی ع در نخستین قدم ویرا پذیرفته و تا هنگامی که از مدینه خارج شده با وی بملایمت رفتار نمود و همین عمل ایجاب کرد که ابو سفیان قطع مواد کید و مکر خود نمود و علیه پیغمبر اقدامی نکرد.

زیرا اگر علی ع ابو سفیان را مانند ابو بکر و عمر، مأیوس میکرد رأی تازه در خصوص جنگ با پیغمبر ص برای آنها پیدا میشد و چنان از وی دوری میکردند که بهیچ فکری خطور نمی‌نمود.

برای اینکه ابو سفیان بعنوان تجدید معاهده آمده بود و در نظر داشت تا وقتی که منظورش را عملی ننماید از مدینه خارج نشود و بالاخره ماندن او در مدینه سبب میشد پیغمبر نتواند به آهنگ قریش عزیمت نماید و اشتغال بکار ابو سفیان پیغمبر را از انجام رأیش باز میداشت.

از اینجا معلوم می‌شود توفیق الهی همراه با رأی علی ع بوده و تدبیری که او در خصوص ابو سفیان نموده فتح مکه را که منظور اصلی پیغمبر ص بوده هر چه بهتر و بیشتر مستحکم نموده.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۲۱

## فصل - ۳۴ علی ع در فتح مکه

(۱) در هنگام ورود بمکه معظمه رسول خدا ص به سعد بن عباده فرمان داد پیش از همه پرچم فتح و پیروزی را بدان شهرستان محترم وارد نماید سعد با خشونت داخل شده و کینه قدیمی را با این شعار ابراز میداشت «الیوم یوم الملاحمه الیوم تسبی الحرمه» امروز روز قتل و اسیری است.

عباس عموی پیغمبر ص هنگامی که این شعار را شنیده برسول خدا ص عرضکرد میشنوید سعد چه میگوید من خیال میکنم این گونه شعار دادن موجب تلفاتی در قریش باشد.

رسول خدا ص بعلی ع فرمود بزودی خود را به سعد رسانیده و پرچم را از او بگیر و تو خود با پرچم وارد مکه شو. علی ع حسب

الامر با سعد ملاقات کرده پرچم را از او مطالبه نمود او هم بدون هیچ گونه امتناعی پرچم را بوی تسلیم نمود. چنانچه ملاحظه میکنید علی ع از تقصیر سعد تلافی کرد و پرده بر رویه نابجای او پوشانید و رسول خدا ص در میان مهاجر و انصار کسی را شایسته برای این کار ندانست بهمین مناسبت علی ع را برای این منظور نامزد کرد. دلیل دیگر هر گاه پیغمبر اکرم ص دیگری را مأمور این کار میداشت سعد حاضر نمیشد بسادگی از سمت فعلی خود دست بردارد و امتناع او ایجاد فساد و اختلاف کلمه میان مهاجر و انصار می نمود. و نظر باینکه سعد از مردمی نبود که برای غیر رسول خدا ص تواضع و خفض جناح نماید و شایسته ترجمه الإرشاد، ص: ۱۲۲

هم نبود شخص رسول خدا متولی و پرچم دار فتح مکه باشد کسی را که از هر جهت جانشین خود او است و امتیازی میانشان نمیباشد و همه مسلمانان از او اطاعت میکنند و او را از نظر رتبه فروتر از او نمیدانند انتخاب کرد. و این فضیلتی است که ویژه علی ع بود. و هیچ یک از مسلمانان با وی انباز نبوده و تساوی با او نداشته‌اند. و خدا و رسول ص هم میدانستند که باید برای انجام این کار فقط علی ع اقدام نماید و از اینجا استفاده میکنیم که همواره علی ع برای امور مهم انتخاب میشده چنانچه خدای متعال، پیغمبر را که از میان همه مردم بعنوان پیمبری برگزید حاکی از کمال مصلحت و کاشف از آنست که نامبرده از همه مردم برتر و بالاتر بوده.

### فصل - ۳۵ معاهده پیغمبر قبل از فتح مکه

(۱) در وقتی که رسول خدا بطرف مکه عزیمت کرد با مسلمانان معاهده نمود جز با کسانی که با آنها مبارزه میکنند با دیگران نجنگند و نیز آنها که پردهای کعبه پناهنده میشوند در امان باشند و از آنها معدودی را استثنا کرد از قبیل مقیس بن صبابه و ابن خطل و ابن ابی سرح و دو نفر هم کنیز آوازه خوانی بودند که در تصنیفهای خود پیغمبر اکرم ص را هجو میکردند و برای کشته‌های بدر مرثیه میخواندند و یکی از آنها را علی ع کشت و دیگری فرار کرد و پس از چندی برای او امان گرفتند و در عهد عمر خطاب بلگد اسب از پای درآمد و از کسانی که بدست علی ع کشته شد حویرث بن نفیل بن کعب بود که پیغمبر ترجمه الإرشاد، ص: ۱۲۳

اکرم ص را آزرده بود.

در آن وقت بعلی ع اطلاع دادند خواهرش ام هانی عده از بنی مخزوم از قبیل حارث بن هشام و قیس بن سائب را پناه داده علی ع روپوش آهنین بصورت انداخته پشت درب خانه آمده فرمود آنهائی را که پناه داده‌اید خارج کنید! آنها از شنیدن اینسخن مانند جباری «۱» (نام مرغیست که آن را هوبره گویند) خود را خراب کردند ام هانی بیرون آمده چون برادر خود را با صورت بسته دیده شناخت گفت ای بنده خدا من ام هانی دختر عموی رسول خدا و خواهر علی بن ابی طالبم از خانه من دور شو فرمود آنهائی را که پناه داده خارج کن پاسخ داد سوگند بخدا اگر از خانه من دور نشوی شکایت ترا برسول خدا صلی الله علیه و آله خواهیم کرد علی علیه السلام روپوش برداشته ام هانی که برادر دلاور خود را شناخته بدست و پای او افتاده پوزش خواسته گفت ندانسته سوگند یاد کردم از تو حضور رسول خدا شکایت نمایم علی ع فرمود اینک خدمت پیغمبر ص که در اعلائی وادی است برو و سوگندت را عملی کن.

ام هانی گوید حضور پیغمبر اکرم ص رسیده حضرت در میان خیمه مشغول غسل بود و فاطمه هم مواظب بود کسی ناگهانی بر آن حضرت وارد نشود چون رسول خدا ص صدای مرا شنید مرا خوش آمد گفت عرض کردم پدر و مادرم فدای شما باد آمده‌ام تا امروز آنچه از علی ع دیده بحضور شما شکایت نمایم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسانی را که تو پناه داده‌ای منهم پناه

دادم فاطمه فرمود ای ام هانی آمده تا بگوئی چگونه علی ع دشمنان خدا و رسول را بیمناک ساخت رسول خدا فرمود خدای متعال از مساعی جمیله علی ع

(۱) آنها را باین حیوان تشبیه کرده زیرا چون خواهند آن را صید کنند فضله اندازد و خود را با این اسلحه نجات دهد و اعراب گویند سلاحه سلاح الحباری اسلحه او مانند اسلحه حباری فضله اوست.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۲۴

سپاسگزاری فرمود جای شکایت ندارد و منمهم برای مکانتی که نسبت بعلی ع داری پناهندگان به ترا پناه دادم. چون رسول خدا ص وارد مسجد الحرام شد سیصد و شصت بت که برخی را به بعض دیگر با قلع و سرب اندود کرده بودند مشاهده کرد بعلی ع فرمود مشتی ریگ بمن بده علی ع کفی ریگ بآن حضرت داده رسول خدا ص آنها را بروی بتان ریخته فرمود وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿۱﴾. بگو حق ظاهر گردید و باطل نابود شد و باطل همه نابودشدنیست تمام بتان از جاهای خود کنده شده بروی خاک افتادند رسول خدا ص دستور داد آنها را بیرون برده و شکستند.

### فصل - ۳۶ نتیجه

(۱) قدمهای بیدریغ امیر المؤمنین ع که در خصوص نابود کردن دشمنان خدا در مکه برداشته و آنهایی را که باید بیمناک سازد بیم داده و رسول خدا را در پاک ساختن مسجد الحرام از لوٹ بتان یاری نمود و در راه اسلام از خود گذشتگی بیسابقه‌ای بخرج داده و در راه فرمان خدا از خویشان فراموش نموده محکمترین دلیل است بر اینکه حضرت مشار الیه به فضیلت و منقبتی نائل گردیده و پایه ارتقا یافته که هیچ کسی همتا و انباز او نمیباشد.

(۱) آیه ۸۴ سوره اسرا

ترجمه الارشاد، ص: ۱۲۵

### فصل - ۳۷ مأموریت خالد بن ولید

(۱) پس از فتح مکه بلافاصله رسول خدا ص خالد بن ولید را بسوی مردم جذیمه که در غمیصاء میزیستند مأموریت داد تا آنها را براه خدا رهبری نماید و علت اینکه پیغمبر ص او را برای این کار مأمور داشت بر اثر پیش آمد ناگواری بود که میان او و مردم جذیمه اتفاق افتاده بود زیرا آنان در زمان جاهلیت زنانی را از مردم بنی مغیره اسیر کرده و فاکه بن مغیره عموی خالد و عوف پدر عبد الرحمن را کشتند بالاخره رسول خدا او و عوف را بمناسبت عمل ناهنجار نامبردگان بسوی ایشان انفاذ داشت تا متفقا مردم را براه حق دعوت نمایند.

و هر گاه پیش آمد مزبور واقع نشده بود رسول خدا ص هیچ گاه خالد را امارت مسلمانان نمیداد و دلیل ناهلی او مخالفت با معاهده خدا و رسول بوده که در این مأموریت آئین جاهلیت را عملی کرده و حکم اسلام را پشت سر انداخته چنانچه پیش از این هم اشاره کردیم و آخر الامر رسول خدا ص از کار او متنفر شده علی ع را مأموریت داده تا شکستگیهای او را اصلاح نماید و ما هم شرح خدمت و انجام مأموریت او را که بنحو شایسته بجا آورده متذکر شده‌ایم در اینجا محتاج به تکرار نمیباشد.



## فصل - ۳۸ کارزار حنین

(۲) پس از فتح مکه: جنگ حنین اتفاق افتاد و در این جنگ رسول خدا ص همراه با ده هزار نفر مسلمان بکارزار رفت اکثر مسلمانان معتقد بودند با این جمعیت زیاد و اسلحه آماده‌ای که دارند هیچ گاه شکست

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۲۶

نخواهند خورد و ابو بکر در آن روز تعجب کرده گفت امروز مانند سابق جمعیت ما اندک نیست که مغلوب شویم بلکه همواره غلبه با ماست لیکن بر خلاف انتظار بجای آنکه غالب شوند مغلوب گردیدند و چشم شور ابو بکر بالاخره کار خود را کرد و چون با دشمن روبرو شدند فاصله‌ای نشده شکست عجیبی در مسلمانها افتاد و همه فرار کردند و بغیر از ده نفر که نه تن از بنی هاشم و دهمی هم ایمن فرزند ام ایمن بود که در آن جنگ کشته شد و بالاخره هاشمیهای که در رکاب پیغمبر ص مانده بودند آنقدر پافشاری و جانبازی نمودند تا لشکرهای شکست خورده و فراری رسول خدا ص یکی پس از دیگری برگشت.

خدای متعال در این آیه شریفه از اعجاب ابو بکر که کثرت جمعیت را بچشم زخم خود فراری ساخت اشاره میفرماید «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَصَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَاكِنَاتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» و در روز حنین که شما از بسیاری گروه خود بشکفت آمده مردم فراوان شما سودی بکارتان نداشت و زمین پهناور را بر شما تنگ کرد پس از این از جنگ پشت کردید و خدا دل پیمبر و پیروانش را آرامش داد.

منظور از مؤمنان علی ع و هشت نفر از بنی هاشم‌اند.

در آن هنگام عباس بن عبد المطلب طرف راست رسول خدا و فضل بن عباس طرف چپ و ابو سفیان بن حارث در وقت کوچ کردن استر آن جناب زینش را گرفته بود و علی ع با شمشیر پیشاپیش رسول خدا ص بمدافعه می پرداخت و نوفل بن حارث و ربیعہ بن حارث و عبد الله بن زبیر و عتبہ و معتب دو فرزند ابو لهب اطراف آن حضرت را گرفته بودند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۲۷

و چنانچه نوشتیم بغیر از این هشت نفر ما بقی فرار کردند (۱) و مالک بن عباد غافقی در این خصوص گوید: در روز حنین که شمشیرها از نیام کشیده شده بود بغیر از بنی هاشم دیگران با رسول خدا ص مواسات نمودند. همه لشکر بغیر از ده نفر فرار کردند و آنها مردم را میخواندند کجا میروید سپس آنها همراه پیغمبر خود را برای مرگ آماده ساختند و مایه فخر برای ما شدند و از آنها ایمن امانت دار شهادت یافت و چشمش نورانی گردید. و عباس بن عبد المطلب بهمین مناسبت گفته:

ما نه نفر بودیم که در روز جنگ از پیغمبر یاری کردیم و دیگران فرار کرده متفرق شدند پسر فضل هنگامی که شمشیر در میان قوم انداخته باو میگفتم ضربت دیگر بزن تا باز گردند دهمی ما که ایمن فرزند ام ایمن بود بر اثر آنچه در راه خدا دیده بود شربت شهادت نوشید و شیرین کام گردید.

رسول خدا ص هنگامی که دید لشکر همه فرار کردند به عباس که مردی درشت صدا بود فرمود مردم را با صدای بلند بخوان و آنها را بیاد معاهده خود بینداز عباس حسب الامر با صدای بلند مردم را خوانده و گفت ای کسانی که در زیر شجره بیعت کردید و ای کسانی که یاران سوره بقره هستید کجا فرار میکنید و از معاهده‌ای که با رسول خدا ص نموده فراموش کردید.

مسلمانان در آن وقت پشت بجنگ داده و سخت میگریختند در آن شب هوا بشدت تاریک بود و پیغمبر در میان بیابان و مشرکان از دره‌های کوه و مخفیگاههای آن با شمشیرهای کشیده و عمودها و نیزه‌ها بیرون

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۲۸

آمدند (۱) رسول خدا ص در میان همان تاریکی با نیم رخ خود که مانند ماه شب چهارده میدرخشید بطرف جمعیت متوجه شده

بمسلمانان خطاب کرده کجا رفتید شما که با خدا معاهده نمودید این ندا بگوش همه رسیده و هر کس در هر کجا بود خود را آماده کرده و با دشمن ملاقات نموده و بمقاتله پرداخت.

در آن وقت مردی از مردم هوازن بر شتر سرخ موئی سوار شده و پرچم سیاه رنگی بر سر نیزه درازی نموده پیشاپیش دشمن حرکت میکرد و مقرر بود چون بر مسلمانان پیروز آید بدیشان حمله کند و اگر با شکست روبرو شود پرچم را برافراشته تا مشرکان به پیروی او گرد آمده آماده جنگ شوند او مطابق با قرار داد کار میکرد و رجز میخواند.

من ابو جرولم و آرام نمیگیرم تا بکشیم یا کشته شویم.

علی ع آهنگ او کرده و با شمشیری شتر او را از پای درآورد و خود او را با ضربتی نابود ساخت و فرمود:

بامداد مردم خواهند دانست که من کسی هستم که در روز جنگ مردم را متفرق خواهم ساخت مشرکان پس از کشته شدن ابو جرول فرار کردند سپس مسلمانان گرد آمده و در برابر دشمن صف آرایی نمودند رسول خدا فرمود پروردگارا آغاز کار، قریش را بیچاره کردی در آخر کار آنان را خوشحال فرما.

مسلمانان و مشرکان بیکدیگر افتادند و جنگ مغلوبه شد رسول خدا ص که این حال را مشاهده کرد بر روی دو رکاب خود ایستاده بدانها توجه کرده فرمود

الان حمی الوطیس (۱)

انا النبی لا کذبانا بن عبد المطلب

اینک کار جنگ بالا گرفت و من برستی پیغمبرم و فرزند عبد المطلبم.

فاصله نشد دشمن رو بهزیمت گذارد و اسیران را دست بسته حضور پیغمبر اکرم ص آوردند.

(۱) و طیس بمعنی تنور است و این جمله از بهترین استعارات است که پیغمبر در هنگام سختی در جنگ حنین بیان کرده و آن حضرت نخستین کسی است که به این جمله تکلم فرموده و برای شدت امر و اضطراب جنگ بکار میرود.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۲۹

(۱) چون علی ع ابو جرول را کشت و دشمن بقتل او خوار شدند مسلمانان شمشیر بیدریغ را کشیده و در میان دشمنان بجولان درآوردند و علی ع مقدم لشکر حرکت میکرد و چهل نفر را بدست خود کشت و عده اسیر و گروهی فرار کردند. و از مسلمانانی که فرار نمودند یکی ابو سفیان صخر بن حرب بوده.

معاویة بن ابی سفیان گوید دیدم پدرم با عده از بنی امیه که از مردم مکه بودند فرار میکرد ویرا خوانده گفتم ای پسر حرب سوگند بخدا با پسر عمت شکیبائی نوزیدی و از دین خودت هم که مقاتله نمودی و اکنون هم که فرار می نمائی و این تازیان را از حریم خود دور نمیسازی فرمود تو کیستی؟ گفتم معویه گفت پسر هندی؟ گفتم آری گفت پدر و مادرم فدای تو باد سپس ایستاد و عده از مردم مکه باو پیوستند و منهم بدیشان ملحق شده و بر دشمن تاختیم و آنها را بیچاره کردیم.

مجملاً مسلمانان همواره با مشرکان میجنگیدند و آنها را اسیر میکردند تا روز بلند شد رسول خدا ص دستور داد دست از جنگ بردارند و امر کرد کسی حق ندارد اسیرش را بکشد.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۳۰

(۱) هذیل در ایام فتح مکه مفتشی را بنام ابن الاکوع فرستاد تا از کار پیغمبر اخبار تازه‌ای بدست آورد و به آنان اطلاع دهد اتفاقاً نامبرده در جنگ حنین بدست یکی از انصار اسیر شد عمر خطاب بدو گذشته ویرا شناخته به مرد انصاری گفت اینک این همان جاسوسی است که علیه ما جاسوسی میکرده او را بکش وی ابن الاکوع را از پای درآورد خبر قتل او به پیغمبر ص رسید متأثر شده

فرمود مگر دستور ندادم اسیر را نکشید پس از او جمیل بن معمر را که اسیر بود کشتند رسول خدا ص خشمناک شده کسی را پیش انصار فرستاده فرمود بچه سبب نامبرده را کشتید با اینکه امر کرده بودم اسیری را نکشید گفتند ما او را بامر عمر خطاب کشتیم رسول خدا ص از وی رو گردانیده چون پیغمبر را بر عمر غضبناک یافتند عمیر بن وهب خدمت رسول خدا ص آمده از وی شفاعت و وساطت نمود.

رسول خدا ص پس از پایان جنگ به تقسیم غنائم حنین پرداخت و مخصوصا برای بدست آوردن دلها و تألیف قلوب قریش بخش آنها را از دیگران بیشتر داد و آن عده‌ای که از این لحاظ مورد توجه قرار گرفتند عبارت‌اند از ابو سفیان پدر معویه و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و حارث بن هشام و سهیل بن عمرو و زهیر بن ابی امیه و عبد الله بن ابی امیه و معویه بن ابی سفیان و هشام بن مغیره و اقرع بن حابس و عیینه بن حصن و امثال ایشان.

گویند رسول اکرم از قسمت غنائم. مختصری بیش در میان انصار تقسیم نه نمود و بخش عمده آن را بنامبردگان فوق و امثال ایشان داد- این کار در نظر انصار خوش آیند نیامده خشمناک شدند سخن تلخ ایشان بگوش پیغمبر ص رسید ناراحت شده انصار را گردآورده و فرمود بنشیند و غیر از شما دیگری نباید حضور

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۳۱

پیدا کند (۱) هنگامی که همه انصار حاضر شدند پیغمبر ص و علی ع آمده در میانشان آرام گرفتند پیغمبر ص فرمود از شما پرسشی میکنم پاسخ مرا بدهید.

عرضکردند بفرمائید! فرمود آیا شما گمراه نبودید که خدا شما را بوسیله من هدایت کرد؟

گفتند آری منت خدا و رسول او را.

فرمود آیا شما نزدیک نبود به آتش دوزخ بیفتید خدا شما را بسبب من نجات داد؟ عرضکردند آری منت خدا و رسول را.

فرمود آیا شما اندک نبودید و خدا جمعیت شما را بوسیله من زیاد کرد؟ عرضکردند آری منت خدا و رسول را.

فرمود آیا شما دشمن یک دیگر نبودید که خدا ببرکت من میان شما الفت و دوستی برقرار ساخت؟

گفتند آری منت خدا و رسول را.

سپس پیغمبر اکرم ص اندکی ساکت شده و فرمود چرا پاسخ مرا نمیدهید گفتند پدران و مادران ما فدای شما چه پاسخی عرض کنیم با اینکه گفتیم خدای متعال شخص شما را از هر جهت برتری داده و بر ما بوجود تو منت نهاده؟ پیغمبر ص فرمود هر گاه میخواستید بدرستی پاسخ دهید میگفتید یکه و تنها پیش ما آمدی ترا جا دادیم بیمناک بودی در امان خود نگهداری کردیم ترا بدروغ نسبت دادند و ما ترا تصدیق کردیم.

در این وقت همه شروع کردند بگریستن و بزرگان و پیرمردان انصار از جا برخاسته دست و پای رسول خدا ص را بوسیده عرضکردند ما بخواست خدا و رسول خوشنودیم و اینک اموال و ثروت ما در تحت اختیار شماست اگر بخواهی آنها را میتوانی در میان قوم خود قسمت نمائی و سخنی که از ناحیه ما بعرض همایونی رسید از مردمی بوده که غرضی نداشته و کینه باطنی ابراز ننموده لیکن خیال میکرده شخص شما

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۳۲

به آنها بدین شده و آنان را تقصیر کار میدانی اکنون از کرده خود پشیمان و از خدا بخشش میطلبند شما هم برای آنها استغفار نمائید.

(۱) رسول خدا ص فرمود پروردگارا انصار و فرزندان ایشان و فرزندان فرزندان ایشان را بیامرزد.

آنگاه فرمود نمیخواهید دیگران با زبان مدحگستری و دست پر از نزد شما مراجعه نمایند و شما با سهم رسولتان برابر باشید؟ گفتند

آری بدان چه اراده دارید خوشنودیم.

رسول خدا ص برای تشویق آنان فرمود اینک انصار، نانخور من و صاحب سَر من اند بحدی که اگر مردم در بیابان صاف و همواری حرکت کنند و انصار در میان دره‌های کوه راه بروند من همراه انصار حرکت میکنم پروردگارا انصار را بیامرز.

در روز حنین، رسول خدا ص چهار شتر بعباس بن مرداس داد وی غضبناک شده این اشعار را سرود.

آیا غنیمت من و سهم عبید (اسب جنگی) مرا در میان عیینه و اقرع قرار میدهی با آنکه حصن پدر عیینه و حابس پدر اقرع هیچ جا بر پدر من مقدم نبودند و من خود را کمتر از هیچ یک از آنها نمیدانم و کسی را که امروز خوار بسازی عالیمقام نمیشود.

این اعتراض بگوش پیغمبر ص رسیده او را احضار کرد و فرمود تو گفته

ا تجعل نهبی و نهب العبید بین الاقرع و عیینه

؟ ابو بکر که حضور داشت عرضکرد پدر و مادرم فدای شما باد شما شاعر نیستید سؤال فرمود مگر او چه گفته وی همان طور که

در بالا نوشتیم بعرض رسانید «۱»

(۱) از اینکه پیغمبر اکرم نخواستہ سروده عباس را بطور صحیح بخواند بر اثر آن بوده که رسول خدا بی اندازه از خواندن شعر اجتناب میکرد و شعر را مناسب با مقام خود نمیدانسته و ابو بکر با آنکه بخیال خود بسیار با آن حضرت معاشر بوده نفهمیده که غرض او از تبدیل کلمات شعر چه بوده.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۳۳

(۱) رسول خدا ص به امیر المؤمنین ع فرمود زبان عباس را جدا کن، عباس گوید سوگند بخدا این فرموده از روز خثعم که به دیار ما ریختند بر من سخت گذشت و زیادتر ناراحت کرد. علی دست مرا گرفت و مرا برد و آنجا اگر میدانستم کسی هست که مرا شفاعت کند بدو متوسل میشدم بعلی ع عرضکردم اکنون زبان مرا میبری؟ فرمود آری من مأموریت خود را انجام میدهم و بالاخره مرا در آبگاہها و راحتگاہهای شتران که از حصیر و شاخهای درخت خرما ساخته بودند آورد و فرمود میان چهار تا صد شتر را برای خود انتخاب کن من دانستم که تمام اندیشه‌هایی که از محل حرکت تا اینجا نموده و نیز اعتراضم نابجا بوده خجالت کشیده گفتم پدر و مادرم فدای شما چقدر خانواده کریم و بردبار و دانا هستید. علی ع فرمود رسول خدا ص ترا در ردیف مهاجران قرار داد و چهار شتر بتو مرحمت کرد اگر میخواهی همان چهار شتر را بگیر و اگر میخواهی صد شتر را در دست اختیار درآور عرضکردم اینک خواسته خود را باراده شما وامیگذارم تا شما چه فرمائید فرمود من میگویم آنچه را پیغمبر بتو اعطا کرده بپذیر و خوشنود باش گفت پذیرفتم و بدستور عمل کردم.

### فصل - ۳۹ [اعتراض ذو الندیة به تقسیم غنائم و سخن پیامبر که علی او را می کشد]

(۲) هنگامی که رسول خدا ص غنائم حنین را تقسیم کرد مرد دراز اندام گندم گون پشت خمیده‌ای که اثر سجود در میان دو چشمش دیده میشد درآمده بدون آنکه به پیغمبر شخصا توجه کرده باشد سلام عمومی کرده بعرض رسانید از کیفیت بخش غنائم حنین که تحت نظر شما به افراد داده شد کاملاً اطلاع پیدا کردم رسول خدا ص فرمود عقیده تو در این خصوص چیست و چگونه یافتی؟ عرضکرد عقیده من آنست که بعدالت رفتار نکردی.

رسول خدا ص خشمگین شده فرمود وای بر تو هنگامی که دادگری را نزد من نیابی چه شخصی

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۳۴

سزاوار داد گریست؟! مسلمانان گفتند اجازه میفرمائید او را بکشیم فرمود نه او را بحال خود واگذارید که بزودی پیروانی پیدا خواهد

کرد و مانند تیری که از کمان خارج می‌شود از دین خدا دست بر میدارند و تعدی میکنند و خدای متعال آنها را بدست بهترین مردم پس از من نابود میسازد.

و چنانچه فرموده بود او و پیروانش در جنگ نهروان که علی ع با خوارج پیکار کرد بدست امیر المؤمنین کشته شدند.

## فصل - ۴۰ نتیجه

(۱) اکنون باید بمناقبی که در این پیکار ویژه علی ع بوده توجه کرد و با دقت کامل استفاده نمود که تمام فضائل را دارا گردیده و به اموری اختصاص یافته که هیچ یک از پیروان اسلام با وی در آنها شرکت نداشته.

زیرا در آن روز که همه مسلمانان فرار کردند علی ع تنها در راه پیغمبر ص جان بازی کرد و به پیروی از او عده دیگر هم ثابت قدم ماندند.

و دیگر آنکه ما کاملاً فهمیده و ثابت کرده‌ایم که علی ع در دلاوری و جنگجویی و نیرومندی، مقدم بر عباس و پسرش فضل و ابو سفیان بن حرث و معدود دیگری است که باقیمانده بودند زیرا پایه مقامات او بحدی ارتقا یافته که هیچ یک بدان رتبه نائل نشده و اشتها او بمقابله با جنگجویان و کشتن پهلوانان زبانزد بزرگ و کوچک بوده و هیچ یک از این افراد بمقامی از مقامات او نرسیده و کشته و مقتول آنها هم از کسانی نبوده که تاریخ نام او را بعنوان دلاوری ثبت کرده باشد از اینجا استفاده میکنیم آنهایی که با پیغمبر ص باقیمانده و فرار نکرده باتکاء و پشت گرمی بوی بوده.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۳۵

و ثابت است که اگر علی ع در آن جنگ حضور نمیداشت جنایت بر اسلام باندازه بود که قابل جبران و تلافی نمیشد و ایستادگی علی ع در برابر آن همه دشمن بالاخره کاری کرد که مسلمانان فراری دو مرتبه در صف پیکار در آیند و با خصم خود بجنگند.

(۱) و چنانچه نوشتیم کشته شدن ابو جرول که پیشاهنگ مشرکان بود آنها را هزیمت داد و مسلمانان را پیروز ساخت و نیز قتل چهل نفر مشرک بدست علی ع ارکان شرک را متزلزل ساخت و آنان را خوار ساخته و سخت بوحشت انداخت و مسلمانان را مظفر نمود. و علت هزیمت مسلمانان و بلیه‌ای که پیش از جنگ، بدان دچار گردیدند چشم زخمی بود که ابو بکر بلشکر بسیار مسلمانها زد و پس از او کشتن اسیران بود که بفرمان عمر اتفاق افتاد با آنکه پیغمبر ص مسلمانان را از قتل آنها نهی کرده بود و بالاخره وی با این عمل مخالفت عجیبی با خدا و رسول کرد چنانچه رسول خدا ص را سخت متأثر کرده و متنفر شد و چنانچه اشاره شد صلاح کار انصار در این بود که علی ع به پیغمبر اکرم ص کمک کرد و آنها را گردآورد تا رسول خدا ص بتواند طوری با آنان صحبت کند که دوباره نیروی دینیشان قوی شود و فسادی که بر اثر قسمت غنائم حنین پیش آمده بود برطرف گردد و بالاخره علی ع در این فضیلت با پیغمبر ص شرکت داشته و دیگران بهره نداشتند.

و نیز طوری با عباس مرداس رفتار کرد که رشته ایمان در دل او برقرار ماند و شک و شبهه از دل او برطرف شد و منقاد رسول خدا گردیده و بحکم او تن در داد.

و پاسخی که در پرسش شخص خارجی که بیان شد داد حاکی از آن است که اعمال علی ع حق

ترجمه الارشاد، ص: ۱۳۶

و جنگهایی که میکرده مطابق با خواست خدا بوده و کسی حق مخالفت با او را ندارد و حق با او و متوجه باو و گواهی داده که علی ع بهترین آفریده‌های خدای متعال است.

و تمام این فضائل، مباین با رفتار مردمیست که حق او را غصب کردند و مصاد با رفتار آنهاست و آنان را بفرومایگی معرفی می‌نماید و کارهایشان را بسرحد مخلصان که در آن پیکار قدمهای با اخلاص برداشتند و با جهاد با دشمنان تقرب بخدا میجستند

نمیرساند و بالاخره تقصیر کارند.

## فصل - ۴۱ پس از پیکار حنین

(۱) بعد از آنکه خدای متعال گروه مشرکان را بدست مسلمانها متفرق ساخت بدو دسته شدند تازیان و پیروانشان به اوطاس که از دیار هوازن است رفته و ثقیف و پیروانش به طائف رهسپار گردیدند رسول خدا ص ابو عامر اشعری را با عده‌ای که ابو موسی اشعری هم با آنان بود به اوطاس مأموریت داد و ابو- سفیان صخر بن حرب را بطرف طائف فرستاد.

ابو عامر حسب الامر پرچم پیروزی را بدست گرفته بعزم سرکوبی دشمن رفته و با آنان جنگید تا کشته شد مسلمانان از ابو موسی که پسر عم او بود درخواست کردند پرچم را بکف بگیرد و با دشمن نبرد کند او پرچم اسلام را بدست گرفته پیکار کرد تا پیروز باشد.

و ابو سفیان که بسرکوبی ثقیف حرکت کرده بود با آنان ملاقات کرد و در نتیجه ضربه بصورت او وارد آمد منهزم شده حضور پیغمبر ص آمده عرضه داشت مرا بهمراه مردی بکارزار ثقیف مأموریت دادی

ترجمه الارشاد، ص: ۱۳۷

که از همه کار درمانده و نمیتوان بکمک آنان آبی از چاه هذیل و عرب کشید و همکاری با من نمودند پیغمبر اکرم ص پاسخی نفرمود.

(۱) بعد از این خود پیغمبر ص بطرف طائف حرکت کرد و چند روزی آنها را محاصره نمود و آخر الامر علی ع را با عده مأمور داشت و دستور داد هر چه را در لشکرگاه دشمن بر خلاف مشاهده کند پامال سازد و تمام بتها را بشکند.

علی ع حسب الامر بیرون رفته با لشکر خثعم که عده بسیاری بودند ملاقات کرد و هنگامی که هوا تازه روشن شده مردی بنام شهاب بمیدان آمده مبارز طلبید علی ع فرمود چه کسی برزم این مرد اقدام میکند کسی پاسخ نداد حضرت امیر المؤمنین ع خود آماده پیکار شد ابو العاص بن ربیع داماد پیغمبر ص بحضور آمده عرضه داشت اجازه بدهید کار او را کفایت کنم فرمود نه و لیکن اگر قضای الهی جاری شد تو بر مردم امارت خواهی کرد علی ع برزم وی رفته و این رجز میخواند.

همانا بر هر سپهداری لازمست نیزه را از خون دشمنان سیراب بسازد یا اینکه نیزه بشکند سپس ضربتی بر سر او زد و او را به نیران فرستاد بعد وارد لشکرگاه دشمن شده بتها را شکست بعد حضور رسول خدا ص که سرگرم محاصره طائفها بود برگشت رسول خدا ص که علی ع را دیده از پیروزی علی ع خوشحال شده تکبیر گفت و دست علی ع را گرفته در خلوتی رفت و با او براز گوئی پرداخت.

جابر انصاری گفته در روز طائف هنگامی که رسول خدا ص با علی ع خلوت کرده بود عمر خطاب آمده گفت آیا با نبودن ما با علی ع خلوت میکنی و براز گوئی میبردازی! فرمود تنها من با او راز نمیگویم خداست که همه اسرار خود را با وی بیان میفرماید.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۳۸

عمر ناراحت شده و با تمسخر گفت آری این سخن تو هم مانند آنست که در حدیبیه گفتم اگر خدا بخواهد با ایمنی وارد مسجد الحرام خواهید شد با آنکه وارد آنجا نشدیم رسول خدا ص او را خوانده گفت من که نگفتم امسال وارد مسجد الحرام میشوید.

در آن وقت از حصار طائف مردی بنام نافع بن غیلان با لشکری از ثقیف بیرون آمد علی ع در بطن وج با وی مصاف داد و او را کشت، مشرکان منهزم شدند و ترسی در دل ایشان افتاد و گروهی حضور پیغمبر ص آمده اسلام آوردند.

مجملاً رسول خدا ص مدت ده روز و اندی، حصار طائف را در محاصره قرار داده بود.

**فصل - ۴۲ [نتیجه این ماموریت]**

(۱) و این پیکار نیز از جمله اختصاصاتی بود که خدای متعال علی ع را از میان همه مردم بدان مخصوص فرموده و پیروزی بدست علی حاصل شده و او توانسته عده مشرکان خثعم را از پا در آورد و از اینکه رسول خدا ص او را برای راز نهانی خود انتخاب کرده و اضافه نموده که خدا هم او را برای همین مبنی برگزیده دلیل دیگری بر فضیلت و خصوصیت اوست که افراد دیگر حائز آن مقام نبوده و ضمناً دشمنی باطنی خصم او ظاهر شده و کشف ضمیر او گردیده تا عبرت برای افراد باشد.

**فصل - ۴۳ جنگ تبوک**

(۲) پس از پیش آمد طائف کارزار تبوک اتفاق افتاد و خدای متعال بر رسول خدا ص وحی کرد خود آن جناب

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۳۹

بشخصه در این پیکار حضور یافته و مردم را بهمراهی خود بخواند و باو اعلام فرمود در این غزوه محتاج بجنگ نخواهی شد و با دشمن کشتار نخواهی کرد و کارها بدون بکار بردن اسلحه تنظیم پیدا میکند و مردم را محض آزمایش امر بخروج و مصاف نمود تا بدین وسیله مطیع از سرکش امتیاز پیدا کند و باطن آنها هویدا گردد.

رسول خدا ص مردم را به بلاد روم و رزم با آنها دعوت کرد و در آن هنگام باغهای تازیان سبز و خرم شده و میوه‌ها رسیده و هوا هم بسیار گرم بود بسیاری از مسلمانان از پذیرش فرمان پیغمبر ص خودداری کردند میدانستند بزودی باید میوه‌ها را بچینند و هزینه زندگی را درست کنند و از آن طرف از حرارت زیاد هوا و راه دور و برابر شدن با دشمن بیمناک بودند در عین حال برخی از مسلمانان با ناراحتی عجیبی آماده پیکار شده و دیگران تخلف کردند هنگامی که پیغمبر ص به آهنگ مصاف حرکت کرد علی ع را به نیابت خود در میان خانواده و هجرتگاه خود برقرار ساخت و فرمود بغیر از من و تو دیگری نمیتواند امور مدینه را بعهده بگیرد زیرا رسول خدا ص از نیتهای فاسد تازیان و بسیاری از مردم مکه و اطراف آن که با آنها کارزار کرده و دمار از روزگارشان برآورده باخبر بود و بیم داشت چون از مدینه دور شود و بطرف روم یا جای دیگر آهنگ نماید و کسی نباشد که بتواند به شایستگی مقام او را حائز شود شهر مدینه را تصرف کنند و در سرزمین هجرت فساد نمایند و مردم را به زحمت بیفکنند و بغیر از علی ع دیگری نمیتوانست بطوری که باید و شاید دشمن را بترساند و از دار الهجرت و متصرفات آن نگهداری نماید بدین مناسبت حضرت مشار الیه را بخلاف ظاهری پس از خود معرفی کرد و آشکارا او را بمنصب امامت برقرار ساخت.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۴۰

(۱) در روایت وارد شده منافقان هنگامی که دانستند رسول خدا ص علی ع را جانشین خود قرار داده تا در مدینه سمت خلافت او را داشته باشد بروی حسادت ورزیده و بر آنان گران آمد و متوجه شدند که او بخوبی از مدینه نگهداری میکند و دشمن نمیتواند دست طمع بطرف مدینه دراز کند بهمین مناسبت متأثر گردیده و میخواستند برای آنکه هر چه بهتر و بیشتر بتوانند تیر فسادشان را به هدف مقصود برسانند علی ع همراه آن جناب حرکت کند و آنان در غیبت رسول خدا ص بمدینه دست پیدا نمایند و آن را بدون هیچ گونه خوف و ترسی متصرف شوند.

و ضمناً از اینکه علی ع با کمال آسایش و راحتی در خانه پیغمبر ص باقی مانده و یارانشان به ناراحتی سفر گرفتار شده حسادت میبردند و خواستند او را بوسیله از اعتبار بیندازند لهذا گفتند رسول خدا ص از نظر اجلال و اکرام و دوستی علی را جانشین خود قرار نداده بلکه او را از جهت آنکه وامانده و کندی کرده بجا گذارده و چنانچه میدانید این گونه دروغها را فقط برای لکه‌دار کردن آن حضرت می - گفتند چنانچه قریش پیغمبر را گاهی دیوانه و هنگامی شاعر و زمانی ساحر و وقتی کاهن میخواند با آنکه

یقیناً میدانستند هیچ یک از این اوصاف را ندارد و منافقان هم باخبر بودند این گونه دروغها مناسب با شخصیت علی ع نبوده و نسبتهای آنها نابجا و نارواست.

پیغمبر ص از همه بعلی ع نزدیکتر و او هم محبوبترین افراد در نظر آن حضرت و بزرگواری و مقام و شخصیت او در نزد حضرتش محفوظ بود.

هنگامی که علی ع از سخنهاى نابجای آنها باخبر شد و خواست آنها را تکذیب کرده و رسوا نماید حضور پیغمبر ص آمده عرضکرد یا رسول الله منافقان خیال میکنند تو مرا از آن نظر در مدینه باقی ترجمه الإرشاد، ص: ۱۴۱

گذارده‌ای تا ثابت کنی شانه از زیر بار فرمان تو خالی کرده‌ام و بالاخره مرا بسرزنش دونان مبتلا سازی.

(۱) رسول خدا ص فرمود برادر من بمحل خود مراجعت کن که جز من یا تو دیگری نمیتواند امور مدینه را عهده‌دار شود و تو در میان اهل بیت من و دار هجرت من و منسوبان من جانشین منی آیا نمی‌خواهی نسبت بمن بمنزله هرون از موسی باشی با این تفاوت که پیغمبری پس از من نیست.

این بیانیه حاکی از آنست که رسول خدا ص به امامت علی ع تصریح کرده و او را بعنوان خلافت از میان همه افراد برگزیده و دلالت بر فضیلتی میکند که دیگران با وی انبازی ندارند و بدین وسیله تمام مراتب هرون را برای او اثبات میکند و تنها برادری عرفی و صلبی و نبوت از او استثنا می‌شود یعنی آنچه باید به لفظ و عقل از او مستثنی شود استثنا نموده.

و آنها که معانی قرآن را با دقت متوجه‌اند و با روایات و اخبار سر و کار دارند میدانند که هرون برادر پدری و مادری موسی ع و شریک در کار و وزیر نبوتی و مبلغ رسالات پروردگار بوده و خدا او را پشتیبان موسی و جانشین وی قرار داده و پیشوائی او بر بنی اسرائیل و لزوم فرمانبرداری از او بدون کم و زیاد برابر با موسی بوده و هرون در نظر حضرت موسی از همه محبوبتر و افضل از تمام پیروان وی بوده است.

خدای متعال از زبان موسی حکایت میفرماید رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي هَارُونَ اَخِي اَشْدُدْ بِهِ اُزْرِي وَ اَشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِي كَيْ

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۴۲

تُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا وَ نَذُكِرْكَ كَثِيْرًا «۱» پروردگارا قفل از صندوقچه سینه من بردار و کار مرا آسان کن و گره از زبانم بگشا تا گفته مرا بپذیرند و برادر من که از خود منست جانشین من قرارده و او را پشتیبان و انباز کار من بساز تا بسیار تسبیح تو کنیم و بیاد تو باشیم.

(۱) خدای متعال او را پاسخ داده و به آرزو رسانیده چنانچه میفرماید: قَدْ اَوْتَيْتَ سُوْلَكَ يَا مُوسَى «۲» ای موسی به آرزوی خود رسیدی و نیز از موسی ع حکایت میفرماید: وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيْهِ هَارُوْنَ اَخْلُفْنِيْ فِيْ قَوْمِيْ وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيْلَ الْمُفْسِدِيْنَ «۳» موسی برادرش هرون فرمود تو در میان مردم من بعنوان جانشینی برقراری آنان را سازش بده و از آئین فسادگران پیروی مکن.

بنا بر این هنگامی که رسول خدا ص علی ع را بمنزله هرون قرار میدهد لازم می‌شود که تمام خصوصیات هرون را منهای مستثنیات او دارا باشد و چنانچه میدانیم این موضوع، از جمله فضائلی است که دیگران با وی شرکت نداشته و کسی هم‌رتبه یا نزدیک بمقام او نبوده.

و هر گاه خدای متعال میدانست (چنانچه میدانسته) که در این جنگ نیازی بمصاف می‌افتد امر نمیکرد علی ع را در مدینه باقی بگذارد بلکه میدانسته مصلحت در استخلاف وی بوده و همانا اقامت علی ع در دار هجرت از بهترین کارها بشمار آمده در نتیجه تدبیر کار خلق و دین را بدین وسیله نموده و امضا کرده.



(۱) از آیه ۲۷ تا ۳۶ سوره طه

(۲) آیه ۳۸ سوره طه

(۳) آیه ۱۳۹ سوره اعراف

ترجمه الارشاد، ص: ۱۴۳

### فصل - ۴۴ اسلام عمرو معدیکرب

(۱) هنگامی که رسول خدا ص از پیکار تبوک بمدینه برگشت عمرو بن معدیکرب حضور رسول خدا ص آمده پیغمبر ص باو فرمود اسلام بیاور تا خدا ترا از گرفتاری و بیم فردای قیامت ایمنی دهد پرسید ترس روز قیامت چیست من از چیزی بیم ندارم فرمود ای عمرو چنان نیست که خیال میکنی.

روز رستاخیز که شود صیحه بگوش آید که هیچ مرده نباشد جز اینکه در آن صحرا درآید و هیچ زنده نباشد جز اینکه بمیرد مگر آنهایی را که خدا بخواهد زنده بمانند سپس صیحه دیگری بلند شود مردگان بصحرا قیامت درآیند و همه صف آرایی کنند آنگاه آسمان نیمه شود و زمین ویران گردد و کوهها از هم بپاشند و آتش مانند کوهی شعله‌ور بشود چنانچه هر ذی روحی دل از دست بدهد و بیاد خود و گناهانش بیفتد مگر آنها که مورد توجه اند از آسیب در امان باشند ای عمرو تو در آن روز چگونه آرام خواهی داشت.

عمرو بخود آمده گفت هم اکنون امر بزرگی میشنوم در همان حال ایمان آورد و عده‌ای هم از همراهیان او ایمان آوردند و بمحل خود بازگشتند فاصله نشد عمرو معدیکرب، ابی بن عثث خثعمی را دیده گردنش را گرفت حضور پیغمبر آورد عرضه داشت این نابکار پدر مرا کشته اکنون خونبهای او را برای من بگیر.

رسول خدا ص فرمود دین اسلام پیش آمده‌های جاهلیت را از میان برد.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۴۴

(۱) عمرو ناراحت شده و مرتد گردید بطرف عده از مردم بنی حارث رفته دستبردی زده بجانب قوم خود رهسپار شد. رسول خدا ص برای سرکوبی وی، علی ع را طلبیده و او را بر مهاجران امارت داده بهمراهی آنان بجانب بنی زبید گسیل داشت و خالد بن ولید را با عده از تازیان به آهنک، جعفری گسیل داشت چون هر دو لشکر مقابل شدند علی ع خالد بن سعید را مقدم لشکر قرار داد و خالد بن ولید ابو موسی را مقدم لشکر خود قرار داد.

از آن طرف جعفری هنگامی که از آمدن لشکر مسلمانان اطلاع یافتند بدو دسته شدند عده بجانب یمن کوچ کردند و فرقه دیگر بمردم بنی زبید ملحق گردیدند.

علی ع که از این پیش آمد باخبر شد رسولی به خالد بن ولید فرستاد هر کجا رسول من با تو ملاقات کند همان جا توقف کن لیکن خالد بن ولید بفرموده علی ع توجهی نکرد و توقف نمود علی ع بخالد بن سعید جریان را تذکر داده و امر کرد سر راه بر او بگیر و او را زندانی کن او حسب الامر از وی جلوگیری کرده و حبس نمود وقتی که علی ع خالد را دید از مخالفت کردن او نکوهش نمود و از آنجا حرکت کرده به وادی کسر (بکسر کاف نام محلی از یمن است) برای سرکوبی بنی زبید عزیمت نمود بنی زبید که او را دیده به عمرو گفتند ای ابو ثور هنگامی که با این جوان قرشی روبرو شوی و بخواهد از تو خراج بگیرد چه خواهی کرد؟ پاسخ داد بزودی خواهید فهمید با چه دلاوری روبرو شده و باو چه خواهد گذشت.

(۲) عمرو پس از این پاسخ و پرسش بمیدان آمده مبارز طلبید علی ع آماده پیکار او شده خالد-

ترجمه الارشاد، ص: ۱۴۵

بن سعید بحضور آمده عرضکرد بمن اجازه فرما تا بمبارزه او پردازم علی ع فرمود اگر میدانی فرمان برداری تو از من واجب است و باید از من اطاعت کنی از جای خود حرکت نکن او تسلیم شده و توقف نمود.

علی ع بمبارزه او بیرون رفته بانک بلندی بروی عمرو زد وی همان جا فرار کرده و منهزم شد و برادر و برادرزاده اش کشته شدند و زن او دختر سلامت که نامش رکانه بود با عده دیگری از زنها اسیر شدند علی ع برگشت و خالد بن سعید را بر بنی زبید خلافت داد تا صدقات آنها را جمع آوری نماید و دشمنانی که فرار کرده هر گاه مسلمان شوند در امان باشند.

از جمله فراریهائی که مراجعت کرد عمرو معدیکرب بود از خالد استیذان نمود وی باو اجازه داد عمرو دوباره اسلام اختیار کرد و در باره آزادی زن و فرزندش با خالد صحبت کرد وی آنها را بدو بخشید.

هنگامی که عمرو بدرگاه خالد بن سعید رسید دید شتری را نحر کرده اند عمرو پاهای آن حیوان را جمع کرد و با ضربتی دست و پای آن را برید شمشیر او را صمصامه میگفتند وقتی که سعید زن و فرزندش را باو هبه کرد شمشیر خود را در برابر این بزرگوارى باو بخشید.

علی از همه کنیزانی که اسیر شده بودند کنیزکی را برای خود برگزید خالد بن ولید که دلخوشی از علی ع نداشت و از زندانی شدن و افتضاح تازگی خود فراموش نکرده بود بریده اسلمی را بحضور پیغمبر ص گسیل داشت و باو گفت پیش از آنکه لشکر بخدمت پیغمبر ص برسد خدمت رسول خدا ص شرفیاب شده جریان را بعرض رسانیده و بگو که علی ع کنیزی را از خمس غنائم برای خود اختیار کرده.

(۱) بریده دستور او را اجرا کرده قبل از ورود لشکر آمده چون بدر ب خانه پیغمبر ص رسیده با

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۴۶

عمر خطاب ملاقات کرد عمر از چگونگی جنگ و از آمدن خود او پرسید گفت آمده ام تا به پیغمبر ص اطلاع دهم علی ع کنیزکی را از خمس برای خود اختیار کرده.

عمر هم ویرا تأیید کرده گفت برو و آن حضرت را از عمل علی ع اخبار کن زیرا او از کار علی ع که در واقع اقدام علیه دخترش میباشد خشمگین می شود.

بریده حضور پیغمبر اکرم ص شرفیاب شده نامه خالد بن ولید را که شکایت از علی ع نموده بعرض رسانید رسول خدا ص از استماع این نامه متغیر گردیده بریده افزود هر گاه دیگران را هم بچنین عملی رخصت دهی غنیمت مسلمانان نابود خواهد شد.

رسول خدا ص همچنان که غضبناک بود فرمود وای بر تو ای بریده که باین سخن نفاقی پیا کردی همانا متوجه باش همان غنیمتی که شایسته بحال منست متعلق بعلی ع نیز هست و علی ع بهترین مردم برای تو و قوم تست و برترین افرادیست برای همه امت من که پس از این باقی میماند. ای بریده زنهار کینه علی ع را در دل نگیری که مبعوض خدا خواهی شد.

بریده گوید از استماع این بیانات الهیه آرزو داشتم زمین شکافته میشد و مرا در خود جای میداد و بخدا از خشم او و رسولش پناهنده شدم برسول خدا ص عرضکردم برای من استغفار کن که از این پس هیچ گاه علی ع را دشمن نمیدارم و جز سخن خیر در باره او حرف دیگری نمیزنم.

پیغمبر ص برای او استغفار فرمود.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۴۷

## فصل - ۴۵ نتیجه

(۱) در این غزوه فضیلتی برای علی ع ثابت می شود که دیگران مانند آن را ندارند و چنانچه دیدیم در این پیکار پیروزی با علی ع

بوده و نیز فهمیدیم که آن حضرت در غنیمتهائی که جنبه اختصاصی داشته با پیغمبر ص انباز بوده و دیگران در این گونه غنائم حقی نداشته‌اند و ضمناً معلوم می‌شود رسول خدا ص آن حضرت را دوست میداشته و بر دیگران برتری میداده بطوری که این معنی بر احدی پوشیده نبوده و از اینکه بریده و امثال او را از کینه‌توزی و دشمنی با او ممانعت میکرد و مردم را بولایت و مودت او میخوانده و حيله‌گری دشمنانش را بخود آنها برمیگردانده معلوم می‌شود در پیش خدا و رسول از دیگران برتر بوده و شایسته‌تر بمقام آن حضرت میباشد و نزد آن جناب خصوصیت فوق العاده داشته و عالیمقامتر از دیگران بوده است.

### فصل - ۴۶ جنگ ذات السلسله «۱»

(۲) پس از این، پیکار سلسله اتفاق افتاد و مقدمه آن این بود که مرد عربی حضور رسول خدا ص آمده در برابر او نشست و گفت آمده‌ام تا ترا پندی دهم و آن اینست که عده از تازیان در وادی الرمل گرد آمده و مقرر داشته تا بر تو شیخون بزنند و آنان را معرفی کرد.

پیغمبر ص دستور داد مردم را در مسجد گرد آورند در میان اجتماع مردم بمنبر رفته حمد و

(۱) این غزوه در فصل ۲۷ نیز با مختصر تفاوتی ذکر شده

ترجمه الارشاد، ص: ۱۴۸

ثنای الهی را بجای آورد فرمود دشمنان خدا و مسلمانان در نظر دارند بشما شیخون زنند اینک کیست برای سرکوبی آنان اقدام نماید عده از اهل صفه (فقرائی که خانه معینی نداشته و مهاجر بودند) از جا برخاسته عرضه داشتند ما برای سرکوبی آنان حاضریم هر کدام از ما را که شایسته پیکار میدانی مأموریت بده رسول خدا ص قرعه زده قرعه بنام هشتاد نفر از ایشان و از غیر ایشان اصابت کرد.

پیغمبر اکرم ص به ابو بکر دستور داد پرچم را بگیر بجانب بنی سلیم که نزدیک حره آماده کارند کوچ کن وی با عده حرکت کرده نزدیک بسرزمین آنها رسید که درختان بسیار و سنگهای زیادی داشت، بنی - سلیم در بطن وادی جای گرفته و دسترسی بدانها در کمال دشواری بود ابو بکر چون خواست بطرف آنها توجه کند آنها از مخفیگاههای خود بیرون آمده مسلمانان را شکست داده و عده بسیاری از آنها را کشتند و ابو بکر با همراهمان فرار کرد.

چون حضور پیغمبر ص رسیدند رسول خدا ص عمر را برای سرکوبی نامبردگان نامزد نمود او هم بمجردی که بمحل آنان رسید آنها از زیر سنگها که کمین کرده بودند بیرون آمده او را نیز منهزم ساختند.

رسول خدا ص از این پیش آمد متأثر گردید عمرو عاص بعرض رسانید مرا برای سرکوبی آنان فرمان بده زیرا در جنگ باید حيله کرد ممکن است من بتوانم خدعه بکار برده و آنها را نابود سازم.

حضرت او را همراه با جماعتی بجانب آنان گسیل داشت و توصیه کرد که مبادا دست از پیکار بردارد عمرو عاص بمجردی که وارد وادی شد بنی سلیم از مخفیگاههای خود بیرون آمده او را شکست داده و عده از اصحاب او را از پای در آوردند.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۴۹

(۱) رسول خدا ص پس از شکست نامبرده چند روزی صبر کرده و علیه آنان دعا میفرمود سپس علی ع را خوانده پرچم پیروزی را بنام او بسته و فرمود او را برای سرکوبی دشمن فرستادم تا بدون فرار بر آنان بتازد و سرکوبی دهد و دست به آسمان دراز کرد عرضکرد پروردگارا اگر میدانی رسول توام حقیقت مرا در باره او نگهداری فرما و او را از شر دشمنان نگهداری کن و باندازه‌ای که شایسته بود دعا کرد.

علی ع بعزیمت دشمن حرکت کرد و پیغمبر ص هم برای بدرقه وی بیرون آمد و تا مسجد احزاب از وی بدرقه کرد. علی ع آن روز بر اسب قرمز رنگ دم کوتاهی سوار بود و دو برد یمانی بر گستوان وی قرار داده و نیزه خطیه در دست داشت و همان عده‌ای که با عمر و ابو بکر و عمرو عاص آمده بودند با وی نیز همراه شدند علی ع از بیراهه بطرف عراق رهسپار شد باندازه‌ای که همراهیان خیال کردند علی ع آنها را بمحل دیگری هدایت میکند سپس آن حضرت وارد جاده پستی شده و آمد تا بکنار وادی رسید علی ع شب حرکت میکرد و روزها در مخفیگاه آرام میگرفت و بهمین ترتیب هنگامی که نزدیک وادی رسید دستور داد دهان اسبها را به بندند و آنان را در مکانی متوقف ساخت و فرمود از جای خود حرکت نکنید آنگاه خود او در برابر لشکریان بگوشه رفت.

عمرو عاص وقتی که این عملیات را از علی ع مشاهده کرد یقین کرد که پیروزی نصیب او خواهد شد و همانوقت به ابو بکر گفت من از علی ع بهتر از اوضاع این وادی باخبرم و میدانم گرگان و درندگان بسیاری در این محل سکونت دارند که از مردم بنی سلیم زیانشان بحال ما بیشتر است اگر اتفاقاً ترجمه الإرشاد، ص: ۱۵۰

بما حمله کنند (۱) طولی نمیکشد همه ما را نابود میسازند صلاح در آنست با وی صحبت کنی دستور بدهد بطرف بلندی وادی حرکت کنیم و قرار بگیریم تا از این ناراحتی زیانی نینیم.

ابو بکر مطابق با صلاح دید نامبرده حضور علی ع آمد گفته ویرا بعرض رسانید و سخنان بسیاری معروض داشت و مدتی طول کشید لیکن در ظرف این مدت علی ع یک کلمه هم با او سخن نگفت ابو بکر دست خالی برگشته بعمر و عاص گفت سوگند بخدا یک کلمه هم بمن پاسخ نداد عمرو عاص همین مطلب را با عمر خطاب کرده و افزود که تو بهتر میتوانی بدو دست پیدا کنی و خواسته مرا لباس عمل بیوشانی اتفاقاً او هم رفت و علی ع با او پاسخی نداد برگشت و همان بیان ابو بکر را مکرر کرد.

عمرو عاص که دید تیر مقصودش به هدف اجابت نرسید بمردم گفت سزاوار نیست ما در نابودی خود اقدام کنیم بیائید همه با هم به اعلائی وادی رهسپار شویم مسلمانان پاسخ دادند بخدا سوگند بخواسته او عمل نمی‌کنیم زیرا رسول خدا امر کرده فرمان علی ع را بشنویم و از اطاعت او سر باز نزنیم اکنون نمی‌توانیم سخن ترا گوش کنیم و فرمان او را زیر پا بگذاریم و همواره در این بحث بودند.

هنگامی که علی ع احساس کرد طلوع صبح ظاهر شد و دشمنان آسوده و بخواب غنوده‌اند بلشکر دستور داد بر آنها شیبخون زدند و خدای متعال او را بر دشمنان پیروزی داد و سوره وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا را نازل فرمود پیغمبر اکرم ص یاران خود را از پیروزی علی ع مژده داد و دستور صادر کرد تا همه باستقبال علی ع بیرون روند اصحاب در دو صف و رسول خدا پیشاپیش آنها به استقبال آمدند علی ع که چشمش به رسول خدا ص افتاد از اسب پیاده شد رسول خدا ص فرمود یا علی سوار شو که خدا و رسول از تو راضی‌اند علی ع از خوشحالی گریست.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۵۱

پیغمبر ص فرمود هر گاه خوف این معنی نبود که مردم در باره تو سخنانی که نصرانیان در باره مسیح گفتند بگویند امروز آنچنان در ستایش تو دهان می‌گشادم که هر گاه از کنار جمعیتی عبور کنی خاک قدم ترا بعنوان توتیا و تبرک بردارند.

فصل - ۴۷ نتیجه

(۱) بطوری که نوشتیم در این کارزار پیروزی با علی ع بوده و دیگران که پیش از او نامزد پیکار شدند جز فساد کار دیگری نمودند و ستایشی که رسول اکرم از نامبرده نمود حاکی از فضائلی است که سایر افراد بهره از آنها ندارند و بالاخره مناقب او بپایه رسیده که انبازی در آنها نمیباشد.

## فصل - ۴۸ مباحله با نصاری

(۲) پس از آنکه پیغمبر اکرم ص بفتح مکه و سایر غزوات موفق گردید و سلطنت الهی او زبانزد دوست و دشمن آشنا و بیگانه شد از اطراف و اکنان دستجات مختلف بعنوان دیدار وی می‌شتافتند برخی بشرف اسلام مشرف می‌شدند و برخی مجاز بودند با کمال امن و آسایش بمحل خود بازگردند و از جمله کسانی که بملاقات آن حضرت مشرف شد ابو حارثه کشیش نصرانیان بود که به اتفاق سی نفر از مسیحیان از قبیل عاقب و سید و عبدالمسیح حضور یافت هنگام نماز عصر وارد مدینه شدند مسیحیان لباس دیبا پوشیده و صلیب انداخته بودند یهود که از آمدنشان اطلاع یافتند نزد آنها آمده و با یک دیگر به صحبت پرداختند نصاری آنها را ناچیز و یهودیان آنها را بی‌اعتبار میدانستند و در همین باره خدای متعال این آیه را فرستاد و

ترجمه الارشاد، ص: ۱۵۲

قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ (۱) یهود گفت نصاری بر پایه حقی استوار نمی‌باشد و نصاری گفت یهود بر میزان صحیحی استقرار ندارد.

رسول خدا ص هنگامی که نماز عصر را بانجام آورد مسیحیان بطرف او متوجه شده کشیش آنان پیش آمده عرضه داشت عقیده شما در باره مسیح چیست؟ رسول خدا ص فرمود: مسیح بنده خدا بوده که خدا او را از میان خلق بعنوان رهبری گمشدگان برگزیده.

کشیش گفت پدری برای او سراغ داری که ویرا بدین عالم آورده باشد؟ رسول خدا ص فرمود مادر او شوهر نکرده بود تا پدری داشته باشد.

کشیش گفت بنا بر این چگونه می‌گوئی مسیح بنده و مخلوق است با آنکه تمام بندگانی که مخلوقند پدری دارند که مادرشان بعنوان نکاح با وی همخوابی کرده و فرزند از او بوجود آمده.

خدای متعال آیاتی از سوره آل عمران فرورستاد تا آنجا که می‌فرماید إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ فَمَنْ حَرَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَلْهُمْ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ، همانا حکایت آفرینش عیسی مانند پیش آمد آفرینش آدم است که او را خدا از خاک آفریده و فرمود موجود باش او هم موجود می‌شود حق با کردگارتست مبادا شک آوری پس اگر کسی در باره آفرینش عیسی با تو گفتگو کند بعد از آنکه حقایق برای تو بمرحله ثبوت رسیده بگو بیائید فرزندان خود و شما و زنهای خود و نفسهای خود را بخوانیم و بمباحله پردازیم و نفرین خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

رسول خدا این آیات را بر مسیحیان تلاوت کرد و آنها را بمباحله دعوت نمود و فرمود خدای متعال خبر داده پس از انجام مراسم مباحله هر یک از طرفین که باطل باشند معذب شوند و بدین وسیله حق از باطل

ترجمه الارشاد، ص: ۱۵۳

آشکارا گردد.

(۱) اسقف با عبدالمسیح و عاقب در خصوص مباحله مشورت کرد و بالاخره تا فردا مهلت طلبیدند نام- بردگان هنگامی که بمحل خود برگشتند گفتند فردا که خواستیم با محمد مباحله کنیم متوجه باشید هر گاه او با زن و فرزندش برای مباحله آمد مباحله نکنید و اگر با یاران و اصحابش حضور یافت بمباحله پردازید و بدانید که برحق نیست فردا پیغمبر ص دست علی ع را گرفته و پیشاپیش او حسنین و در عقب سر او فاطمه زهرا ع حرکت می‌کرد با این حال بمباحله آمد و نصاری هم با ابو حارثه که مقدم دیگران بود برای مباحله حضور یافتند اسقف که محمد را با خاندان وی دید پرسید این عده که با او هستند کیانند و با وی چه نسبتی دارند گفتند آن

مرد پسر عمش علی بن ابی طالب داماد و پدر دو فرزندش می‌باشد و از همه محبوبتر در نزد اوست و این دو طفل دو فرزند دخترش و پدرشان علی است و آن دو نیز محبوبترین افراد نزد ویند و این زن دخترش فاطمه ع که از همه عزیزتر و نزدیکتر بوی‌اند. اسقف پس از معرفی یک یک آنها بطرف عاقب و سید و عبدالمسیح متوجه شده و گفت به‌بینید محمد فرزند و نزدیکانش را که مخصوصان ویند همراه خود برای مباحله آورده و اطمینان بحقانیت خود دارد سوگند بخدا هر گاه میدانست حقیقتی ندارد این عده از نزدیکانش را بمباحله حاضر نمی‌کرد که نابود شوند اکنون از مباحله با او خودداری کنید سوگند بخدا اگر موقعیت قیصر و توجه او بمن نبود بدست او اسلام می‌آورد صلاح در این است و بطوری که ممکن است با وی مصالحه کرده و اتفاق نمائید و بشهرهای خود برگردید و به آسودگی زیست کنید یاران وی گفتند ما از خود رأیی نداریم و از خواسته تو پیروی می‌کنیم.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۵۴

(۱) اسقف پس از این بطرف رسول خدا ص متوجه شده عرضه داشت ای ابو القاسم ما با تو مباحله نمی‌کنیم و بمصالحه می‌گذرانیم اکنون شما هم بطوری که از عهده ما برآید مصالحه کن.

رسول خدا ص برای مصالحه آماده شده و مقرر داشت بعنوان مصالحه دو هزار حله از حلهای اوقی که بهاء هر یک چهل درهم بدون کم و زیاد باشد پردازند و ضمنا مصالحه خط را باین طریق مرقوم داشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این مصالحه خطی است که محمد رسول خدا ص در باره هر سفید و زرد (درهم و دینار) و بهره‌های زرعی و بندگان با نصرانیان نجران و اطراف آن نوشته و مقرر داشته که از آنان در برابر صلحی که برقرار شده بغیر از دو هزار حله از حلهای اوقی که بهاء هر حله چهل درهم باشد بیشتر نگیرند و زیاد و نقیصه آن را بحساب چهل درهم بیاورند باین طریق هزار حله آن را در ماه صفر و هزار حله دیگر را در ماه رجب پردازند و نیز معلوم شده چهل دینار برای منزلگاه رسولش معین کنند و هر حادثه‌ای که در یمن اتفاق افتد سی زره و سی اسب و سی شتر عاریه مضمونه بدهند و بدین وسیله جوار خدا و ذمه محمد را در نظر بگیرند و اضافه کرد از این پس هر کدام از ذمیها رباخواری نمایند در ذمه من نخواهند بود.

این صلحنامه با قرارداد مزبور پایان رسیده امضاء شد و نصرانیان آن را گرفتند و برگشتند.

## فصل - ۴۹ نتیجه

(۲) در این قصه هر گاه دقیق شویم به فضیلت امیر المؤمنین ع خواهیم رسید و ضمنا بیکی از معجزات

ترجمه الارشاد، ص: ۱۵۵

پیغمبر اکرم ص هم پی خواهیم برد و نبوت آن جناب بمرحله ثبوت میرسد چنانچه نصرانیان هم بمقام نبوت او اعتراف کردند و خود رسول خدا ص هم میدانست که آنان برای مباحله حاضر نمیشوند و آنها نیز باخبر بودند هر گاه دست بمباحله زنند بعذاب مبتلا میشوند و رسول خدا ص اطمینان داشت بدانها پیروز خواهد شد و حجت بر آنان تمام می‌شود و منکوب می‌گردند.

خدای متعال در آیه مباحله علی ع را نفس رسول خدا ص معرفی کرده و معلوم می‌شود وی باید نهایت فضل و کمال را دارا بوده و در عصمت و برتری همتای پیغمبر باشد و دیگر آنکه ذات اقدس الهی همسر علی و دو فرزندش را با آنکه خورد سال بودند حجت پیغمبر و برهان دین قرار داده و تصریح کرده که حسن، و حسین دو فرزند او و فاطمه همان زنی بوده که قرآن بدان متوجه و در هنگام مباحله مخاطب آیه مزبوره است و چنانچه میدانیم این موضوع، فضیلتی است که هیچ یک از امت با وی شریک و نزدیک نبوده و مناسبتی نداشته و یکی از مناقبی است که پیش از این به بیشتر آنها اشاره نمودیم.

## فصل - ۵۰ حجة الوداع

(۱) پس از پیش آمد نجران، قصه‌هایی اتفاق افتاده که همه آنها حاکی از فضیلت علی ع و مناقب خاصه‌ایست که همه مردم بدانها متوجه‌اند و از جمله آنها حجه الوداع و پیش آمدهای مربوط بدانست و علی ع در تمام آنها سهم بسزائی داشته و مقامات عالی‌ای را حائز شده.

می‌نویسند رسول خدا ص علی ع را بطرف یمن مأموریت داد تا خمس معادن را بگیرد و-

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۵۶

قراردادی که با اهل نجران بسته شده در خصوص حله‌ها و زر و سیمها اخذ نماید. علی ع حسب الامر بطرف مأموریت خود رهسپار شد و بفوری امر او را امتثال کرد و با سرعت هر چه تمامتر فرمان او را بمرحله اجرا گذارد.

از این مأموریت استفاده می‌شود رسول خدا ص دیگری را امین خود نمیدانسته و در میان افراد مسلمان کسی نبوده که شایستگی موقعیت او را داشته باشد بهمین مناسبت رسول خدا ص او را بجای خود برای اجرای مأموریت گماشت و با کمال اطمینان بار سنگین اطاعت خود را بدوش او افکند.

پس از این رسول خدا ص به حج خانه خدا و انجام فریضه الهی آهنگ نمود و مردم را به همراهی خود دعوت به مناسک حج کرد و دعوت او بعنوان انجام وظیفه الهی به آخرین نقطه اسلامی رسید مردم همه برای همراهی با جناب او آماده گردیده و مردم مدینه و اطراف آن نیز برای انجام مناسک حج آماده شدند و بالاخره عده بسیاری گرد آمدند و همه مهیای برای حج بیت الله گردیدند رسول خدا ص پنج روز از ذی قعدة مانده از مدینه بعزم مکه خارج شد و به علی ع که آن وقت در یمن بود نوشت تا او هم برای شرکت در حج، حضور پیدا کند لیکن نوع حجی که خود آهنگ وی داشت برای وی معلوم ننمود.

رسول خدا ص بعنوان حج قران حرکت کرد و قربانی با خود آورد و از ذو الحلیفه که شش میلی مدینه بود محرم شد و مردم نیز به پیروی از او محرم شدند و از پهلوی میلی که در بیداء یک میلی ذو الحلیفه بود تلبیه گفتند تا به کراع الغمیم رسیدند و بالاخره با گفتن

لیک اللهم لییک

راه مدینه و مکه را بیکدیگر اتصال دادند.

همراهیان رسول خدا ص عده سواره و جمعی پیاده بودند پیادگان بمشقت افتاده حضور پیغمبر اکرم ص شکایت کردند و از آن حضرت تقاضای مرکب نمودند رسول خدا ص فرمود من مرکب سواری ندارم که بتوانم شما را از زحمت پیاده روی برهانم و دستور داد کمرهای خود را محکم به بندند و گاهی قدم دو

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۵۷

و گاهی قدم رو حرکت کنند آنها طبق دستور عمل کرده و از دشواری راه آسوده گردیدند.

(۱) امیر المؤمنین ع با همراهیان خود که به یمن رفته بود با حله‌هایی که از مردم نجران گرفته از راه یمن بطرف مکه عزیمت کرد رسول خدا ص هم از راه مدینه بمکه نزدیک شد علی ع برای اینکه زودتر درک حضور پیغمبر ص را کرده باشد شخصی را بجای خود برگمارد و خود بطرف مکه رهسپار گردید هنگامی که رسول خدا ص وارد مکه شد حضرتش را زیارت کرده و زر و سیم و حلقه‌هایی که گرفته بعرض رسانید و اضافه کرد برای درک حضور شما زودتر از لشکر حرکت نمودم رسول خدا ص از دیدار او و مأموریتش را که بنحو پسندیده انجام داده خرسند شد و پرسید چگونه و بچه طریزی صدا به تلبیه بلند کردی و احرام بستی عرضکرد شما که طریقه احرام را بمن نوشته بودید و من در نیت خود نیت شما را در نظر گرفته گفتم پروردگارا من همان جور که پیغمبرت احرام بسته محرم می‌شوم و سی و چهار شتر بعنوان قربانی همراه دارم رسول خدا ص تعجب کرده فرمود من شصت و شش شتر سوق دادم و تو در حج و مناسک و قربانی با من شریکی اکنون با لباس احرام بطرف لشکریان خود رفته آنها را با عجله تمامی

بجانب من حرکت بده تا در مکه با یک دیگر اجتماع نمایم علی ع آن حضرت را وداع کرده بطرف لشکر خود رهسپار شده فاصله از مکه دور نشده آنان را ملاقات نمود و توجه کرد که حله‌ها را بخود پوشیده از این کارشان متأثر شده بگماشته خود خطاب کرد بچه دلیلی به آنها اجازه دادی از حله‌ها پیش از آنکه بدست رسول خدا ص برسد استفاده نمایند با آنکه در این باره دستوری از من نداشتی عرضکرد آری چنانست که می‌فرمائید لیکن از من تقاضا کردند تا خود را بدانها آراسته و احرام به‌بندند سپس بدون عیب و نقص بمن رد کنند امیر المؤمنین ع

ترجمه الارشاد، ص: ۱۵۸

بر خلاف انتظار لشکر حله‌ها را از آنها گرفته و چندین بار ترتیب داده آنها را بست.

(۱) این کار علی ع بر آنها گران آمده و کینه او را در دل گرفتند هنگامی که وارد مکه شدند تا توانستند از او حضور رسول خدا ص شکایت نمودند و بالاخره کار بجائی رسید که رسول خدا دستور داد در میان لشکر ندا کنند بیش از این از علی ع شکایت نکنید که او بی‌نهایت در راه خدا از خود گذشتگی ابراز میدارد و تظاهر بیاطل در اعلاء حقانیت دین اسلام نمی‌نماید بدین مناسبت مردم دست از شکایت برداشته و دانستند موقعیت عجیبی در دستگاه پیغمبر دارد که اگر از عیبجوئی او کناره‌گیری ننماید ممکن است مغضوب پیشگاه رسول خدا ص شوند.

علی ع محض تاسی و پیروی از رسول خدا ص باحرام خود باقی ماند.

در آن روز عده بسیاری بدون قربانی در رکاب پیغمبر اکرم بحج بیت الله آمده بودند خدای متعال آیه و اَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ «۱» (حج و عمره را برای خدا بپایان آورید) را نازل فرمود رسول خدا ص اعلام کرد که از این آیه استفاده می‌شود عمره تا روز قیامت داخل در مناسک حج است سپس انگشتان خود را در میان یک دیگر فروبرده فرمود اگر از سرانجام کار خود باخبر بودم که به حج تمتع مأمور میشوم سیاق هدی نمی‌کردم و منادی او ندا کرد کسی که سیاق هدی ننموده محل شود و از لباس احرام بیرون آید و عمره بجا آورد و کسی که قربانی نیاورده باحرام خود باقی باشد برخی از این دستور پیروی کرده و بعضی مخالفت نمودند و بالاخره پیش آمدها و نگرانیهای در میانشان اتفاق افتاد (۲) چنانچه برخی گفتند هنوز که رسول خدا ص موهای خود را شانه نزده و از گرد راه نیاسوده ما لباسهای خود را پوشیم و با زنان خود نزدیکی کنیم و

(۱) سوره بقره آیه ۱۹۶.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۵۹

روغن بسر خود بزیم دیگران گفتند حیا نمی‌کنید چون از راحتگاههای خود فارغ شدید و غسل کردید آب غسل از سر و صورت شما بریزد با آنکه هنوز رسول خدا از لباس احرام خارج نشده رسول خدا از مخالفت این عده متأثر شده فرمود اگر سیاق هدی ننموده بودم منم محل میشدم و عمره بجا می‌آوردم باز فرمود اگر کسی قربانی همراه نیاورده محل شود عده برگشتند و جمعی بمخالفت باقی ماندند از جمله مخالفان، عمر بن خطاب بود رسول خدا ص ویرا دیده فرمود مگر تو سیاق هدی کرده که از لباس احرام خارج نشدی عرضکرد خیر فرمود برای چه محل نشدی؟! با آنکه دستور دادم آنان که قربانی ننموده محل شوند عرض کرد سوگند بخدا تا وقتی که تو در لباس احرامی من از جامه احرام خارج نشوم رسول خدا فرمود تو برای همیشه تا بمیری بدین حکم ایمان نخواهی آورد.

بدین مناسبت بانکار خود باقی بود و زیر بار متعه نرفت تا عصر خلافت خود که بمنبر آمده و مردم را اکیدا از انجام آن نهی کرد و مخالفان را وعده عذاب و سیاست نمود.

پس از آنکه رسول خدا ص مناسک خود را بجا آورد با قربانی علی ع شرکت کرد و با مسلمانان بمدینه مراجعت نمود، در راه



بمحلّی که بنام غدیر خم شهرت داشت رسید.

غدیر محلی بود سوزان و آب و گیاه در آنجا یافت نمیشد و کمتر اتفاق می‌افتاد مسافری در آنجا منزل کند در عین حال رسول خدا ص در آنجا منزل کرد و مسلمانان به پیروی از او فرود آمدند.

(۱) و علت منزل کردن آن جناب آن بود که در آن مکان قرآن نازل شد و پیغمبر ص را بخلافت علی ع مأمور داشت و پیش از این هم دستور رسیده بود که علی ع را بخلافت بر مردم برقرار سازد لیکن در تمام

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۶۰

این مدت وقتی برای این کار معلوم نشده در این موضع وقت رسیده و مردم آماده بودند و خدا هم میدانست هر گاه مردم از غدیر بگذرند بسیاری از آنها پراکنده شده به شهرها و دهها و خیمه‌های خود رهسپار میشوند ذات اقدس او میخواست تا همه مردم از هر کجا که هستند از ولایت علی ع باخبر شوند و نص خلافتی او را بشنوند و خدا هم برای تأکید حجت خود این آیه را نازل کرد: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ «۱» ای رسول ما فرمان خلافت علی ع و نص بولایت او را که از طرف ما بتو رسیده بمردم بگو و به آنان اعلام نما و اگر بدین دستور رفتار نکردی رسالت خدایت را تبلیغ ننموده و خدا ترا از آزار مردم نگهداری می‌فرماید خدای متعال در این آیه شریفه تبلیغ ولایتی علی ع را شدیداً واجب فرموده و پیغمبرش را از تأخیر آن تخویف نموده و دفع آزار مردم را خود ضمانت کرد.

رسول خدا بر اثر همین امریه در محلی که یاد کردیم فرود آمد و مسلمانان نیز گرداگرد او فرو آمدند و آن روز اتفاقاً هوا بسیار گرم بود رسول خدا ص دستور داد جهاز شتران را در زیر درختهایی که در آنجا بود جمع‌آوری نمودند و منادی مردم را اطراف رسول خدا ص گردآورد جمعیت همه حاضر شده و از شدت گرما عباها را دور پاهای خود می‌بستند رسول خدا ص بر روی جهاز شتران رفته علی ع را بر فراز آنها آورد و بطرف راست رسول خدا ص ایستاد.

(۱) سپس رسول خدا ص مشغول خطابه شده حمد و ثنای الهی را بجا آورده و مردم را از مواعظ شافیه خود که با بلاغت و تأکید هر چه تمامتری ادا میفرمود بهره‌مند ساخت و ضمناً آنان را از ارتحال

(۱) سوره مائده آیه ۶۷.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۶۱

خویش باخبر فرمود و اضافه کرد مرا بعالم دیگر دعوت کرده و نزدیک است منادی حق را اجابت گویم و خورشید پیمبری من از آسمان دنیای ناپایدار شما غروب نماید در عین حال یادگاری از خود باقی میگذارم که اگر از آن پیروی نمائید هیچ گاه گمراه نشوید یکی قرآن کریم و دیگر خاندان من که هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد گردند.

سپس با صدای رسا فرمود اَلَسْتُ اُولَىٰ بِكُمْ مِنْكُمْ بَانَفْسِكُمْ اَيَّا مِنْ اَزْ شِمَا شَايِسْتَهْ تَرَبْشِمَا نَمِي - باشم؟ همه گفتند خدا داناست که چنین است رسول خدا بلافاصله بازوان علی ع را گرفت روی دست چنان بلند کرد که سپیدی زیر بغلش نمودار گردید و فرمود فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

هر که را باشم منش مولی و دوست ابن عم من علی مولای اوست سپس دعا کرد پروردگارا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن و یاور او را یاری کن و ذلیل کننده او را خوار ساز (شیخ الرئیس قاجار)

حق گفت به پیغمبر خوش دار وفا رادر عالم ذرات که خواندیم شما را

گفتیم الستی و شنیدیم بلی رایک عالم ذر دگر امروز بیارا

با خلق بیا تازه کن آن عهد خدا را ای سید کل فخر رسل احمد مختار

همچون زکریا ز تکلم چه کنی صوم بی رمز بما انزل تبلیغ کن این قوم  
 بیدار علی باش و برانگیز تو از نوم این قوم گران خواب و مپرهیز تو از لوم  
 اعلان وصایت کن و فرمای که الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ای زمره انصار  
 اورنگ حجازی خواست سلطان حجازی چون صورت رحمان دید کرسی حجازی  
 از عرش فراشد سر منبر ز فرازی بر خواند یکی خطبه تازی بدرازی  
 کوه نظران را گفت تا چند مجازی حق خواست حقیقت شود امروز پدیدار  
 آنگاه علی را ز کرم گشت طلب خواه بگرید چو از مهر علی جا بیر شاه  
 این نکته عیان شد که نبی مهر و ولی ماه بگرفت چو پیغمبر بازوی ید الله  
 برداشت علی را بمقام و رفعا انسان که برفعت بشد از حیطه پندار

ترجمه الارشاد، ص: ۱۶۲ فرمود نبی کاین حکم از عالم بالاست امروز چو در رتبه علی از همه اعلی است  
 در ملک ولایت ولی و والی و والست هر گونه تصرف کند او از همه اعلی است

بایست بدانند که علی سید و مولا است آن کس که مرا مولا میدانند و سالار (۱) چون از خطابه و معرفی علی ع فارغ شد هنگام ظهر  
 بود از منبر بزیر آمده دو رکعت نماز گزارده مؤذن برای نماز جماعت مردم را دعوت کرد رسول خدا ص نماز ظهر را بجماعت بجا  
 آورد و در سرپرده خود آرام گرفت و دستور داد علی ع در خیمه خود که برابر با سرپرده او بود بنشیند و بمسلمانان فرمان داد تا  
 دسته دسته بر علی ع وارد شوند و بوی مبارکباد گفته و بعنوان امیر المؤمنینی باو سلام کنند مسلمانان حسب الامر می آمدند و بوی  
 تهنیت گفته بنام امارت بر وی سلام میکردند سپس بزنان خود و سایر از زنان فرمود آنها نیز بهمین عنوان بوی تبریک گفته و سلام  
 کردند آنان هم مأموریت خود را انجام دادند.

در میان مردمی که عرض تبریک می نمودند عمر بن خطاب از همه بیشتر تبریکات مفصل خود را بعرض رسانیده و زیاده از اندازه  
 اظهار خرسندی می نمود و با این جمله تبریک گفت «بخ بخ» لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه آفرین بر تو و  
 گوارا باد ترا ای علی که آقای من و تمام زن و مرد مؤمن گردیدی.

حسان بن ثابت حضور رسول خدا ص آمده عرضه داشت آیا اجازه میدهی در این باره اشعاری به عرض برسانم که خدا از آنها  
 راضی باشد فرمود بنام خدا بگو حسان در جای بلندی قرار گرفته مسلمانها همچنان که آماده گوش دادن بودند گفت و سرود.

در روز غدیر خم پیمبر مسلمانان را گرد آورد و به آنها خطاب کرده گفت مولا و ولی شما کیست آنها بدون آنکه اظهار نفاق و  
 دشمنی نمایند پاسخ دادند خدای ما مولای ما و توهم ولی ما هستی و امروز

ترجمه الارشاد، ص: ۱۶۳

بهیچ وجه از ما سرکشی نخواهی دید آنگاه فرمود یا علی از جای برخیز که من پس از خود به امامت و هدایت تو خرسندم و اضافه  
 کرد کسی که من مولای او هستم علی ع ولی اوست و شما هم براستی یاور و دوست او باشید در اینجا شروع کرد بدعا نمودن که  
 پروردگارا دوست او را دوست بدار و با دشمنش دشمنی کن.

(۱) رسول خدا ص از سروده‌های او بوجد آمده فرمود ای حسان تا وقتی که ما را بزبان خود یاری میکنی روح القدس یاور و مؤید  
 تو باشد.

علت آنکه پیغمبر دعای خود را برای تأیید روح القدس مشروط کرد، آن بود که میدانست حسان بن ثابت آخر الامر با علی از در  
 خلاف بیرون می آید، و اگر سلامت اعتقاد و فکر او را در آتیه قطعی میدانست بطور اطلاق و هیچ گونه قید و شرط برای او دعا  
 میکرد.

نظیر همین موضوع، ستایش از همسران پیغمبر است که از آنان با قید پرهیزکاری ستایش کرده زیرا میدانست برخی از آنان در آخر کار از رویه تقوی که اصل مهم شایستگی ستایش است رو میگرداندند فرموده: **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقَيْتُنَّ** «۱» شما ای همسران پیغمبر در صورتی از زندهای دیگر امتیاز دارید که پرهیزکار باشید.

و خدا در این آیه شریفه زندهای پیغمبر را مانند اهل بیت رسول خدا مورد اکرام و مدح قرار نداده زیرا آنان غذای خود را که مورد نیازشان بوده به یتیم و اسیر و مسکین دادند و خدا این آیه را در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل فرمود و ثابت کرد با آنکه غذا از هر جهت لازم برای خودشان و مورد احتیاجشان بود از آن استفاده نمودند و بمستحق تسلیم کردند: **وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا غَنُوسًا قَمَطِيرًا**

(۱) آیه ۳۲ سوره احزاب

ترجمه الارشاد، ص: ۱۶۴

**فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا** «۱» غذای خود را با آنکه مورد احتیاجشان بوده به بینوا و بی‌پدر و درمانده داده و میگفتند برای خدا غذای خود را بشما میدهیم و از شما پاداش و شکرگزار نمیخواهیم و ما از پروردگار خود میهراسیم که او را در روز سخت قیامت با صورتی گرفته ملاقات نمائیم و خدا هم آنان را از گرفتاری آن روز نگهداری کرد و تازگی و شادمانی بدیشان داد و پاداش شکیبائیشان را بهشت و حریر بهشتی مقرر فرمود. در این آیه چنانچه ملاحظه میکنید پاداش عمل حضرات اهل بیت بدون هیچ قید و شرطی معلوم و معین گردیده زیرا اختلاف و تغییر حالی در آنها نمیدیده لیکن برای همسران پیغمبر ص که بعدها عوض میشوند اشتراطی معین شده.

## فصل - ۵۱ نتیجه

(۱) در قضیه حجه الوداع فضائل اختصاصی علی ع بخوبی نمودار شد و معلوم شد علی ع دارای مناقبی است که شریکی ندارد و در حج و هدی و مناسک انباز رسول خدا ص بوده و در نیت حج و همگامی با پیغمبر ص موفق و خدا او را با پیغمبر مساوی قرار داده و مکان و جلالت او را نزد خدا و رسول در آن روز بخوبی ظاهر و بمدح و ستایش او هر چه بیشتر افزود و اطاعت از او را واجب کرد و او را خلیفه خود قرار داد و مردم را به پیروی از او خواند و از مخالفت او نهی کرد و دوستان او را که به وی اقتدا میکنند و بیاری او برمی‌خیزند دعا کرد و دشمنان او را نفرین نمود و کسانی را که بعداوت او قیام می‌نمایند علنا لعنت فرمود و با

(۱) آیه ۸ تا ۱۳ سوره الدهر

ترجمه الارشاد، ص: ۱۶۵

این عمل برترین و بزرگوارترین خلق خدا را معرفی نمود و چنانچه میدانیم این منقبت هم از جمله مناقبی است که ویژه علی ع بوده و کسی که با بصیرت و بدون غرض و مرض باشد و بدان توجه نماید خواهد فهمید که هیچ فضیلتی همتای این فضیلت نبوده و تاب مقاومت با آن را ندارد.

## فصل - ۵۲ آخرین روزهای پیغمبر

(۱) و از جمله اموری که هر چه بیشتر و استوارتر بفضائل او می‌افزاید و جلالت او را ابراز میدارد پیش آمدهائی است که پس از قضیه حجه الوداع برای رسول خدا اتفاق افتاده و همچنین امور بیسابقه‌ای که بخواست خدا واقع شده مؤید همین معنی بوده‌اند

رسول خدا صلی الله علیه و آله بمجردی که فهمید مرگش نزدیک شده پیوسته با مسلمانان مطالبی را بیان میکرد و آنان را از فساد و خلاف پس از خود بیم میداد و دستور میفرمود تا برای همیشه بسنت او توجه کنند و موافق با آن رفتار نمایند و متفقا بدان توجه داشته باشند و ایشان را به پیروی از بازماندگان خود و اطاعت از آنان میخواند و مردم را بیاری و پشتیبانی از آنها و اینکه در امور دینی از ایشان کمک بگیرند دعوت میکرد و آنان را از مخالفت ایشان نهی میفرمود.

و از جمله گفتاری که رسول خدا ص با مردم گفته و همه راویان به حقیقت آن اعتراف و اجماع نموده‌اند اینست که فرمود. ای مردم من پیش از شما بعالم دیگر پرواز میکنم و شما پس از من آمده و کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد بدانید آن هنگام از شما میپرسم در باره کتاب خدا و بازماندگان من چه کردید و چگونه رفتار نمودید اینک به بینید باید با آنها چگونه کار کنید که خوشنودی مرا بدست آورده باشید زیرا خدای مهربان و دانا بمن خبر داده که این دو یادگار هیچ گاه از یک دیگر جدا نمیشوند تا کنار حوض مرا دریابند و من هم از خدا همین معنی را درخواست کردم و او هم چنین موهبتی را بمن کرامت فرمود. اکنون متوجه باشید دو یادگار من کتاب خدا و اهل بیت من اند در هیچ امری بر ایشان پیشدستی نکنید که از یک دیگر پاشیده و متفرق میشوید و از فرامینشان سرپیچی نمائید که هلاک میگردید و سخن

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۶۶

به آنها نیاموزید که آنان از شما دانانترند.

(۱) ای مردم کاری نکنید پس از من بکفر خود بازگردید و به قهقرا عقب روید در نتیجه گردن شما بدست برخی از شما زده شود و بالاخره مرا با سوارگان چون سیل بنیان کنی ملاقات نمائید.

بدانید که علی بن ابی طالب ع برادر و جانشین من است پس از من برای برقراری تأویل قرآن میجنگد چنانچه برای تنزیل آن با بیگانگان پیکار نمود.

و بالاخره در هر محفل و مجلسی که حضور مییافت از این قبیل سخنان بیان میفرمود و اتمام حجت میکرد.

سپس رایتی بنام اسامه بن زید بن حارثه ترتیب داد و دستور صادر کرد او باتفاق گروه بسیاری از مسلمانان بطرف یکی از شهرهای روم که پدرش در آنجا از پای درآمده بود حرکت کند و نظر رسول خدا ص این بود بدین وسیله عده از سران مهاجر و انصار در لشکر وی شرکت نمایند و هنگام رحلت او آنها که آهنگ مخالفت و طمع ریاست دارند نباشند و امر خلافت بدون هیچ گونه نزاعی بخلیفه پس از او مسلم گردد.

و بالاخره بطوری که گفتیم رایت اسامه بسته شد و رسول خدا ص سعی بلیغی در بیرون کردن سران مهاجر و انصار نمود و به اسامه فرمود تا با لشکریان خود بیرون رفته و در جرف که نزدیک مدینه بود منزل نماید و مردم را وادار کرد تا همراه او حرکت کنند و آنان را از باقی ماندن و کندی کردن از انجام وظیفه بیم میداد.

(۲) در آن حال که مسلمانان را بهمراهی با اسامه دعوت میکرد بیماری مرگ بر وجود مبارکش عارض

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۶۷

شد چون از بیماری خود باخبر گردید و احساس کرد که این مرض ویرا از پای درمی آورد دست علی ع را بدست گرفته و همراه با عده به بقیع آمد بآنها توجه کرده فرمود من مأمورم برای مردگان بقیع استغفار نمایم آنها با وی آمدند تا رسول خدا ص در محلی توقف کرد و گفت سلام بر شما ای مردمی که در دل خاک بقیع خفته‌اید، از مقاماتی که بدان نائل گردیده‌اید تبریک میگویم اگر بروزگار ما بنگرید می بینید فسادها از همه طرف مانند شب تاریک روز ما را تار نموده سپس برای آنها استغفاری طولانی نموده بطرف علی ع متوجه شد فرمود همانا جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من تلاوت میکرد امسال دو مرتبه آن کتاب عزیز را بر من قرائت کرد و یقین میدانم این عمل جبرئیل حاکی از آنست که مرگ من فرارسیده.

سپس فرمود یا علی من مخیرم خزائن دنیا و جاوید ماندن در آن را برای خود برگزینم یا از این دنیا رخت بر بسته بسرای دیگر بشتابم من از این دو ملاقات پروردگار و نعمتهای پایدار بهشت را اختیار نمودم بنا بر این هنگامی که از دنیا رفتم مرا غسل بده و عورت مرا بپوشان زیرا هر کسی چشمش بعورت من بیفتد بلا درنگ نابینا شود.

آنگاه بمنزل خود برگشته و سه شبانه روز با کمال بیماری و نقاهت بسربرد پس از سه روز، سر مبارک را بسته علی ع طرف راست آن حضرت و فضل بن عباس طرف چپ آن حضرت را گرفته بودند و با

ترجمه الارشاد، ص: ۱۶۸

این حال وارد مسجد شده و بمنبر رفته نشست (۱) سپس فرمود ای گروه مردم غیبت من نزدیک شده و مرگ من فرا رسیده کسی که در دست من حقی دارد یا طلبکار است بیاید تا حقش را پردازم و طلبش را ادا کنم ای مردم هیچ چیزی نزد خدا باندازه عمل موقعیت ندارد زیرا بواسطه آن خیر و شر نمودار میگردد ای مردم کسی ادعائی نکند و فردی آرزویی ننماید سوگند بخدائی که مرا به نبوت حقیقی برگزیده بجز از عمل توأم با رحمت کار دیگری آدمی را نجات نمی‌بخشد و منمهم اگر بنافرمانی او پرداخته بودم هلاک و نابود شده بودم.

سپس از منبر بزیر آمد و با مردم نماز گزارده و بواجبات فقط اکتفا نمود و بخانه ام سلمه که آن روزها در آنجا بسر میبرد رفت یک روز یا دو روز از این قضیه بیش نگذشت عائشه حضور حضرت رسیده و اجازه خواست تا آن حضرت را بخانه خود ببرد و در آنجا به پرستاری حضرتش پردازد و ضمناً از زنان دیگر رسول خدا نیز کسب اجازه کرده و بالاخره با استیذان از نامبردگان رسول خدا را بخانه خود برد و به پرستاری پرداخت چند روزی بیماری آن جناب شدت کرد یک روز صبح که پیغمبر اکرم بنقاهت شدید مبتلا بود بلال بخانه آن جناب آمد و نماز صبح را اعلام کرد رسول خدا ص فرمود من اکنون از آمدن بمسجد معذورم یکی از مسلمانان را بنماز وادار کنید و دیگران بوی اقتدا نمائید عایشه گفت پدرم ابو بکر را به اقامه جماعت برقرار سازید حفصه گفت والد بزرگوارم عمر را بگوئید نماز صبح را بیای آورد.

رسول خدا ص هنگامی که دید هر یک از اینها حریص‌اند بر اینکه پدرشان به امامت مردم برقرار

ترجمه الارشاد، ص: ۱۶۹

شوند و در حیات وی آشوب نمایند فرمود دست از آشوبگری خود بردارید و فتنه بپا نکنید شما مانند زن‌های فتنه گر زمان یوسفید که هر یک پنهانی به یوسف پیغام فرستادند.

(۱) رسول خدا ص نظر باینکه مبادا یکی از آن دو به اقامه جماعت پردازند با آنکه دستور داده بود همراه جیش اسامه بخارج شهر بروند و خیال نمیکرد تخلف کرده باشند با همان حال ناتوانی که داشت خود را برای رفتن بمسجد مهیا کرد و از آن طرف وقتی متوجه شد عایشه و حفصه در صدد امامت پدر خودند دانست که ابو بکر و عمر از رفتن همراه اسامه تخلف نموده‌اند این معنی بیشتر رسول خدا را بمسجد متوجه ساخت تا مگر بدین وسیله بتواند آتش فتنه را خاموش بسازد و رفع شبهه نماید.

بالاخره رسول خدا با ضعف بی‌اندازه که داشت و نمیتوانست روی زمین آرام بگیرد علی ع و فضل بن عباس زیر بغل آن جناب را گرفتند و آن حضرت پاهای مبارک را بر روی زمین میکشید و با این حال بمسجد وارد گردیده دید ابو بکر داخل محراب شده و نزدیکست با گفتن تکبیر الاحرام که رکن مقدم اسلام است ارکان حقیقی آن را از یک دیگر بپاشد و نابود سازد رسول خدا ص با دست اشاره کرد عقب بایست او ناچار عقب ایستاد لیکن در نظر داشت روزی برای آنکه بفهماند حق با من بود نه با پیغمبر در میان محراب بایستد و با گفتن الله اکبر رک و پیوند رهبر بزرگ اسلام نی بلکه قائمه عرش الهی را بلرزه در آورد.

رسول خدا خود در محراب ایستاده و نماز را آغاز کرده و اعمال نمازی ابو بکر را بهیچ گرفته نماز را از سر شروع کرد چون نماز را سلام داد بخانه رفته ابو بکر و عمر و عده‌ای که در مسجد حضور داشتند طلبیده فرمود مگر دستور ندادم شما همراه جیش اسامه

بخارج شهر کوچ کنید عرض کردند آری فرمود بنا بر این برای چه مخالفت کردید؟! ابو بکر گفت من حسب الامر همراه جیش اسامه بخارج مدینه رفتم لیکن برای آنکه عهدی تازه

ترجمه الارشاد، ص: ۱۷۰

کرده باشم مراجعت نمودم عمر گفت یا رسول الله من از مدینه خارج نشدم و با جیش اسامه شرکت نکردم زیرا میخواستم خودم از بیماری شما باخبر باشم و از دیگران خبر ناراحتی شما را نپرسم.

(۱) رسول خدا ص که دانست آنان مخالفت کرده اند بار سوم آنها را بهمراهی با جیش اسامه دعوت کرد و از رنج بسیاری که دیده و اندوه فراوانی که بحضرتش رسیده غشوه بر او عارض گردید و ساعتی بدین حال بسربرد مسلمانان گریستند و صدای گریه زنان و فرزندان و زنان مسلمان و همه حاضران بلند شد رسول خدا ص افاقه یافته نگاهی بمردم کرده فرمود: دوات و شانه گوسفندی حاضر کنید تا مطلبی را بنویسم که پس از آن برای همیشه گمراه نشوید و همان دم عارضه غشوه بر حضرتش مستولی شد.

یکی از حاضران برخاست تا امریه حضرت را به انجام آورد عمر دید هر گاه دستور رسول خدا ص عملی شود ممکن است تیر غرض او بههدف مقصود نرسد و کار از کار بگذرد بدین ملاحظه بآن مرد گفت بسخن رسول خدا ص توجه نکن زیرا او بیمار است و هذیان میگوید آن مرد از اراده خود منصرف شد و از اینکه در احضار امریه رسول خدا تقصیر و کوتاهی نمودند متأثر بوده و گفتگو در میانشان افتاد و کلمه استرجاع إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ را بزبان رانده و از مخالفت آن جناب بیمناک بودند.

هنگامی که رسول خدا ص افاقه حاصل کرد برخی گفتند آیا اجازه میدهید تا دوات و شانه حاضر نمائیم فرمود پس از این همه سخنان نابجا محتاج بدوات و شانه نیستم لیکن در باره بازماندگانم وصیت می-کنم از آنها دست بردارید و از نیت خیر در باره آنان خودداری ننمائید و روی از مردم برگردانید مسلمانان تقصیر کار از جای برخاسته بخانهای خود رفتند و بجز از عباس و فضل و علی بن ابی طالب ع و خاندان مخصوصش

ترجمه الارشاد، ص: ۱۷۱

دیگری باقی نماند.

(۱) عباس عرضکرد یا رسول الله ص هر گاه میدانید غلبه با ماست و ما پس از شما بمقام حق پیروز می آئیم و مستقر می شویم اطلاع فرمائید رسول خدا ص فرمود پس از من درمانده و بیچاره خواهید شد و سخن دیگری نفرمود.

این عده هم با کمال ناامیدی از حضور رسول خدا ص مرخص گردیدند رسول خدا فرمود برادر و عمویم را برگردانید چون حضور یافتند و مجلس منحصر بآنها گردید پیغمبر اکرم ص بطرف عمویش عباس توجه کرده فرمود ای عمو وصیت مرا می پذیری و وعده مرا قبول می کنی و قرض مرا ادا می نمائی عباس عرضکرد یا رسول الله عموی تو پیرمرد و عیالوار است و سخاء و کرم تو مانند باد وزش داشته و عموی ناتوانت نمیتواند بوعده تو قیام کند.

آنگاه بعلی ع توجه کرده فرمود ای برادر آیا وصیت مرا می پذیری و بوعده من وفا می کنی و قرض مرا ادا می سازی و امور بازماندگانم را اداره می نمائی عرضکرد آری فرمان ترا از دل و جان می-پذیرم و آن را اجرا می کنم.

پیغمبر فرمود نزدیک بیا چون پیش رفت علی ع را بسینه چسبانید و انگشتی خود را از انگشت مبارکش بیرون آورده فرمود این انگشتی را در انگشت کن سپس شمشیر و زره و تمام سلاحهای جنگی خود و پارچه را که در هنگام پیکار بشکم می بسته و لباس جنگ می پوشیده و بکارزار میرفته حاضر کرده همه را بعلی ع تسلیم نمود فرمود بنام خدا بمنزل خود برو.

(۲) علی ع در تمام این مدت از پیغمبر ص کناره نمی گرفت و پیوسته منتظر اجرای دستورات آن جناب

ترجمه الارشاد، ص: ۱۷۲

بود فردای آن روز که درب خانه اش بروی مردم بسته بود و کسی از احوال آن جناب اطلاعی نداشت و بیماری آن حضرت شدت

یافته علی ع برای انجام پاره از امور ضروری خود رفته بود رسول خدا ص اندکی افاقه یافت علی ع را ندید زندهای رسول خدا ص اطراف او را گرفته بودند فرمود برادر و رفیق مرا بخوانید پس از این جمله دوباره ضعف بر آن حضرت مستولی گردید، خاموش شد عائشه گفت ابو بکر را بگوئید بیاید وی داخل شده بالین آن حضرت نشست چون رسول خدا ص دیده گشود چشمش بجمال تهی از کمال ابو بکر افتاد صورت بر گردانید ابو بکر دانست اشتباه کرده از جای برخاست و گفت اگر او بمن نیازمند بود صورت بر نمی گردانید و حاجتش را میفرمود چون بیرون رفت دوباره رسول خدا ص همان جمله را تکرار کرد حفصه گفت عمر را حاضر کنید چون حضور یافت و چشم رسول به آن نامقبول افتاد صورت بر گردانید و او هم خارج شد بار سوم رسول خدا فرمود برادر و صاحب مرا بخوانید ام سلمه که حق از او خوشنود باد گفت علی را بگوئید حاضر شود که پیغمبر اکرم ص جز او بدیگری عنایتی ندارد علی ع را بحضور خواندند چون او وارد شد گوئید روح روانی بر رسول خدا دمیدند شاد و خندان گردیده او را نزدیک خواند مدتی با وی بر از پرداخت سپس علی ع از جا برخاست و بگوشه آرام گرفت تا پیغمبر ص بخواب رود چون او خوابید از خانه بیرون رفت مردم پرسیدند رسول خدا ص با تو چه نجوائی داشت و چه فرمود؟ پاسخ داد هزار باب علم بمن آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شود و مرا بکارهائی مأموریت داد که بخواست خدا بدانها قیام خواهم کرد.

(۱) بیماری رسول خدا ص شدت کرد و آثار ارتحال ظاهر شد و علی ع در آن هنگام حضور داشت چون نزدیک شد روح مقدسش به آشیان جنان پرواز نماید بعلی ع فرمود یا علی سرم را در میان دامان خود

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۷۳

بگذار که امر خدا در رسیده چون جان من از کالبد بیرون خرامد آن را بدست خود بگیر و بصورت بکش سپس مرا رو بقبله قرار داده و بکار غسل من پرداز و نخستین کس بر من نماز بگزار و تا مرا در میان قبر پنهان ننموده از من جدا مشو و در تمام امور خود از خدا کمک بخواه.

علی ع حسب الامر سر مبارک پیغمبر اکرم ص را در میان دامن خود گذارد رسول خدا در آن هنگام از هوش رفت زهرای مرضیه که حضور داشت بصورت پدر بزرگوارش خیره شده گریه و ندبه می‌کرد و این شعر را می‌خواند.

سپید چهره که از برکت چهره نورانی او مردم از ابر باران می‌طلبند و او فریادرس بی‌پدران و پناه بیوه زنانست.

رسول خدا ص صدای دختر ارجمند داغدارش را شنیده دیده گشود با صدای ضعیفی فرمود ای دختر این‌شعر سروده عمویت ابو طالب است بجای آن آیه را بخوان و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَبِأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ «۱» محمد فقط رسول خدا بوده و پیمبران پیش از او در گذشته‌اند آیا هر گاه او بمیرد یا کشته شود شما بحال پیش از اسلام خود برمی‌گردید؟ زهرای مدتی گریست رسول خدا ص او را بسوی خود خوانده چون نزدیک رسید رازی با او گفت که روی مبارک فاطمه چون خورشیدی بر-افروخت آنگاه همچنان که دست راست حضرت علی ع زیر چانه مبارکش بود روح مقدسش بعالم جاوید پرواز کرد علی ع جان منور او را چنانچه فرموده بود بدست گرفت و بصورت کشید سپس رسول خدا ص را بجانب قبله برده دیدگان او را بدست ولایتی خود بست و جامه بر اندام آن جناب کشید و بانجام تغسیل و تکفین آن حضرت پرداخت.

(۱) آیه ۱۴۴ سوره آل عمران.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۷۴

(۱) گویند از فاطمه پرسیدند رسول خدا ص با تو چه رازی گفت که اندوه وفات او از دلت رفت و از اضطرابت کاسته شد و صورتت برافروخته گردید فرمود رسول خدا ص بمن اعلان کرد تو نخستین کسی هستی که بمن ملحق خواهی شد و ماندن تو پس از من بطول نمی‌انجامد این خبر مرا خوشحال کرد و اندوه من برطرف گردید.

هنگامی که علی ع خواست بدن پاک رسول خدا ص را غسل بدهد فضل بن عباس را بکمک خود خوانده نخست چشمهای فضل را بسته و دستور داد تا وی آب به بدن آن حضرت بریزد علی ع پیراهن رسول خدا ص را تا بناف درانده و به غسل و حنوط و تکفین او پرداخته و فضل با چشم بسته آب بر بدن پاک آن جناب می ریخت.

وقتی که علی ع از غسل و کفن او فارغ شد علی ع نخست تنهائی بر بدن آن حضرت نماز گزارد.

مردم که از ارتحال و درگذشت آن حضرت اطلاع یافته بودند در مسجد گرد آمده و در خصوص اینکه چه کسی بر بدن آن جناب نماز بگزارد و در کجا باید دفن شود گفتگو می کردند در این هنگام علی ع وارد شده فرمود رسول خدا در حیات و ممات امام ما بوده و هست مسلمانان دسته بدسته بدون آنکه بکسی اقتدا کنند بر بدن طیب او نماز بگزارند و بدانند خدای متعال هیچ پیمبری را در مکانی قبض روح نمیفرماید مگر اینکه آنجا را برای قبر او تعیین میفرماید و من او را در همان خانه‌اش که قبض روح شده دفن می کنم مسلمانان اینسخن را پذیرفته و بر بدن آن حضرت نماز گزاردند.

(۲) چون مسلمانان از نماز فارغ شدند عبادت اهل مکه عباس بن عبدالمطلب کسی را فرستاد تا عبیده

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۷۵

بن جراح گورکن مکیها و ضریح ساز آنها را حاضر کند و نیز بدنال ابو طلحه زید بن سهل، حفار مدینه فرستاده تا بیاید و لحدی برای رسول خدا ص ترتیب دهد ولی ابو طلحه حضور یافته و لحدی برای پیغمبر ترتیب داد و علی و عباس و فضل و اسامه به دفن پیغمبر پرداختند.

انصار از پشت دیوار حجره صدا زدند یا علی ترا بخدا سوگند امروز راضی مشو حقی که ما به رسول خدا ص داریم نابود گردد یکی از ما را هم اجازه بده تا در دفن پیغمبر ص شرکت نماید علی فرمود اوس بن خولی بیاید و در تدفین آن حضرت شرکت کند. اوس مردی فاضل و از مردم بنی عوف خزرج بوده و پیکار بدر را هم دریافته چون وارد شد علی ع فرمود وارد قبر شو چون داخل شد علی ع بدن مبارک را بدست وی داد و دستور داد چگونه بدن آن حضرت را روی خاک بگذارد چون آن بدن پاک را در روی خاک قبر گذارد حضرت امیر فرمود خارج شو، آنگاه خود وارد قبر شده بند کفن پیغمبر را گشود و طرف راست صورت نازنینش را رو بقبله گذارده خشت بر روی بدنش چید و خاک بر روی آن ریخت باری پیش آمد ناگوار رحلت پیغمبر ص در روز دوشنبه دو شبانه روز از ماه صفر باقی مانده (۲۸ صفر) سال یازدهم هجرت در سن شصت و سه سالگی اتفاق افتاد در هنگام دفن پیغمبر بر اثر آنکه بین مهاجر و انصار اختلاف شدیدی در خصوص امر خلافت واقع شده بود بیشتر آنها در وقت دفن پیغمبر حضور نداشتند و حتی برای نماز بر بدن آن حضرت هم موفق نشدند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۷۶

(۱) زهراء مرضیه پس از دفن پیغمبر ص می گریست و از بدی روز و روزگار می نالید ابو بکر به تمسخر تصدیق کرده گفت آری امروز تو از بدترین روزهاست مردم که دیدند علی و بنی هاشم بمصیبت پیغمبر ص گرفتارند از فرصت استفاده کرده به تعیین خلیفه پس از پیغمبر ص پرداختند و بالاخره بخلافت ابو بکر اتفاق کردند زیرا انصار با خود مخالفت می کردند و طلقا (اسیران مکه که در فتح آنجا پیغمبر آنها را آزاد کرد) و مؤلفه القلوب (آنها که محض بدست آوردن دلهاشان مورد توجه بودند) راضی به تأخیر کار خلافت نبودند زیرا می ترسیدند مبادا بنی هاشم فراغت یافته و خلافت در محل خود استقرار پیدا کند و بالاخره با ابو بکر که حاضر بود بیعت نمودند.

مجملا باید بدانیم خلافت ابو بکر امر ساده نبوده بلکه اسباب کار خلافت او از هر جهت مهیا و این کتاب نمی تواند آنها را مفصلا شرح بدهد در روایت آمده وقتی که کار خلافت ابو بکر پایان رسید و مردم با او بیعت کردند مردی حضور علی ع که به پرداخت قبر رسول خدا مشغول بود رسیده عرضکرد مردم با ابو بکر بیعت کردند و انصار بر اثر اختلاف فیما بین بخواری مبتلا شدند و طلقا



برای آنکه مبادا شما از کار پیغمبر فارغ شوید و امر خلافت را بعهدہ بگیرید پیشدستی نموده و عقد بیعت را با او استوار کردند.  
 علی ع بیلی که در دست داشت بزمین گذارده و دست خود را بر آن استوار نموده فرمود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْمَ اَحْسِبُ النَّاسُ  
 اَنْ یُّیْتِرُکُوْا اَنْ یَّقُوْلُوْا اٰمَنَّا وَ هُمۡ لَآ یَفْتِنُوْنَ وَ لَقَدْ فِتْنٰنَا الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِہِمۡ فَلِیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِیْنَ صٰیَدُوْا وَ لِیَعْلَمَنَّ الْکٰذِبِیْنَ اَمْ حَسِبَ الَّذِیْنَ  
 یَعْمَلُوْنَ السَّیِّئٰتِ اَنْ یَّشْبِقُوْنَا سَآءَ مَا یَحْکُمُوْنَ ﴿۱﴾ آیا

(۱) سوره عنکبوت آیه ۱-۴.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۷۷

مردم می‌پندارند بمجردی که گفتند ایمان آوردیم دیگر بفساد مبتلا نمی‌گردند! با آنکه مردم پیش از آنها را بفتنه و آزمایش مبتلا نمودیم خدا مردم راستگو و دروغگو را می‌شناسد و از احوالشان باخبر است آیا مردم بدکار خیال کردند بر ما پیشی گرفته‌اند با آنکه حکومت نابجائی نموده‌اند.

(۱) در هنگامی که علی و عباس بکارهای شخصی پیغمبر مشغول بودند ابو سفیان در خانه پیغمبر ص آمد و این اشعار را می‌خواند. ای بنی هاشم دست طمع مردم و بخصوص قبیله تیم که ابو بکر از آنانست و عدی که عمر از آن قبیله است بروی خود مگشاید زیرا امر خلافت در میان شما و متوجه بشما و جز علی دیگری شایسته آن نیست ای ابو الحسن کف با احتیاط خود را پایه سریر خلافت استوار ساز زیرا تو شایسته آن هستی.

سپس با صدای بلند، بنی هاشم و بنی عبد مناف را مخاطب ساخته گفت آیا خوشنودید بچه شتر رذل پسر رذل (یعنی ابو بکر) بر شما خلافت نماید و مقام شما را غصب کند سوگند بخدا اگر اراده کنید حق خود را بگیریید میتوانید در اندک وقتی لشکریان و مردانی گردآورید و غاصبان را نابود سازید امیر المؤمنین ع در پاسخ او فرمود بر گرد ای ابو سفیان سوگند بخدا از آنچه می‌گوئی قصد خدا را نداری و برای خدا سخن نمی‌گوئی تو همواره با اسلام و اسلامیان بحیله‌گری رفتار میکنی ما اکنون بکارهای شخصی پیغمبر ص پرداخته و وقت توجه کردن باین گونه حرفها که تو می‌گوئی نداریم و هر فردی مأموریتی دارد و باید کار خود را انجام دهد.

ابو سفیان بمسجد وارد شده دید بنی امیه اجتماع کرده‌اند ابو سفیان آنان را برای موضوع خلافت تحریص کرد لیکن آنها بسخن او توجهی ننمودند.

آن روز آزمایشی عمومی و بلائی همگانی اتفاق افتاده و اسباب سوء از همه طرف آماده شده شیطان در این موقع فرصت را غنیمت شمرده و بمخالفان و دشمنان همراهی می‌نمود و بالاخره مؤمنان را فریفته و

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۷۸

خوار ساخت چنانچه تأویل آیه شریفه «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِیْبُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» بترسید از آزمایشی که ویژه ستمگران نمی‌باشد بلکه دیگران را هم گرفتار می‌سازد حاکی از این معنی است.

## فصل - ۵۳ نتیجه مناقب علی ع

ترجمه الإرشاد ۱۷۸ فصل - ۵۳ نتیجه مناقب علی ع ..... ص : ۱۷۸

(۱) مناقبی را که در باره علی ع بشمار آوردیم و امور ویژه او را که در قضیه حجه الوداع متذکر شدیم بالاترین دلیلی است که همه آنها ویژه جناب او بوده و هیچ یک از افراد مسلمانان در آنها شرکت نداشتند زیرا هر یک از مناقب مذکوره بابی از فضل را تشکیل میدهند که بسته بوجود همایون آن حضرت‌اند و بدیگری نیازمند نمی‌باشند.

چنانچه می‌بینیم نزدیکی آن حضرت در هنگام وفات پیغمبر و حضور او تا وقتی که ذات ملکوتی او از این عالم ارتحال نمود حاکی از آنست که بایستی علی ع در فضیلت دینی و تقرب برسول خدا ص به آخرین پایه ارتقا یافته باشد و رفتار او طوری بوده که موجبات آرامش پیغمبر ص را فراهم می‌کرده و آن جناب می‌توانسته با کمال اطمینان کارهای خود را بدو واگذار نماید و در تدبیر امور بشخص او اعتماد نموده و او را دوست بدارد چنانچه دیگران را باندازه او بلکه صد یک آن مورد الثفات قرار نداده.

علاوه بر آنچه گفته شد رسول خدا ص ویرا وصی خود قرار داد با آنکه عباس را هم برای وصیت خود نامزد کرد و او بمناسبت پیری و عیال‌واری زیر بار نرفت لیکن علی ع بار سنگین وصیت آن جناب را بعهده گرفت و ضمانت کرد کمال مراقبت را در باره آن بکار ببرد و بار امانت را بسر منزل مقصود برساند و بالاخره پیغمبر اکرم علی ع را بعنوان برادری برگزید و در آخرین لحظات از مصاحبت او خرسند بود و علوم دین

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۷۹

را از میان همه افراد باو آموخت.

(۱) و علی ع بدن آن حضرت را غسل داد و برای سفر الی الله آماده ساخت و پیش از دیگران بر جنازه او نماز گزارد و معلوم است این عنوان حاکی از آنست که حضرت مشار الیه موقعیت بخصوصی نزد خدا و رسول داشته و نیز امت را بر کیفیت نماز بر آن حضرت که نمی‌دانستند بچه نحوی برگزار نمایند دلالت کرد و آرامگاه او را که مردم در تعیین آن متحیر بودند معلوم نمود و مردم هم حسب الامر او عمل کردند.

و بالاخره تمام این موضوعات حاکی از آنست که علی ع در آنها بی‌شریک بوده و از آغاز بعثت تا وفات رسول خدا ص شخصی بجامعیت او بهم نرسیده اساس فضائل و پایه استوار آن برای او برقرار گردیده و در هیچ یک از اعمال و رفتار او شائبه غیر اسلامی وجود نداشته و فضائل وی طوری نیست که بتوان با نظر عیب بدانها نگرست و از این راه بمناقب ایمانی او لطمه وارد آورد و معجز آشکار و خارق عاده‌ایست که جز برای پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب و یا کسی که همتای آنها باشد از دیگری ظهور پیدا نمی‌کند زیرا از این سه دسته که گذشت دیگران بطوری که خردمندان و مطلعان اتفاق کرده‌اند بر خلاف این روبه بوده و توفیق الهی کمتر بدیشان توجه داشته و سیر این درجات را کمتر نموده‌اند از خدا توفیق خواسته و از گمراهی بدو پناه

## فصل - ۵۴ [اشاره به قضاوت‌ها و داوریهای آن سرور]

(۲) فضائل و مناقب علی ع بطوری که اشاره شد همانها بود که تا اندازه اطلاع یافتیم اکنون باید توجهی بقضاوت‌های محیر العقول او هم نمود و اخباری که حاکی از قضاوت‌ها و داوریهای آشکار اوست در خصوص امور میبریم.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۸۰

دین و احکام که مؤمنان برای حل و عقد آنها بدان حضرت متوجه بوده علاوه بر اخباری که حاکی از موقعیت علمی و معرفت و فهم اوست که همه دانشمندان را در معضلات و مشکلات شاگرد ابجد خوان مکتب او قرار داده و بالاخره همه در دربار او زانو زده و تسلیم دست دانش او شده بیش از آنست که بتوان بشماره درآورد و بالاتر از آنست که ما بتوانیم آنها را در این مختصر ایراد نمائیم آری برای آنکه کتاب فعلی ما خالی از داوری‌های عالیه آن حضرت نباشد بعنوان «مشت نمونه خروار» برخی از آنها را در اینجا می‌آوریم و مقدمه برای بیان داوریهای آن که آورده نشده قرار میدهم.

## فصل - ۵۵ داوری در عصر پیغمبر

(۱) برخی از داوریهای آن حضرت که عامه و خاصه نقل کرده‌اند در عصر خود پیغمبر ص اتفاق افتاده و حضرت رسول ص هم

آنها را امضا کرده و حکم حقانیت آن را مجری داشته و دعای خیر در باره او نموده و از عمل او قدردانی کرده و برتری او را بر دیگران بدین وسیله بمرحله ثبوت رسانیده و مسلم داشته که پس از او سزاوار مقام خلافت است و باید در این خصوص بر دیگران فضیلت داشته باشد چنانچه قرآن کریم هم بدین معنی توجه دارد و تأویل آن از این موضوع پرده برمی‌دارد خدا میفرماید: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۱﴾ آیا کسی که براه حق رهبری شده شایسته برای پیروی است یا کسی که از این نعمت محروم است مگر آنکه بصرای حقیقت هدایت شود اکنون چگونه بر خلاف این معنی داوری می‌کنید.

و میفرماید: قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۲﴾ بگو

(۱) آیه ۳۵ سوره یونس.

(۲) سوره زمر آیه ۹.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۸۱

آیا دانا و نادان برابرند همانا خردمندان متوجه‌اند که چنین نیست و نیز در قصه آدم که ملائکه گفتند أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ: آیا در روی زمین موجودی را برقرار می‌سازی که فساد و خونریزی نماید با آنکه ما تسبیح و حمد تو بجا می‌آوریم و ترا تقدیس می‌کنیم فرمود من چیزهایی را میدانم که شما خبر ندارید خدای متعال بحضرت آدم نامهای همه چیز را آموخت سپس آنها را به فرشتگان نمایاند و فرمود نامهای این موجودات را اگر میدانید بمن بگوئید گفتند پروردگارا از هر عیبی منزهی دانش ما منحصر بهمان علمی است که بما آموخته‌ای و تو دانا و حکیمی خدای متعال به آدم خطاب کرده فرمود نامهای اینها را بفراشتگان بیاموز چون نامهای موجودات را بفراشتگان آموخت فرمود نگفتم من امور نهانی آسمانها و زمین را میدانم و از آشکار و نهان شما باخبرم.

خدای متعال با ایراد این آیه مبارکه بفراشتگان فهمانده که آدم ع از فرشتگان سزاوارتر بخلافت است زیرا او از فرشتگان داناتر و در این خصوص باخبرتر بود و در قصه طالوت فرموده: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱﴾ پیمبرشان به آنها گفت خدای متعال طالوت را بعنوان شهریاری بر شما مبعوث می‌کند گفتند بچه علت او باید بر ما پادشاهی کند با آنکه ما از او شایسته‌تر بجهانداری هستیم و او مردی است تهی‌دست و لایق سلطنت

(۱) سوره بقره آیه ۳۰.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۸۲

نمی‌باشد گفت خدا او را برای جهانداری بر شما برگزیده و باو دانش و نیروی بدنی داده و خدا بهر کسی اراده فرماید سلطنت می‌دهد و جناب او صاحب رحمت و اسعه و دانای بحال بندگانش.

خدای متعال در این آیه علم و نیرومندی طالوت را علت برتری او بر دیگران قرار داده و او را باین مناسبت از میان مردم آن عصر برگزیده.

و این آیات موافق با ادله عقلیه است و ثابت می‌کنند اعلم بر غیر اعلم برتر و دلالت می‌کنند که باید علی ع در خصوص خلافت

پیغمبر بر همه مسلمانان مقدم و بهمین مناسبت شایسته امامت است زیرا علی ع در علم و حکمت بر همه مقدم و دیگری همتای او نبوده.

## فصل - ۵۶ [چند قضاوت دیگر از آن حضرت در زمان پیامبر اکرم ص]

### قضاوت در باره فرزند و دو پدر

(۱) از جمله داوریهای علی ع در حیوة پیغمبر اکرم ص یکی اینست رسول خدا ص هنگامی که علی ع را به داوری یمن برقرار ساخت تا احکام الهی و حلال و حرام را بآنها بیاموزد و دستورات قرآن را در میانشان انتشار دهد امیر المؤمنین عرض کرد من جوانم و از امور قضائی اطلاعی ندارم چگونه میتوانم در میان آنها داوری کنم رسول خدا ص فرمود نزدیک بیا چون نزدیک رفته دست بسینه علی ع گذارد و فرمود اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه پروردگارا دل او را بطریق حق هدایت کن و زبان او را برای گفتار راست پایدار بدار.

علی ع فرموده پس از این دعا هیچ گاه در داوری میان دو نفر بشک نمی‌افتادم هنگامی که علی ع در یمن، استقرار پیدا کرد و بحکم رسول خدا ص برای قضاوت و داوری مسلمانان آن سرزمین آماده گردید دو نفر مرد بحکم آن جناب حضور یافتند که کنیزی را بتساوی خریده و در یک طهر با وی جمع شده بودند و چون ترجمه الارشاد، ص: ۱۸۳

تازه مسلمان بوده و از احکام شریعت اطلاعی نداشته و نمیدانستند نباید با چنین زنی در یک طهر همخوابی نمایند و خیال می‌کردند ملکیت تنها این موضوع را تجویز می‌نماید، بالاخره از کنیز پسر بچه متولد شد آن دو مرد در باره این بچه که متعلق بکدام یک از آنهاست اختلاف کردند و با این حال حضور امیر المؤمنین آمده و دادخواهی نمودند علی ع بچه را بنام آن دو مرد قرعه زده قرعه بنام یکی از آن دو اصابت کرد بچه را باو داده و نیمی از بهاء آن را که موجب سلب رقیبت را فراهم آورده از او گرفته و بشریکش داد و فرمود اگر میدانستم پس از اطلاع از آئین الهی دست بچنین کاری زده و مرتکب چنین عملی شده‌اید شدیداً شما را مجازات می‌کردم.

این داوری بگوش رسول خدا ص رسیده حضرت امضا کرده و حکومت علی ع را در احکام اسلامی مجری داشت و از خدا سپاسگزاری نمود که در خانواده او کسی را قرار داده که مانند داود ع داوری کرده یعنی از الهام که بمنزله وحی و نزول نص است استفاده نموده.

### شکار شیر

(۱) و از جمله داوریهای علی ع در یمن آن بود هنگامی گودال عمیقی در سر راه شیری کنده و روی آن را با خاشاک پوشیده تا آن حیوان را شکار کنند اتفاقاً آن بینوا آمده و در میان چاه افتاد مردم یمن برای تماشا اطراف آن چاه را گرفته تصادفاً پای یکی از تماشاچیان لغزید هنوز در اندرون چاه نیفتاده پای دیگری را گرفت او هم پای سومی و او نیز پای چهارمی را گرفته با این ترتیب چهار نفر تماشاچی بیکار در آن گودال افتاده و همه را آن درنده گرفتار هلاکت ساخت داوری این پیش‌آمد بیسابقه بمحکمه علی ع موکول شد حضرت فرمود مرد اولی که خود اقدام کرده صید شیر بوده و چون بدیگری آویخته و اسباب هلاکت او ترجمه الارشاد، ص: ۱۸۴

را فراهم کرده باید ثلث دیه او را بدهد و دومی باید دو ثلث دیه سومی و سومی باید دیه کامل چهارمی را بپردازد.

این داوری نیز بعرض رسول خدا ص رسید فرمود چنین داوری که ابو الحسن نمود همان قضاوتی است که ذات اقدس باری تعالی در عرش نموده.

### شوخی بيموقع

(۱) و دیگری از داوریهای او یکی این بوده دختر بچه بدوش زنی سوار شده و با او بازی میکرد زن دیگری باو رسیده بعنوان شوخی آن زن را باصطلاح معروف وشکون گرفته زن حامله ناراحت شده پایش لغزید دختر بچه از روی دوشش بزمین افتاده گردنش شکست و در نتیجه هلاک شد این پیش آمد نیز بمحکمه داوری علی ع عرضه شده حضرت امر کرد زن شوخیگر یک ثلث دیه و آن زنی که بزمین افتاده ثلث دیگر را پردازد و ثلث سوم را بعهده آن دختر گذارده که بعث بدوش وی سوار شده این داوری نیز بحضور رسول خدا ص عرضه شده پیغمبر تصدیق کرده امضا نمود.

### قرعه بنام بنده و آزاد

(۲) و یکی دیگر از داوریهای او آن بود هنگامی دیواری بر روی عده خراب شد همه کشته شدند در میان آنها زن کنیز و زن آزادی بود و آن زمان که این واقعه پیش آمد کرد و مادرهاشان مرده بودند نمیتوانستند بچه حره را از مملوک امتیاز دهند علی ع امتیاز آنها را بوسیله قرعه معلوم کرد و مقرر داشت قرعه حریت بنام هر یک اصابت کرد او حراست و قرعه مملوکیت باسهم هر یک آمد بنده و مملوک است سپس او را آزاد کرد و میراثشان را در میان آنها تقسیم نمود و این قضاوت را نیز پیغمبر اکرم امضا فرمود.

ترجمه الارشاد، ص: ۱۸۵

### فصل - ۵۷ گاو الاغ کش

(۱) دو نفر مرد حضور رسول خدا ص آمده در باره گاوی که الاغی را کشته داوری خواستند یکی از آن دو عرض کردند یا رسول الله گاو این مرد، الاغ مرا کشته رسول خدا فرمود پیش ابو بکر بروید و داوری خود را از او بخواهید آنها پیش نامبرده آمده قصه خود را بیان کردند ابو بکر گفت با بودن رسول خدا ص چگونه پیش من آمدید گفتند خود آن جناب ما را پیش تو فرستاده ابو بکر که چاره را منحصر دیده و پاسخی نداشت جواب داد چارپائی چارپای دیگر را نابود کرده بصاحب آن حقی تعلق نمیگیرد.

آن دو خدمت پیغمبر ص مراجعت کرده قضیه را بعرض رسانیده رسول خدا فرمود پیش عمر بروید و از او داوری بخواهید و حکایت خود را برای او بگوئید آنها پیش عمر آمده و پیش آمد خود را نقل کردند عمر گفت با بودن رسول خدا ص چگونه پیش من آمدید گفتند خود پیغمبر ما را امر کرد پیش تو بیایم پرسید چگونه نزد ابو بکر نرفتید گفتند قبل از آمدن پیش تو حضور وی رفتیم پرسید در این باره چه حکومتی کرد گفتند چنین و چنان گفت پاسخ داد منم بغیر از قضاوت او داوری دیگری ندارم چه آنکه هر دوی ما از یک جا آب میخوریم آن دو حضور پیغمبر اکرم شرفیاب شده قضیه را بعرض رسانیدند رسول خدا ص فرمود حضور علی شرفیاب شده حکایت بعرض او رسانید تا میان شما داوری فرماید.

آن دو مرد حضور باهر النور حضرت سلطان الأولیاء شرفیاب شده حکایت خود را بخاکپای همایون او عرضه داشتند فرمود اگر گاو بطویله الاغ وارد شده و او را کشته باید بهاء الاغ بصاحبش داده شود و اگر

ترجمه الارشاد، ص: ۱۸۶

الاغ به محل گاو وارد گردیده و از پای درآمده حقی بصاحب گاو تعلق نمیگیرد آن دو پس از شنیدن حکومت علی که دیگران بسهل انگاری و مسخرگی گذراندند حضور پیغمبر اکرم ص برگشته و قضیه را باطلاع ذات اقدس او رسانیدند رسول خدا ص

فرمود علی بن ابی طالب قضاوت الهی نمود آنگاه خدا را ستایش کرد که در خاندان او داوری را مانند داود نبی قرار داد. هر گاه بدقت بدین داوری توجه کنیم خواهیم فهمید که رسول اکرم، نخست آن دو را بیدار آن دو نفر مأمور داشته تا اندازه فهم و بی‌توجهی آنها را بامور دینی عملاً ثابت کند و بگوید بیدار علی باشید که خوابتان نبرد مبادا از بحر متلاطم و موج و عمیق و پرگوهر علی دست بردارید و بسراب و آب نمای دیگران دنیا و آخرت را از دست بدهید ولی برخی از عامه روایت کرده که این داوری در یمن اتفاق افتاد.

(لا بد غرضشان آن بوده که از نخست آن دو نفر پیش علی آمدند و دامن آن دو را صاف و پاک قلمداد میکنند لیکن کجا و کی؟ شواهد برای بی‌ادراکی آنها بسیار است).

و برخی دیگر از سنیان مطابق با آنچه ما روایت کردیم روایت نموده و بالاخره هر یک بنحوی روایت نموده و منظور ما آن بوده که مختصری از آن را در این کتاب ایراد نمائیم.

## فصل - ۵۸ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان ابو بکر]

### مرد شرابخوار

(۱) داوری‌هایی که علی ع در هنگام امیری ابو بکر نموده از آن جمله علماء شیعه و سنی نقل کرده‌اند مرد شرابخواری را پیش ابو بکر آوردند وی خواست حد اسلامی را بر او جاری کند او گفت راست است که من شراب خوردم لیکن از تحریم آن بی‌اطلاع بودم

ترجمه الارشاد، ص: ۱۸۷

زیرا نشو و نمای من در میان مردمی بوده که آنان شراب را حلال میدانستند و من تا به امروز از تحریم آن خبردار نبودم. ابو بکر بدست و پا افتاده نمیدانست در باره او چگونه داوری نماید یکی از حاضران گفت در این خصوص از امیر المؤمنین علی ع استمداد باید جست کسی را حضور اقدس علی ع روانه کرده و داوری از آن حضرت خواست علی فرمود دستور بده دو نفر مرد مسلمان مورد اطمینان، نامبرده را در میان گروه مهاجر و انصار ببرد و آنها را سوگند دهد آیا در میانشان کسی هست که آیه تحریم شراب را بر او تلاوت کرده و یا باو اطلاع داده باشد که رسول خدا ص شراب را تحریم نموده اگر دو نفر از مهاجران و یا انصار گواهی دادند که آیه تحریم یا حکم رسول خدا ص باو رسیده حد الهی را بر او جاری کن و اگر گواهی نبود او را توبه بده و دست از او بردار. ابو بکر حسب الامر دو نفر از مسلمانان مورد اطمینان را همراه وی در گروه انصار و مهاجر فرستاده و چون شاهدی بهم نرسید که آیه تحریم یا حکم رسول خدا را باو اطلاع داده باشد او را توبه داد و دست از او برداشت و تسلیم داوری علی ع گردید.

### معنی آب

(۱) روایت کرده‌اند از ابو بکر معنی آیه شریفه وَ فَاكِهَةً وَ اَبًا «۱» را پرسیدند او نتوانست پاسخ دهد و از معنی کلمه اَب بی‌خبر بود گفت کدام آسمان بر سر من سایه می‌افکند یا کدام زمین مرا بر روی خود قرار میدهد یا چه خواهم کرد که اگر کتاب خدا را از روی بی‌اطلاعی معنی کنم زیرا معنی فاکهه را می‌دانم لیکن معنی اَب را خدا میداند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۸۸

بی‌اطلاعی او بعرض علی ع رسید حضرت تعجب کرده فرمود معنی آب گیاه و چراگاه است و منظور ذات اقدس الهی از این آیه آنست که منن الهیه خود را بمردم معرفی کند که چه خوراکی‌هایی برای آنان و حیواناتشان آفریده و موجبات زندگی و نیروی بدنشان را فراهم ساخته.

### کلاله چیست؟

(۱) گویند از ابو بکر معنی کلاله را پرسیدند پاسخ داد اگر مطابق با رأی خود بگویم و جواب بصواب گفته باشم خدا مرا تأیید کرده و اگر خطا بگویم از ناحیه خودم و شیطان بوده.

این سخن نابجا بسمع علی ع رسیده فرمود عجیب است چه نیازی برای باطل خود دارد مگر نمیداند برادران و خواهران پدر و مادری یا برادران پدری فقط و یا مادری را کلاله مینامند چنانچه خدا میفرماید **يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرَأًا هَلَكَتْ لَيْسَ لَهَا وَلَدٌ وَ لَهَا أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ** «۱» از تو در خصوص کلاله استفتا میکنند بگو خدا در باره وی چنین فرموده که اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته و خواهری دارد نیمی از ما ترک متعلق باوست و فرموده **وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهَا أُخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ** «۲» و اگر مردی یا زنی بمیرند و وارشان برادر یا خواهر باشد شش یک از ما ترک حق هر یک از آنهاست و اگر بیشتر از اینها بودند همه‌شان در ثلث مالیه شریکند.

### خدا در کجاست

(۲) در روایتی وارد شده یکی از ملاهای یهود پیش ابو بکر آمده پرسید تو خلیفه پیمبر این امتی؟

(۱) آیه ۱۷۶ سوره نساء

(۲) آیه ۱۶ سوره نساء

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۸۹

گفت آری جواب داد ما در توریه خوانده‌ایم که خلیفه‌های انبیا از امتانشان داناترند اینک بگو خدا در آسمانست یا در زمین؟ ابو بکر پاسخ داد خدا در آسمان و بر روی عرش آرمیده یهودی گفت بنا بر این خدا در زمین نیست و در مکانی دون مکان دیگر است.

ابو بکر که خود را بیچاره دید گفت این سخن تو سخن مردم زندیق و کافر است از اینجا دور شو و گر نه ترا میکشم.

ملاهی یهودی در حالی که بدین اسلام به نظر تمسخر مینگریست از پیش ابو بکر خارج شد در راه علی ع باو رسیده فرمود ای یهودی از سؤال و جواب تو باخبر شدم اینک ما میگوئیم خدای متعال خود مکان آفرینست و مکانی ویژه او نمیشد و بزرگوارتر از آنست که در محلی آرام بگیرد او در همه جا هست و آرامش و مجاورتی ندارد علم او بهمه جا احاطه دارد و مکانی خالی از تدبیر او نمیشد اکنون از یکی از کتابهای شما دلیلی می‌آورم که گفتار مرا تصدیق نماید و هر گاه چنانچه گفتم دلیلی اقامه نمودم ایمان خواهی آورد؟

یهودی عرضکرد آری فرمود شما در یکی از کتابهای خود ندیده‌اید که روزی حضرت موسی نشسته بود فرشته‌ای از جانب مشرق آمد موسی پرسید از کجا آمدی؟ گفت از پیش خدا، همان دم فرشته از مغرب آمد سؤال کرد از کجا آمدی؟ گفت از پیش خدا، در آن وقت فرشته دیگری ظاهر شده گفت از آسمان هفتم از پیش خدا آمدم فرشته دیگری پیدا شد گفت از زمین هفتم از پیش

خدا می‌آیم موسی علیه السلام بشکفت آمده گفت هیچ مکانی از خدا خالی نمیباشد و بهمه جا یکسان و بهیچ مکانی نزدیکتر ترجمه الارشاد، ص: ۱۹۰  
از مکان دیگر نیست.

یهودی که این بیان را شنیده گفت گواهی میدهم سخن حق همان بود که فرمودی و شما شایسته‌تر بمقام پیغمبرت هستی از آنها که بدان دست یافته‌اند از این قبیل اخبار بسیارند.

## فصل - ۵۹ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان عمر]

### عمر حد شراب اجرا نکرد

(۱) پاره از داوریهای او در زمان امارت عمر خطاب.

عامه و خاصه نقل کرده‌اند هنگامی که قدامه بن مظعون شراب خورده بود عمر خواست او را حد بزند وی گفت حد الهی در باره من جاری نمیشود زیرا خدا میفرماید لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ «۱» مردمان مؤمن و نیکوکار در صورتی که متقی و مؤمن و نیکوکار باشند آنچه را که میخورند و می‌آشامند حرج و گناهی بر آنها نمیباشد.

عمر از اجرای حد بر او دست برداشت این خبر بعلی ع رسید پیش عمر آمده فرمود چرا حد الهی را بر او جاری نکردی گفت وی این آیه را بر من تلاوت کرد و همان آیه فوق را بعرض رسانید علی ع فرمود قدامه مصداق این آیه نبوده و چون مرتکب حرام شده در سلك مصادیق آن قرار نمیگیرد زیرا مؤمنان و نیکوکاران حرام خدا را حلال میدانند اینک قدامه را برگردان و از گفته‌اش توبه بده اگر توبه کرد حد شرعی را بر او اقامه نما و هر گاه برای توبه حاضر نشد ویرا بکش زیرا از ملت اسلامی بیرون رفته.

(۱) آیه ۹۵ سوره مائده

ترجمه الارشاد، ص: ۱۹۱

عمر متنبه شده و بقدامه اطلاع داد که باید توبه کند تا از کشتن نجات یابد پس از آنکه وی توبه نمود عمر ندانست چگونه باید حد الهی را بر وی اجرا نماید در این خصوص از علی ع استمداد جست علی ع فرمود او را هشتاد تازیانه بزن زیرا شرابخوار چون شراب می‌آشامد هذیان میگوید و در آن هنگام افترا میزند.  
عمر طبق دستور آن حضرت ویرا هشتاد تازیانه زد.

### هم بستری با دیوانه

(۱) گویند در زمان عمر مردی با زن دیوانه همخوابی کرد شاهد، در محضر عمر به عمل قبیح او گواهی داد عمر دستور داد تا آن زن را تازیانه بزنند در راه با علی ع تصادف کرد علی ع دید نامبرده را بخواری میکشند و میرند پرسید دیوانه‌ای که از خاندان فلان کس است چرا او را بدین خواری میکشید گفتند مردی با او زنا کرده و فرار نموده و بینه بر عمل فجور این زن گواهی داده عمر دستور داده تا ویرا تازیانه زنند علی ع فرمود او را برگردانید و باو بگوئید ای ... مگر نمیدانی این زن دیوانه فلان خاندانست و رسول خدا ص فرموده قلم تکلیف از دیوانه تا وقتی که بحالت جنونست برداشته شده، عقل و نفس او در گرو دیگریست.

زن را بحکم حضرت امیر ع پیش آن غلیظ القلب آورده و امریه حضرت ولایتمآب را باو گفته وی پسندیده دعا کرد و گفت خدا



درب گشایش را بروی علی ع بگشاید که نزدیک بود با این دستورم هلاک شوم و از حد او درگذشت.  
 زن آبتن زناکاری را بحضور عمر آوردند وی دستور داد تا او را سنگسار نمایند امیر المؤمنین باو فرمود بر فرض که بتوانی مادر او را رجم کنی و بوی تسلط پیدا کنی چه حقی بفرزند شکم او داری که  
 ترجمه الارشاد، ص: ۱۹۲

ویرا بدین ملاحظه هلاک سازی با آنکه خدا میفرماید وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى «۱» بار هیچ گناهکاری را به عهده گناهکار دیگری نمیگذارند عمر گفت با هیچ امر دشواری روبرو نشدم جز اینکه دست ابو الحسن مرا یاری کرد.  
 سپس پرسید اینک باید با او چه معامله کرد دستور داد باید آن زن را تحت نظر قرار داد تا هنگامی که فرزند خود را بزاید چون فرزندش متولد شد و کسی بود که بتواند آن فرزند را کفایت نماید حد الهی را بر او جاری مینمایند و بالاخره حکم اجرای حد مطابق دستور علی ع معلوم گردید.

### بچه سقط شد

(۱) گویند بخلیفه دوم اطلاع دادند زنی با کیفیت خاصی زندگی میکند و مردها نزد او می آیند و حدیث میگویند عمر برای آنکه ویرا از این کار منصرف کند دستور داد فرستادگان او رفته و آن زن را بحضور آورند آن زن آبتن بود بمجردی که رسولان وی وارد شدند شدیداً بیچاره شده بواهمه افتاد فاصله همراه فرستادگان او نرفته که بچه او سقط شده از رحم بزمین افتاد صدائی کرد و مرد.

این پیش آمد بعرض عمر رسید وی اصحاب رسول خدا را گرد آورده و حکم این واقعه را استفسار نمود همه متفقاً گفتند تو در این قضیه نظر تأدیب و خیر داشته و دیه بتو تعلق نمیگیرد در آن جلسه علی ع هم حضور داشت و سخنی نمیگفت عمر گفت شما هم در این خصوص نظریه بفرمائید فرمود شنیدی آنچه دیگران گفتند گفت سوگند میدهم شما را که نظریه خود را بگوئید فرمود این مردم در عین حالی که از مقربان درگاه تواند به آزار تو و غش در کار تو میپردازند و اگر در باره تو چنین رأی میدهند کوتاه آمده‌اند

(۱) آیه ۹ سوره زمر

ترجمه الارشاد، ص: ۱۹۳

دیه بر عاقله تست زیرا بچه‌ای که به اشتباه در گذشته از ناحیه تست و تو باید دیه آن را پردازی عمر تصدیق نموده و سوگند یاد کرد که تو از میان همه این مردم خیر و صلاح مرا در نظر داشتی و بخدا قسم از محل خود حرکت نکنی تا دیه آن را حسب الامر در بین بنی عدی (عاقله من) تقسیم نموده و بدست خود پرداخت نمائی.

### یک بچه و دو مادر

(۱) گویند در زمان عمر دو نفر زن در باره بچه‌ای ادعای مادری میکردند و هر یک او را بدون آنکه بینه داشته باشند فرزند خود قلمداد مینمودند و چون دیگری نبود که علیه آن دو ادعائی کند لهذا طریق داوری این قضیه بر عمر پوشیده ماند و در این باره از وجود اقدس علی ع استمداد کرد علی ع زنها را خواسته نخست آنها را پند داده و تخویف کرد آنها سخنان آن حضرت را نشنیده گرفته و همچنان بجدال مشغول بودند علی ع دستور داد اهر حاضر کردند زنها پرسیدند اهر برای چه کاری میطلبی فرمود میخواهم بچه را دو نیم کنم و بهر یک از شما نیمی از آن را بدهم یکی ساکت شد دیگری بخدا پناهنده شده عرضه داشت هر گاه کار

بدینجا کشیده من از این بچه گذشتم و او را بدین زن بخشیدم علی ع تصدیق کرده و خدا را به بزرگی یاد نموده فرمود این بچه متعلق به تست و اگر فرزند او بودی مهر مادری او را ساکت نمیگذارد آن زن تصدیق کرده که حق با او و فرزند متعلق باوست. عمر که خود را از ناراحتی در امان یافت برای علی ع دعا کرده و گشایش خواست.

### بچه شش ماهه

(۲) گویند زنی در شش ماهگی بچه او متولد شد او را برای اجرای حد پیش عمر آوردند وی دستور سنگسار او را صادر نمود.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۹۴

علی ع که حضور داشت فرمود اگر این زن با کتاب خدا با تو دشمنی نماید برای احقاق حق خود ترا محکوم خواهد کرد خدا میفرماید وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا «۱» مدت بودن طفل در رحم و از شیر بازگرفتن او سی ماه است و هم میفرماید وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ «۲» مادران، فرزندان خود را در صورتی که بخواهند شیر کامل دهند مدت دو سال حضانت میکنند.

علی ع فرمود از ضمیمه کردن این دو آیه چنین استفاده می شود هنگامی که مادر شیر دادن فرزندش را در ظرف دو سال تکمیل نماید و ماندن فرزند در رحم و از شیر بازگرفتنش بحکم آیه اول سی ماه باشد بایستی مدت حملش شش ماه باشد. عمر باشتباه خود پی برد و او را از بلای رجم رهانید و بدآوری علی ع حکومت کرد و یاران و تابعان پیغمبر ص از آن روز تا بحال بهمین دستور رفتار نموده اند.

### زنی که مجبور بزنا شد

(۱) گویند چند نفر گواه، زنی را پیش عمر آورده و شهادت دادند ما او را در کنار یکی از اقامتگاهها دیدیم با مردی که شوهر او نبوده همخوابی نمود، عمر دستور داد زن زناکار شوهردار را سنگسار نمایند وی سر با آسمان بر آورده عرضه داشت پروردگارا میدانی که من تقصیر کار نمیباشم عمر خشمگین شده گفت با اینکه مرتکب چنین عمل ناشایست شده در عین حال گواهان را هم جرح کرده دروغگو قلمداد مینمائی.

علی ع فرمود زن را از محکمه قضاوت خارج کرده سؤالاتی از او بنمائی شاید بتواند برای کار خود عذری بیاورد حسب الامر ویرا بیرون برده و سؤالات از او کرده پاسخ داد شوهر من شتری داشت من کوزه آبی برداشته و بر آن سوار شدم و همین مرد هم که مرتکب عمل فجیع شد همراه من آمد آب آشامیدنی

(۱) آیه ۱۵ سوره احقاف

(۲) آیه ۲۳۳ سوره بقره

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۹۵

من در راه تمام شد و شتر منم شیرده نبود لیکن شتر او شیرده بود من از او آب طلبیدم امتناع کرد گفت در صورتی بتو آب خواهم داد که مرا بوصول خود برسانی من زیر بار خواسته او نرفته و بالاخره چون خود را در دست هلاک یافتم با کراهت، آب به آب دادم امیر المؤمنین ع از استماع این سخن بشگفت آمده فرمود فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ «۱» کسی که بدون جور و تجاوز مرتکب عمل ناچاری شود گناهی بر او نیست.

عمر از شنیدن بیان علی ع از رجم آن زن در گذشت.

## فصل - ۶۰ نامه ایرانیان علیه عمر

(۱) امیر المؤمنین همواره میکوشید حقیقت داوری و رأی صواب را در میان مردم ابراز بدارد و آنها را براهی که مصالحشان در آنست هدایت فرماید و مفسد ایشان را تدارک نماید زیرا اگر آن جناب دست باین کار نمیزد همواره به بیچارگی گرفتار و پابند آراء نابجا میگرددند و میتوان برای اثبات این موضوع، پیش آمد ذیل را شاهد آورد.

ابو بکر هذلی گوید یکی از علماء ما میگفت همدانیها و اصفهانیها و رازیها و دامغانیها و نهاوندیها بیکدیگر نوشتند پادشاه عرب که دین و کتاب برای تازیان آورده در گذشت و منظورشان رسول اکرم ص بود و پس از او دیگری بسطنت رسید او هم نپائید و هلاک شد و مقصودشان ابو بکر بود و پس از او دیگری بخلافت رسید که عمرش طولانی شد بطوری که شهرهای شما را تحت تسخیر خود در آورد و با شما پیکار نمود و مرادشان عمر بود و بالاخره او از شما دست برنمیدارد تا لشکریان و کارمندان او را که در شهرهای شما

(۱) آیه ۱۶۸ سوره بقره

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۹۶

سکونت گرفته و حل و عقد امور را بدست دارند بیرون کنید و بر او خروج کرده و در شهرهای او با وی بجنگید.

(۱) ایرانیان بر این معنی اتفاق کرده و متعهد شدند مقدمات پیکار با عمر را فراهم سازند این خبر به مسلمانان کوفه رسید و آنان به پسر خطاب اطلاع دادند چون خبر باو رسید سخت ناراحت گردید بمسجد آمده بمنبر رفت حمد و ثنای الهی را بجای آورده گفت ای گروه مهاجر و انصار بدانید شیطان لشکریانی علیه شما گرد آورده و میخواهد بدین وسیله نور خدا را خاموش سازد متوجه باشید ایرانیان مقیم همدان و اصفهان و ری و دامغان و نهاوند که همه یک زبان و یک رنگ و یک دینند متعهد شده و پیمان بسته‌اند تا برادران مسلمان شما را از شهرهای خود خارج سازند و بر شما بشورند و در شهرهای شما با خودتان پیکار نمایند اینک میخواهم با شما مشورت کنم شما عقیده خود را در این خصوص در کمال اختصار برای من بیان کنید زیرا امروز روزی است که هر چه زودتر باید در صدد جلوگیری برآمد که پس از این روزهای دیگر برای صحبت باقی خواهد بود.

طلحه بن عبید الله که از خطیبان قریش بود از جای برخاست حمد و ثنای الهی را بجای آورده گفت ای امیر مؤمنان کارها موافق خرسندی تو ترتیب یافته و روزگاران بکام تو شیرین گردیده و از سرانجام کارها بخوبی باخبری و تجربهای بیشماری نموده و خجسته و پیروزی، با فکر و تدبیر بر سریر خلافت نشستی و همه گونه آزمایش نمودی و اطلاع صحیح بدست آوردی و میدانی که عاقبت قضاء الهی جز با اختیار

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۹۷

پرده از آن گشوده نگردد اکنون با رای خود برای سرکوبی آنها اقدام کن و دست از عقیده خود بردار.

(۱) عمر گفت باز رای خود را بگوئید.

عثمان از جا برخاست حمد و ثنا بجا آورده گفت عقیده من آنست که اهل شام از شام و اهل یمن از یمن و تو هم با مسلمانان مکه و مدینه و مصر و کوفه و بصره حرکت کرده و با تمام مسلمانان به پیکار همه کافران رهسپار شوی زیرا هر گاه عرب نابود شود تو تنها مانده و کسی از تو بهره‌مند نمیشود و پناهی نداری اکنون رای با تو است و از عقیده خود دست بردار.

عثمان نشست عمر گفت دیگری اظهار عقیده کند.

امیر المؤمنین علی ع از جا برخاست حمد و ثنای کاملی بجای آورد و درود بر رسول خدا ص فرستاد سپس علیه گفته عثمان اظهار

عقیده کرد که هر گاه تو شامیها را بسرکوبی دشمنان روانه کنی رومیها که نزدیک آنها هستند زن و بچه‌شان را اسیر میکنند و اگر یمینها را بجنگ دشمن گسیل بداری حیثها بدیشان چیره شوند و خاندانشان را گرفتار سازند و اگر مسلمانان مکه و مدینه را همراه خود ببری اعراب از اطراف و اکناف باین شهر محترم میریزند که در نتیجه نگهداری زن و فرزند اهم از پیکار با دشمن است و اما اینکه از لشکر بیحساب پارسیان بیمناک شده‌ای ما در عهد رسول خدا ص با لشکر زیاد نمیجنگیدیم بلکه بیاری خدا کارزار میکردیم و اما اینکه شنیده‌ای پارسیان به آهنگ تازیان برخاسته خدای متعال از عزیمت آنان بیزارتر از بیزاری تست و او بهتر میتواند قصد و اراده آنها را دگرگون سازد گذشته از اینها

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۹۸

(۱) پارسیان هر گاه ترا به‌بینند میگویند این مرد پای عرب است اگر او را از پای در آوردید عرب را شکست داده و حضور تو در جنگ حرص آنها را زیاد میکند و آنها را بر تو چیره می‌سازد و امداد میکند ایشان را کسی که مددکار ایشان نبوده. در عین حال عقیده من آنست که مردم شام و یمن و کوفه و مکه و مدینه را بحال خود گذارده و به بصریها امر کنی به سه دسته شوند دسته حافظ زن و بچه خود بوده و عده متوجه معاهدان بوده تا از پیمان خود سرپیچی نمایند و دسته سوم هم برای کمک به افراد مسلمانان قیام نمایند. عمر، رای علی ع را پسندید و گفت میخواهم مطابق با همین عقیده رفتار کنم و پیوسته گفته علی ع را تکرار میکرد و از فکر آن جناب و عقیده آن حضرت بشگفت آمده بود.

شیخ مفید بمطالعین کتاب خود خطاب کرده میگوید به‌بینید چگونه در چنین محلی که عقلاء قوم و دانایان گرد آمده بودند فکر علی ع مورد قبول واقع شد و توفیق الهی همه جا شامل حال او بود، و در تمام مشکلات مردم بدو توجه داشته و اندیشه فعلی او بسایر داوریه‌ای او که سران جمعیت را در مانده و همه را بدو نیازمند ساخته اضافه می‌شود در حقیقت این فکر عالی نمونه از معجزات حضرت اوست که پیش از این بدان اشاره کرده و خدا ولی توفیق است.

تا بدینجا بخشی از اخبار مختصری آورده شده که حاکی از داوریه‌ای علی ع در عصر امارت عمر خطاب است و نظیر همین داوریه‌ها در عهد عثمان اتفاق افتاده که ذیلا اشاره می‌شود.

ترجمه الإرشاد، ص: ۱۹۹

## فصل - ۶۱ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان عثمان]

### پیرمرد از کار افتاده

(۱) عامه و خاصه روایت کرده‌اند پیرمردی زنی را به ازدواج خود در آورد زن حامله شد پیرمرد خیال کرد ممکن است باو دست پیدا نکرده باشد و حمل از او نمیشد این پیش آمد بعثمان عرضه شده وی حکومتی نتوانست بکند از زن پرسید آیا بکارت ترا او از بین برده که مقدمات حمل فراهم شود جواب داد خیر عثمان یقین کرد حمل آن زن از طریق دیگر باشد دستور داد حد الهی را بر وی جاری نمایند.

امیر المؤمنین ع فرمود زن در محل معهودش دو سوراخ دارد سوراخی برای حیض و سوراخی برای بول ممکن است در هنگامی که پیرمرد با وی همخوابی کرده منی از مجرای حیض داخل شده و اسباب حمل فراهم گردیده اینک جریان را از پیرمرد بازخواست کنید وی گفت من با این زن همخوابی کرده و منی را در محل معهود ریخته‌ام لیکن نتوانستم منصوریه او را به تصرف در آورم علی ع فرمود حمل و فرزند متعلق باوست و در صورتی که انکار کند باید او را عقوبت کرد.

عثمان با کمال تعجب داوری او را پسندیده و مطابق آن عمل کرد.

## شوهری که بنده زنش گردید

(۲) گویند مردی کنیزی داشته ویرا آبستن کرد سپس از او اعتزال جسته بهمسری بنده‌اش در آورد پس از مرگ او کنیز بملک فرزندش درآمده و آزاد شد و فرزند او شوهرش را در ملک خود در آورد سپس فرزند مرد و آن زن شوهرش را که ملک فرزندش شده بود وارث گردید در این گیرودار پیش عثمان رفته زن میگفت این مرد بنده منست و او ادعا میکرد که این زن زوجه منست و دست از او برنمیدارم.

عثمان بیچاره شده گفت این مسأله مشکلی است.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۰۰

علی ع که حضور داشت فرمود از آن زن پرسید پس از آنکه آن مرد را به ارث خود در آورده آیا آن مرد با وی همخوابی نموده یا خیر؟ گفت خیر از این نمذ کلاهی نیافته.

فرمود اگر میدانستم چنین عملی از او سرزده ویرا سیاست میکردم آنگاه بآن زن خطاب کرد:

برو که او بنده تست و او راهی بتو ندارد اگر بخواهی میتوانی او را در قید رقیبت نگهداری کنی و اگر بخواهی میتوانی او را آزاد کنی و اگر بخواهی میتوانی او را بفروشی همه گونه حق با تست.

## مکاتب زناده

(۱) گویند در عهد عثمان زن مکاتبی که سه چهارم او آزاد شده بود زنا داد عثمان حکم این مسأله را از علی ع پرسید حضرت پاسخ داد بحساب حریت و رقیبت باید او را تازیانه زد.

همین سؤال را از زید بن ثابت نمود گفت بحساب رقیبت باید تازیانه بخورد.

حضرت پرسید چگونه باید بحساب رقیبت تازیانه بخورد با آنکه سه چهارم او آزاد شده و چرا او را بحساب حریت تازیانه نمیزنی با آنکه حریت او بر رقیبت او غلبه دارد.

زید پاسخ داد اگر چنانست که شما میگوئید باید بحساب حریت هم ارث ببرد علی ع فرمود آری چنانست باید بحساب حریت ارث ببرد زید مغلوب شد.

عثمان در عین حالی که فهمید حق با علی ع است اظهار عداوت کرده و بگفته زید رفتار نمود.

و امثال این داوریهها بسیار است که اگر ما بخواهیم همه آنها را در اینجا متعرض شویم کتاب ما بطول می‌انجامد.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۰۱

## فصل - ۶۲ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان خلافت ظاهری خودش]

### مولود دو سر و دو بدن

(۱) در این فصل داوریهای خود علی ع را که پس از قتل عثمان و بیعت با آن حضرت اتفاق افتاده بقدری که کتاب حاضر اجازه میدهد متعرض میشویم.

خبرنگاران میگویند زنی در خانه شوهرش بچه آورد که از کمر بیالا- دارای دو سر و دو بدن بود این خلقت کار را بر کسان او دشوار کرده و نمیدانستند یک آدم است یا دو تا حضور علی ع رفته تا حکم او را از حضرتش بپرسند فرمود هنگامی که میخوابد یکی از آن دو را بیدار کنید اگر هر دو با هم حرکت کردند یک انسانست و اگر یکی بیدار شد و دیگری بخواب ماند دو نفرند و

دو ارث می‌برند.

اصبغ بن نباته گوید هنگامی که شریح در محکمه داوری حضور داشت شخصی آمده گفت ابو امیه مجلس را خلوت کن حاجتی بتو دارم دستور داد مجلس را خلوت کردند تنها مخصوصان او باقی ماندند شریح گفت حاجتت را بیان کن گفت ای ابو امیه من هم آلت مردی دارم و هم آلت زنی داوری تو در باره من چگونه است آیا من مردم یا زن.

شریح گفت در این باره حقیقتی از علی ع شنیده‌ام بگو بدانم از کدام یک از آنها بول میکنی پاسخ داد از هر دو پرسید کدام یک زودتر منقطع می‌شود گفت هر دو باهم. شریح بشگفت آمده ساکت شد.

آن مرد گفت عجیب‌تر از این برای تو بگویم گفت چیست؟

گفت پدرم مرا بخیال آنکه دخترم بهمسری مردی درآورد از او آبستن شدم، بعد کنیزی خریداری

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۰۲

کردم و با وی درآویختم از من آبستن شد.

(۱) شریح که سخت بشگفت درآمده بود دو دست بر هم زده گفت این موضوع از مسائلی است که باید حل آن را بعهدده علی ع گذارد من از حل آن عاجزم شریح و مخصوصان و آن مرد حضور علی ع رفته قصه را بعرض رسانید علی ع خود او را طلبیده قضیه را پرسیده وی اعتراف کرد علی ع پرسید شوهر تو کیست؟

گفت فلائن کس و هم اکنون در شهر است او را حاضر کرده قضیه را سؤال کرد عرض کرد راست می‌گویند علی ع فرمود تو از شکارچی شیر که باین عمل اقدام کرده پرجرات‌تری.

آنگاه به قنبر دستور داد این موجود را بخانه ببر و بگو چهار زن عادل او را برهنه کنند و نخست آلت‌های او را بپوشانند (دلیل بر آنست که همه جا باید اصول عفت و پاکدامنی مراعات شود) آنگاه دنده‌های او را بشمارند.

شوهرش عرضکرد یا علی ع این موجود باندازه حشریست که زن و مرد را راحت نمیگذارد (ممکن است بهر چهار نفر عدول بتازد و بعدالتشان صدمه وارد آورد) دستور داد شروال محکم و سختی باو پوشانیده در خانه بردند و زن‌ها بر او وارد شده دنده‌های او را شماره کردند طرف چپش هفت دنده و طرف راستش هشت ضلع داشت.

فرمود این آفریده مرد است آنگاه دستور داد گیسوان او را چیدند و کلاه و نعلین و عبا بر او پوشانیدند و شوهرش را از او جدا کرد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۰۳

(۱) و هم نقل کرده‌اند هنگامی که این شخص چنین ادعائی کرد علی ع دستور داد دو نفر از عدول مسلمانها حاضر شده در خانه رفتند و او را هم همراه خود برده و فرمود دوتا آئینه برابر یک دیگر نصب کردند و باو دستور داد بطوری که آن دو نفر متوجه نشوند در میان این دو آئینه بایستد و بدنش را لخت نماید و بآن دو نفر دستور داد به آئینه برابر با آلت او نگاه کنند و به‌بینند راست می‌گویند یا ادعای دروغی میکند پس از اثبات ادعای او فرمود تا اضلاع او را بشمارند.

پس از آنکه مردی او محرز شد (مردیت بیازما وانگه زن کن) ادعاء حاملگی او را لغو گذارده و دختر را ملحق باو ساخت.

## جوان پدر کشته

(۲) گویند روزی علی ع وارد مسجد شد تازه جوانی را دید میگریست و مردم اطراف او را گرفته علی ع از گریه و علت آن پرسید پاسخ داد شریح قاضی بطوری که باید و شاید در باره من حکومت نکرد پرسید پیش آمد تو چگونه بوده؟

عرضکرد پدرم همراه این عده‌ای که حاضرند بمسافرت رفت پس از چندی این جماعت برگشتند لیکن پدر من که همراهشان رفته بود مراجعت نمود احوال پدر مرا از ایشان جويا شدم گفتند مرد پرسیدم مالیه او را چه کردید؟ گفتند مالیه از او باقی نماند.

این کشمکش بمحضر شریح عرضه شد شریح آنان را سوگند داد و علیه من قضاوت کرد و دستور داد متعرض آنها نشوم. علی ع بقنبر فرمود آنهایی را که این جوان معرفی میکند گردآور و سران سپاه را حاضر ساز ترجمه الارشاد، ص: ۲۰۴

(۱) آنگاه جلوس فرمود و آن عده را باتفاق جوان پدر مرده بحضور طلبید، پیش آمد را از آن جوان سؤال کرد او بنحوی که عرض کرده دوباره تکرار نمود و میگریست و میگفت یا امیر المؤمنین من این عده را متهم بقتل پدرم میدانم زیرا ایشان با حيله پدرم را بمسافرت بردند و چشم طمع بمالیه او داشتند. حضرت امیر از آن عده قضیه مزبور را بازخواست کرد آنها بطوری که به شریح گفته بودند باطلاع رسانیدند پدر این مرد مرد و مالیه‌ای پس از خود باقی نگذارد.

علی ع بصورت آنان نظری کرده فرمود چه گمان میکنید بخیالتان من از رفتاری که با پدر این جوان نموده‌اید بی‌خبرم اگر چنانست که شما گمان کرده‌اید بایستی بسیار بی‌بضاعت باشم آنگاه دستور داد آنان را از یک دیگر جدا سازند حسب الامر هر یک از آنها را در کنار یکی از ستونهای مسجد برقرار داشتند.

علی ع به عیید الله ابو رافع که آن روز کاتب آن جناب بود فرمود اینجا به نشین سپس یکی از آنها را خوانده فرمود آهسته بگو کدام روز بهمراه پدر این جوان از خانه بیرون رفته و عزم سفر کردید گفت در فلان روز حضرت به عیید الله فرمود بنویس سپس پرسید کدام ماه بود گفت فلان ماه آن را هم نوشت سؤال کرد کدام سال بود گفت فلان سال همه اینها را عیید الله مینوشت پرسید بچه بیماری در گذشت گفت بفلان بیماری پرسید در کدام منزل مرگ او اتفاق افتاد گفت در فلان منزل پرسید چه کسی او را غسل داده و کفن کرد گفت فلانی پرسید کفن او را از چه قرار دادید گفت با فلان پارچه پرسید چه کسی بر او نماز گزارد گفت فلانی پرسید چه کسی او را وارد قبر ساخت گفت فلان کس (۲) و عیید الله تمام اعترافات ویرا مینوشت چون ترجمه الارشاد، ص: ۲۰۵

آن مرد بدفن پدر او اقرار کرد حضرت تکبیری بلند فرمود که همه مسجدیها شنیدند آنگاه دستور داد آن مرد حرکت کرده دیگری را برای استنطاق آوردند تمام آنچه را از اولی پرسیده بود از این شخص هم سؤال کرد او تمام جوابها را مخالف با اولی نقل کرد و عیید الله همه را مینوشت چون سؤالات به انجام آمد حضرت تکبیری گفت که همه اهل مسجد شنیدند آنگاه دستور داد هر دو را از مسجد خارج کرده بطرف زندان ببرند و دم درب زندان نگهدارند. آنگاه مرد سومی را خواسته همان سؤالات را فرمود و جواب بر خلاف شنید تکبیری گفته او را هم دستور داد برفقایش ملحق کنند.

چهارمی که آمد زبانش بلکنه افتاده حضرت او را موعظه و ضمنا تخویف نمود او ناچار اقرار کرد که او و اصحابش پدر جوان را کشته و مالیه‌اش را چپاول کرده و در فلان محل نزدیک کوفه دفن نمودند. حضرت تکبیر فرمود و دستور داد او را بزندان ببرند.

بعد یکی از آن سه نفر را خواسته فرمود خیال میکنی پدر این جوان به اجل خود از دنیا رفته با آنکه او را کشته‌اید پیش آمد پدر این جوانرا براستی بگو و الا ترا نابود خواهم کرد زیرا حقیقت برای من هویدا گردیده او هم مانند رفیقش بقتل آن مرد اقرار کرد آنگاه ما بقی را هم خوانده و همه بکشتن او اقرار نمودند و بدست خود بدام بلا افتادند و متفقا بر قتل و چپاول مالیه او اعتراف نمودند.

سپس فرمان داد آنهایی را که بزندان فرستاده با این عده بمحلی که پولها را پنهان نموده بردند و مالیه مقتول را بیرون آورده بجوان پدر کشته که از دست رفیقان بی‌وفای پدر خود بچنین مصیبتی فراموش

ترجمه الارشاد، ص: ۲۰۶

نشدنی مبتلا گردیده تسلیم نمودند.

(۱) پس از این بچوان خطاب کرد: اکنون که فهمیدی یاران بی وفا با پدر تو چه معامله کردند در باره آنان چه اراده داری یعنی می‌بخشی یا قصاص میکنی عرضکرد من قضاوت آنها را بدست خدای متعال قرار دادم و در دنیا از گناهشان درگذشتم علی ع نیز از قتل آنها درگذشت ولی شدیداً آنان را شکنجه نمود.

شریح که از این داوری عجیب باخبر شد با آنکه خود بسهل‌انگاری تمام کرده عرضکرد این گونه داوری را از کجا نمودید. فرمود هنگامی داود نبی از کنار عده از بچه‌ها که بازی میکردند عبور کرد آنها در هنگام بازی یکی از بچه‌ها را بنام مات الدین صدا زدند او هم بهمین نام پاسخ داد.

داود که اسم بی سابقه شنید در صدد تحقیق برآمده پیش آمد فرمود ای بچه نام تو چیست؟ عرضکرد نام من مات الدین است داود پرسید چه کسی ترا بدین نام نامیده؟ گفت مادرم داود پرسید مادرت کجاست؟

گفت در منزلش. داود گفت ما را بخانه مادرت هدایت کن داود او را از منزل بیرون آورده پرسید ای زن نام این بچه تو چیست؟ گفت مات الدین. داود پرسید چه کسی او را بدین نام نامیده؟ گفت پدرش. داود پرسید علت این نامگذاری چه بوده؟ گفت هنگامی که من باین بچه حامله بودم پدرش همراه عده از رفقاییش بسفر رفت پس از چندی آنان برگشتند و او مراجعت نکرد از آنها علت عدم مراجعتش را پرسیدم گفتند

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۰۷

در راه درگذشت (۱) پرسیدم با این کیفیت آیا وصیتی کرد؟! گفتند آری او می‌گفت ممکن است زن من حامله باشد، و هر گاه فرزند پسر یا دختر بزاید بگوئید نامش را مات الدین بگذارند منم بنا بوصیت او نام فرزندم را مات الدین گذاردم و نخواستم مخالفت با وصیت شوهر کرده باشم.

داود پرسید آیا آن عده را می‌شناسی؟ عرضکرد آری. آنگاه داود و آن زن باتفاق عده درب خانه یک یک آنها رفته و آنان را از منازلشان بیرون آورد چون بمحکمه داود حضور یافتند داود همین حکومت را نموده و قتل را ثابت کرد و مالیه مسروقه را بصاحبش تسلیم کرده فرمود ای زن از امروز به بعد فرزندت را بنام عاش الدین صدا بزنی.

### عاشق حبله‌گر

(۲) گویند زنی عاشق جوانی شد از او طلب وصال کرد جوان حاضر نشد حاجت او را برآورد آن زن که دید تیر آرزویش بههدف مراد نرسید دست از آستین حبله بیرون آورده سپیده تخم مرغ را بجامه خود ریخته و باو آویخته با کمال رسوائی و بی‌عفتی (که خدا هیچ بیچاره را بحبله زن دریده و بی‌عفت گرفتار نکند) او را حضور امیر المؤمنین ع آورده فریاد زد این جوان بمن درآویخته و مرا رسوا کرده آنگاه برای اثبات مدعای خود جامه خود را که سپیده تخم مرغ بر آن ریخته نشان داد و گفت این منی اوست که روی جامه من اثر ننگش را باقی گذارده جوان که آبروی خود را در خطر دید بدست و پا افتاده می‌گریست و در تبرئه خود می‌کوشید و سوگند یاد می‌کرد دامن من از این لوث پاک است.

علی ع به قنبر دستور داد بگو آبی گرم کنند که کاملاً بجوشد سپس آن را بلافاصله حاضر کن چون آب گرم جوشان را آورده دستور داد جامه آن زن را در آن افکندند سپیده‌های تخم مرغ که بحرارت آب رسیدند از جامه کنده شده و در آب بسته شدند فرمود آنها را بدو نفر از کسانی که حضور داشته دادند فرمود

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۰۸

بچشید و بیرون بریزید چون چشیدند احساس کردند که سپیده تخم مرغ است.

علی ع دستور داد جوان را رها کردند و آن زن را بر اثر ادعای نابجائی که کرده تازیانه زدند.



## قضاوت بیسابقه

(۱) ابن ابولیلی می‌گوید هنگامی امیر المؤمنین علی ع قضاوتی کرد که تا پیش از او چنان تقسیم و قضاوتی سابقه نداشت و از کسی ظهور نکرده بود پیش آمد آن بود دو نفر رفیق بمصاحبت یک دیگر بسفر رفتند در یکی از منازل هنگام ظهر سفره خود را پهن کرده یکی از این دو پنج گرده نان و دیگری سه گرده نان داشت هنوز مشغول غذا خوردن نشده مردی حاضر شد او را بخوردن غذا تعارف کرده وی هم رد احسان نمود نشست و با آنها بغذا خوردن مشغول گردید چون از غذا خوردن فارغ شد و خواست برود هشت درهم بآنها داده گفت این مقدار در برابر غذائیت که از شما استفاده نمودم نامبردگان پس از اخذ درهم معدوده به نزاع پرداختند آنکه سه گرده نان داشت گفت باید این هشت درهم میان ما بدو قسمت متساوی تقسیم شود دیگری گفت نه چنین است بلکه باید (بعدد نانهایمان) پنج سهم آن متعلق بمن و سه سهمش از تو باشد در نتیجه، مرافعه خود را بعرض امیر المؤمنین علیه السلام رسانیده و قصه خود را گفته تقاضای داوری نمودند.

علی ع فرمود این موضوع ناچیز است و نزاع در باره چنین کاری شایسته نیست بهتر آنست بصلح برگزار کنید. آنکه سه گرده نان داشت طمع کرده عرض نمود تا کاملاً در این خصوص داوری نفرمائید من راضی نمی‌شوم. علی ع فرمود اینک که می‌خواهی کاملاً- باین موضوع رسیدگی نمایم متوجه باش یک هشتم از آن درهم مال تو و هفت درهم دیگر از رفیق تست نامبرده که دید قضاوت بنفع او تمام نشد تعجب کرده گفت

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۰۹

چگونه ممکن است یک قسمت نصیب من شود و هفت قسمت متعلق باو باشد؟ فرمود مگر تو سه گرده نان نداشتی و رفیق تو پنج گرده گفت آری فرمود سه با پنج که جمع شود حاصل جمعش هشت است و هر گاه حاصل جمع را در سه ضرب نمائیم حاصل ضرب بیست و چهار می‌شود و این حاصل میان سه نفر که تقسیم شود بهر یک هشت بخش میرسد بنا بر این یکی از آن سه هشت متعلق به تست و چون او هشت درهم در عوض طعام بشما داده یکی از آن هشت درهم مال تست و ما بقی متعلق بر رفیق تو. وی که از این حساب دقیق باخبر شد سهم خود را گرفته و هر دو خوشحال از محضر مبارک علی ع بیرون رفتند.

## چاقوکشی

(۱) گویند در عصر علی ع چهار نفر شرابخوردند و در نتیجه مستی بروی یک دیگر چاقو کشیده و همه زخمی شدند پیش آمد ایشان بدادگاه علی ع رسید دستور داد همه را حبس کردند تا پس از افاقه از مستی بحالشان رسیدگی شود تصادفاً دو نفرشان در زندان مردند کسان آنها حضور امیر المؤمنین ع آمده عرضه داشتند باید خونبهای کشتگان ما را از این دو نفر بگیری زیرا این دو نفر اسباب قتل ایشان را فراهم آورده‌اند.

علی ع پرسید از کجا ثابت کردید دو نفر زنده قاتل آن دو نفر مرده‌اند ممکن است آن دو نفر که مرده قاتل یک دیگر باشند. پاسخ دادند ما از این قبیل سخنان بهره نداریم باید بدستور خدا در باره ایشان داوری نمائی فرمود نخست باید به دیه زخم این دو نفر توجه کرد پس از آن دیه مقتولان بعهد هر چهار قبیله است که کسانشان باید پردازند.

این گونه داوری، قضاوت حقی است که جز آن در این مورد شایسته نمی‌باشد زیرا تنها نمی‌توان

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۱۰

بینه علیه قاتل اقامه کرد و نیز بینه هم بر قتل عمدی ممکن نیست بنا بر این حکم قتل خطائی را اثبات نمود.

## غریق فرات

(۱) گویند شش نفر برای شناوری وارد فرات شدند یکی از آنها غرق شد دو نفر از پنج نفر شهادت دادند که آن سه نفر او را غرق کردند و آن سه نفر باقی مانده علیه دو نفر گواهی داد که آنان اسباب غرق او را فراهم کردند. علی ع دستور داد دیه او را بعنوان اخماسی پردازند سه خمس آن متعلق بدو نفریست که شهادت بفرق داده و دو خمس دیگر متوجه سه نفر باقی است آنهم بعنوان شهادت. و چنانچه میدانیم در این داوری، حکومتی از این بهتر و بصواب نزدیکتر نمی باشد.

### وصیت بجزء از مال

(۲) گویند مردی در هنگام وفات جزء از مالش را بدون آنکه معین نماید وصیت کرد پس از مرگ او وارثانش اختلاف کردند زیرا نمیدانستند منظور او چه بوده برای رفع نزاع حضور امیر المؤمنین ع آمده فرمود یک هفتم از مالش را بموجب وصیت او صرف نمائید و این آیه را تلاوت فرمود لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ «۱» دوزخ دارای هفت در است و برای هر دسته از دوزخیها یکی از آن بابها معلوم شده یعنی هر دسته باید از در معینی وارد دوزخ شوند.

### وصیت به سهم

(۳) مردی در هنگام مرگ سهمی از مالیه اش را وصیت نمود و اندازه آن را معلوم نکرد پس از او ورثه اختلاف کردند.

(۱) سوره حجر آیه ۴۴.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۱۱

علی ع دستور داد یک هشتم از مالش را بموجب وصیتش بمورد خود صرف نمایند و این آیه را تلاوت کرد: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ که آنان هشت صنف اند و هر صنفی، سهمی از صدقات دارند.

### وصیت به آزادی بنده قدیمی

(۱) مردی وصیت کرد پس از درگذشت من تمام بنده‌های قدیمی مرا آزاد کنید چون مرد، وصی او ندانست چگونه بصصیت او رفتار کند.

حضور علی ع آمده از وی کمک خواست فرمود هر بنده‌ای را که شش ماه در تحت اختیار داشته آزاد کنید و این آیه را خواند: وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنْزِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ «۱» برای سیر ماه، منازلی برقرار کردیم که چون آنها را طی نمود در پایان بصورت شاخه کهن هلالی شکل درمی آید.

و در محل خود ثابت شده شاخه درخت پس از شش ماه بصورت هلال درمی آید

### نذر روزه

(۲) مردی نذر کرده بود حینی را روزه بگیرد و زمان آن را معین نکرده علی ع باو فرمود باید شش ماه روزه بگیرد و این آیه را خواند تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا «۲» میوه درخت در هر شش ماه باذن پروردگارش داده می شود.

### زن خرما را

(۳) مردی حضور علی ع آمده عرضه داشت مقدار خرما در پیش خود گذاردم همسرم یکی از آنها را برداشت در میان دهان گذارد، بطلاق او سوگند خوردم که آن خرما را نخورد و بیرون نیفکند اکنون چه باید کرد؟

(۱) آیه سوره ۳۹ یس.

(۲) آیه ۳۱ سوره ابراهیم

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۱۲

علی ع فرمود اگر بخواهد از گرفتاری سوگند تو راحت شود نیمی از آن را بخورد و نیمی را بیرون بیفکند.

### شوهری که زنش رازد

(۱) بعرض حضرت علی ع رسانیدند مردی زن آبستنی را زد در نتیجه، علقه (خون بسته در رحم که مقدمه پیدایش فرزند است) که در رحمش بود سقط کرد فرمود باید چهل دینار دیه بدهد و این آیات را خواند وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۱» ما آدمی را از گل صاف و پاکیزه آفریدیم و مبداء آفرینش او از گل بود سپس او را بصورت نطفه در رحم در آوردیم و نطفه را بصورت خون بسته و خون بسته را بشکل گوشت جویده و آن را تبدیل به استخوان و بر روی استخوان، پوست پوشیدیم و پس از این بصورت آفریده تازه ایجاد کردیم پس خدا از ما سوای خود برتر و او بهترین آفریدگار است. آنگاه فرمود برای نطفه هر گاه سقط شود بیست دینار علقه چهل دینار مضغه شصت دینار، استخوان قبل از استحکام هشتاد دینار و صورت بیروح صد دینار و با روح هزار دینار دیه باید داده شود تا بدینجا بخشی از داوریهای بیسابقه و احکام غریبه او را که دیگران موفق نشده و عامه و خاصه بدانها پی نبرده و اگر کسی هم در اسلام بدانها حکومت نموده از حضرت او اخذ کرده، آوردیم.

و به همه این داوریه‌ها خاندان او نیز عمل کرده و اگر کسی در حقیقت و درستی آنها سخنی نابجا

(۱) آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره مؤمنون

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۱۳

بگوید از راه حق و حقیقت منحرف گردیده.

و همین اندازه داوریه‌های علی که بصورت اختصار آورده شده کافی برای مقصود ماست.

### باب سوم پاره از سخنان او

#### اشاره

(۱) از جمله سخنان او در باره معرفت و یکتائی خدا و اینکه او شبیه بخلق خود نمی‌باشد و عادل بودن جناب کبریائی او و انواع حکمت‌های الهی و دلایل بر ذات باری او اینست که صالح بن کیسان گفت علی ع در باره واداشتن مردم بمعرفت خدا و یکتائی او فرموده نخستین پایه بندگی خداشناسائی و ریشه شناسائی او یکتائی او و روش یکتائی او بی‌مانندی اوست.

او برتر از آنست که صفتها در او جاگیرند زیرا خردها گواهند هر کسی که صفتها در او جاگیرند ساخته شده است و نیز آنها

گواهند که او سازنده است و ساخته شده دست دیگری نمی‌باشد ساخته‌های او رهبر بسوی اویند و با خرد پی به شناسائی او برده می‌شود و با دیدن نشانهای او، حجت او ثابت می‌گردد آفریده‌اش را دلیل برای بودن خود قرار داد و بدین وسیله ربوبیت خود را هویدا ساخت و نمودار کرد که او یکتای بی‌همتا است قدیم است و انباز ندارد و کسی در پروردگاری او شریک نمی‌باشد و چون او میان چیزهای ناسازگار ناسازگاری داده نمودار می‌شود برای خود ضدی ندارد و چون میان چیزهای نزدیک بهم نزدیکی برقرار ساخته هویدا است که خود قرینی ندارد.

و بالاخره در این خصوص فرمایشی طولانی فرموده که اگر بخواهیم همه آن را بیان کنیم با اختصار

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۱۴

کتاب ما سازگار نیست.

(۱) و از سخنان علی ع در باره بی‌مانندی خدا یکی اینست که شعبی می‌گوید مردی در حضور علی ع به این طریق سوگند یاد کرد و الذی احتجب بسبع طباق سوگند بکسی که در هفت طبقه آسمان در حجاب است حضرت امیر ع با تازیانه باو زده فرمود وای بر تو خدای متعال برتر از اینست که در چیزی پنهان یا امری از او پنهان بماند منزله است خدائی که مکان ویژه ندارد و چیزی در زمین و آسمان بر او پوشیده نمی‌باشد آن مرد عرضکرد اکنون میفرمائی کفارہ قسم بدهم فرمود نه زیرا تو بخدا سوگند یاد نکردی تا کفارہ بدهی بلکه بغیر خدا سوگند خوردی.

ناقلان اخبار روایت کرده‌اند مردی حضور علی ع آمد پرسید در هنگامی که به عبادت خدا پرداخته او را دیده فرمود خدائی را که ندیده‌ام بندگی ننموده‌ام پرسید هنگامی که او را دیدی بچه کیفیتی مشاهده کردی فرمود وای بر تو چشمهای سر نمی‌توانند او را مشاهده کنند بلکه دیدگان دلها با ایمانهای حقیقی خود او را می‌بینند.

خدا را از نشانهای بی‌اندازه او میتوان شناخت و او بدانها موصوف است او را نمیتوان با ما سوای خود برابر کرد و حواس ظاهری و باطن از درک او در مانده‌اند.

آن مرد بازگشت و می‌گفت خدا میداند رسالت خود را در چه خانواده بوجود آورد این حدیث دلیل است بر آنکه خدا را با چشم ظاهری نمیتوان دید.

(۲) پس از آنکه علی ع از پیکار صفین برگشت مردی حضور او رسیده پرسید آیا این جنگی که میان

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۱۵

ما و دشمنان ما اتفاق افتاد بقضا و قدر خداست یا خیر؟ فرمود بهیچ فراز و نشیبی نمیگذرید جز اینکه دست قضا و قدر الهی در آن تصرف و تسلط دارد.

او گفت بنا بر این مشقتی را که متحمل شده‌ام در نزد خدا احتساب می‌نمایم.

فرمود برای چه؟

عرضکرد هنگامی که قضا و قدر ما را بکاری هدایت نماید فرمانبرداری ما ثوابی و نافرمانیمان نیز عقابی ندارد.

فرمود خیال کرده این قضا و قدر حتمی است نه چنین است زیرا اعتقاد باینکه قضا و قدر لازمی است عقیده بت پرستان و پیروان شیطان و دشمنان خدای رحمان و قدریهای این امت و مجوسیانست خدای منان مردم را در کارها مخیر گردانیده و از عقاب خود که نتیجه نهی اوست ترسانیده و تکلیف اندک به ایشان نموده و آنها را مجبور نکرده تا از او با کراهت اطاعت نمایند و بر او غالب نگردیده‌اند تا مغلوب شده و معصیت او نمایند و آسمان و زمین و آنچه در آنهاست بی‌ثمر نیافریده، خلاف این حقایق عقیده مردم کافر است و وای بر ایشان از عذاب جهنم.

آن مرد پرسید قضا و قدر چیست؟ فرمود امر بفرمانبرداری و نهی از نافرمانی و آمادگی برای کار نیک و دست برداشتن از کار بد و

یاری بقریت او و خواری معصیت کاران او و وعد و وعید و ترغیب به کارهای پسندیده و دوری دادن از کارهای ناپسند و بالاخره تمام اینها قضا و قدر خداست که در افعال و اعمال ما جریان دارد و بجز از اینها نباید پابند شد و خیال کرد که اعمال را نابود می‌سازد.

آن مرد خوشحال شده فرمود خدا درب گشایش را بروی تو بگشاید چنانچه مرا از بیچارگی

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۱۶

نجات بخشیدی و این دو شعر را قرائت کرد.

تو پیشوائی هستی که ما فردای قیامت بر اثر فرمانبرداری از تو از خدای بخشنده آرزوی مغفرت داریم.

آنچه از امور دینی بر ما پوشیده مانده آشکار ساختی خدای در برابر این احسانی که بما فرمودی بتو احسان فرماید.

این حدیث معنی عدل و نفی جبر را توضیح می‌دهد و معلوم می‌کند افعال خدا بی حکمت نبوده و عبث نمیباشد.

## فصل - استایش از دانشمندان

(۱) گفتار علی ع در ستایش دانشمندان و اصناف مردم و برتری و یادگیری علم و حکمت.

کمیل بن زیاد گفت روزی در مسجد، علی ع دست مرا گرفته از مسجد بیرون رفته وارد صحرا شدیم آهی کشیده فرمود.

ای کمیل این دلها مانند ظرفهائیست بهترین آنها دلی است که آنچه بدو افاضه می‌شود بهتر نگهداری کند، اینک آنچه می‌گویم

بخاطر سپار مردم بسه دسته‌اند عالم ربانی (که بدست پروردگار تربیت شده) و شاگردی که در صراط رهائی خود و دیگران

درآمده و همج رعاع (مگسهای خورده) که همراه گله گوسفندان از این طرف بآن طرف حرکت میکنند و بالاخره مردم نادان) که

در پی هر آوازی می‌افتند و

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۱۷

هر بادی که بوزد بدنبال آن می‌جهند از نور خورشید علم بهره نبرده و به پایه استواری پناهنده نگردیده‌اند.

(۱) ای کمیل، دانش از مال بهتر است برای اینکه علم نگهدار تو و تو حافظ ثروتی، مالیه با بخشش بدیگران می‌کاهد و دانش از

آموختن بدیگران رو بفرونی می‌گذارد.

ای کمیل، محبت بعلم و دانش، دینی است که مردم باید متدین به آن شوند و تا وقتی که در حیاتند بدین وسیله طاعت آنها بحد

کمال رسد و پس از درگذشتش بهترین آثار جاویدان او برقرار ماند دانش حاکم است و مال محکوم.

ای کمیل مالداران با آنکه زنده‌اند در حقیقت مردگانند لیکن دانشمندان تا روزگار باقی است پابرجایند کالبدشان مفقود است

لیکن حقیقتشان در دلهای دیگران موجود است بار دیگر آه دردناکی کشید و اشاره بسینه مملو از حکمت و معرفت خود نموده

گفت اینجا مخزن علم و کمال و دریای مالامال از معارف و حکم است اگر کسی را بیابم کلید این گنج گرانبها و پر ارزش را بدو

میسپارم هیئات بچنین شخصی دست پیدا نمی‌نمایم.

آری بشخصی دسترسی پیدا میکنم که آدمی فهمیده است لیکن مورد اطمینان نمیباشد زیرا اصول دینی و قواعد الهی را برای بکار

بردن امور دنیوی فرامی‌گیرد و ادله الهی را می‌آموزد تا بر اولیاء او دست یابد و نعمتهای الهی را علیه کتاب او بکار میرسد.

و بدیگری میرسم در برابر حکمت و مصلحت مطیع و منقاد است ولی در این راه بینائی ندارد و نخستین شبهه‌ای که در دل او بیفتد

بزودی غبار شک سراسر قلب او را فرامی‌گیرد.

بدانید بهیچ یک از این دو دسته نمیتوان اطمینان کرد.

زیرا کسانی که با حرص تمام به لذتهای دنیوی پرداخته و با کمال انقیاد در برابر شهوت از خود بیخود شده و آدمهائی که به گرد

آوردن سرمایه دنیوی و ذخیره کردن مالیه سرگرم شده شایسته نمیباشند سمت رهبری مردم را داشته باشند و اینان ب حیوانات پرواری شبیهند.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۱۸

(۱) هنگامی که کار بدینجا رسید و حاملی برای علم نبود عالم که مرد علم هم میمیرد آری در عین حال زمین خالی از حجت نمیباشد یا حجت ظاهری است که همه او را می بینند و یا بیمناک و مخفی از مردمانست تا ادله محکم الهی و بینات او از بین نرود. لیکن کجایند این عده که فخر عالمند ایشان معدودند و عظیم القدر و خدای متعال ببرکت ایشان حجت‌های خود را حفظ میکند تا امثال ایشان بوجود آیند و اصول حقایق و معارف الهی را در سرزمین دل‌های مانند خودشان بودیعه گذارند.

اینان علاوه بر آنکه حقایق ایمان سراپای وجودشان را فرا گرفته علم و دانش هم از همه طرف بآنها روی آورده و یقین واقعی پیدا کرده و در برابر سختی‌ها که دیگران زیر بار نمیروند آنان با آغوش باز استقبال نموده و از آنچه مردم جاهل میهراسند آنان بدو الفت گرفته با کالبد‌های خود با دنیا مصاحبت میکنند و ارواحشان بعالم بالا آویخته است اینان خلیفه‌های خدا در زمینند که مردم را بدین او دعوت میکنند و حجت‌های خدا بر بندگان او هستند.

این بار نیز آه سردی کشید و اظهار داشت چقدر مایلم آنان را به بینم و شوق دیدارشان را دارم. آنگاه دست از دست من برداشت و فرمود هر کجا میخواهی برو.

## فصل - ۲ توصیف دانشمندان

(۲) از سخنان آن حضرت که مردم را بمعرفت خود میخواند و فضل خویش را ابراز میکرد و ضمناً به صفت دانشمندان و طرزی که باید متعلم بدان رفتار کند اشاره می نماید این موضوعات را علماء اخبار در

ترجمه الارشاد، ص: ۲۱۹

خطبه که از آن جناب بیادگار مانده روایت کرده‌اند و ما آغاز آن را تا بدینجا ترک گفته و از آن به بعد را ذکر مینمائیم ستایش خدا را که ما را از راه گمراهی بصراط هدایت رهبری فرمود و از کوری نجات داد و نعمت اسلام را بر ما منت نهاد و پیمبری را در میان ما مقرر فرمود و ما را از نجیبان آفریدگان خود قرار داد و پیشینیان ما را بسمت پیمبری مفتخر داشت و ما را بهترین امتی آفرید و از میان مردم برگزید تا امر بمعروف و نهی از منکر نمائیم و به بندگی او پردازیم و چیزی را انباز او نگیریم و جز او را دوست خود ندانیم ما گواهان خدا و رسول خدا گواه بر ماست شفاعت مردم بدست ماست و هر کسی را شفاعت کنیم پذیرفته می شود دعا میکنیم تیر دعاء ما بههدف اجابت میرسد و هر کسی مشمول دعاء ما باشد گناهان او بخشیده می شود خدا ما را از پلیدی پاک و پاکیزه ساخته و ما دوستی جز او برای خود انتخاب نمیکنیم.

ای مردم از نیکوکاری و پرهیزکاری تعقیب نمائید و به گناه و دشمنی پردازید و از خدا بیمناک باشید که او تعالی گناهکاران را سخت عقاب میفرماید.

ای مردم من پسر عموی پیمبر شما هستم و از همه شما بخدا و رسول شایسته ترم اینک تا وقت باقی است از فرصت استفاده کنید و هر چه میخواهید از من پرسید و چنان بدانید بدین زودی درب علم بروی شما مسدود میگردد و هیچ عالمی از این جهان رخت بر نمی بندد مگر اینکه برخی از دانشش که کسی نتوانسته از او فرا بگیرد با وی بقبر پنهان میگردد و همانا دانشمندان در میان مردمان مانند ماه شب چهارده‌اند که سایر ستارگان هم از نور او بهره مند میگردند.

هر چقدر میتوانید از نور علم و دانش استضائه کنید و در صدد تحصیل آن بکوشید و متوجه باشید و از دانش بجهت بدست آوردن چهار خصلت تعقیب نمائید یکی آنکه دانش فرامگیرید که در برابر دانشمندان

ترجمه الارشاد، ص: ۲۲۰

خودفروشی؟؟؟ نمائید دوم با مردم نادان مجادله کنید سوم در مجالس خودنمائی کرده متکلم وحده باشید چهارم مردم را بخود متوجه سازید و از این راه کسب شهرت نمائید.

فردای قیامت عالم و جاهل از نظر عقوبت برابر نمیباشند عذاب عالم سختتر از جاهل است.

خدای متعال ما و شما را از آنچه فراداده بهره‌مند سازد و دانش ما را خالص برای خود قرار دهد و دعاء ما را اجابت کند که او شنوا و اجابت کننده است.

### فصل - ۳ رویه استاد و شاگرد

(۱) حارث اعور گفت علی ع میفرمود: حق عالم آنست که از وی زیاد پرسش نکنند و در پاسخ به تندی جواب نگویند و هنگامی که کسالت دارد اصرار بر جواب نداشته باشد و چون از جا برخاست جامه او را نکشند و با دست بطرف او اشاره نکنند سرّی را در پیش او افشا نکنند و در حضور او از کسی غیبت ننمایند و از او بلحاظ اینکه حافظ ناموس الهی است احترام گذارند.

شاگرد باید در برابر استاد بنشیند و از مصاحبت طولانی او خسته نشود و چون او را در میان عده مشاهده کند نخست سلام و احترام عمومی بجا آورده و از او بخصوص احترام نموده سلام کند و در غیبت و حضور از وی نگهداری نماید و حق او را مراعات کند. زیرا شخص دانشمند از روزه دار پارسا که مجاهد در راه خدا باشد اجر و مزدش بالاتر است.

چون عالمی بمیرد رخنه در اسلام بیفتد که چیزی بجز از جانشین صالح او نمیتواند آن رخنه را مسدود بسازد.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۲۱

برای طالب علم فرشتگان استغفار می نمایند و تمام موجودات آسمان و زمین برای او دعا میکنند.

### فصل - ۴ سخنی با بدعت گذاران

(۱) از سخنان او که با مبتدعان و آنان که در باره امور دینی بفکر خود سخن گفته و از راه اهل حق منحرف گردیده‌اند فرموده. سنی و شیعه گفتار او را در باره نامبردگان چنین روایت کرده‌اند:

سپاس برای خدا و درود او بر پیمبر بزرگوارش اما بعد آنچه میگویم ذمه خود را در گرو آن قرار داده و خود کفیل صحت آنم که کشته هیچ قومی بر اثر داشتن تقوی نخشکیده و ریشه هیچ گیاهی بی آب نمانده. هر کس بقدر و منزلت خود پی ببرد از همه خیرات بهره‌مند گردیده و جهل و نادانی برای بیچارگی هر فردی که قدر خود را نداند کافی است و مبعوضترین همه افراد کسی است که خدا او را به خود وا گذاشته باشد و از راه حق و حقیقت بکوره راه ضلالت توجه کرده و بگفتار بدعت آمیز خرسند است روزه میگیرد و نماز میخواند و او در واقع راه آزمایش و عبرت برای دیگرانست از طریق پیشینیان خود گمراه گردیده و گمراه میکند کسی که باو اقتدا نماید بزه کاریهای دیگران را بدوش خود میکشد و خود در گرو خطا کاریهای خویش است نادانی را برای خود پیشه نموده و در میان جاهلان بسر میرود و از تاریکی سرانجام خود غافل است و از راه هدایت کور و نابینا، آنها که شبیه بانسانند ویرا دانشمند مپندارند و هیچ روزی با کمال راحتی سر از بالش خواب برنمیدارد، بامداد در صدد جمع آوری چیزهای

ترجمه الارشاد، ص: ۲۲۲

بسیاری برمی آید که اندک آن از بسیارش بهتر است و پیوسته در این اندیشه است تا خود را از این آب گندیده سیراب سازد و چیزهای نالایق و نامناسب بدست آورد.

(۱) بر مسند حکومت می نشیند و ضمانت میکند که خرابکاریهای دیگران را اصلاح کند و فکر نمیکند دیگری هم خواهد آمد که

احکام ناشایست او را نقض نماید و اگر یکی از امور مبهمه برای او پیش آمد کرد برای رفع آن از آراء باطل خود استمداد میجوید و رأی قطعی صادر میکند.

و این بینوا لباسهای شبهه‌ناک نازکتر از تار عنکبوت را پوشیده و نمیداند خطا کرده یا صواب و خیال نمیکند علاوه بر رویه او رویه دیگری هم وجود داشته باشد و اگر هنگامی چیزی را با چیزی مقایسه کند رأی خود را صحیح دانسته و آن را تکذیب نمی‌نماید و اگر موضوعی بر او پوشیده بماند کتمان میکند و در آن باره سخنی نمیگوید زیرا میدانند که جاهل است و به نقص و بیچارگی خود پی برده در عین حال باز اظهار نکرده تا دیگران از نادانی او باخبر نشوند.

آنگاه برای پیش بردن غرض خود در کاری که اطلاعی ندارد اقدام میکند و او در حقیقت در تاریکیهای جهل و نادانی وارد می‌شود و همه گونه شبهات را بدوش خویش میکشد و برگها و خارهای جهل و نفاق را از درخت بی‌ایمانی خود سر راه بیچارگان میریزد و از آنچه نمیداند پوزش نمیخواهد و به سادگی تسلیم دست علم و دانش نمیشود و در اثبات مسائل دلیلهای دندان‌شکنی ندارد که بتواند از این راه حظی ببرد و بدیگران هم بهره بدهد روایات را مانند بادیکه برگهای خشک را باطراف پراکنده میسازد در محل و نامحل بکار میرود و چنان در این رویه میکوشد که ارثها از او بگریه درمی‌آیند و خونها ناله میزنند و فرج حرام را حلال و حلال را حرام میسازد و بالاخره از آنچه میگوید حیا نمیکند و از کوتاهی و تقصیر خود پشیمان نمیشود.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۲۳

(۱) ای مردم تا میتوانید از فرمان حق پیروی نمائید و معرفت در باره کسی پیدا کنید که جهل او مایه پوزش و عذرخواهی شما نیست زیرا علمی که به حضرت آدم ع افاضه شد و همه پیمبران بدان برتری یافتند همه آنها به پیمبر شما و از او بخاندانش رسید اینک چگونه شده شما را به بیانهای سرگردانی هدایت میکنند ای زاده کسانی که با سفینه نوح نجات یافته‌اید چنین سفینه هم در میان شما موجود است در آن درآئید و همچنان که سوارگان آن کشتی از غرقاب دریا و گرداب بلا- نجات یافتند سوارگان و متوسلان باین کشتی هم از بدبختی و گمراهی دنیا و عذاب آخرت رهائی پیدا می‌کنند و من خود بتمام معنی در گرو او هستم که ویرا از بیچارگی برهانم و در عین حال مردم را برای نجاتشان مجبور نمی‌کنم لیکن می‌گویم بدا بحال کسی که تخلف کند و تفو بر آن شخصی که قدم مخالفت بردارد.

آیا فراموش کرده‌اید از گفتار رسول خدا ص که در حجة الوداع در باره خاندان خود فرمود من از میان شما کوچ می‌کنم و دو یادگار گرانبها پس از خود بجا می‌گذارم که تا وقتی دست بدامنشان افکنده باشید هیچ گاه گمراه نشوید یکی کتاب خدا قرآن و دیگر خاندان منست و این دو از یک دیگر جدا نشوند و همواره پشت به پشت یک دیگر باشند تا کنار حوض کوثر مرا دریابند اکنون متوجه باشید پس از من چگونه با ایشان معامله خواهید کرد بدانید دوستی ایشان آب خوشگوار آشامیدنی است و مخالفتشان آب شور و تلخ غیر قابل استفاده و دور افکنندنی است.

## فصل - ۵ معرفی از دنیا

(۲) گفتار علی ع در باره دنیا و دوری دادن از آن.

اما بعد همانا حکایت دنیا حکایت مار خوش خط و خالیست که هر گاه بدن آن را دست کشند نرم و لطیف

ترجمه الارشاد، ص: ۲۲۴

است لیکن زهر درونی آن کشنده و کثیف اینک از شگفتیهای دنیا در حذر باش و از امور مربوط بآن کمتر استفاده نما، و بهر اندازه که مایل بدنیاستی بیشتر از آن از وی دوری کن زیرا دنیا دار چنان که به سرور و نشاط آن خرسند است هدف تیره‌های گرفتاری آن نیز هست.



## فصل - ۶ توشه آخرت

(۱) گفتار علی ع در باره بدست آوردن توشه آخرت و آمادگی برای ملاقات حضرت باری تعالی و وادار کردن مردم را بکارهای شایسته.

نقله اخبار روایت کرده‌اند علی ع در همه شب که مردم رختخواب راحتی می‌افکندند با صدای بلند که همه مسجدیها و اطراف آن میشنیدند میفرمود:

ای مردم زاد و توشه آخرت را پیش از آنکه منادی مرگ ندا دهد گرد آورید و از اقامه در دنیا بکاهید و زاد و توشه شایسته‌ای برای خود تحصیل نمائید زیرا عقبه دشوار و منزلهای هولناکی در پیش دارید که ناگزیر باید از آنها عبور کنید و توقف نمائید اینک یا اینست که رحمت خدا شامل حال شما شده و از در- ماندگی آنجا رهائی پیدا میکنید و یا بهلاکت جبران ناپذیری گرفتار میشوید ای وای چقدر مایه افسوس و تا چه حد باید متأثر بود برای کسی که عمرش را بغفلت میگذراند و علیه او تمام میگردد و روزگار او را به بیچارگی می‌افکند.

خدا ما و شما را از آنها قرار دهد که از نعمتهای ناپایدار دنیا خرسند نمیگردند و پس از مرگ به گرفتاری مبتلا نمیشوند زیرا ما برحمت و لطف او بوجد آمدیم و برای دیدار رحمت او بحضرت او میگرائیم و خیر و خوشی در دست اوست و جناب الهی او بر همه چیز تواناست.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۲۵

## فصل - ۷ کناره‌گیری از دنیا

(۱) گفتار علی ع در انزوای از دنیا و توجه دادن به امور مربوط به آخرت.

ای پسر آدم تمام هم و غم خود را بروزی که در آن بکار میردازی مصروف مساز که اگر از دست تو برود از جهت تو نبوده زیرا همه روز خدای متعال روزی ترا عنایت میفرماید و هر گاه مالیه‌ای اضافه بر خوراک روزانه خود گرد کنی نصیب تو نشده بلکه باید برای دیگری نگهداری نمائی و بالاخره زحمت دنیوی آن از تو و حظش از دیگران و حساب طولانی روز قیامت هم بعهد تو باشد اکنون تا میتوانی، ثروت دنیوی خود را در محل مربوط بخودش بکار بند و برای روزی که در پیش داری زاد و توشه آماده کن زیرا سفر آخرت، دور و وعده گاه روز قیامت، و منزلگاه بهشت یا دوزخ است.

## فصل - ۸ اعلام بمردم

(۲) از گفتار او آنچه در میان دانشمندان و روشن ضمیران اشتها دارد: اما بعد ای مردم همانا دنیا بشما پشت کرد و اعلام وداع نمود و آخرت روی آورد و شما را از نعمتهای پایدار خود خبر داد بدانید امروز شما روز میدان و تمرین و فردا روز مسابقه دویدن شماست هر که در این مسابقه پیش افتاد اگر نیکوکار بوده به بهشت درآید و اگر بدکار بوده بدوزخ افتد بدانید شما در روزگارهایی واقع شده‌اید که همه گونه اسباب مهلت برای شما مهیاست و پس از آن مرگی است که هر چه بیشتر شما را بسوی خود میخواند اینک کسی که کارهای خود را برای خدا انجام داده باشد آرزوی دنیوی او بوی زیانی نمیرساند و کسی که

ترجمه الارشاد، ص: ۲۲۶

در هنگام مهلت تنبلی کرده و پیش از مرگ عمل مفید بحال خود انجام نداده باشد زیانکار شده و آرزوی او مضر بحال او خواهد بود بدانید ناچار باید با رغبت بسوی حق کار کنید و از سرانجام سخت خود بهراسید اگر درب شادی بروی شما گشوده شود از خدا

سپاسگزاری نمائید و ترس خود را جبران کنید و اگر بیمناک شوید بیاد خدا بیفتید و رغبت بثواب او پیدا کنید.

زیرا خدا به نیکوکاران وعده نیکو داده و به سپاسگزاران وعده افزایش نعمت و هیچ کسبی بهتر از آن کسب نیست که برای روز قیامت خود اندوخته‌هایی داشته باشید همان روزی که گناهان بزرگ یکی پس از دیگری نمودار و راحتیهای خیالی دنیا از همه طرف از آنان سلب شده و من آسایشی بهتر از جنت سراغ ندارم با آنکه می‌بینیم خواهان آن خوابست و گرفتاری دشوارتری از دوزخ خبر ندارم با آنکه فراری از آن در خوابست.

بدانید کسی که یقین بحال او نفعی نداشته باشد، شک و شبهه بحال او زیان خواهد داشت و کسی که خرد حاضر او نتیجه برای او بدست ندهد آن عقلی که در آرزوی آنست درمانده‌تر از آنست که بحال او فایده داشته باشد بدانید شما را بکوچ کردن از این دنیا خوانده و برای تحصیل زاد و توشه دستور داده و دو موضوع است که از امور دیگر زیانش بحال شما بیشتر و خوف من از آنها بحال شما زیادتر است یکی پیروی از هوای نفسانی و دیگر آرزوی طولانی زیرا پیروی هوای نفس آدمی را از راه حق باز میدارد و آرزوی طولانی آخرت را از یاد میبرد بدانید که دنیا بار می‌بندد و بشما پشت میکند و آخرت بشما روی می‌آورد و هر دو خواستارانی دارند بنا بر این کاری کنید تا از خواستاران آخرت باشید و از خواهندگان دنیا بشمار نیائید زیرا امروز روز عمل است و حسابی در کار نمیباشد و فردا هنگام حساب است و عملی وجود ندارد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۲۷

## فصل - ۹ یاران نیکوکار

(۱) گفتار علی در باره یاران نیکوکار و زاهد.

صعصع بن صوحان عبدی گفت روزی علی ع نماز صبح را بجماعت بجا آورد چون سلام نماز داد رو بقبله بدون اینکه بطرف راست و چپ التفاتی کرده باشد تا آفتاب بدیوارهای مسجد کوفه تابد بدگر خدایا پروردگارا از آنکه از راز و نیاز فارغ شد بما توجه کرده فرمود در زمان دوست باوفای خود رسول خدا ص عده‌ای را دیده‌ام که شب را تا صبح بعبادت بسر میبردند. بامداد با رنگ زرد و گردآلود که بر پیشانی‌شان از زیادی سجده مانند اثر زانوی بز ظاهر بود نمودار میگردیدند و چون ذکر مرگ بمیان می‌آمد مانند درختی که در وزش باد می‌لرزد بلرزه می‌آمدند و آنقدر میگریستند که جامه‌هایشان تر میشد. آنگاه از جا برمیخاست و بمردم توجهی کرده میفرمود گوئیا این مردم غافل‌اند.

## فصل - ۱۰ شیعه با اخلاص

(۲) گفتار علی ع در باره شیعه با اخلاص.

شب ماهتابی علی ع از مسجد بیرون آمد بطرف جنبانه آهنگ نمود عده که در عقب آن حضرت می‌آمدند بوی نزدیک شدن علی ع ایستاد پرسید شما کیستید؟ عرض کردند ما شیعیان شمائیم علی ع با فراست منحصر بخودش بآنها نگریسته فرمود اگر راستی شما شیعه من هستید چگونه نشانه شیعه در

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۲۸

شما نمینگریم و سیمای شیعه ندارید پرسیدند سیمای شیعه چه نشانه‌ای دارد؟ فرمود شیعیان ما کسانی هستند که صورت‌هایشان از بیدار خوابی شب زرد شده و دیدگان‌شان از گریه ناتوان گردیده و پشت‌هایشان از قیام بعبادت خمیده و شکم‌شان از گرسنگی روزه به پشت چسبیده و از کثرت دعا و تضرع پوست و استخوان‌شان مانده و گرد و غبار خشوع کنندگان بر صورت‌هایشان نشسته.

**فصل - ۱۱ بیاد مرگ**

(۱) گفتار علی ع در باره مرگ و یاد آن.

مرگ، طلبکار سریعی است و از کسی در نمی ماند و کسی نمیتواند از چنگال آن فرار کند اینک خود را برای مرگ آماده سازید و از ملاقات با آن خودداری نکنید زیرا با هیچ وسیله ممکن نیست از دست آن فرار کرد شما اگر کشته نشوید میمیرید سوگند بخدائی که جان علی ع در دست اوست اگر هزار ضربت شمشیر بسر انسانی وارد بیاید آسانتر از آنست که در رختخواب خود جان تسلیم کند.

ای مردم شما هدفهائی هستید که کمانهای مرگ بسوی شما کشیده می شود و مالهای شما بتاراج مصیبتها داده می شود هر غذائی که میخورید همراه با اندوههاست و هر گونه آبی که می آشامید آلوده با گرفتاریها خدا گواه است هر نعمتی که بدست شما بیاید و موجبات نشاط شما را فراهم سازد بلافاصله بفراق دیگری مبتلا میگردد.

ای مردم ما و شما برای بقا آفریده شده ایم نه برای فنا و نابودی لیکن باید بدانید از خانه

ترجمه الارشاد، ص: ۲۲۹

بخانه دیگر کوچ می نمائید بنا بر این زاد و توشه خانه ای که باید بجانب آن حرکت کنید و جاوید باشید فراهم سازید.

**فصل - ۱۲ گفتار در باره معرفت خود**

(۱) گفتار علی ع که مردم را بجانب خود میخواند و فضیلت و حقانیت خود را آشکار میسازد و ضمنا اشاره هم به ستمگران خود میکند.

این گفتار را علی ع پس از قتل عثمان که مردم با وی بیعت کردند عنوان نموده و شیعه و سنی و ابو عبیده معمر بن مثنی که سنیها نیز روایت او را میپذیرند نقل نموده اند.

هیچ کسی باقی نمی ماند مگر اینکه یا متوجه به بهشت است و یا بدوزخ پیشاپیش او، یا ساعی کوشاست و یا طلبکار امیدوار و یا مقصری که سرانجامش دوزخ است اینها که شمرده شد سه دسته اند و دوی دیگر فرشته ای که همراه ویند و پیمبری که خدا او را در دست قدرت خود دارد و برای اینها فرد ششمی وجود ندارد کسی که ادعائی کند هلاک شده و کسی که براست و چپ توجه نماید گمراه گردیده حد وسط میان آن دو جاده مستقیمی است که قرآن و سنت و آثار نبوت بطرف آن متوجه اند.

این امت بدو قسم دارو، تازیانه و شمشیر بهبودی میباند و در این خصوص از امام خود مرافقت و ملاطفتی آرزومند نباشید و خود را اصلاح کنید و توجه نمائید از حق رو گردان نشوید که بهلاکت می - افتد کارهائی مربوط بشماست که نزد من نمیتوانید بهیچ وجه پوزشی بیاورید که اگر بخواهم یک یک آن را برای شما نقل میکنم لیکن میگویم خدای متعال از کرده های گذشته عفو فرموده.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۳۰

(۱) دو نفر پیشین دنیا را ترک کردند و پاداش خود نائل گردیدند و سومی آنها که مانند کلاغی بود بجای آنها مستقر گردید تمام هم او پر کردن شکمش بود وای بر او اگر بالهای خود را جمع کرده و سرش را بریده بود برای او بهتر بود اینک خود توجه کنید اگر درست نگفتم انکار نمائید و اگر راست گفتم بطرف حق بیائید.

حق و باطلی در روزگار هست و هر یک خواهانی دارند اگر می بینید باطل در روزگار حکمفرما است از زمان قدیم چنین بوده و اگر می بینید حق ضعیف و پامالست آنهم شاید بهمین آئین بوده و کمتر اتفاق می افتد آنچه ادبار کرده اقبال نماید و اگر نفوس شما

بجانب شما برگردند شما مردمی نیکبختید لیکن میترسم به فترت و ناچاری گرفتار گردید و تنها مأموریت من در اینست که در راه هدایت شما بکوشم و همانا خاندان نیکوکار و پاک دامن و اصیل من در خوردی از همه بردبارتر و در بزرگی از همه داناترند ما خانواده از علم خدا استفاده میکنیم و بداوری خدا حکومت می‌نمائیم و از گفتار راستگو بهره‌مند گردیده‌ایم اکنون اگر از ما پیروی کنید از بینائی ما نتیجه خوبی خواهید برد و گر نه خدا شما را بدست ما بهلاکت میرساند.

پرچم حق باماست و کسی که در ظل آن درآید بحقیقت میرسد و کسی که خودداری نماید گرفتار غرقاب بیچارگی می‌شود بدانید بکمک ما خوبه‌ای هر مؤمنی اخذ می‌شود و بدست ما گردن شما از زیر بار ذلت خلاص میگردد گشایش و پایان همه کارها باماست و بشما ارتباطی ندارد.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۳۱

### فصل - ۱۳ معرفی از خود

(۱) گفتار مختصر علی ع در باره معرفی خود و خاندانش.

خدای متعال محمد را به پیمبری خود برگزید و او را برسالت خویش نامزد کرد و نعمت وحی را باو ارزانی داشت و او هم فروگذاری نمود و حقایق الهی را در میان افراد رواج داد و ما خانواده مردمی هستیم که پابند مرکب رهوار دانش در دست ماست و درهای حکمت از ناحیه ما بسوی افراد گشوده می‌شود و روشنی خورشید امر الهی از ماست کسی که ما را دوست میدارد ایمان او بحال وی نتیجه خوبی خواهد داد و عملش پذیرفته می‌شود و کسی که محبت ما در دل او نباشد ایمان وی مفید بحال او نخواهد بود و عملش مقبول نیست هر چند شب و روز را بعبادت و روزه بانجام بیاورد.

### فصل - ۱۴ پس از بیعت مردم با عثمان

(۲) جندب بن عبد الله گفت پس از آنکه مردم بی‌وفا با عثمان بیعت کردند حضور علی ع رسیده دیدم آن حضرت با حال حزن و اندوه سر بزر انداخته سؤال کردم با این عملی که مردم علیه شما انجام دادند چه خواهید کرد فرمود صبر میکنم گفتم سبحان الله بخدا قسم مرد صابری هستی فرمود بغیر از صبر چه باید انجام دهیم؟! عرض کردم از جا حرکت کن و مردم را بولایت خود دعوت فرما و اعلام کن پس از پیغمبر ص از دیگران شایسته‌تر بآن حضرتم و فضل و سابقه اسلامی من هم بر احدی پوشیده نیست و از آنان درخواست کن تا ترا علیه این عده‌ای که بزینت اقدام نموده‌اند یاری نمایند اگر ده نفر از صد نفر دعوت ترا اجابت نمایند بر صد نفر پیروز خواهی گردید.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۳۲

(۱) بنا بر این اگر بتو نزدیک گردیدند بمقصود رسیده و اگر خودداری نمودند با آنان پیکار میکنی اگر پیروز شدی خدا ترا مانند پیمبرش بر مخالفان چیره ساخته و شایستگی تو بظهور رسیده و اگر در راه حق کشته شدی شهید از دنیا رفته‌ای و پوزش تو نزد خدا پذیرفته است تو بمیراث رسول او سزاوارتری.

علی ع در پایان سخنان وی با کمال تعجب فرمود ای جندب عقیده تو آنست که ده نفر از صد نفر با من بیعت می‌نمایند.

جندب گفت آرزومندم چنان باشد.

علی ع فرمود من چنین گمانی ندارم بلکه میگویم دو نفر از صد نفر هم با من بیعت نخواهند کرد و اینک دلیل این معنی را برای تو بیان میکنم.

توجه مردم از نخست بقریش بود و قریش میگفتند آل محمد خود را برترین افراد مردم میدانند و آنان خود را اولیاء امور خیال

میکنند و اگر اتفاقاً امر خلافت بدست آنها بیفتد دیگر کسی نمیتواند با هیچ نیروئی آن را از چنگال ایشان بدرآورد و اگر دیگران مصدر کار شوند ممکن است دست بدست دور زند و در میان شما باشد بنا بر این بخدا قسم چنان نیست که گمان کرده که قریش امر خلافت را به آسانی از دست بدهند و در اختیار ما بگذارند.

جندب پس از استماع این بیان عرضه داشت اجازه میدهی همین سخن را باطلاع مردم برسانم و آنان را به یاری شما بخوانم. علی ع فرمود (این زمان بگذار تا وقت دیگر) جندب از این پس بعراق مراجعت کرد میگوید هر گاه یکی از فضائل و مناقب علی ع را برای مردم نقل میکردم مرا آزار میرسایندند و از پیش خود میراندند تا بالاخره قضیه مرا به ولید بن عقبه خیر دادند او شبی مرا خواسته و محبوس داشت و سرانجام سخنانی در خلوت با من گفت و مرا از زندان نجات داد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۳۳

### فصل - ۱۵ علی ع و مخالفان

(۱) گفتار علی ع در هنگامی که عبد الله بن عمر خطاب و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و اسامه بن زید از بیعت او خودداری کردند.

شعبی روایت کرده هنگامی که سعد و نامبردگان دیگر از بیعت علی ع خودداری نمودند آن جناب حمد و ثنای الهی را بجا آورده فرمود ای مردم همانا شما بطوری که با قبلیهای از من بیعت کردید به بیعت من درآمدید و بدانید تا وقتی اختیار با شماست که با خلیفه رسول خدا بیعت نکرده‌اید و پس از آنکه بیعت نمودید دیگر حق اختیاری ندارید و بر امامست که بوظائف امامت خود پردازد و استقامت بخرج دهد و بر مردمست که تسلیم او امر او باشند و این بیعت عامست کسی که از آن اعراض نماید از دین خدا برگشته و براه غیر مسلمانان رفته و بیعتی که با من کرده‌اید اتفاقی نبوده و کار من و شما متفاوت است زیرا من شما را برای خدا دوست میدارم و شما مرا برای خود میخواهید سوگند بخدا من بهتر می توانم خصم را نصیحت کنم و براه راست هدایت نمایم و داد مظلوم را از ظالم بگیرم و از عبد الله و دیگران که نام بردیم امور غیر قابل انتظاری مشاهده کردم که حق میان من و ایشان حکومت خواهد کرد.

### فصل - ۱۶ مخالفت طلحه و زبیر

(۲) گفتار علی ع در هنگامی که طلحه و زبیر نقض بیعت نموده و بطرف مکه توجه کرده تا بهمراهی

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۳۴

عایشه علیه او قیام نمایند.

(۱) علی ع پس از حمد و ثنای الهی فرمود خدای متعال محمد را برای هدایت همه مردم مبعوث فرمود و او را مایه رحمت مردم عالم قرار داد او هم مأموریت خویش را به بهترین طرز انجام داد و رسالات او را تبلیغ نمود و خدا هم ببرکت وجود اقدس او تمام کارها را منظم ساخت و شکافها را ترمیم کرد و راهها را امن ساخت و خونهای مردم را حفظ نمود و میان دشمنان و حسودان الفت برقرار کرد و کینه و حسادت و دشمنی را از دلها که سالیان درازی پابرجا بودند بیرون نمود آنگاه او را بسوی خویش دعوت کرد و از او کمال رضایت را داشت زیرا در هیچ امری از امور رسالتش فروگذاری ننمود و آهنگ تقصیر در تبلیغ رسالت نداشت و پس از او پیش آمدهای گوناگون واقع شد چنانچه ابو بکر متولی امور خلافت گردید و پس از او عمر و بعد از او عثمان.

و از آنجا که خود بکارهای ناشایسته عثمان پی برده بودید پیش من آمدید و پیشنهاد بیعت با من نمودید من نخست برای این کار حاضر نشدم شما نپذیرفتید دستهای خود را پس کشیدم و بستم شما آنها را بزور باز نمودید و با من برای بیعت نزاع کردید و مانند

شتران تشنه که اطراف حوضهای آب گرد می- آیند اطراف من اجتماع نمودید بطوری که پنداشتم هر گاه غرض شما را اعمال نکنم مرا خواهید کشت و یا برخی از شما بجهت این معنی در حضور من کشته شوید بهمین مناسبت دست گشودم و شما با کمال اختیار با من بیعت نمودید.

نخستین افرادی که با من بیعت نمودند و اظهار اطاعت کردند طلحه و زبیر بودند و اندکی از بیعتشان نگذشت از من اذن عمره حج گرفتند و سوگند بخدا آنان آهنگ مکر و خدعه داشتند باز من برای اتمام حجت، با آنها عهد تازه بمیان آوردم تا امت را بهلاکت نیندازند آنها نیز بهمین ترتیب با ترجمه الإرشاد، ص: ۲۳۵

من تجدید عهد کردند لیکن بعهد خود وفا نکرده نقض بیعت نمودند اینک تعجب میکنم از این بی وفایان بد عاقبت که چگونه با ابو بکر و عمر انقیاد نموده و با من مخالفت کردند با آنکه من کمتر از آن دو نفر نمی باشم و اگر بخواهم میگویم ... پروردگارا داد مرا از آنان بگیر که حق مرا ضایع کردند و امر مرا کوچک انگاشتند، مرا بر آنها پیروزی بده.

### فصل - ۱۷ باز هم در این خصوص

(۱) جای دیگر هم در این خصوص گفتاری دارد.

پس از حمد و ثنای خدا فرموده بعد از آنکه خدای متعال پیمبرش را بجهان دیگر برد گفتیم ما خاندان و پیوند و وارثان و جانشینان و شایسته ترین افراد به آن جنابیم و کسی در باره حقانیت و سلطنت او با ما نزاعی ندارد در این هنگام عده از منافقان سر بر آورده و سلطنت پیمبر ما را از ما گرفتند و بدیگران واگذار نمودند و سوگند بخدا برای این حقی که بنا روا از ما سلب شد چشمها و دلهای ما گریست و نفس در سینه ها بشماره افتاد و جزع و بیتابی ما بنهایت رسید.

سوگند بخدا اگر بیم آن نبود تفرقه میان مسلمانان برقرار شود و مردم کافر گردند و دین اسلام غریب بماند ما هم بقدر طاقت خود می کوشیدیم و تغییراتی از هر لحاظ میدادیم. و شما خود با من بیعت کردید و طلحه و زبیر نیز با خواست خود بیعت نمودند و اظهار جانفشانی کردند پس از این به آهنگ بصره حرکت نمودند تا جماعت شما را متفرق سازند و خوف و بیم در شما احداث نمایند.

پروردگارا آنان را بکیفر خود مبتلا کن که دست مخالفت در میان این امت دراز کردند و عقیده ترجمه الإرشاد، ص: ۲۳۶

عموم مردم را فاسد ساختند.

آنگاه فرمود خدا شما را بیامزد در طلب این دو پیمان شکن ستمگر بر آئید و نگذارید غرض شوم خود را عملی سازند.

### فصل - ۱۸ اخبار از آمدن عایشه

(۱) هنگامی که از آمدن عایشه و طلحه و زبیر باخبر شد که از مکه بطرف بصره کوچ می کنند حمد و ثنای الهی را بجا آورده فرمود اینک عایشه همراه طلحه و زبیر بطرف بصره کوچ می کنند و هر یک از این دو مدعی خلافتند و علیه یک دیگر در باطن اقدام مینمایند طلحه که ادعای خلافت می کند برای آنست که پسر عموی عایشه است و زبیر که مدعی خلافت است برای آنست که داماد پدر عایشه است و سوگند بخدا هر گاه این دو بمقصود خود نائل گردند زبیر گردن طلحه یا طلحه گردن زبیر را میزند و هر یک علیه سلطنت دیگری قیام می کند و سوگند بخدا میدانم که آن زن بر جمل (شتر نر) سوار می شود گرهی نگشاید و راهی نییاید و در منزلی فرود نیاید جز اینکه در تمام اینها مرتکب معصیت شود تا خود و همراهانش را جایی فرود آورد که یک سومشان بقتل رسند و یک سومشان فرار کنند و یک سومشان برگردند.

سوگند بحق طلحه و زبیر میدانند که خطا کارند و از راه جهالت هم قدم در این راه نگذارده‌اند و بسیاری از عالمانند که بشمشیر جهل خود کشته شده و علمشان نافع بحال آنها نبوده و سوگند بخدا سگان حوئب بر او بانگ خواهند زد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۳۷

آیا مردم از رویه این نابکاران پند می‌گیرند و آیا در رفتار این افراد بی‌وفا دقت و اندیشه می‌کنند، اینک گروه ستمگران علیه حق و آئین آن قیام کرده و می‌کوشند تا نور حقیقت را خاموش سازند کجایند نیکوکاران که در راه اعلای حقیقت جانفشانی نمودند.

### فصل - ۱۹ توجه علی ع بجانب بصره

(۱) هنگامی که امیر المؤمنین ع بطرف بصره آهنگ نمود به ربذه نزول اجلال کرد، دنباله حاجیها گرد آمدند تا بیانات الهی آن ذات با برکات را استماع نمایند علی ع آن هنگام در میان خیمه خود بود.

ابن عباس گوید وارد خیمه آن جناب شده دیدم مشغول وصله زدن کفش خود است عرض کردم ما باصلاح کار خود نیازمندتریم از آنچه هم اکنون بدان پرداخته علی ع پاسخ مرا نداده و همچنان بکار خود مشغول بود پس از آنکه از وصله زدن آسوده شد هر دو جفت کفشش را در برابر من افکنده فرمود بهای این جفت کفش چقدر است؟ عرض کردم ارزشی ندارد فرمود در عین حال چقدر می‌ارزد عرض کردم نیم درهم فرمود بخدا قسم این زوج کفش ارزشش نزد من بیشتر از خلافت بر شماست مگر در صورتی که بتوانم حقی را بیا بدارم یا باطلی را از بین ببرم.

گفتم حاجی‌ها گرد آمده تا از فرمایشات شما استفاده نمایند آیا اجازه میدهی من با آنها صحبت کنم اگر کاملاً توانستم از عهده گفتار خود برآیم از ناحیه تو بوده و آفرینش بر توست و اگر نتوانستم کاری از پیش ببرم زیانش متعلق بخود منست فرمود نه من خود با آنها سخن می‌گویم آنگاه با دستهای درشت خود بسینه من زد که متالم گردیدم.

علی ع که معلوم شد از سخن نابجای من سخت ناراحت شده از جا برخاست من برای ترمیم حال آن حضرت و پوزش خواستن از بی‌ادبی خود بدامن آن حضرت چنگ زده و او را سوگند دادم که

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۳۸

خویشاوندی را مراعات کند و ضمناً اجازه سخنرانی بمن مرحمت کند فرمود سوگند مده سپس از خیمه خارج شده حاجیها اطراف او را گرفتند.

(۱) حضرت امیر ع حمد و ثنای الهی بجا آورده فرمود خدای متعال محمد را برسالت مبعوث ساخت و در آن روزگار در میان عرب کسی پیدا نمیشد که کتاب بخواند و یا شایستگی ادعای نبوت داشته باشد و آن جناب به نیروی الهی مردم را بصراط نجات دعوت می‌کرد و سوگند بخدا منم در نجات آنها فروگذاری نکردم و تغییر و تبدیل روا نداشته و خیانتی از من سر نزد و بهمین مرام باقی بودم تا خلافت بکلی از من روگردان و بدیگران متوجه شد.

مرا با قریش چه کار؟ بخدا سوگند در آن هنگام که کافر بودند با آنان پیکار کردم و هم اکنون که مفتون دست بی‌وفایان واقع شده‌اند با آنان می‌جنگم و همانا مسیر فعلی من بر اثر تعهدیست که دارم.

سوگند بخدا شکم باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلوی آن خارج سازم.

و میدانم قریش در صدد انتقام ما برنیامده مگر از آن جهت که خدا ما را بر آنها برتری داده و از میانشان به بزرگی و آقائی برگزیده و این دو شعر خواند.

بجان خودم سوگند گناه است که دوغ خالص بیاشامی و خرمای بی‌پوست را با شیر و کره بخوری ما در آن وقت که اهمیتی نداشتی و اطراف تو را درختهای خشک و خالی فراگرفته بود مقام و منزلت بتو دادیم.

**فصل - ۲۰ ورود به ذی قار**

(۲) چون به ذی قار ورود کرد از حاضران بیعت گرفته و سخنان زیاد گفته و حمد و ثنای الهی را

ترجمه الارشاد، ص: ۲۳۹

بسیار بجا آورد و فرمود پیش آمدهای زیادی برای ما اتفاق افتاد و ما در برابر همه آنها صبر کردیم و خوار بیدگان ما فرورفت برای امر خدا تسلیم شدیم و از بوته آزمایش او بخوبی بدر آمدیم و به آرزوی ثواب او بخانه نشستیم و یقین کردیم صبر ما بهتر از آنست که موجبات تفرقه میان مسلمانان و خون ریزی آنان را فراهم سازیم. ما خانواده نبوت و یادگارهای رسول خدائیم و از دیگران بسطنت رسالت او شایسته‌تر و معدن کرامتیم همان کرامتی که خدای متعال آغاز این امت را بدان مقرر داشت.

لیکن طلحه و زبیر که از خاندان نبوت و پیوند رسول خدا نمی‌باشند چون دیدند خدای متعال پس از مدتی ما را بحق خودمان نائل گردانید نگذارند یک سال بلکه یک ماه کامل بسر بیاید چون گرگان درنده و سگان دونده برویه گذشتگان بیباک خود از جا پریده و خواستند حق الهی ما را پامال سازند و گروه مسلمانان را از اطراف ما پراکنده نمایند آنگاه بر آنها نفرین کرد.

**فصل - ۲۱ سخنی با کوفیان**

(۱) چون کوفیها در ذی قار با امیر المؤمنین ملاقات کرده مقدمش را گرامی داشته و گفتند خدا را سپاسگزاریم که مجاورت ترا نصیب ما فرمود و این نعمت را ویژه ما قرار داد و ما را بیاری تو گرامی داشت.

امیر المؤمنین ع در پاسخ آنها از جا برخاست خطبه شروع کرده پس از حمد و ثنای الهی فرمود ای مردم کوفه شما از گرامیترین مسلمانان و با استقامت‌ترین آنهاست سنت پیامبر را از دیگران بهتر بکار

ترجمه الارشاد، ص: ۲۴۰

میبرید و از همه بیشتر از سهم اسلامی برخوردار می‌گردید و از سایر مردم بهتر در سوار کاری و تیراندازی مهارت دارید و بهتر از دیگران پیغمبر و خاندان او را دوست میدارید و همانا پس از اطمینان بخدا و توجه بحضرت او بر اثر وثوقی که بشما داشتم بطرف شما کوچ کردم زیرا شما همان مردمی هستید که پس از پیمان‌شکنی طلحه و زبیر که سر از اطاعت من بیرون بردند و بعایشه متوجه شدند در راه حق و حقیقت جانفشانی کردید.

آری آن دو بجانب عایشه رهسپار شدند و او را برای روشن کردن آتش فساد از خانه‌اش بیرون کردند و به بصره وارد ساختند و بدکاران و فتنه‌گران را دور خود گرد آوردند با اینکه خبردار شده‌ام مردمان فهمیده و نیکوکاران و متدینان از آنها کناره‌گیری کرده و از عمل ناپسند طلحه و زبیر ناراحت گردیده‌اند.

آنگاه سکوت اختیار کرد، کوفیها پس از این بخاطر همایونی عرضه داشتند ما از تو یاری می‌کنیم و دشمنان ترا خوار می‌سازیم و اگر ما را به زیادتر از این جماعت بخوانی خیر خود را در نابودی آنان میدانیم و آرزو مندیم پاداش خوبی نصیب ما شود.

علی ع برای آنان دعا کرد و سپاسگزاری نمود سپس فرمود ای مسلمانان میدانید که طلحه و زبیر با کمال اطاعت و بدون هیچ گونه اکراه بلکه با شوق و رغبت با من بیعت نمودند و از من اجازه خواستند تا برای عمره حج آهنگ نمایند منم بآنان اجازه دادم لیکن آنان به این قصد حرکت نکردند بلکه به بصره رفته و مسلمانان را کشتند و کارهای نامناسب انجام دادند.

آنگاه بجانب حضرت پروردگار توجه کرده عرضه داشت پروردگارا این دو از من بریدند و بر من ستم کردند و پیمان مرا شکستند و مردم را علیه من شورانیدند اکنون گرهی که بدست ظلم خود بسته‌اند بگشای و امرشان را استوار مساز و سرانجام بدکاری آنها را



بآنان نمودار کن.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۴۱

## فصل - ۲۲ توجه بجانب بصره

(۱) گفتار علی ع در هنگامی که از ذی قار به بصره توجه کرد پس از حمد خدا و درود بر محمد مصطفی فرمود خدای متعال جهاد را بر مسلمانان واجب کرد و آن را از کارهای بزرگ آنان قرار داد و موجبات یاری دین خود را فراهم ساخت سوگند بخدا دین و دنیا بغیر از جهاد منظم نمی شود.

و همانا در این روزها شیطان لشکریان خود را گرد آورده و اصحابش را دعوت کرده و امر را بر مردم مشتبه نموده و حيله گری به نهایت رسانیده، کارهایی پدیدار شد و اموری برقرار گردید سوگند بخدا اینان که بر من قیام کرده‌اند نه از آن جهت است که کار ناشایستی از من دیده‌اند و نه آن طوری که باید و شاید بانصاف رفتار نمودند و اینان در صدد حقی برآمده که دست برداشته و در تعقیب خونی برآمده که بدست دژخیمان خود ریخته‌اند و اگر منهم با ایشان در این خونریزی شرکت می‌کردم باز هم خود آنها نصیب خود را از آن میبردند و اگر آنان بدون شرکت کردن من بانجام آن پرداختند شر آن کار بخود آنها برگشته و بزرگترین حجتها علیه خود آنها بوده و من با آن بینائی و بصیرتی که در کار داشتم بدین عمل اقدام نمودم.

و همانا اینان همان عده سرکشاند که در میانشان قوم و خویشها دست بدست هم داده‌اند (عبد الله بن زبیر و خاله‌اش عائشه و زبیر شوهر خواهر عائشه) کودک فتنه که موهایش بلند شده و خون برگهایش دویده از مادرش که سالها بچه را از شیر باز گرفته شیر میخواستند و بیعتی که متروک مانده احیا می‌کنند و می‌خواهند بدین وسیله ضلالت را بدست گمراهان دهند از آنچه بجا می‌آورند پوزش نمی‌خواهند و از آنچه

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۴۲

انجام داده بیزاری نمی‌جویند حرمان نصیب کسی است که دیگران را با نداشتن هیچ گونه حقی بجانب خود دعوت می‌کند و کسی که دم از دعوت میزند اگر از او پرسند بسوی چه کسی مردم را دعوت می‌کنی و بچه کسی می‌خوانی و پیشوای تو کیست و سنت او چیست؟

در این هنگام باطل از مقام خود می‌افتد و زبان آن لال می‌گردد، سوگند بخدا حوضی برای آنان بجا می‌گذارم که خود کننده آنم لیکن آنها از وی سیراب نمی‌گردند و در نتیجه برای همیشه تشنه می‌مانند و من بحجتی که خدای متعال علیه آنان دارد اکتفا می‌کنم و معذورم زیرا آنها را براه حق دعوت کردم و عذر من پذیرفته است.

و اگر آنان توبه کردند و از کار ننگین خود بازگشتند توبه‌شان مقبولست و خدا رسواشان نمی‌فرماید و اگر از توبه امتناع ورزیدند با دم شمشیر پاسخ آنها را خواهم داد و شمشیر برای ابراز حق و باطل کافی و یاور مؤمن است.

## فصل - ۲۳ هنگام ورود به بصره

(۱) هنگامی که علی ع وارد بصره شد یاران خود را گرد آورد و آنان را بجهاد تحریص کرد و از جمله فرمایشات او این بود: بندگان خدا برای قیام در راه حق و چیرگی بر دشمنان او قیام کنید و سینه‌های خود را برای کشتار آنان باز نمائید زیرا آنها پیمان مرا شکستند و پسر حنیف، کارگزار مرا پس از آزردن بسیار و عقوبت دردناک خارج ساختند و سیابجه (عده از نیکوکار سند بودند که علی ع بیت المال بصره را بآنها تسلیم نموده بود) را کشتند و حکیم بن جبلة عبدی را مثله نمودند و مردان نیکوکاری را از دم تیغ در گذراندند و بهمین عده اکتفا نموده بلکه فراریان از این جماعت را در هر پست و بلندی که یافتند اسیر

ترجمه الارشاد، ص: ۲۴۳

نموده و گردنهایشان را بریدند چه شده است ایشان را خدا آنها را نابود سازد تا کی اسباب ناراحتی خلق خدا را ایجاد می نمایند. اینک بنا بودی ایشان قیام کنید و کار را بر آنها سخت بگیرید و با آنها طوری ملاقات کنید که در راه حق و حقیقت بسختی ساخته و همه خدماتتان مقبول پیشگاه خدا واقع شود.

میدانید بر آنها وارد خواهید شد و با آنان پیکار خواهید کرد و خود را برای سرنیزه‌های سخت و محکم آماده سازید و با همتایان خود مبارزه نمائید و هر کدام از شما که در هنگام ملاقات با دشمن، قوی تر است و برادر خود را زبون دید باو کمک نماید و از وی مدافعه نماید و برای راحتی او چنانچه برای آسایش خود می کوشد جدیت نماید که اگر خدا بخواهد ممکن است او را هم زبون دست دیگری قرار دهد.

### فصل - ۲۴ هنگام قتل طلحه

(۱) وقتی که طلحه کشته شد و بصریها فرار کردند علی ع فرمود بواسطه ما بر پشت مرکبهای شرافت نشستید و از تاریکی بدبختی بروشنائی سعادت رسیدید و از ظلمتهای جهل و بیدینی براه راست هدایت شدید کر باد گوشی که صدای بلند را نمی شنود و شگفت است از گوشی که آواز بلند آن را از کار افکنده چگونه صدای کوتاه را استماع می کند بسته باد و کور باد دلی که از اضطراب خالی نیست.

پیوسته از سرانجام مکاری بر شما بیمناک بدم و سیمای مردم فریبکار را در شما مشاهده می کردم لیکن مرا پوشاک دینی از شما مستور داشت و نیت راست و درست مرا بحال شما بینا نمود و چنانچه متوجهید حق و حقیقت را در میان شما برپا داشتیم و شما را بشاهراه هدایت رهبری نمودم با آنکه دلیلی حقیقت بین در میان شما وجود نداشت چاه میکنید و خود از آب آن بهره مند نمی گردید.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۴۴

امروز کاری می کنم که حیوان لال را که سابقه نداشته سخن بگوید گفتگو کند چنانچه آن مردیکه از امر من تخلف نموده متوجه شود.

از زمانی که حقیقت برای من ثابت شده تا بحال شکی در وجود آن برای من دست نداده.

فرزندان یعقوب بطریقه غیر قابل وصفی حرکت می کردند تا آخر الامر کاری کردند که پدر را از خود ناراحت نمودند و برادرشان را به بردگی فروختند و پس از آنکه بعمل ناشایست خود اقرار نمودند توبه کردند و بر اثر استغفار پدر و برادرشان خدای متعال از گناهشان در گذشت.

### فصل - ۲۵ گذاری به کشتگان

(۱) پس از آنکه در روز جمل بر دشمنان خود پیروز گردید آهسته از کنارشان می گذشت و می فرمود.

اینست قریش که چون موی دماغ بودند آنها را کندم و خود را راحت کردم و بآنها خطاب کرده فرمود پیش از این بشما اطلاع دادم و شما را از شمشیر بران خود بیمناک نمودم و شما که تازه کار بودید از سرانجام کار خود باخبر نگردیدید و بهمین مناسبت بهلاکت رسیدید و ببلا افتادید و در بد خوابگاهی دچار شدید ما از آن بخدا پناهنده می شویم.

پس از این به معبد بن مقداد گذشت فرمود خدا پدر این شخص را بیامزاد اگر زنده بود عقیده اش بهتر از عقیده فرزندش بود.

عمار بن یاسر عرضه داشت خدا را شکر که او را بعمل نپاکش گرفتار کرده و صورتش را بخاک مالید ما سوگند بخدا از کشتن

هیچ فرد منحرفی باک نداریم پدر باشد یا پسر هم در نظر ما یکسانست امیر المؤمنین فرمود خدا ترا بیامرزد و از آئین حق بتو پاداش نیک بدهد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۴۵

(۱) از آن گذشت به عبد الله بن ربیع که در میان کشتگان افتاده بود رسید فرمود این آدمی است که از دنیا و آخرت مأیوس است زیرا معلوم نیست دین و علاقه بآن ویرا باین روز انداخته یا یاری عثمان و جانفشانی در راه او ویرا باین فلاکت مبتلا کرده اگر بخاطر خونخواهی عثمان بدین کار اقدام کرده باید بداند اشتباه کرده زیرا عثمان از او و پدرش دلخوشی نداشت. از او گذشت به معبد بن زهیر رسید فرمود اگر فتنه و فساد سر به ثریا زند این جوان فتنه‌جو در تعقیب آن برمی آید با آنکه بخدا قسم لیاقت پیکار هم بهیچ وجهی ندارد کسی که با او ملاقات کرده بمن خبر داد این جوان باندازه ترسو بود که از شمشیر و برق آن بی تاب گردیده بود.

از او در گذشته به مسلم بن قرظه رسید فرمود نیکی این مرد را بهلاکت رسانید بخدا سوگند هنگامی در خصوص موضوعی که در مکه از عثمان درخواست کرده بود و بمطلوب نرسیده با من صحبت کرد و مرا واسطه قرار داد تا حاجتش را برآورد منم با عثمان ملاقات کرده و در همان موضوع با وی صحبت نمودم عثمان حاجت ویرا برآورده و گفت هر گاه وساطت تو نبود مطلوب او را روا نمیساختم و من نمی - دانستم که این مرد تا این اندازه بی وفا و حق ناشناس باشد و بالاخره بدبختی سر بگریانش درآورده بدین روز افتاد سپس به عبد الله بن حمید درگذشت و فرمود این مرد از کسانی است که بدست خود بقتل رسید و خیال کرد هر گاه با ما پیکار کند رضایت خدا را تحصیل کرده پیش از این نامه برای ما نوشت و از عثمان گله کرد ما برای او وساطت کردیم عثمان عطیه باو داد راضی شد.

پس از این به عبد الله بن حکیم عبور کرد فرمود این مرد با پدرش مخالفت نمود و خروج کرد زیرا پدر او هر چند از یاری سر باز زد لیکن بیعت ما را از نظر نبرده بود و چون شک برای او پیدا شد بخانه نشست و دست با اقدام دیگری نزد ما امروز کسی که از یاری ما دست برداشته سرزنش نمیکنیم بلکه کسی را مورد سرزنش قرار میدهیم که با ما به پیکار برخاسته.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۴۶

(۱) آنگاه به عبد الله بن مغیره عبور کرد فرمود این بیچاره کسی است که پدر او در روز قتل عثمان کشته شده و امروز این جوان بر اثر خشمی که از کشتن پدرش داشته با آنکه تازه کار و ترسو بوده به پیکار آمده و بدین روز رسیده آنگاه عبورش به عبد الله بن ابی عثمان افتاده فرمود یادم نمیرود این همان کسی است که چون هنگام جنگ رسید و شمشیرها از نیام بیرون آمد فرار میکرد و خود را از صف خارج می نمود من قاتل او را مانع شدم و چون بی خبر بود کشته شد. آری جوانان بی تجربه کار نیازموده بمکر و حيله دچار شده و در میدان جنگ درمی آیند و چون آتش جنگ شعله‌ور می شود کشته میشوند سپس اندکی رفته به کعب بن سور رسید فرمود این همان کسی است که چون بر ما خروج کرد قرآن حمایل داشت و خیال میکرد یاور عاتشه ام المؤمنین است و مردم را به احکام و دستورات قرآن دعوت می نمود با آنکه از دستورات آن بکلی بی خبر بود چون فتح و پیروزی نصیب ما شد هر کسی که ستمی کرده و عناد ورزیده بزبان خود رسید او از خدا میخواست تا مرا بکشد با آنکه خدا او را کشت.

فرمود او را بنشانید آنگاه علی ع باو خطاب کرده فرمود ای کعب حقیقت آنچه را خدای من بمن وعده فرمود برآستی دریافتم تو نیز بآنچه که بتو وعده کرده بود رسیدی؟ سپس دستور داد او را بحال اولی خود افکندند.

بعد از این به طلحه عبور کرد فرمود این همان کسی است که پیمان مرا شکست و آتش فتنه را در میان امت روشن نمود و مردم را علیه من شورانید و بکشتن من و خاندان من دعوت کرد او را بنشانید چون او را نشانیدند فرمود ای طلحه دیدی وعده که خدا بمن

فرموده حق و راست بود و وعده هم که بتو نموده صحیح و درست درآمد سپس فرمود او را بخوابانید و گذشت.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۴۷

یکی از همراهیان عرضه داشت یا امیر المؤمنین با کعب و طلحه پس از قتلشان که سخن گفتید گفتار شما را شنیدند فرمود آری بخدا سوگند گفتار مرا شنیدند همچنان که مردم قلب سخن رسول خدا ص را در روز بدر شنیدند.

## فصل - ۲۶ پس از پیروزی

(۱) چون بر دشمنان پیروز آمد حمد خدا را بجا آورده فرمود خدای متعال دارای رحمت واسعه است و همواره گناهکاران را می‌آمرزد و بسیار از سرکشان عفو میکند و هم جناب او معصیت کاران را عذاب کند و از حکومت خود بیم دهد و از بلای خود بچشانند و باید بدانید پس از آنکه درب هدایت بروی مردم گشوده شد و پرده از چهره حقیقت برداشته شد دیگر ضلالت و گمراهی معنائی ندارد.

اینک ای بصریها چه گمان میکنید شما پیمان شکستید و دشمن مرا بسوی من کشانیدید و علیه من قیام کردید.

مردی همان جا برخاست عرضه داشت ما جز اراده خیر قصد دیگری نداشتیم و اکنون می‌بینیم تو بر ما چیره شدی و پیروزی نصیب تو گردید اگر ما را عقوبت کنی بر اثر تقصیر خود ماست و اگر در گذری خدا عفو را دوستر میدارد.

فرمود از تقصیر شما در گذشتم از این به بعد کاری کنید موجبات آشوب‌گری را فراهم نسازید زیرا شما نخستین مردمی بودید که پیمان شکستید و شق عصای مسلمانان نمودید.

آنگاه جلوس فرمود و مردم یکی بعد از دیگری می‌آمدند و بیعت میکردند.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۴۸

## فصل - ۲۷ رسیدن خبر فتح بکوفه

(۱) چون علی ع بفتح بصره توفیق یافت نامه ذیل را بکوفه نوشت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نامه‌ایست از بنده خدا علی بن ابی طالب امیر المؤمنین بمردم کوفه. سلام بر شما ستایش میکنم خدائی را که جز او خدای دیگری نیست اما بعد خدای متعال بدادگری داوری نموده و نعمتهائی که بمردم ارزانی داشته از ایشان نمیگیرد و تغییر نمیدهد مگر خود آنها موجبات تغییر نعمت را برای خودشان فراهم سازند و هر - گاه در باره عده آهنگ بدی داشته باشد کسی نمیتواند او را از اراده‌اش بازگرداند و داوری جز او برای آنان نمیباشد اینک در این نامه از حال خود و گروه بصریان و قریش و دیگران که به طلحه و زبیر پیوسته و پیمان شکسته اطلاع میدهیم.

ما از مدینه عازم بصره شدیم زیرا خبردار شدیم که گروه مخالفان به بصره درآمده و نسبت به عثمان ابن حنیف کار گزار من کاری که نباید انجام دهند بجا آورده‌اند هنگامی که به ذی قار رسیدم حسن بن علی و عمار بن یاسر و قیس بن سعد را پیش فرستاده و از شما مدد خواستم تا از حق خدا و رسول و حق من دفاع نمائید بلافاصله و با سرعت هر چه تمامتر برادران مسلمان خود را بکمک من فرستادید من از دیدار آنان خرسند شدم و همراه یاران خود به پشت بصره نزول کردم آنان را دعوت کرده و پوزششان را پذیرفته و اقامه حجت نمودم لیکن قریش و دیگران که مرتد شده بودند همچنان بلغزش خود باقیمانده و حاضر نشدند توبه کنند و از پیمان من و معاهده که با خدا بسته و مخالفت کرده باز گردند و بالاخره امتناع کرده و آماده پیکار با من و همراهیان من شدند و به گمراهی خود استقامت ورزیدند.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۴۹

(۱) منم برای جهاد با آنان آماده گردیده و خدا هم آنها را که باید بقتل آورد به شمشیر ما از پا در- آورد و آنها که باید زنده بمانند بشهرهای خود فرار نمودند و طلحه و زبیر که پیشقدم پیمان شکنی بودند کشته شدند و وجود عایشه در این کارزار برای آنان شومتر از ناقه صالح برای مردم نمود بود.

باری اینان نیز ذلیل شده و شکست خورده و همه گونه اسباب راحتی از ایشان سلب گردید و چون خود را گرفتار دیده از من درخواست عفو نمودند خواسته شان را پذیرفتم و شمشیر در نیام گذاردم و حق الهی و سنت نبوی را در میانشان اجرا ساختم و عبد الله بن عباس را بعنوان کارگزاری در بصره برقرار نمودم و ان شاء الله بکوفه خواهم آمد و مقدمه زحر بن قیس جعفی را بسوی شما فرستادم تا از واقعه میان ما و ایشان و اینکه آنان حق را بر ما رد کردند و خدا هم آنها را با آنکه راضی نبودند براه حق برگرداند اطلاع بدهد سلام و رحمة و برکات خدا بر شما باد.

### فصل - ۲۸ ورود در کوفه

(۲) چون بکوفه وارد شد فرمود سپاس خدا را که دوست خود را یاری کرد و دشمنش را ذلیل ساخت و راستگوی باحقیقت را آبرو داد و دروغگوی ژاژخواه را زبون نمود بر شما باد ای مردمی که در شهر کوفه زندگی می کنید از تقوای خدا خاطر ننمائید و از خاندان پیامبران که مطیعان اویند پیروی نمائید آنها که از سایر مدعیان باطل گو به اطاعت و فرمانبرداری شایسته تراند آن مدعیانی که همواره مردم را بسوی خود میخوانند و بر اثر فضیلتی که از ما بدست آورده بدیگران خود فروشی می کنند و امر ما را انکار می نمایند و حق ما را از بین می برند و ما را از استفاده حق خود ممانعت می کنند آری آنان آب تلخ بد رفتاری خود را چشیدند و بزودی هم بسرانجام بدبختی خود میرسند.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۵۰

عده هم از مردان شما از یاری ما دست برداشتند و مرا از خود ناراحت نمودند اینک شما هم از آنان دوری کنید و با سخنان ناروا با آنها گفتگو نمائید تا از فعل خود شرمنده شده بما توجه کنند و ما آنچه را از آنها انتظار داشتیم از ایشان مشاهده کنیم.

### فصل - ۲۹ عزیمت بشام

(۱) هنگامی که بطرف شام عزیمت داشت تا با معویه کارزار کند پس از حمد خدا و درود بر پیامبر مصطفی ص فرمود بندگان خدا از خدا بپرهیزید و از او اطاعت کنید و از رهبر عالیقدر خود پیروی نمائید زیرا رعیت شایسته بوجود رهبر دادگر از بیچارگی رهایی پیدا می کند و رعیت بدکار به پیروی از پیشوای فاجر، بهلاکت میرسد.

معویه حق مرا غصب کرد و پیمان مرا شکست و دین خدا را مسخره نمود و شما دیدید دیروز گذشته مردم مسلمان چه شورش پیدا کردند و شما با خواست خود بجانب من آمدید و مرا از منزلم خارج کردید تا با من بیعت نمائید.

منم با اطلاع از سابقه ای که از حال شما داشتم از پذیرفتن مقصود شما خودداری نمودم شما زیر بار نرفته مکرر در مکرر در این خصوص با من ملاقات کردید و مانند شتر تشنه که بیر که آب میرسد همچنان اطراف مرا فرا گرفتید و به بیعت با من حریص بودید تا کار بجائی رسید بیم داشتم برخی از شما بدست دیگران کشته شوید چون این گونه شما را حریص دیدم در باره کار خود و شما تجدید نظر کرده گفتم هر- گاه من برای انجام دادن کار ایشان قیام نمایم بدیگری دست پیدا نمی کنند که بتواند بجای من برقرار شود و مانند من بعدالت کار کند و گفتم سوگند بخدا هر گاه من بر ایشان تسلط پیدا کنم با آنکه از حق

ترجمه الارشاد، ص: ۲۵۱

و فضل من باخبرند بهتر از آنست که کسی که مرا نمی شناسد و از فضیلت من اطلاع ندارد بر من دست یابد.

(۱) بدین مناسبت دست گشودم و با من بیعت کردید و شما گروه مسلمان که مهاجر و انصار و تابعان هم در میانتان هستند با کمال میل برای بیعت با من حاضر شدید و من هم از شما پیمان گرفتم و عهد پیمبران با شما بمیان آوردم تا بمن توجه کرده و سخن مرا بشنوید و از من پیروی کنید و در کارها با من همگامی نمائید و با سرکشان بجنگید و با متجاوزان و آنها که از دین اسلام خارج می‌شوند پیکار کنید شما هم بیعت مرا بهمین عنوان پذیرفتید و من هم با شما عهد و میثاق خدا را تازه کرده و شما را مشغول ذمه خدا و رسول قرار دادم شما هم دعوت مرا اجابت کردید و خدا را بر شما و هم برخی از شما را بر خودتان گواه گرفتم و من هم احکام کتاب الهی و سنت نبوی را در میان شما رواج دادم.

و شگفت از پسر ابو سفیانست که با من در باره خلافت منازعه می‌کند و پیشوائی و امامت مرا انکار می‌نماید و خیال میکند او از من شایسته‌تر است و با این اندیشه باطل بر خدا و رسول جری شده و با آنکه هیچ گونه حقی ندارد خود را ذی حق میدانند و بالاخره برهانی ندارد که مهاجران با وی بیعت کنند و انصار و سایر مسلمانان تسلیم دست او شوند ای گروه مهاجران و انصار و کسانی که سخن مرا می‌شنوید مگر نه اینست که پیروی از مرا بر خود واجب نموده و با من با کمال میل و رغبت بیعت نمودید و منم از شما پیمان گرفتم که سخن مرا بشنوید.

در آن روز که با من بیعت نمودید بیعت من دشوارتر از بیعت با ابو بکر و عمر نبود بنا بر این چگونه آنها نقض بیعت آنان را نمودند ولی پیمان مرا شکستند و به عهد من وفا نکردند. آیا بر من لازم نیست شما را نصیحت کنم و امر خود را بر شما لازم سازم؟! مگر نمیدانید بیعت من بر شاهد و غائب شما واجب است و چگونه معویه و یاران او پیمان مرا شکستند و بدان وفا نکردند با آنکه بخاطر خویشاوندی

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۵۲

(۱) و نزدیکی و سابقه ایمانی که با پیمبر ص دارم شایسته‌تر بامر خلافتم آیا از فرموده رسول خدا ص در روز غدیر فراموش کرده و سخنان او را در باره ولایت و دوستی من از خاطر برده‌اید از خدا بترسید و بجهاد با معاویه که پیمان مرا شکسته و یارانش را از اطاعت من خارج نموده آماده گردید.

اکنون آیاتی از کتاب خدا که بر پیمبرش نازل فرموده برای شما تلاوت می‌کنم بشنوید و پند گیرید که بهترین راه پند شماسست و از پندهای خدا بهره‌مند گردید و از نافرمانیهای او دست بردارید زیرا خدا شما را به سرانجام کار دیگران موعظه کرده و فرمود: أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ «۱» آیا متوجه عده از بنی اسرائیل که پس از موسی باقی مانده نمیشوی که به پیمبر خود گفتند پادشاهی در میان ما برقرار ساز تا در راه خدا پیکار نمائیم فرمود مگر خیال میکنید هر گاه مأمور بکارزار با دشمنان خدا شوید از قتال در راه او کوتاهی نمائید پاسخ دادند چگونه از پیکار در راه خدا خودداری کنیم با آنکه دشمنان، ما را از شهر خودمان بیرون کردند فرزندان ما را از ما جدا نمودند چون امر کارزار برایشان محقق شد جز عده کمی دیگران پشت بجنگ دادند و خدا هم از حال ستمکاران باخبر است

(۱) آیه ۲۶۴ سوره بقره

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۵۳

(۱) پیمبرشان به آنان فرمود خدای متعال طالوت را بعنوان پادشاهی در میان شما برقرار ساخته آنان گفتند از کجا او بر ما سلطنت

کند و ما شایسته‌تر بمقام سلطنتیم زیرا او آدمی تهی دست و فقیر است پاسخ داد خدا او را بر شما اختیار کرده و باو علم و نیرومندی داده و خدا هر کسی را بخواهد پادشاهی میدهد و او نعمت را بر مردم تمام میکند و شنوا است.

آنگاه فرمود شما باید از این آیات عبرت بگیرید و بدانید خدا خلافت و امیری را پس از انبیا منحصر بپادشاهان آنها نموده و او طلوت را برتری داده و بر گروه ثروتمندان مقدم داشته و باو علم و نیرو داده آیا تا بحال فهمیده‌اید که خدا بنی امیه را بر بنی هاشم برتری داده باشد و یا معویه از لحاظ دانش و نیروی بدنی بر من برتری داشته باشد اینک که پرده را برای شما برداشتم از خدا بترسید و در راه او جهاد کنید و هنوز که به خشم او مبتلا نگردیده در صدد اندیشه برآئید.

و خدا میفرماید لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۱﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. ﴿۲﴾

(۲) عده از کافران بنی اسرائیل ملعون داود و عیسی شدند و مرتکب نافرمانی و تجاوز گردیدند و از

(۱) آیه ۷۹ سوره مائده

(۲) آیه ۱۰ سوره صف.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۵۴

منکرات خودداری نمودند و بد میکردند، مؤمنان کسانی هستند که بخدا و رسول او ایمان آورده و شک و شبهه در دلهاشان نیفتاده و با مال و جان خود در راه خدا جهاد نموده و آنان مردم راستگو هستند ای مؤمنان میخواهید شما را بتجارتی هدایت کنم که از عذاب دردناک نجات دهد و آن تجارت آنست که بخدا و رسول او ایمان آورید و بجان و مال خود در راه او جهاد نمائید آری این پیشنهاد اگر بدانید نفعش بحال شما بیشتر است گناهان شما را می‌آمرزد و شما را وارد بهشتی میکند که نهرهای آب از زیر آنها روانست و خانهای پسندیده دارد و این بهشتها دائمی‌اند و از رستگاری عظیمی برخوردار خواهید گردید.

ای بندگان خدا از جناب الهی او بترسید و با امام خود با مخالفان بجنگید اگر من به اندازه اصحاب بدر که (بنا بر مشهور سیصد و سیزده نفر بوده‌اند) یار و یاور میداشتم که مطیع من باشند و همراه من قیام کنند از بسیاری از شما مستغنی بودم و هر چه زودتر به پیکار با معویه و یاران او قیام می‌کردم چه آنکه کارزار با او از واجباتست.

### فصل - ۳۰ در برابر سخن درشت معویه

(۱) وقتی بآن حضرت اطلاع دادند معویه و شامیها سخنان درشتی نسبت به آن حضرت گفته‌اند در پاسخ آنها پس از حمد خدا فرمود هیچ گاه فاسقان با ما دشمنی نمیکنند جز اینکه خدا با آنان خصومت مینماید مگر از چنین کار بزرگی بشگفت نیامدید همانا فاسقانی که خدا از رویه‌شان ناراضی است و از اسلام و مسلمانان منحرفند دست مکر و حيله بروی عده از امت دراز کرده و علاقه به فتنه و فساد را در دلهاشان

ترجمه الارشاد، ص: ۲۵۵

افزوده و بر اثر دروغ و بهتانی که ابراز داشته آنان را متمایل بخود نموده و آتش جنگ را علیه ما شعله‌ور ساخته و در خاموش کردن نور خدا میکوشند و خدا همه دم نور خود را زیاد می‌کند و به اکراه کافران اعتنائی نمی‌کند.

پروردگارا اگر از حق روگردانند آنها را خوار ساز و جمعیتشان را متفرق گردان و آنها را بنافرمانی خود گرفتار فرما زیرا کسی که در ظل ولایت تو قرار بگیرد خوار نمی‌شود و کسی که با تو دشمنی کند ارجمند نمی‌گردد.

### فصل - ۳۱ تحریص به جنگ

(۱) در روز صفین علی ع مردم را با این بیان تحریص به پیکار می‌کرد.

پس از حمد خدا میفرمود بندگان خدا از جناب کبریائی بترسید و دیدگان خود را از ناپسندیها ببوشید و صداهای خود را کوتاه کنید و کمتر سخن بگوئید و خود را برای فرود آمدن در برابر دشمن و پیکار کردن با او و زد و خورد و دست بگریبان و نابود کردن او آماده سازید و پابرجا باشید و پیوسته خدا را یاد کنید و رستگاری خود را از او بخواهید و از خدا و رسول پیروی کنید و با یک دیگر به نزاع نپردازید که ناتوان شوید و بزرگواری شما سلب گردد و شکبیا باشید که خدا با شکبیایانست پروردگارا نعمت صبر را بدیشان ارزانی فرما و فرشته نصر و پیروزی را بر ایشان فروفرست و پاداششان را بزرگ فرما.

### فصل - ۳۲ باز در این باره

(۲) مسلمانان، خدای متعال شما را به تجارتی دعوت می‌کند که اگر آن را پیشه خود سازید از عذاب

ترجمه الارشاد، ص: ۲۵۶

دردناک رهائی پیدا می‌کنید و بخیری عظیم نائل میگردید و آن تجارت آنست که بخدا ایمان آورید و به رسول او بگروید و در راه او با دشمنانش پیکار کنید و پاداش این عمل را بخشش گناهان شما قرار داده و در نتیجه خانه پاکیزه در بهشت جاویدان بشما ارزانی میدارد. آنگاه بشما اطلاع داده جناب الهی او جنگجویان در راه خودش را دوست میدارد یعنی همانا که در صف قتال مانند عمارتی سراپا شده محکم و استوارند مورد محبت خدایند.

آنگاه دستور کارزار بمردم خود داده میفرماید هنگام مصاف زره‌داران را مقدم بدانید و آنها که سلاح جنگی ندارند مؤخر باشند و دندانها را بیکدیگر فشار دهید زیرا بهتر میتوانید شمشیرها را بر سر دشمنان فرود آورید و اطراف نیزه‌ها را کاملاً داشته باشید که بهتر نیزه‌ها را بحرکت می‌آورد و دیدگان خود را به بندید تا بهتر و بیشتر دل‌های شما را استوار بدارد و صداهای خود را کوتاه سازید تا ترس و خوفتان را دور سازد و آرامش را در شما ایجاد کند و پرچم خود را مایل نسازید و مگشائید و مدهید مگر به دست دلاوران خود زیرا آنهایند که از بی‌غیرتی ممانعت می‌کنند و در برابر سختیها شکبیائی میورزند و بحفظ و حراست دیگران می‌کوشند و در نگهداری پرچم خویش کوشایند و آن را علیه دشمنان به اهتزاز در می‌آورند.

خدا بیامزد کسی را که در راه یاری برادر مسلمانش از خود گذشتگی نشان دهد و برادرش را فدائی خود قرار ندهد یعنی او را بدست حریف خود گرفتار نسازد و خود بگریزد تا آن دو هم‌رمز متفقا بآن برادر مسلمان حمله کنند و در اندک وقتی او را از پای در آورند و در نتیجه او بملامت دائمی و بیچارگی مبتلا شود و خود را بسرزنش خدا گرفتار نسازید و از مرگ فرار نکنید چه آنکه خدا میفرماید قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذْ لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا «۱» و از مرگ یا قتل مگریزید زیرا فرار از مرگ نتیجه بحال شما ندارد

(۱) آیه ۱۶ سوره احزاب

ترجمه الارشاد، ص: ۲۵۷

برای آنکه در اندک وقتی نابود میشوید و کمی بیش زیست نمیکنید.



سوگند بخدا اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از تیغ آخرت جان سلامت در نمی‌برید بهمین مناسبت صبر و شکیبائی پیشه کنید و نماز بخوانید و در نیت خود راستگو باشید زیرا خدای متعال پس از صبر، پیروزی می‌دهد.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

### فصل - ۳۳ گذاری به پرچم معویه

(۱) هنگامی که علی ع به پرچم معویه گذر کرد و یاران او را دید که کمال استقامت را در راه یاری او بخرج می‌دهند و با تمام ناملایمات می‌سازند بیاران خود خطاب کرده فرمود این مردم بدون نیزه‌ای که روح را از کالبد خارج می‌کند و ضرب شمشیری که سرها را میشکافد و استخوانها را از هم جدا می‌نماید و بند دستها را از یک دیگر قطع می‌سازد از جاهای خود حرکت نمی‌کنند و استقامت دارند و ما باید برای پراکندگی ایشان نیزه‌های نیرومند خود را در پهلوهای ایشان فروبریم و ابروهاشان را بر سینه‌ها و زخمدانهاشان بریزیم اینک از شما می‌پرسم کجایند مردان دلاور غیور که دین حق را یاری کنند و کجایند آنان که در راه مزد الهی جان فشانی می‌نمایند؟ این بیان باندازه در مسلمانان تأثیر کرد که بلافاصله عده از ایشان چون شیران بیشه مردی بر روبه سیرتان معویه تاخته و همه را پراکنده ساختند.

### فصل - ۳۴ بازهم در این خصوص

(۲) این مردم بحق و حقیقت توجه نمی‌کنند و از کلمه دادگری استقبال نمی‌نمایند و بدین رویه‌اند

ترجمه الارشاد، ص: ۲۵۸

تا پیش آهنگان جنگ آنان را هدف تیر خود قرار دهند و لشکریان آنها را از پا درآورند و سنگسار کنند و لشکریان یکی پس از دیگری بشهرهای ایشان هجوم نمایند و آنان را در اطراف شهرها دستگیر سازند و در چراگاهها و گذرها بر آنها دست پیدا کنند و از هر طرف مال و ثروتشان غارت شود و پرچمها علیه آنها باهتزاز درآید و مردمی راستگو و شکیبا با ایشان ملاقات نمایند و اینان مردمی هستند که هر کس از ایشان کشته شود یا بمیرد بر رشته صبرشان خللی وارد نمی‌آید بلکه بیشتر در طاعت خدا میکوشند و به ملاقات خدا حریصتر می‌گردند.

سوگند بخدا ما آنگاه که در حضور رسول خدا ص بودیم و در رکاب آن جناب پدران و فرزندان و برادران و عموهامان شهید میشدند در عین حال ایمان ما زیادتر و بیشتر تسلیم دست آن حضرت قرار می‌گرفتیم و رنجوری و شدت مصیبت ما را از پا در نمی‌آورد بلکه بر جهاد با دشمن جری‌تر شده و با اقران خود پیکار میکردیم.

و چه بسا مردی از ما با مردی از دشمن مانند دو درنده خونخوار به یک دیگر درمی‌آویختند و میربودند و کمین می‌کردند تا کدام یک پیروز آید و جام مرگ را به رقیب خود بنوشاند بهمین ترتیب گاهی دشمن بر ما و هنگامی ما بر دشمن چیره میشدیم.

و وقتی که خدا ما را مردمی شکیبا و راستگو یافت دشمن ما را نگویند و ما را یاری کرد.

و بجان خودم سوگند اگر با این طریق که شما در پیش گرفته‌اید ما رفتار میکردیم اساس دین استوار نمیشد و اسلام عزیز نمی‌گردید و سوگند بخدا شما از این جنگ نتیجه نمی‌گیرید مگر آنکه خون تازه بدوشید.

ذیلا میگویم برای سعادت خود گفتار مرا بپذیرید.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۵۹

### فصل - ۳۵ هنگام مراجعه از صفین

(۱) هنگامی که معویه یاران علی ع را بقرآنهائی که روی نیزه کرده بود فریب داد و آنان از پیکار بی کار شدند فرمود شما با این عملتان نیروی اسلام را درهم شکستید و سنت آن را از درجه اعتبار ساقط کردید و ارکان آن را سست کرده و خوار نمودید. هنگامی که دشمنان شما را چیره یافتند و از شما بیمناک شدند که مبادا بدست شما بهلاکت رسند و از پا درآیند قرآنها را روی نیزه کردند و شما را به آیات آن دعوت نمودند تا شما را از هلاک خود منصرف سازند و آتش جنگ را خاموش سازند و در حيله و مکر را از هر طرف بروی شما گشودند بنا- بر این شما اگر با آنها همگام شوید و آنچه میخواهند بدیشان بدهید جز مردمی فریب خورده نخواهید بود. سوگند بخدا از این به بعد هدایت و احتیاطی برای شما گمان نمیدارم.

### فصل - ۳۶ پس از قرارداد

(۲) پس از آنکه قرارداد صلح میان علی و معویه نوشته شد و اهل عراق در این خصوص با آن حضرت ملاقاتهائی کردند فرمود سوگند بخدا من از این پیش آمد خرسند نمیباشم و دوست نمیدارم شما هم رضایت داشته باشید و هر گاه شما حاضر نیستید برضایت من رفتار کنید و میخواهید خواسته نابجای خود را بکرسی بنشانید منم ناچار رضایت میدهم و چون رضایت دادم صحیح نیست از رضایت خود برگردم و اقرار خود را تبدیل نمایم مگر اینکه با پیمان شکنی و حل عقد، از خدا نافرمانی نمایم و بر کتاب او تعدی کنم از این به ترجمه الإرشاد، ص: ۲۶۰ بعد با هر کسی که فرمان خدا را ترک نماید پیکار نمائید.

و اما آنچه را نسبت بمالک اشتر میدهید که وی دست از امر من برداشته و در نامه من تصرف کرد و مخالفت نمود من هیچ گونه خطائی برای او نمیدانم و او را از مخالفان نمیشناسم و ای کاش دو نفر مانند او در میان شما وجود میداشت بلکه ای کاش یکی مانند او در میان شما بود که چشم بینا داشته و آنچه را لازمست در دشمنان به بیند مشاهده نماید در این هنگام مثنونه کار شما برای من آسان بود و آرزومند بودم برخی از ناهمواریهای شما اصلاح شود. من شما را از کاری که نباید انجام دهید نهی کردم و شما بر خلاف انتظار مخالفت کردید و پیش آمد من و شما چنانست که آن مرد هوازی گفته: من از مردم غزیه ام که اگر گمراه شوند گمراهم و اگر هدایت شوند براه هدایتیم.

### فصل - ۳۷ گفتاری با خوارج

(۱) هنگامی که بکوفه مراجعت کرد در پشت کوفه این گفتار را با خوارج بمیان آورد بعد از حمد خدا و درود بر پیغمبر ص فرمود پروردگارا این مکانی که در آن جای گرفته ایم محلی است که اگر کسی در آن به حق و حقیقت برسد فردای قیامت پیروزی با اوست و شایسته تر بدانت و کسی که شک داشته و یا بناحق دعوی باطل نماید فردای قیامت کور و گمراه خواهد بود. سوگند بخدا آیا بیاد دارید آن روز که پیروان معاویه قرآنها را روی نیزه کرده و شما از ظاهر عملشان فریب خورده گفتید ما باید آنان را با کتاب خدا پاسخ دهیم و بدان دعوت کنیم من در پاسخ شما ترجمه الإرشاد، ص: ۲۶۱

گفتم آنها را از شما بهتر میشناسم آنان مردمی دیندار و اهل قرآن نمیباشند زیرا من با آنان همنشینی کرده و بزرگ و کوچک آنها را کاملاً میشناسم و میدانم موقع خردسالی بدترین خردسالان و در بزرگسالی بد-ترین بزرگسالانند شما از کار فعلی آنان فریب

نخورید و در صدد احقاق حق خود برآئید و بدان راه که برآستی قدم برداشته‌اید ادامه دهید و میدانم که این مردم قرآن‌ها را محض حيله و مکر بر روی نیزه نموده‌اند لیکن شما که از همه جا بی‌خبر بودید سخن مرا نه پذیرفتید گفتید چنین نیست بلکه باید عمل آنها را بپذیری گفتم اینک که پند مرا قبول نکردید روزی که به بیچارگی افتادید از سخن من و نافرمانی خود یاد خواهید کرد. آنگاه که دیدم جز کتاب، موضوع دیگری مورد توجه شما نمیباشد من با آن دو نفر داور قرار گذاردم که باید آنچه قرآن دستور داده و احیا کرده احیا نمایند و آنچه را قرآن نهی نموده و میرانده نابود سازند در نتیجه اگر آنان بحکومت قرآن قضاوت کردند ما نمیتوانیم با گفته کسی که مطابق با دستور قرآن حکومت میکند مخالفت نمائیم و اگر بر خلاف قرآن فرمان دادند ما از حکمشان بیزاریم.

یکی از خوارج، اعتراض کرده و گفت آیا از عدالت است که این گونه مردم لا ابالی را بر خون‌های مردم، حکومت دهی. فرمود ما چنین مردمی را حکومت ندادیم که هر کار بخواهند انجام دهند بلکه قرآن را داور قرار داده‌ایم و میدانیم که قرآن خطی است که بدست افراد مسلمان نگارش یافته و میان دو جلد قرار گرفته خود سخن نمیگوید بلکه مردان مطلع از دستورات آن باید بفراهمین آن توجه کرده و سخن بگویند سؤال کردند چرا میان خود و ایشان مدتی قرار دادی؟ فرمود برای آنکه جاهل بدانند حق با ماست و عالم ثبات قدم نشان دهد و آرزومندیم خدای متعال بدین وسیله صلحی که برقرار شده برفع این امت، خاتمه

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۶۲

دهد اینک که پرده از روی حقیقت برداشته شد و فهمیدید آنچه را باید بفهمید بشهر وارد شوید و بخانه‌های خود درآئید خدا شما را مورد رحمت خود قرار دهد مردم حسب الامر یکی بعد از دیگری وارد شهر شدند.

### فصل - ۳۸ پیمان شکنی معویه

(۱) معویه به پیمان خود عمل نکرد و نقض عهد نمود و ضحاک بن قیس را فرستاد تا مالهای عراقیها را به یغما برد عمرو بن عمیس با وی تلافی کرد وی عمرو را با عده از یارانش از پای درآورد علی ع پس از این پیش آمد، کوفیها را مخاطب ساخته میفرماید مردم کوفه اینک که چنین دستبندی زده شد برای خونخواهی عمرو بن عمیس که بنده نیکوکاری بود آماده گردید و از لشکریان خود که عده کشته شده‌اند دفاع نمائید. آماده باشید با دشمن خود پیکار کنید و از ناموس خود اگر کاری میتوانید بکنید حفاظت نمائید. راوی گوید، سخن را با ضعف و سستی تلقی کرده ورد نمودند و چون حضرت امیر ع این گونه ضعف و سستی را از ایشان مشاهده کرد فرمود سوگند بخدا دوست میدارم در برابر هر هشت نفری از شما یکی از آنها را میداشتم وای بر شما آماده شوید و در رکاب من برای سرکوبی دشمن قیام کنید سپس اگر زبانی برای خود مشاهده کردید فرار کرده بخانه‌های خود برگردید سوگند بخدا من از ملاقات کردگار خود ناراحتی ندارم و در این راه با عزمی ثابت و با چشمی بینا قدم گذارده و آسایش خود را در آن می‌بینم و بالاخره از راز گوئی با شما و رنج کشیدن از سلوک با شما و مدارا کردن با شما خلاص میشوم آنهم چه مدارائی زیرا مدارا کردن با شما مانند مدارا کردن شتر جوانی است که باطن کوهان آن از تحمل

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۶۳

بار گران عیناک شده و ظاهر آن صحیح است و یا مانند مدارا کردن جامه کهنه است که از هر طرف که دوخته شود از طرف دیگر پاره می‌گردد و رنجی بر صاحب آن باقی می‌ماند.

### فصل - ۳۹ تحریمی به پیکار

(۱) علی ع هنگامی که شنید بسر بن ارطاة به طرف یمن توجه کرده مردم را بسرکوبی او دعوت میکرد و آنان کنده میورزیدند

فرمود ای مردم نخستین بیچارگی و ابتدای پیمان‌شکنی شما از هنگامی بود که دانایان و صاحب رایان از میان شما رفتند همانها که چون با کسی ملاقات میکردند سخن برآستی میگفتند و گفتگو بعدالت میکردند و دعوت را اجابت می نمودند. سوگند بخدا من شما را در آغاز و انجام آشکار و نهان شب و روز، صبح و عصر برای پیکار با دشمن دعوت کردم و سخن من در شما تأثیر نکرد و از کارزار فرار کردید و پشت بجنگ دادید آیا این موعظه‌های من بحال شما نتیجه نداد و این همه که شما را براه هدایت و فهم دقایق خواندم فائده نکرد؟ من از مصلحت شما باخبرم و میدانم چه عملی میتواند کجی شما را بصورت صحیحی درآورد و سوگند بخدا خود را برای اصلاح شما بفساد و بیچارگی نمایاندم زیرا شما اصلاح‌پذیر نمیباشید.

لیکن اندکی بمن مهلت دهید زیرا بخدا سوگند می‌بینم بزودی مردی (مراد حجاج بن یوسف است) بر شما مسلط شود که شما را هلاک سازد و عذاب نماید و او را هم خدا چنانچه شما را معذب داشته عذاب کند همانا در خواری مسلمانان و دین اسلام همین بس که پسر ابو سفیان مردم رذل و بدکار را علیه ما بخواند و آنها اطاعت نمایند لیکن من شما را که دانا و نیکید علیه او دعوت کنم نه پذیرید و زیر بار نروید آری این عمل، رویه پرهیزکاران نمیباشد.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۶۴

### فصل - ۴۰- تحریمی بقتال

(۱) هنگامی که مردم از یاری او خودداری کردند فرمود ای مردمیکه بدنهاتان یک جا و رأیهاتان مختلف است گفتار شما باندازه‌ایست که سنگ سخت را سست میکند و عملتان جوریست که دشمن را به طمع می‌اندازد در مجالس خود چنین و چنان میگوئید لیکن چون پیکار با دشمن دررسد میگوئید ای جنگ از ما دور شو و ما را بحال خود گذار. کسی که شما را با این حال بکارزار دشمن بخواهد خوار گردد و آسایش ندارد کسی که رنج شما را متحمل شود بیچاره است شما مردمی رنجور و بیمارید. از من درخواست می‌کنید دفاع از دشمن را بتأخیر بیندازم و چنان در این باره پافشاری می‌کنید مانند قرضداری که مدتی قرض او بطول انجامیده حالیا در افزایش مدتش پافشاری می‌نماید با آنکه ذلیل و خوار از ستم ممانعت نمی‌کند و حقیقت همیشه با کوشش بدست می‌آید پس از این خانه بکدام خانه خواهید رفت که اینک از ظلم و رواج آن ممانعت نمی‌نمائید آیا پس از من در رکاب چه امامی با دشمنان می‌جنگید بخدا سوگند مغرور کسی است که شما او را فریب دادید و کسی که بشما امیدوار باشد بیچاره و بدبخت‌ترین تیرهای قمار است.

اکنون که از بوته آزمایش درآمدید دیگر سخن شما را تصدیق نمی‌کنم و بیاری شما چشم طمع ندارم. خدا میان من و شما جدائی بیندازد و عوض شما کسی که بهتر است از شما بمن مرحمت فرماید.

سوگند بخدا دوست دارم ده نفر از شما را با یکنفر از مردم بنی فراس بن غنم عوض نمایم چنانچه دینار را با درهم معاوضه میکنند.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۶۵

### فصل - ۴۱- بازهم در این خصوص

(۱) پس از حمد خدا بار دیگر مردم را علیه دشمنان تحریص کرده میفرماید کار منحصر شامیها همانست که بزبان شما تظاهر کرده و غلبه می‌کنند.

سؤال کردند مقصود شما از این فرمایش چیست؟ فرمود می‌بینم کارهای آنان رو بفزونی و افزایش گذارده و آتش کوشش شما خاموش گردیده آنها در امور خود با جدیت پیش روی می‌نمایند و شما با ضعف و سستی از کار خود دنبال می‌کنید آنان متحدند و شما متفرق آنان از سرپرست خود اطاعت می‌نمایند و شما از رئیس و پیشوای خود پیروی نمی‌کنید سوگند بخدا اگر آنان بر

شما پیروز شوند خواهید دید پس از من چه بلائی بر سر شما خواهند آورد گوئیا می‌بینم دست شرکت ایشان در شهرهای شما دراز است و خراج و مالیات شما را به دیار خود می‌برند و می‌بینم که در هنگام ازدحام صدای شما مانند صدای پوست سوسمارانست که چون از پهلوی یک دیگر بگذرند صدائی بگوش رسد و کارت‌ان بجائی رسیده که نمیتوانید احقاق حقی نمائید یا برای رضای خدا از حرامی جلوگیری کنید و می‌بینم آنان مردم نیکوکار شما را می‌کشند و قاریان شما را پراکنده می‌سازند و شما را از حقتان محروم می‌نمایند و ممنوع میدارند و دیگران را بر شما ترجیح داده مصادرات امور قرار میدهند.

بنا بر این اگر خود را محروم می‌دیدید و بحال ناتوان خود توجه میکردید و شمشیرهای از نیام درآمده علیه خود را مشاهده می‌نمودید و بیمی که از اطراف سراپای شما را فراگرفته بنظر می‌آوردید پشیمان شده و از کوتاهی که در پیکار با آنان نموده اندوهناک می‌گردیدید و امروز را که در کمال راحتی و امن بسر می‌برید بیاد می‌آوردید با آنکه تذکر از چنین روزی با آن گرفتاری بحال شما نتیجه ندارد. ترجمه الإرشاد ۲۶۶ فصل - ۴۲ نقض عهد معویه ..... ص: ۲۶۶

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۶۶

### فصل - ۴۲ نقض عهد معویه

(۱) هنگامی که معویه، عهد فیما بین را نقض کرد و قرارداد را مورد بی‌توجهی قرار داد و به غارت‌گری مردم عراق پرداخت علی‌ع پس از حمد و ثنای خدا فرمود چه امری معویه را «که خدا او را بکشد» بر آن داشته که نسبت بمن اراده کار بزرگی داشته باشد؟ می‌خواهد منم مانند او مرتکب چنین عمل نابجائی شوم تا در نتیجه پرده پیمانم را دریده و نقض عهد کرده باشم و آن را حجت بر من تمام کند و تا روز قیامت دامن مرا آلوده سازد و هر کجا که نام من برده شود بعنوان یغماگر و عهد شکن معروف شوم. اگر باو گفته شود تو نخست دست بدین عمل دراز کردی می‌گویند من از این کار اطلاعی ندارم و کسی را هم بانجام آن مأموریت ندادم یکی در آنجا می‌گوید راست می‌گوید و دیگری می‌گوید دروغ می‌گوید.

سوگند بخدا ذات مقدس او مدارا میفرماید و بردباری عظیم است او بود که از خطا کاریهای بسیاری از فرعونها در گذشت و تنها فرعون زمان موسی را بجزای خود رسانید. اکنون اگر خدای متعال معویه را مهلت بدهد که چند صباحی اسباب عیش و عشرت او فراهم شود از نظر قدرت الهی او که بیرون نمی‌رود و خدا در گذرگاه و کمین اوست در نتیجه هر کار که می‌خواهد انجام دهد زیرا ما پیمان خود را نقض نمی‌کنیم و عهد خویش را نمی‌شکنیم و دل هیچ مسلمان و معاهده‌کننده‌ای را آزرده نمی‌سازیم و بدین رویه پابرجائیم تا پیمان فیما بین پایان پیدا کند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۶۷

### فصل - ۴۳ یادى از سخن پیغمبر

(۱) حمد برای خدا و سلام بر رسول او اما بعد همانا رسول خدا ص مرا برادر خود قرار داد و از میان همه مردم بعنوان وزارت برگماشت ای مردم من مغز هدایت و مخزن فکر آن و دو دیده بینای آنم بنا بر این از راه هدایت نظر باینکه سلاک و روندگان آن اندک‌اند بوحشت نیفتید کسی که کشنده مرا مؤمن بداند چنانست که خود او کشته است، بدانید هر خونى، خونخواهی دارد که روزی بخونخواهی از او قیام می‌کند و همانا خونخواه ما و داور در باره ما و نزدیکان به پیغمبر و بی‌پدران و سر راه‌نشینان کسی است که در طلب هر چیزی برآید از تحصیل آن در مانده نمیشود و کسی از دست توانای او فرار نمی‌کند و ستمگران بزودی خواهند دانست که سرانجام آنها بکجا منتهی خواهد شد.

سوگند بخدائی که دانه را شکافته و انسان را آفریده عصای خلافتی را که شما گروه بنی امیه بدست گرفته‌اید با نزاع از چنگ شما

بدر آورند و بزودی آن را در دست دیگران و در خانه دشمنان مشاهده خواهید کرد و بزودی از حقیقت فرموده قرآن باخبر خواهید شد.

### فصل - ۴۴ خطاب با مردم کوفه

(۲) ای مردم کوفه تا وقت باقیست خود را برای پیکار با معویه که دشمن شماست آماده سازید عرض کردند یا علی ع اندکی مهلت بده تا سرمای زمستان برطرف شود.

فرمود سوگند بخدائی که دانه را شکافته و انسان را ایجاد کرده این مردم بزودی بر شما چیره

ترجمه الارشاد، ص: ۲۶۸

شده و استیلا پیدا می‌کنند و غلبه آنها از نقطه نظر حقیقت آنها نیست که آنان شایسته بمقام خلافت‌اند بلکه سبب استیلاى ایشان آنست که آنها از معویه پیروی کرده و بهدفع خود رسیده و شما از فرمان من سرپیچی نموده گرفتار دست آنها شدید.

سوگند بخدا همه مردم از دست رئیس‌ان و سران خود و ستمگری آنان می‌ترسند و من که امام عادل و پیشوای دادگری هستم از ستم رعیت‌های خود میهراسم من از شما مردم عده‌ای را بکار اجتماعی اداره امور مردم برگماشتم، خیانت کردید و بحیله‌گری گذرانید و برخی از کسانی را که امین ملت شمرده بودم بر خلاف انتظار سرمایه مردم را گردآورده و پیش معویه فرستاد و دیگری هر چه از مردم گرفته بود بخانه خود برد و با این عمل نسبت به احکام قرآن سهل‌انگاری نمود و بر خدا جری شد و کار به خیانت می‌کرد و بالاخره شما مرا درمانده ساختید.

سپس دست مبارک به طرف آسمان بلند کرد و گفت پروردگارا از زندگانی سیر شده و نمیخواهم در میان این مردم بمانم و از تعقیب آرزوی خود ملول شدم.

پروردگارا بزودی ملاقات یار باوفای خود رسول خدا ص را روزی من فرما و مرا از این روزگار و مردمش را از من آسوده ساز که پس از من روی رستگاری نخواهند دید.

### فصل - ۴۵ نکوهش از کوفیها

(۱) ای کوفیها شما را برای جهاد با این مردم دعوت کردم نپذیرفتید و سرانجام شما و ایشان را بیان کردم و علیه آنان خواندم اجابت نمودید و پند و اندرز دادم بگوش نگرفتید و بالاخره منظور آنست که بود و نبودتان یکسان بوده من کلمات حکمت آمیز را برای شما می‌گفتم از آنها احتراز می‌کردید و موعظه‌های نافع برای شما بیان میکردم از آنها روگردان بودید و مانند الاغی چند که از شیر زیان می‌-

ترجمه الارشاد، ص: ۲۶۹

گریزند همچنان از بیانات الهی من گریزان بودید شما را به پیکار با ستمگران میخواندم هنوز سخن خود را بیایان نرسانیده همه‌تان مانند ایادی سبا «۱» بچه‌گان سبا متفرق میشدید و بمجلسهای خود بر- می‌گشتید و چهار زانو حلقه‌وار مینشستید و مثالها می‌آوردید و اشعار میخواندید و از اخبار روز گفتگو می‌کردید و چون می‌خواستید متفرق شوید از اشعاری که اطلاعی از حقیقت آنها ندارید و غافل از نظریه سرایندگان آنهائید میپرسیدید و از سرانجام خود بیمی نداشتید از جنگ و آمادگی برای آن خاطر کرده و دلها بطور کلی از آن تهی گردیده و خود را به غفلتها و امور بی‌ثمر سرگرم نموده برآستی باید از پیش آمد شما بشگفت آمد چگونه تعجب ننمایم از گروه باطل و ناحقی که به انجام رویه باطل گرد آمده و شما را از حقتان محروم نمودند.

ای مردم کوفه شما مانند زن آبستنی هستید که فرزندش را سقط کرده و شوهر او مرده باشد و مدتی او بدون سرپرست بسر برد و

ارث شوهر او بدست دورترین وارثهای او بیفتد و سوگند بخدائی که دانه را شکافته و انسان را بوجود آورده همانا جهنم دنیا که نابینا و بی‌دولت است و کسی از دست آن آسایشی ندارد بر شما مسلط خواهد شد و مراد از آن حجاج بن یوسف است و پس از او گزنده درنده‌ایست که مال بسیار گرد می‌آورد و کسی از او بهره‌مند نمیشود و منظور از آن هشام بن عبد‌الملک است که مردی بخیل و پست فطرت بود پس از این عده از بنی امیه بر شما مسلط خواهند شد که هیچ یک از آنها بشما مهربانی

(۱) ایادی سبا کنایه از فرزندان سبا بوده که در سیل عرم فرزندان او یکی بعد از دیگری ناپیدا شدند و این پیش‌آمد ضرب‌المثلی شد در میان تازیان که هر گاه میخواستند از تفرقه عده خبر دهند میگفتند تفرقوا ایادی سبا یعنی مانند فرزندان او پراکنده شدند و شرحی در ذیل ذهبوا ایادی سبا در مجمع الامثال ذکر شده.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۷۰

نمی‌نمایند مگر یکی از آنها که منظور عمر بن عبد‌العزیز است.

(۱) باری تسلط بنی امیه بر شما مردم امتحانیست که آن را خدای متعال مقدر فرموده و بلا شک اتفاق می‌افتد در این آزمایش نیکان شما را می‌کشند و بدان شما را به بردگی می‌گیرند و گنجها و اندوخته‌های شما را از خلوت خانها تان بیرون می‌برند و چنانچه اشاره شد این پیش‌آمدها انتقامی است که در برابر از دست دادن کارها از شما گرفته می‌شود که هم کارها تان را ضایع کردید و هم خود و دینتان را نابود ساختید.

ای مردم کوفه اکنون خبر میدهم از کارهایی که پس از این اتفاق می‌افتد تا کاملاً مواظب بوده و احتیاط را از دست ندهید و آنان که پند نیوشند بترسانید و مایه عبرتتان باشد.

می‌بینم شما همان مردمی هستید که می‌گوئید علی ع دروغ می‌گوید چنان که مردم قریش همین نسبت را به پیمبر خود محمد بن عبد‌الله که پیغمبر رحمت و دوست خدا بود دادند. پس وای بر شما بر چه کسی دروغ بستم آیا بر خدا افترا زدم با آنکه نخستین شخص از مسلمانان من بودم که او را عبادت کرده و به یگانگی شناختم یا برسول او دروغ نسبت دادم با آنکه من نخستین کسی بودم که باو ایمان آوردم و نبوتش را تصدیق کرده و او را یاری نمودم. حاشا که دروغی از من سر زده باشد و با این لهجه که شما چنین نسبتی بمن خواهید داد زبان فریبی است که اصولاً بدان نیازمند نمیباشند.

سوگند بخدائی که دانه را شکافته و انسانی را بوجود آورده چون بمیرید وانگهی دانید یعنی همان زمان که پاداش گفتار جاهلانه خود برسید و آن وقت علم شما سودی بحال شما نخواهد داشت پس زشت باد روی شما ای مردان شبیهان که عقلها تان مانند عقول بچه‌های خردسال و اندیشه‌ها تان مانند فکرهای زنان پشت پرده (یعنی ربات حجال است).

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۷۱

(۱) سوگند بخدا بدانید ای مردمیکه بدنها تان حاضر است و عقلها تان غائب و افکار تان مختلف چقدر خدای متعال دوست میدارد کسی که شما را به پیکار با دشمن میخواند یاری نمائید و از آن طرف دل آنها که کینه شما را هدف خود قرار داده از شما ناراحت است و چشم آنها که شما را جای دهند روشنی ندارد گفتار شما سنگهای سخت را سست می‌کند و عمل شما دشمنانتان را بطمع می‌افکند ای وای بر شما پس از این خانه کدام خانه را منع خواهید کرد و در رکاب چه امامی پس از من جنگ خواهید نمود فریب داده شده آن کسی است که او را مغرور ساخته‌اید و کسی که رستگاریش را از ناحیه شما بدانند مانند قمار بازیست که از قمار بردی نکرده باشد.

من بیاری شما چشم طمع ندارم و گفتارتان را تصدیق نمی‌کنم خدا میان من و شما تفرقه برقرار سازد و بهتر از شما را روزی من فرماید و بدتر از مرا بر شما مسلط نماید. امام شما کسی است که از خدا اطاعت می‌کند و شما بر خلاف انتظار از او پیروی

نمی‌نمائید و پیشوای شامیها موجودیست که از خدا سر- پیچی می‌نماید و مردمش از او تبعیت می‌کنند سوگند بخدا دوست داشتم معویه مردم خودش را با پیروان من تبدیل می‌کرد همان طور که دینار را با درهم عوض می‌کنند یعنی ده نفر شما را از من می‌گرفت و یکی از آنها را بمن میداد سوگند بخدا می‌خواستم من شما را نشناسم و شما مرا نشناسید زیرا این گونه شناسائی موجب پشیمانی است، شما سینه مرا پر کینه کردید و کار مرا به خواری و معصیت منجر نمودید تا بجائی رسید که مردم قریش گفتند علی ع مرد دلاوریست لیکن از کار پیکار سررشته ندارد.

سوگند بخدا آیا این گونه ادعا صحیح است و آیا در میان ایشان یکی مانند من پیدا می‌شود که تا این اندازه در جنگ ممارست داشته و رنج کشیده باشد با آنکه من هنوز بسن بیست سالگی نرسیده بودم قدم در میدان کارزار نهادم و اینک که از سن شصت سالگی تجاوز کرده‌ام همچنان به تدبیرهای رزمی کاملاً آشنایم لیکن چه دستوری بدهد کسی که حرفش خریداری ندارد.

(۲) سوگند بخدا دوست میدارم خدا مرا از میان شما ببرد و بریاض رضوانش مشرف سازد و همانا

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۷۲

مرگ قدم بقدم همراه منست بنا بر این چه پیش‌آمدی جلوگیری می‌کند از شقی‌ترین امت که بیاید و محاسن مرا بخون سرم رنگین سازد و این بیان، فرموده و وعده پیغمبر اکرم ص بود که مرا از سرانجام خبر داد و افترا نیزم زیرا کسی که بشخص عالیمقام او افترا زند زیانکار است و نجات با پرهیزکاران و راستگویانست.

ای کوفیها شب و روز آشکار و نهان شما را بجهاد با این مردم دعوت کردم و گفتم پیش از آنکه آنها به پیکار با شما قیام کنند با آنان بجنگید زیرا هیچ گروهی در کوشک خانه نجنگیده جز اینکه بیچاره شده شما بر خلاف انتظار کار جنگ را بعهدده یک دیگر انداختید و بخواری راضی شدید و گفتار من به گوشتان سنگین آمد و کار مرا دشوار انگاشتید و آن را پشت سر انداختید تا مال و ثروت شما به یغما رفت و زشتیها و ناپسندیها شب و روز در میان شما افزایش یافت و سرانجام کار گذشتگان برای شما ظاهر شد چنانچه خدای متعال از کار ستمگران و سرکشان و ناتوانان از گمراهان چنین خبر داده: **يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ**، فرزندان شما را می‌کشند و زنانتان را زنده می‌گذارند و در این پیش‌آمد آزمایش بزرگی است از خدای متعال برای شما.

سوگند بکسی که دانه را شکافته و آدمی را جان داده آنچه بشما وعده داده شده در رسید و بکار خود مشغول شد من شما را با موعظه قرآنی نصیحت کردم لیکن شما از پندهای من استفاده نکردید و شما را با چوب‌دستی زدم فائده نکرد و با تازیانه که اقامه حدود می‌شود عقاب کردم تغییر رویه ندادید بالاخره دانستم چیزی که ممکن است شما را تأدیب کند شمشیر است و بس و من حاضر نشدم برای اصلاح کار شما خود را بفساد بیندازم.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۷۳

(۱) لیکن پس از من سلطانی بیباک بر شما مسلط شود که از پیران شما احترام نگذارد و به خردسالانتان رحم نمی‌کند و دانشمندان را بزرگ نشمارد و حق شما را بالسویه در میانتان قسمت ننماید و شما را بسختی بزند و خوار سازد و پیش‌آهنگ پیکارها قرار دهد و از همه طرف راحتی را از شما سلب نماید و شما را پیشخدمتها و دربانهای خود قرار دهد تا بالاخره توانای شما ناتوانان را نابود سازد و بغیر از ستمگران دیگران از تحت شکنجه امان نخواهند یافت و آنها هم که اندکند و آنچه ادبار کرد اقبال نمی‌کند و من شما را مردمی سست پیمان میدانم و جز پند و اندرز کار دیگری ندارم.

ای کوفیها من از شما مردم با سه نفر و دو نفر دچارم: کر شنوا و گنگ گویا و کور بینا و یارانی که چون با من ملاقات کنند راست نگویند و در هنگام بلیات نتوان بآنها اطمینان کرد.

پروردگارا من مردم کوفه را ملول کردم و آنان مرا ملول ساختند من به آنان بدی کردم و آنان به من بدی نمودند پروردگارا امیری



را از ایشان و ایشان را از امیری خرسند مفرما و دل‌های آنان را چون نمکی که در آب باز می‌شود متفرق ساز. سوگند بخدا اگر میتوانستم چاره کلام و مراسله شما را بنمایم بخلافت بر شما حاضر نمیشدم آنقدر در باره هدایت شما رنج دیدم که از زندگی خود سیر شدم و بالاخره تمام گفتار مرا بسخریه گرفتید و بدین وسیله از حق فرار کردید و بباطلی گرویدید که خدا دینداران خود را بدان عزیز نفرموده و من می- دانم که در نتیجه بی‌توجهی بگفتار من بغیر زیان چیز دیگری بدست شما نیاید زیرا هر وقت شما را به پیکار با دشمن دعوت کردم قیام نکردید و آن را بتأخیر افکندید مانند کسی که وام طولانی از کسی گرفته و اکنون که موقع پرداختش رسیده بازهم مدت دیگری میخواید.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۷۴

(۱) هر گاه می‌گفتم زمستان برای جنگ آماده شوید می‌گفتید اکنون هوا سرد است و اگر در تابستان می‌گفتم آماده کارزار شوید می‌گفتید اکنون هوا گرم است بتأخیر بینداز تا هوا سرد شود و همه این کنارگیریها در حقیقت برای فرار از بهشت بوده و هر گاه شما از گرمی و سردی هوا عاجز باشید سوگند بخدا از گرمی شمشیر عاجز تر و درمانده‌ترید و کلمه استرجاع فرمود **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ای کوفیها خبر رسیده که مردم غامد با چهار هزار نفر شبانه به انبار که یکی از شهرهای عراقست ریخته و اموال آنان را به تاراج برده و با آنها معامله کفار روم و خزر نموده و حسان که کار گزار من بوده کشته شده و عده از نیکوکاران که همه مردمی دانا و پارسا و بزرگزاده بوده نیز شربت شهادت نوشیده‌اند خدا همه آنها را در بهشتهای پر نعمت خود جای دهد. و اطلاع یافته‌ام عده از شامیها بر زن مسلمان و جمعی بر زن اهل ذمه وارد شده پرده عفتش را دریده و چارقد از سرش گرفته و گوشواره از گوشش ربوده و دست بند و خلخال از دست و پا و بازوانش در- آورده و او چاره نداشته جز اینکه کلمه استرجاع بگوید و مسلمانان را بیاری خود بخواند و کسی او را یاری ننماید و بداد او نرسد پس اگر مؤمنی بدون این واقعه بمیرد جای تأسف نیست و نباید او را ملامت کرد بلکه او نیکوکار و عاقبت بخیر است.

تعجب من از اینجاست که چگونه این مردم در ترقی باطل خود می‌کوشند و شما از تقویت حق خودتان سستی میورزید و خود را هدف تیر بلا قرار میدهید و تیری به‌هدف قلب آنها نمیزنید و پیکار می‌بینید و با دشمن کارزار نمی‌کنید و بنافرمانی آنها خوشحالیید.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۷۵

الهی هیچ گاه از خیر و خوشی بهره‌مند نگردید شما همان شترصفتانی هستید که ساربانان را از دست داده هر گاه بخواهند آنها را از گوشه گرد آورند از جای دیگر متفرق میشوند.

## فصل - ۴۶ دادخواهی

(۱) از نخستین هنگامی که پیغمبر اکرم ص بمنصب نبوت نامزد شد و این افسر سلطنت الهی بر سر مبارک گذارد تا به امروز بحمد خدا روی خوشی ندیدم زیرا در کودکی که بآن جناب گرویدم از ترس دشمنان بیمناک بودم و چون بزرگ شدم با مشرکان پیکار می‌کردم و با منافقان مخالفت می‌نمودم تا اینکه خدای متعال پیغمبرش را قبض روح کرد آن هنگام قیامتی عجیب و مصیبتی بزرگ رخ داد و من همواره در خوف و رجا بسر می‌بردم و بیش از حد به بیچارگی مبتلا بودم تا بیاری خدا بخیر گذشت سوگند بخدا از کودکی تا پیری شمشیر زدم و او مرا امر به شکیبائی می‌نمود و همه این قدمها در راه خدا و یاری رسول او بود و امیدوارم بزودی اسباب آسایش چنانچه بچشم می‌بینم برای من فراهم شود.

گویند پس از این بیان مدتی زیست نکرد که دل دوستان را داغدار ساخت.

هنگامی که علی ع در رجه بود فرمود ای مردم سرانجام کار شما باینجا رسیده سوگند پیروردگار- آسمان و زمین دوست من رسول خدا ص با من چنین تعهد کرد که امت پس از درگذشت من با تو حيله خواهند کرد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۷۶

پسر ابی ادریس ازدی گفته از علی ع شنیدم می فرمود از جمله اسراری که پیغمبر ص بمن فرمود این بود که امت بزودی با تو حيله خواهند کرد.

### فصل - ۴۷ در دار الشوری

(۱) ابو صادق گفته هنگامی که عمر امر خلافت را بعنوان شوری در میان شش نفر (علی ع، عثمان، زبیر، طلحه، سعد وقاص، عبد الرحمن عوف) مقرر داشت به ابو طلحه انصاری و دیگران گفت اگر دو نفر با دیگری بیعت کردند شما با سه نفری باشید که عبد الرحمن عوف با آنهاست و آن سه نفر دیگر را بکشید در آن وقت علی باتفاق عبد الله بن عباس از دار الشوری بیرون رفت و فرمود ای پسر عباس این مردم همچنان که در زمان حیات پیغمبر ص با آن جناب دشمنی کردند پس از درگذشت او نیز با شما عداوت نمودند سوگند بخدا بجز از شمشیر چیز دیگری کار ایشان را انتظام نخواهد داد.

ابن عباس پرسید عداوت اینان چگونه است؟

فرمود مگر توصیه عمر را نشنیدی می گفت هر گاه دو نفر با یکی و دو نفر با دیگری بیعت کرد با آن سه نفری باشید که پسر عوف با آنهاست و آن سه نفر دیگر را بکشید.

ابن عباس عرضکرد آری چنین شنیدم.

فرمود مگر نمیدانی که عبد الرحمن، پسر عموی سعد وقاص است و عثمان داماد عبد الرحمن گفت آری فرمود بنا بر این عمر میداند که سعد و عبد الرحمن و عثمان با یک دیگر اختلافی نخواهند داشت و

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۷۷

بالاخره هر یک از این سه نفر که نامزد خلافت شوند آن دو نفر اظهار مخالفت نخواهند کرد و از قتل طلحه پس از قتل من و زبیر باکی ندارد و سوگند بخدا اگر عمر زنده بماند از رأی ناپسند او چنانچه بارها اعلام کرده اطلاع خواهم داد و اگر مرد فردای قیامت حق متعال میان من و او داوری خواهد کرد.

### فصل - ۴۸ دامادی کار خود را کرد

(۱) حبیبش کنانی گفت هنگامی که عبد الرحمن عوف در دار الشوری با عثمان بیعت کرد امیر المؤمنین علی ع باو فرمود بالاخره دامادی کار خود را کرد و ترا به بیعت با عثمان وادار نمود سوگند بخدا تو بهمان آرزو با عثمان بیعت کردی که رفیق تو عمر از بیعت با رفیقش ابو بکر انتظار داشت و بآن رسید ولی تو نخواهی رسید و خدا میان شما تفرقه و جدائی افکند.

### فصل - ۴۹ خطبه ششقیه

(۲) ابن عباس گوید در رجه حضور امیر المؤمنین ع بودم سخن از خلافت و غاصبان آن بمیان آمد علی ع آه سردی کشید و فرمود.

سوگند بخدا پسر ابو قحافه خلافت را مانند پیراهنی پوشید با آنکه او میدانست مدار آسیای خلافت بسته بوجود منست و من آن کسی هستم که سیل علم و حکمت از سرچشمه الهی من سرازیر می شود و دست هیچ بلندپروازی بدامن من نمیرسد در عین حال جامه شکیبائی پوشیدم و دست از آن برداشتم و بدان

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۷۸

التفاتی نمودم و در بروی خود بسته و در این اندیشه بودم با اینکه یآوری ندارم حمله کنم و احقاق حق نمایم یا بهمین تاریکی و گمراهی که مردم برای خود پیش آورده‌اند بسازم.

بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله کار خویش گیرم به عجیب ظلمتی مردم گرفتار شده که خردسال را پیر فرتوت و کهنسال را به آخرین پایه پیری و ناتوانی میرساند و مؤمن را برنج و تعب مبتلا می‌کند تا هنگامی که بملاقات کردگار خود نائل آید و بالاخره اندیشه من بدینجا رسید که تحمل رنج کرده و با این تاریکی بسازم و با آنکه خاشاک بیچشم رفته و غصه گلوگیرم شده شکیبائی بورزم و علت اصلی و اولی اندوهناکی من آن بود خلافت که میراث خالص الهی من بود بدست غاصبان افتاد و به یغما رفت و چندی وی بمسند غاصبانه نشسته تا مرگ گریبان‌گیرش شده بسرانجام خود رسید و خلافت را بعمر سپرد و او را بمقام خود برگماشت.

تعجب اینجاست او با اینکه در زمان حیات خود می‌گفت مرا از خلافت معاف دارید و علی را که از هر نظر سزاوار آنست بمقام اصلی خود برگمارید در عین حال چون خواست از دنیا برود مانند آنکه از حرف خود خاطر کرد باز عمر را نامزد برای خلافت نمود و چنان معلوم شد که هر دو نفر پستان ناقه خلافت را بدست گرفته و بشدت میدوشند آنگاه پیش آمد دیروز و امروز خود را با این شعر اعشی، مجسم فرمود:

بسیار متفاوت است روزی که با تحمل رنج بر روی شتر بودم و روزی که از حضور حیان برادر جابر و التفاتهای او بهره‌مند می‌گردیدم. علی ع با این شعر مجسم می‌کند امروز من که با این بلیه بسر می‌برم و دیروز من که از عنایات نبی اکرم استفاده می‌کردم بسیار متفاوتند ابو بکر پس از خود خلافت را بدست مردی درشت‌گو و سخت‌دل سپرد که مانند ناقه سرکشی است که اگر مهار آن را بکشند تمکین نماید تا بینیش مجروح شود و اگر بحال خود رها کنند آزار بینند و مسلم است چنین مردیکه دارای این اوصاف ناپسند است لغزشش بسیار و از خطا کاریهای خود کمتر پوزش می‌خواهد سوگند بخدا مردم به اشتباهی بس عجیب افتاده و از طریق هدایت منحرف گردیدند و بحالاتی مختلف و پیش‌آمدهائی بر خلاف انتظار مبتلا شده‌اند.

ترجمه الارشاد، ص: ۲۷۹

(۱) عمر تا چندی که باید بر سریر خلافت نشست و امر خلافت را بعنوان شوری میان عده قرار داد و مرا یکی از آنها بشمار آورد پس وای بر این شوری: کی من همتای پیشتازان خلافت بودم و از چه زمانی چنین شکی در باره من اتفاق افتاد که امروز مرا همپایه با این ناکسان قرار دادند در عین حال من طریق مماشات را پیش گرفته و تا آنان آسوده بودند منم اظهاری نکردم و همراه آنها بجهاتی پرواز نمودم و صبر کردم تا زمان طولانی رنج و محنت پایان آمد.

و چون امر خلافت بیایه شوری رسید سعد وقاص که همواره کینه مرا در دل داشت از بیعت من تخلف ورزید و پسر عوف از راه دامادی که با عثمان داشت نیز از من رو گردان شد و بالاخره سومی ایشان که عثمان بود برای خلافت نامزد گردید و باد در بغل خود انداخت و مانند شتری که در علف‌زاری درآید از پرخوری دو پهلوهایش ورم کند همچنان از علفزار خلافت پهلوانش ورم کرد در این وقت خویشاوندان او اطراف او را گرفتند و مانند شتری که در علفزار بهاری درمی‌آید مال خدا را دو فکی می‌بلعیدند تا اینکه تجاوز و بزهکاری وی او را بهلاکت افکند و بکشتن داد.

چون او بسرانجام خود رسید مردم اطراف من اجتماع نمودند و بیمی از آنها نداشتم جز اینکه مانند یال درشت کفتار بر سر من پهن شده بودند و می‌خواستند با من بیعت نمایند و پی در پی بر من هجوم می‌کردند و دست مرا برای بیعت می‌کشیدند تا بجائی که نزدیک بود دو ابهام من از بند درآید و ردای من در این گیرودار پاره شد.

و چون با درخواست بسیار مردم بامر خلافت قیام کردم عایشه و طلحه و زبیر و پیروانشان که ناکثانند بیعت مرا شکستند و خوارج نهروان که مارقاند بر من خروج نمودند و معاویه و یاران او که قاسطانند در صفین با من قتال کردند گویا این مردم فرموده خدا را

فراموش کرده‌اند که می‌فرماید تِلْمَكِ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ «۱» خانه آخرت را

(۱) آیه ۸۳ سوره قصص

ترجمه الارشاد، ص: ۲۸۰

ویژه مردمی قرار میدهیم که در روی زمین بفکر سرفرازی و فساد نبوده‌اند و سرانجام با پرهیزکارانست آری (۱) سوگند بخدا فرمایش حضرت او را شنیدند لیکن دنیا بچشم ایشان شیرین آمد و زیور آن آنان را فریب داد.

سوگند بخدائی که دانه را شکافته و انسان را آفریده اگر حضور این جماعت که برای بیعت با من آماده شده‌اند و حجت بر من تمام نگشته و عهدی که خدای متعال بر اولیاء امر استوار کرده که نگذارند ستمگران به آخرین هدف ستمگری خود برسند و داد مظلومان را زودتر بگیرند وجود نمیداشت دست از خلافت می‌کشیدم و مهار ناقه خلافت را بر کوهان خودش می‌گذاردم و مردم را بوادی ضلالت می‌افکندم و با جام اولینشان آنان را سیراب می‌کردم و میدیدند دنیای آنان که آن همه در راه رسیدن به آخرین سنگر آن می‌کوشند در نظر من از پهن بز یا عطسه آن بی‌ارزش تر است.

چون گفتار الهی آن جناب بدینجا رسید مردی از مردم عراق برخاست و نامه بدست مبارک او داد و آن حضرت را بقرائت نامه خود مشغول ساخت چون جناب امیر المؤمنین علیه صلوات الله و الملائکة و الناس اجمعین از قرائت نامه فارغ شد ابن عباس که بسیار متأسف شده بود که چنین نعمت بیانی بزودی از وی گرفته شده درخواست کرد از همان جا که بیانات الهی خود را خاتمه داده دوباره شروع کند علی (ع) فرمود هیئات ای پسر عباس بیانات مزبوره مانند ششقه‌ای بود که شتر در هنگام مستی از دهن خود که مثال شش است بیرون می‌آورد سپس بجای خود قرار می‌گیرد یعنی آن شور دیگر در ما ایجاد نخواهد شد

## فصل - ۵۰ اعلام از ظهور امام عصر ع

(۲) حضرت صادق ع فرموده علی ع در کوفه خطبه باین شرح بیان فرمود من سید پیران کهن سالم

ترجمه الارشاد، ص: ۲۸۱

و طریقه از ایوب نبی که صبر و شکیبائی باشد در من موجود است و چنانچه خدای متعال در عوض صبوری که ایوب داشت کسان او را بوی بازگردانید و او را بدیدار آنان خرسند ساخت مرا هم بدیدار کسانم موفق بدارد و این معنی در هنگامی است که فلک دور بزند و آخر الزمان برسد و شما از زیادی انتظار بگوئید آن کس که باید بیاید یا مرده است و یا بهلاکت رسیده.

بدانید تا آن هنگام و آن مردم نیامده شما لباس شکیبائی را شعار خود سازید و بگناهان خود در پیشگاه خدا اعتراف کنید زیرا طهارت و تقوای خود را پشت سر انداختید و چراغ راه خود را خاموش نمودید و کسی که نمیتواند خود را محافظت نماید راهبر خویش قرار دادید و گوش شنوا نداشتید که سخنان حق را بشنوید و چشم بینا نداشتید که حق را از باطل تشخیص دهید و بالاخره طالب و مطلوب هر دو ناتوان بودید و هر گاه از رویه فعلی خود دست برداشتید و از یاری حق فروگذاری نکردید و باطل را خوار و ذلیل ساختید کسی که پست تر از شماست بر شما چیره گی و دلیری نکند و پیروز نگردد.

و نظر باینکه از اطاعت حق بیرون رفتید و سخن مطیعان را نشنیدید مانند بنی اسرائیل معاصر با حضرت موسی ع متحیر و سرگردان شدید.

براستی می‌گویم البته سرگردانی شما از آنان بیشتر خواهد بود زیرا شما همان مردمی هستید که بر فرزندان جور و ستم روا خواهید داشت و آنان را دربدر و بیچاره خواهید کرد و گر با شرابه‌های پی- در پی از جام بدبخت کننده سرپرست شجره ملعونه آل ابو

سفیان مست شوید مسلماً گرداگرد شبان گمراهی درآمده و از باطل با سرعت تمامی استقبال نموده و با داعی حق و مبلغ حقیقی حيله گری کرده و با آنها که اهل بدراند و قرابت با پیغمبر اکرم ص دارند قطع رابطه نموده و با دورترین افراد که شایسته ترجمه الارشاد، ص: ۲۸۲ کارزارند پیوند کرده‌اید.

(۱) بدانید اگر دولت عاریتی از ایشان گرفته شود درهای آزمایش و ابتلا از همه طرف بروی شما گشوده شده و پیدایش عملیات خود خواهید رسید و آن هنگام پرده از روی خطا کاریها برداشته شده و مدت آقائی بسر آمده و وعده حق نزدیک رسیده و ستاره مشرق دمیده و ماه شما طلوع کرده و چون شب بدر جهانی را روشن ساخته و چون کار بدین پایه رسید توبه کنید و از خطا کاریهای خود دست بردارید.

بدانید اگر از خورشید درخشان مشرقی اطاعت کنید شما را براه راست رسول خدا ص هدایت میکند و از کری و لالی میرهاند و رنج طلب آئین شریعت و بار گران وزر و گناه را از دوش شما می‌افکند. و خدا از رحمت خود دور نمی‌کند مگر کسی که خواهان رحمت و عصمت او نباشد و بزودی ستمکاران خواهند دانست غلبه با کیست.

### فصل - ۵۱ خطبه علی ع در مدینه

(۲) حضرت صادق ع فرمود علی ع در مدینه بیانیه‌ای ایراد کرد و در آن پس از حمد و ثنای الهی فرمود خدای متعال هیچ گاه پشت گردن کشان را نشکسته مگر پس از آنکه بدیشان مهلت داده و اسباب آسایش را برای آنها فراهم آورده و شکستگی هیچ یک از افراد را جبران ننموده مگر پس از آنکه کار آنها را دشوار و روزگار را برایشان تنگ گرفته «تا پریشان نشود کار بسامان نرسد». ای مردم پیش آمده‌های گذشته و آینده آئینه عبرتی است از برای شما و هر صاحب‌دلی خردمند ترجمه الارشاد، ص: ۲۸۳

و هر گوش‌داری شنوا و هر چشم‌داری بینا نمی‌باشد و باید شما که بندگان خدائید کاملاً مراعات کرده و در کارهای خود دقیق باشید و به پیروان فرعون و ثروتمندان آن زمان که بوستانها و چشمه‌ها و کشت و زرعها و مقامات عالیه داشته توجه کرده و به بینید چگونه نابود شدند و سرانجام آنها عبرت برای مردم حقیقت بین و راه روشنی برای افراد با فراست است و آنها واردین در کارهای دنیا را از هلاکت میترسانند و تاریکی و روشنی و نعمت و امنیت عالم را برای آنان شرح میدهند و سرانجام با صابراست و همه کارها بدست خداست وای بر خردمندان که سر راه سیل خانه برای خود بنیان نموده‌اند و پیوسته بمالهای فانیه خود می‌افزایند. در شگفتم از این مردمی که از راه عدل و انصاف بر کنار شده و خود را به بیابان گمراهی انداخته و از پیمبر خود پیروی نمی‌کنند و برویه وصی او رفتار نمی‌نمایند و بغیب ایمان نمی‌آورند و از عیب و نقص خودداری نمی‌کنند و در گرفتاریها از فکر خود استفاده می‌نمایند و هر کسی پیشوای خود است و برای اثبات افکار پوچ خود دلائلی میتراشد بهمین مناسبت بدانشمندان توجهی ندارد و بغیر دوری از حق و حقیقت بهره دیگری نمی‌برند زیرا الفت ظاهری که با هم پیدا کرده آنان را از توجه بمردم عالم رو-گردان ساخته و از میراثی که پیمبر اکرم ص بجا گذارده دست برداشته و از آنچه خدای دانا و توانا که آفریدگار آسمانها و زمینهاست بدو ارزانی داشته نفرت کرده‌اند.

(۱) ایشان مردمی تاریک‌دل و غارهای شبهات و پیشوای راه تحیر و سرگردانی‌اند و مسلم است

ترجمه الارشاد، ص: ۲۸۴

کسی که بخود واگذارده شود در دریای گمراهی فروخواهد رفت با آنکه خدا با ارسال رسولان متعهد شده مردم را براه راست

رهبری نماید و بینه و برهان برای آنها ظاهر ساخته تا آنکه نپذیرد هلاک شود و آنکه قبول نماید حیات جاویدان پیدا کند و خدا دانا و شنواست و چقدر این امت شباهت دارند به مردمی که پیشوایان حقیقی خود را از کار انداختند و از آنان رو گردان شدند و تا چه اندازه باید از این مردم متأثر و اندوهناک بود آنهم چگونه تأثری که دل را مجروح می‌کند و غم و افسوس را می‌افزاید که شیعیان ما با آن انس و الفتی که با یک دیگر داشتند پس از درگذشت من از هم می‌پاشند و پیرو دشمنان میشوند و یک دیگر را از پای درمی‌آورند و الفت و برادری را به کینه بدل می‌کنند.

پس با خداست سرانجام گروهی که از اصل دورند و دست بدامن فرع درآورده و از راه غیر عادی آرزومند فتح و گشایش‌اند و هر دسته از ایشان بشاخه دست گرفته و بهر طرف که آن حرکت میکند آنان نیز حرکت میکنند و خدا آنان را بزودی مانند ابر پائیزی گرد خواهد آورد و میانشان الفت خواهد داد، آنگاه آنان را مانند ابرها متراکم می‌سازد و درهای پیروزی را بسویشان باز میکند.

مانند سیل عرم همه جا را فرامی‌گیرند و هیچ پشته خالی نمی‌گذارند و هیچ زمین مرتفعی از آن جلوگیری نمی‌نماید و هیچ کوهی راه آن را برنگرداند و در دل وادیه‌ها جریان پیدا کند و چشمهای زمین با آن همراهی می‌کنند و احترامات مردم بوسیله ایشان پابرجا می‌گردد و آنان را در شهرها تمکن می‌دهد تا حق خود را بازگیرند و رکن کفر را بکمک ایشان ویران می‌سازد و لشکریان زیاد ارم (که دمشق یا اسکندریه است) را که مانند سنگهایند ریشه کن می‌سازند و مسجد دمشق یا کوههای شام را از ایشان پر می‌کند. (۱) سوگند بخدائی که دانه را شکافت و آدمی را بوجود آورد چون اینان بر شهرها تسلط پیدا کنند و بر مردم استیلا یابند آنچه در دست ایشانست مانند قیر و سرب که در آتش ذوب می‌گردند آب می‌شود و

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۸۵

همه کار می‌توانند انجام دهند و آرزومندم روزی بیاید که خدا شیعیان مرا در آن روز که برای دشمنان از همه بدتر است گرد آورد و الفت دهد و اختیار همه چیز در دست خداست و جز او دیگری اختیاری از خود ندارد.

## فصل - ۵۲ چگونه حق علی ع غصب شد

(۱) مردی از قبیله بنی اسد حضور علی ع آمده عرضه داشت تعجب از شما بنی هاشم است با آنکه مردمی باحقیقتید و حسب و نسب شما از همه صحیحتر و با رسول خدا ص پیوند دارید و کتاب الهی را از همه بهتر می‌فهمید در عین حال حق شما را غصب کردند؟! فرمود ای پسر دودان تو آدمی مضطرب و ناآزموده و تنگ حوصله‌ای و گفتار تو بجائی پابند نیست و بجهت خویشاوندی با تو باید پاسخ ترا داد بدان که خلافت حق اصلی و ارثی من است لیکن دیگران غاصبانه آن را از من گرفتند و مردمی سخی آن را بجهاتی که خود میدانستند بدیگران واگذار کردند و عده بخیلی آن را از وا گذاشتن بصاحبانش منع کردند آنگاه این مصراع امرء القیس را خواند که «فدع عنک نهبا صبح فی حجراته» دست بردار از غارتی که در نواحی آن بانک و فریادها زده‌اند.

یعنی از اینکه سه نفر اول حق مرا غصب کردند دست بردار و در باب تجاوزات پسر ابو سفیان گفتگو کن. روزگار مرا پس از گریانیدن خندانید و جای تعجب نیست زیرا مردم بخدا قسم از رفق و مدارای با من مأیوسند و می‌خواهند در کار خدا مداهنه کنند و آنهم که از من ساخته نیست و اگر محنتها از ما دور شود ایشان را بصراط حقیقت می‌خوانم و اگر بمیرم یا کشته شوم باید بر آنها حسرت نخوری و بر فاسقان متأسف نشوی.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۸۶

## فصل - ۵۳ کلمات حکمت آمیز

(۱) ۱- خدا پیامرزد شما را تا وقتی در دنیا هستید برای آخرت خود کاری کنید و پرده خود را پیش کسی که از نهانیهای شما باخبر

است پاره نکنید دل‌های خود را پیش از بدن‌هاتان از دنیا خارج سازید زیرا برای آخرت آفریده شده و در این دنیا محبوسید.

آدمی هنگامی که بمیرد فرشتگان می‌گویند چه عملی پیش از خود فرستاده و مردم می‌گویند چه چیزی بجا گذارده اکنون محض احترام پدران‌تان که مردمی کریمند از آنچه در اختیار دارید مقداری پیش از خود بفرستید و چنان نباشد که از همه چیز بکلی غفلت کنید که بزبان شما تمام خواهد شد همانا مثل دنیا مثل زهریست که شخص بی‌خبر آن را می‌خورد.

(۲) ۲- و از گفتار اوست: زندگی بسته بدین است. و مرگ انکار کردن یقین است از آب خوشگوار دین بیاشامید تا از خواب غفلت بیدارتان نماید و از زهرهای مهلک بهراسید.

(۳) ۳- از گفتار اوست: دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را بشناسد و میدان راحتی است برای توشه گیران، دنیا محل وحی الهی و تجارتخانه اولیاء اوست شما هم تجارت کنید تا سودمند شوید.

(۴) ۴- از گفتار اوست: مردی دنیا را از روی بی‌اطلاعی نکوهش می‌کرد، فرمود دنیا خانه راستی

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۸۷

است برای کسی که آن را بر راستی بشناسد و خانه عافیت است برای کسی که معرفت بحال آن داشته باشد و خانه بی‌نیازی است برای کسی که می‌خواهد از آن توشه برگردد دنیا مسجد پیمبران و محل وحی الهی است و عبادتگاه فرشتگان و تجارتخانه دوستان خداست تا در دنیائید در صدد تحصیل رحمت خدا باشید و بار بهشت را به بندید بنا بر این چه کسی میتواند از دنیا نکوهش کند با آنکه دنیا او را بجدائی از خود خوانده و از فناء خود اخبار کرده و مردم را بسرور خود تشویق بسرور اخروی نموده و از امتحانات خود مردم را از پیش آمدهای اخروی بیم داده و آنان را از عذاب قیامت ترسانیده و به رحمت خدا ترغیب نموده.

پس ای کسی که از دنیا نکوهش می‌کنی و بدان مغروری از چه زمان دنیا ترا بخود مغرور ساخته آیا از هلاک پدران‌ت مغرور شده یا از وقتی که مادرانت در دل خاک جای گرفته‌اند؟ چقدر به پرستاری و بیمار داری آنان پرداختی و آرزومند شفای آنان بودی و طبیبان ماهر را برای آنان توصیف مینمودی و دارو برایشان آماده می‌ساختی با آنکه بحالشان نافع نبود و حاجتشان را برنیاموردی دنیا پیش آمد آنان را برای تو مجسم نمود و نمودار ساخت که گریه تو نافع بحال تو نبوده و دوستان بکار تو نمی‌آیند.

(۱) ۵- از گفتار اوست: ای مردم پنج سخن از من بیاموزید سوگند بخدا هر گاه شترهای خود را برای تحصیل آنها در بیابانها ناتوان سازید نمی‌توانید آنها را از غیر من استفاده نمائید ۱- هیچ یک از شما بغیر خدا آرزومند نباشد ۲- و بغیر از گناهِش از چیز دیگر نهراسد ۳- شخص عالم خجالت نکشد هر گاه از او سخنی پرسند و نداند بگوید، نمیدانم [و آنکه نمیداند از آموختن شرم نکند] ۴- شکیبائی برای کالبد ایمان بمنزله سر است برای

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۸۸

جسد ۵- کسی که صابر نباشد ایمان ندارد.

(۱) ۶- از گفتار اوست: هر گفتاری که یاد خدا در آن نباشد لغو است و هر سکوت بدون فکر، اشتباه است و هر نظر بدون اعتبار زشت است و بیمعنی.

(۲) ۷- از گفتار اوست: کسی که از نفس خود پیروی کند و آن را آزاد بسازد مانند کسی نیست که خود را فروخته و در بند نموده.

(۳) ۸- از گفتار اوست: کسی که از سایه پیش افتد به گرمی روز دچار شود و کسی که از آب کناره گیرد تشنه بماند.

(۴) ۹- از گفتار اوست: ادب خوب، حاکی از خاندان بزرگوار است.

(۵) ۱۰- از گفتار اوست: دنیا هر چه بیشتر در نظر زاهد جلوه‌گری نماید او زیادتر از دنیا اعراض می‌کند.

(۶) ۱۱- از گفتار اوست: دوستی پیوسته‌ترین قرابتها و دانش بزرگوارترین حسبهاست.

(۷) ۱۲- از گفتار اوست: اگر انجام کاری موجب رنج و زحمت شود آسوده نشستن از آن مایه فساد است.

(۸) ۱۳- از گفتار اوست: کسی که در دشمنی با دیگری کوشش نماید گناهکار است و کسی که در انجام آن کوتاهی کند مغلوب شود.

(۹) ۱۴- از گفتار اوست: در گذشت از عمل نابجای آدم پست فطرت موجب افساد اوست بهمان اندازه که مایه اصلاح انسان کریمست.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۸۹

(۱) ۱۵- از گفتار اوست: کسی که کارهای پسندیده و نتایج صالحه دوست میدارد از کارهای ناپسند دوری می‌کند.

(۲) ۱۶- از گفتار اوست: کسی که دیگران باو خوش گمان باشند بچشم عداوت باو نمینگرند.

(۳) ۱۷- از گفتار اوست: نهایت جود و بخشش در آنست که آدمی از همه گونه آسایش خود دست بردارد.

(۴) ۱۸- از گفتار اوست: آنچه باید پیدا شود دور نیست و آنچه باید بظهور رسد نزدیک می‌باشد.

(۵) ۱۹- از گفتار اوست: جاهل بودن آدمی از کار خود از بزرگترین گناهان اوست.

(۶) ۲۰- از گفتار اوست: پاکدامنی کامل در خرسندی باندازه کفایت است.

(۷) ۲۱- از گفتار اوست: جود کامل در آنست که شخص جواد دارای مکارم اخلاق بوده و غرامت‌های دیگران را عهده‌دار شود.

(۸) ۲۲- از گفتار اوست: مهمترین کرامت در آنست که در تنگی و راحتی دوستی را از خاطر نبرند.

(۹) ۲۳- از گفتار اوست: آدم بدکار اگر خشمگین شود از دیگران عیبجوئی می‌کند و اگر خرسند باشد دروغ می‌گوید و اگر طمع کند میرباید.

(۱۰) ۲۴- از گفتار اوست: کسی که در بسیاری از کارهای خود از روی خرد قدم برنهد در بسیاری از کارها بقتل خود اقدام کرده باشد.

(۱۱) ۲۵- از گفتار اوست: لغزش دوست را تحمل کن تا در وقت پرش بر دشمنت بکارت بیاید.

(۱۲) ۲۶- از گفتار اوست: اعتراف صحیح بنای گناهان را منهدم میسازد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۹۰

(۱) ۲۷- از گفتار اوست: مالی که خرج شده و ترا بحال خودت بینا کرده ضایع نشده.

(۲) ۲۸- از گفتار اوست: میانه روی در هزینه زندگی از ظلم و تعدی آسانتر و خودداری از ناملایمات از رنج و مشقت بهتر است.

(۳) ۲۹- از گفتار اوست: بدترین توشه آخرت آزار بندگانست.

(۴) ۳۰- از گفتار اوست: شکر نعمت افزون کند، کفر نعمت از کفت بیرون کند.

(۵) ۳۱- از گفتار اوست: روزگار دو روز است روزی بسود تو و روزی بزیان تو آن روز که بسود تو است مغرور مشو، روزی که بزیان تست شکیبائی کن.

(۶) ۳۲- از گفتار اوست: بسا ارجمندی که اخلاق ناپسند او اسباب خواریش را ایجاد کرد و بسا بی‌اعتباری که اخلاق حمیده‌اش او را عالی‌مقام ساخت.

(۷) ۳۳- از گفتار اوست: کسی که کارها را نیازموده باشد فریب می‌خورد و کسی که با حق در- افتد ورافتد.

(۸) ۳۴- از گفتار اوست: اگر مرگ شناخته شود از آرزو کاسته گردد.

(۹) ۳۵- از گفتار اوست: ارزش هر کس باندازه دانائی اوست.

بهنر کوش زانکه در عالم‌قیمت آن راست کو هنر دارد (۱۰) ۳۷- از گفتار اوست: مردم بندگان دانائی خوداند.



(۱۱) ۳۸- از گفتار اوست: مرد پنهان بود بزیر زبان.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۹۱

(۱) ۳۹- از گفتار اوست: کسی که با خردمندان مشورت کند براه خیر هدایت شود.

(۲) ۴۰- از گفتار اوست: کسی که بکم بسازد از بسیار بی‌نیاز شود و کسی که از بسیار بی‌نیاز نباشد بچیز پستی نیازمند گردد.

(۳) ۴۱- از گفتار اوست: هر که اصلش پاک است فرعش تابناکست.

(۴) ۴۲- از گفتار اوست: کسی که بدیگری امیدوار باشد از وی بیمناکست و کسی که از شناخت چیزی کوتاهی کند آن را معیوب و ناپسند می‌بیند.

(۵) ۴۳- از گفتار اوست: عجیب‌تر از تمام اعضاء انسان، دل اوست که ماده‌هائی از اخلاق حمیده و ماده‌هائی از خویهای نکوهیده در آن وجود دارد در نتیجه اگر چشم امیدش بدیگران باشد طمع او را ذلیل کند و اگر طمع بر او چیره گردد حرص او را هلاک سازد و اگر ناامیدی بر او غالب آید اندوه او را از پای درآورد و اگر خشم بر او استیلا یابد کینه او زیاد شود و اگر حاجت روا شود از سپاسگزاری خاطر می‌کند و اگر بیمناک شود در صدد پرهیز برمی‌آید و اگر پیوسته در ایمنی بسر برد غرور سراپای او را فرابگیرد و اگر نعمت تازه باو روآورد آقائی و سربلندی دچار او میگردد و اگر مصیبتی بدو برسد بیتابی او را رسوا می‌کند و اگر ثروتمند شود سرکشی کند و اگر درمانده شود بلا و محنت او را بخود مشغول سازد و اگر گرسنگی باو روی آورد ناتوان شود و اگر سیری را از حد بگذرانند جای نفس برای او باقی نماند و بالاخره هر گونه تقصیری مضر بحال او و هر گونه افراط و تجاوز از حد، مفسد روزگار اوست.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۹۲

(۱) ۴۴- هنگامی که شاه زنان دختر کسری اسیر شده بود علی‌ع از وی پرسید از پدر خود پس از پیش آمد فیل چه شنیده و چه فرموده بیاد داری عرضکرد او میگفت هر گاه خدا بر کاری چیره شود دستهای طمع از همه طرف کوتاه شود و چون مدت زندگی کسی سپری شود مرگ در کمین اوست.

فرمود پدرت چه سخن مناسب و بجائی گفته، آری کارها در گرو تقدیر است چون امری مقدر شد تدبیر اثری نخواهد داشت.

(۲) ۴۵- از گفتار اوست: کسی که از نعمت یقین برخوردار شده و شک دچار او شود باید از یقین خود تعقیب نماید زیرا یقین با آمدن شک از بین نمیرود.

(۳) ۴۶- از گفتار اوست: مؤمن خود در رنج است و دیگران از او در آسایش.

(۴) ۴۷- از گفتار اوست: شخصی که کسالت بورزد نمیتواند حق خدا را ادا کند.

(۵) ۴۸- از گفتار اوست: بهترین عبادت، شکیبائی و خاموشی و انتظار فرج است.

(۶) ۴۹- از گفتار اوست: شکیبائی سه قسم است، صبر بر مصیبت و صبر از مصیبت و صبر بر طاعت.

(۷) ۵۰- از گفتار اوست: بردباری وزیر مؤمن است و علم دوست او و مدارا برادر او و نیکو- کاری پدر او و شکیبائی سرلشکر او.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۹۳

(۱) ۵۱- از گفتار اوست: سه چیز از گنجهای بهشت است پنهانی دادن صدقه و مخفی کردن مصیبت و کتمان کردن بیماری.

(۲) ۵۲- از گفتار اوست: احتیاج پیدا کن. بهر کسی که میخواهی اسیر او باشی، و بی‌نیاز شو از هر کسی که می‌خواهی همتای او شوی و بخشش کن بهر کسی که می‌خواهی فرمانروای او باشی.

(۳) ۵۳- از گفتار اوست: آدم بدکار بی‌نیاز از دیگران نمی‌باشد، و انسان حسود راحتی ندارد و پادشاهان دوست نمیشوند.

(۴) ۵۴- از گفتار اوست: به احنف بن قیس فرمود سکوت موجب رضاست و کسی که با ما نباشد بر ما خواهد بود.

(۵) ۵۵- از گفتار اوست: جود امر طبیعی است و منت گذاری پایه احسان را سست میکند.

(۶) ۵۶- از گفتار اوست: کسی که بعهد خود وفا نکند در صدد قطع دوستی است.

(۷) ۵۷- از گفتار اوست: آنچه بزبان آید آخر بجهان آید.

(۸) ۵۸- از گفتار اوست: در طلب روزی برآئید که در گرو طالب آنست.

(۹) ۵۹- از گفتار اوست: دعاء چهار نفر مردود نمی‌شود پیشوای دادگری که برای زیردستان خود دعا کند و فرزند نیکوکاری که برای پدرش دعا کند و پدر مهربانی که برای فرزندش دعا کند و ستمدیده که بر ستمگر دعا نماید خدا بمظلوم میفرماید سوگند بعزت و بزرگواری خودم دعاء ترا هر چند پس از مدتی هم باشد مستجاب خواهم کرد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۹۴

(۱) ۶۰- از گفتار اوست: بهترین ثروتها آنست که انسان تهی دست از کسی سؤال نکند و بدترین گدائیها همانست که در برابر مردم سر بزیر افکند.

(۲) ۶۱- از گفتار اوست: احسان از هلاکت جلوگیری میکند و ملاطفت با خلق آدمی را از لغزش نگه میدارد.

(۳) ۶۲- از گفتار اوست: انسان خندانی که بگناه خود اعتراف کند بهتر است از گریانی که به پروردگار خود بنازد.

(۴) ۶۳- از گفتار اوست: اگر آزمایشها در کار نبود رأیها قابل اثر نبود.

(۵) ۶۴- از گفتار اوست: هیچ بهره بهتر از خرد و هیچ دشمنی بدتر از نادانی نیست.

(۶) ۶۵- از گفتار اوست: کسی که آرزویش طولانی باشد کارش اندکست.

(۷) ۶۶- از گفتار اوست: سپاسگزارترین مردم کسی است که قانع تر باشد و حریصترین آنها کسی است که بیشتر کفران نعمت نماید.

علی ع از این گونه سخنان بسیار دارد و همه آنها دقیق و مشتمل بر نصایح حکمت آمیز و طلائی است و ما اگر میخواستیم همه سخنان حکیمانه آن جناب را در این کتاب بیاوریم طولانی میشد و از رویه کتاب فعلی خارج بود در عین حال همین مختصری که ایراد کردیم مشت نمونه خروار است و خردمندان بخوبی میتوانند پی بحقایق الهی او ببرند.

## فصل - ۵۴ معجزات

(۸) معجزات و کراماتی خدای متعال بدست علی ع اظهار فرموده و براهین حقانیت خود و کلامش.

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۹۵

را بتوسط او ظاهر ساخته که همه حاکی از موقعیت و مکانت او در پیشگاه مقدس الهی است و این گونه کرامات که ویژه علی ع بوده و دیگران از آنها محروم بوده‌اند برای اینست که مردم از اطاعت او سرپیچی ننمایند و بولایت او ایمان بیاورند و بحق او بینا شوند و به امامت او یقین نمایند و او را معصوم از خطا بدانند و مردی کامل و حجت خدا بشناسند.

از جمله معجزات آنکه خدای متعال علی ع را همپایه دو پیمبر از پیمبران خود عیسی و یحیی قرار داده و بدرجه رسانیده که کسی شبهه در حقانیت آن ننموده خدا در باره عیسی که روح و کلمه الله و پیمبر و رسول او بمردم است و راجع بمادرش مریم و حامله بودن بوی و کار شگفتی که از او سرزده میفرماید «قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا» (۱) وقتی بمريم اطلاع داد بزودی فرزندى از تو بوجود مى آيد گفت چگونه ممکن است از من طفلى بدنیا بيايد با آنکه دست مردى بدامن من نرسیده و من هم که زناکار نبوده‌ام جواب داد آرى چنانست که میگوئى خدا بتو فرموده این کار بر ما آسانست ما او را بی پدر بدنیا مى - آوریم تا ویرا نشانی برای مردم قرار دهیم و

مایه رحمت ما باشد و قضاء ما بر آن جاری شده» و از جمله معجزات عیسی ع یکی این بود که در گهواره سخن میگفت و کار شگفت آوری میکرد و اعجازی می نمود که عقلهای خردمندان در باره آن حیران بود.

(۱) و از جمله آیات خدا در باره علی ع کمال عقل و آرامش و خدا و رسول شناسی آن جناب بوده و با آنکه سن زیادی نداشته و ظاهرا در ردیف کودکان بوده رسول خدا ص او را به نبوت خود و پذیرش دستوراتش دعوت کرده و او را بحقانیت خود تکلیف نموده و بخداشناسی و یکتاپرستی فرمان داده و تعهد

(۱) آیه ۲۰ و ۲۱ سوره مریم

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۹۶

نموده که ودایع الهی و دین خود را حفظ نماید و امانت را بمنزل رساند و علی ع در این هنگام بنا بر گفته بعضی هفت ساله و بعقیده دیگری نه ساله و حسب اطلاع بیشتری از تاریخ نویسان ده ساله بوده و بالاخره در این حد از سن کودکی که عقل کاملی داشته باشد و خدا را بعظمت بشناسد و رسول او را تصدیق نماید بلاشک از آیات خداست که عادت نظیر او را کمتر نشان داده و دلیل بر آنست که معظم له باید موقعیت و منزلت بخصوصی در پیشگاه رسول اکرم داشته باشد و شایسته برای پیشوائی خلق و حجت بر مردم بوده و در خرق عادت مساوی با عیسی و یحیی باشد و اگر علی ع در این حد از سن مردی کامل و عارف نبود رسول خدا ص هیچ گاه او را به نبوت خود نمیخواند و به ایمان بخدا و اعتراف بحقیقت خویش دعوت نمیکرد و پیش از همه به استثنای همسرش خدیجه او را باین دین مقدس تکلیف نمی نمود و امین اسرار نبوت قرار نمی - داد و او را از میان همسالانش باین مقام نمی گزید و از دیگران ممتاز نمیگردانید و همه این سخنان دلیل بر آنست که حضرت مشار الیه با خوردسالی خدا را می شناخته و به پیغمبرش ایمان داشته چنانچه خدا هم در باره یحیی فرموده وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا «۱» ما در کودکی باو حکم الهی خود را آموختیم و معلومست آشکارترین حکم آن است که خدا را بشناسد و اقرار به نبوت داشته و بهتر بتواند در اثبات یگانگی خدا و نبوت خود دلیل آورد و دیده عبرت بینش بازتر و از وجوه استنباط و وصول بحقایق امور باخبر باشد

(۱) آیه ۱۳ سوره مریم

ترجمه الإرشاد، ص: ۲۹۷

و چون پایه حکم بدین میزان منتهی شد خدای متعال هم تمام این حقایق را برای علی ع ابراز داشته و او را با دو پیمبر خود که قرآن بعظمتشان گواهی داده برابر ساخته.

### فصل - ۵۵ علی ع زخم ندیده

(۱) از جمله معجزات علی ع آنکه تا بحال هیچ یک از دلاوران باندازه او نبرد نکرده و مانند او در رزم با یلان عرب، استقامت نورزیده و نیز هر یک از آنها در میدان جنگ به بدترین وضعی دچار شده و جراحات بسیاری دیده و تنها علی ع در این مدتی که بکارزار پرداخته جراحی که او را از پای درآورد ندیده و در صفحه پیکار بیچاره نشده و کسی نتوانسته باو آزاری وارد آورد تا آن هنگام که باید بخدعه پسر مرادی دار دنیا را وداع گفته بریاض رضوان ورود نماید و بالاخره این موقعیت خاصه آن حضرت و او آیتی از آیات باهره خدا بوده و دلیل بر آنست که حضرت مشار الیه از مخصوصان و برگزیدگان ذات اقدس حضرت پروردگار است.

**فصل - ۵۶**

(۲) چنانچه تاریخ نشان میدهد هر یک از دلاوران که با دشمن روبرو میشده گاهی او بر دشمن و هنگامی دشمن بر او چیره میگردد، و نیز هر کسی که جراحی میدیده هنگامی چنان سخت بوده که می‌مرد و گاهی بهبودی می‌یافته و بالاخره تاریخی نوشته دلاوری باین گونه زحمت و رنج پیکار مبتلا ترجمه الإرشاد، ص: ۲۹۸

گردد و نجات پیدا کند آری تنها علی ع دارای این خصیصه بوده که بلا شک به اقران خود دست پیدا میکرده و در مبارزات بر یلان روزگار غالب می‌آمده و چنانچه مسلم است این مقام هم از اختصاصات آن حضرت است که از میان همه مردم انتخاب شده و خدای متعال هم با انتخاب آن جناب خرق عادتی در عالم دنیا نموده.

**فصل - ۵۷ کسی بر او چیره نشد**

(۱) علی ع با آن همه پیکارهایی که میکرد و با یلان از عرب و بزرگان ایشان روبرو میشد و آنان برای نابودی وی همه گونه حيله بکار میبردند و میکوشیدند شاید بتوانند بر وی دست یابند در عین حال جناب او از دشمن نگریخت و پشت بچنگ نداد و از جای درنرفت و بیمی از کسی در دل قرار نداد با آنکه دیگران هر گاه با دشمن روبرو میشدند گاهی بر دشمن غالب و هنگامی مغلوب و زمانی حمله می کردند و وقتی فرار مینمودند.

و چون وضع علی ع چنان بود که اشاره کردیم باید بگوئیم عمل حضرت او در این خصوص از جمله معجزات باهره و خرق عادتی بوده که ویژه آن جنابست و دلیل بر امامت و پیشوائی او میباشد و باید از وی پیروی کرد و او برگزیده از میان افراد است. ترجمه الإرشاد، ص: ۲۹۹

**فصل - ۵۸ علی ع یا ستوده همگان**

(۱) از جمله معجزات ویژه آن جناب آنست که مناقب و فضائل علی ع در میان خاصه و عامه شهرتی بسزا دارد و حد اکثر مردم مسلمان فضائل و خصائص او را نقل محافل خود قرار میدهند و اخلاق کریمه او را همه جا و همه وقت یاد میکنند و بالاخره تسلیم دست فضائل و اخلاق آن حضرت اند و همین عمل که دیگران با میل خود بدان متوجه اند حاکی از برجستگی و پیشوائی اوست. با آنکه منحرفین از آن جناب بسیار و دشمنانش فراوان و همه گونه اسباب کتمان فضیلت او فراهم و حق ثابت او مورد انکار قرار می گرفته و دنیا در دست دشمنانش چون انگشتری در انگشتان بوده و از دوستان علی روگردان و پیش آمدهائی که برای خود او میشد، و همه کس میخواستند چراغ ولایت او را خاموش نمایند و زحمات او را باطل سازد در عین حال بازهم فضائل او چون خورشیدی درخشان و خدای متعال هم روز بروز فضائل او را رواج میداده و مناقب او را ظاهر میساخته و مردم را به اعتراف بر درجات سامیه او و امیداشته و به صحت آن گواه میساخته و حيله دشمنانش را که میخواستند مناقب او را کتمان نمایند و حقوقش را پامال کنند از بین میبرده و حجت خود را بوسیله حضرت ولایت‌آب او تمام میکرده و حقانیت او را آشکار میساخته.

و از آنجا که بر خلاف عادت است شخصی مانند علی ع دارای این همه دشمن و همه گونه اسباب گمنامی او فراهم آید و در عین حال چون خورشیدی همه جا را منور سازد جز خرق عادت و معجزه‌ای که بشر عادی از آوردن مثل آن عاجز است چیز دیگری نیست و او باید از میان همه مردم برگزیده شده باشد خبری از شعبی شهرت همگانی یافته میگفت از خطیبان بنی امیه میشنیدم علی ع را بر فراز منبرها سب

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۰۰

میکرده و بد میگفتند و همان وقت احساس میکردم که گویا بازوی آن حضرت را گرفته و از رفعت بجانب آسمانها بالا میبرند و نیز از آنان می شنیدم که پیشینیان خود را در منابر میستایند و چنان می پنداشتم که گویا از مرداری توصیف می کنند.

(۱) ولید بن عبد الملک بفرزندان خود میگفت یاد گارهای من! تا میتوانید دست از دین برندارید زیرا بنائی را که دین پایه گذاری نماید دنیا نمیتواند آن را منهدم و ویران بسازد و برعکس بنائی که به دست دنیا بنیان شود دین آن را ویران میسازد. بسیاری از اوقات از یاران و کسان خود می شنیدم که از علی ع نکوهش می نمودند و فضائل او را زیر پا گذارده و مردم را به کینه او امیداشتند در عین حال تمام زحمات آنان بی نتیجه می ماند و روز بروز مکانت او در دلها زیادتیر میشد و از آن طرف خود آنها می خواستند با این عمل در دلها جا بگیرند بر خلاف انتظار از دلها می افتادند و از موقعیتشان میکاست. آری «خوش بود مدح از زبان دشمنان».

و در اینکه فضائل امیر المؤمنین ع را پنهان میداشته و دانشمندان را از نشر آنها جلوگیری میکردند حرفی نیست و هیچ خردمندی شک و شبهه ندارد و بقدری در این باره پافشاری کرده و جدیت به خرج میدادند که اگر کسی می خواست روایتی از علی ع نقل کند نمیتوانست آن روایت را بنام و نسب از آن جناب یاد نماید و ناچار می گفت مردی از اصحاب پیغمبر ص یا مردی از قریش چنین خبری نقل کرده و برخی می گفتند ابو زینب چنین مطلبی فرموده.

(۲) عکرمه حدیث وفات پیغمبر ص را از گفته عایشه چنین روایت کرده که نامبرده در ضمن حکایت

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۰۱

باو گفت رسول خدا ص هنگامی که با حال بیماری خواست از خانه بمسجد برود بر دو نفر از خاندان خود که یکی فضل بن عباس بود تکیه کرده بود.

او که خدا نفرین پیمبر ص را بر او روا سازد از شخصی دیگر نام نبرد.

عکرمه گوید هنگامی که این قصه را از قول عایشه خانم برای عبد الله عباس نقل کردم گفت آیا آن مرد دیگر را می شناسی؟ گفتم نه! عائشه از او نام نبرد گفت آن مرد علی بن ابی طالب بود و عائشه با آنکه میتوانست از وی به نیکی یاد کند لیکن کینه دیرین او را بر این داشت که از وی نام نبرد.

و حاکمان ستمگر هر گاه می فهمیدند کسی از علی ع به نیکی یاد می کند او را با تازیانه می زدند و بلکه برای عبرت دیگران سر او را جدا می کردند و مردم را به بیزاری از او وادار می نمودند و بالاخره عادت بر اینست که شخصی بدین پایه دشمن داشته باشد نبایستی از او نیکی باقی بماند تا چه رسد که فضائل و مناقب او زبانه زد خاص و عام بوده و دلیل بر حجیت او اقامه شود و چنانچه نوشتیم مناقب او همه جا منتشر شده و خاصه و عامه و دوست و دشمن از آنها نام می برند و از اینجا معلوم می شود که رویه علی ع بطور عادی نبوده و معجزه باهره ایست.

## فصل - ۵۹ خاندان علی ع چه دیدند

(۱) و از جمله معجزات آنست که خاندان هیچ یک از افراد باندازه خاندان او ستم ندیده و فرزندان هیچ یک از پیمبران و امامان و پادشاهان و بد و نیک عالم باندازه فرزندان او گرفتار خوف و ترس نگردیدند و افراد هیچ یک از نامبرده گان مانند یاد گارهای او بدست قتل و دوری از شهر و دیار و ترس

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۰۲

و خوف مبتلا نگردیدند و آن همه پیش آمدهای ناروائی که برای ایشان شد برای هیچ یک از دیگران اتفاق نیفتاد چنانچه آنان را

کشتند و همه گونه حيله گری را برای نابودی آنها بکار بردند و آنها را زنده در میان دیوارها گذاردند و با تشنگی و گرسنگی آنان را معذب ساختند و بهلاکت رسانیدند و بالاخره ناراحتی‌هایی که از ناحیه دشمنان برای آنان ایجاد شد خاندان علی را وادار کرد که از دیار خود فرار کرده و در شهرهای غربت با گمنامی بسر برند و بقدری در بیچارگی آنان پافشاری شد که آنها از دوستان خود هم کناره می‌گرفتند و از دشمنان هم که بطور مسلم فراری بودند و بشرق و غرب عالم پناهنده میشدند و در مکانهایی میزیستند که آب و آبادانی نداشت و سعی می‌کردند مردم کمتر آنها را بشناسند و به دوری از ایشان مایلتر بودند و آمیزش کمتر می‌نمودند و میترسیدند مبادا از نتیجه خلط و آمیزش با افراد بدست ستمگران روزگار گرفتار شوند و خود و افرادشان به بیچارگی بیفتند. و بالاخره تمام آنچه گفته شد عللی بود که رشته نظام زندگی آنان را از هم گسیخت و ریشه‌کن ساخت و از عددشان کاست و در عین حال یادگارهای علی از همه پیمبران و نیکوکاران و دوستان خدا بیشتر بلکه از فرزندان سایر افراد هم زیادتر است چنانچه همه جا را نور خورشید ولایتشان فراگرفته با آنکه رسم سادات علوی بر اینست که جز با خویشاوندان نزدیک خود با دیگران ازدواج نمی‌کنند (۱).

(۱) هنوز هم برخی از سلاسل سادات بدان عقیده باقی و با غیر سادات وصلت نمی‌کنند گرچه این موضوع به اهمیت سابق خود برقرار نمانده.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۰۳

و این موضوع خرق عادت و دلیل بر موقعیت و اهمیت امیر المؤمنین علی ع است الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

## فصل - ۶۰ اخبار از مغیبات

(۱) و از جمله آیات باهره که دلالت بر امامت علی ع و وجوب فرمانبرداری از او می‌نماید و حجیت او را ثابت می‌کند اموریست که ما آنها را بنام معجزه نام برده و می‌گوئیم باید از شخص پیغمبر ظهور پیدا کند تا صدق و راستی آنها بمرحله ثبوت برسد. از آن جمله علی ع از مغیبات و پیش آمدهای آینده اخبار میکرد و هر چه می‌گفت در موقع خودش بدون کم و کاست بوقوع می‌پیوست و معلوم میشد حضرت مشار الیه آنچه را فرموده راست و درست بوده و چنانچه میدانیم اخبار از این گونه امور از بزرگترین معجزات پیمبرانست.

چنانچه خدای متعال از معجزه عیسی ع که اخبار از غیب کرد و نبوت او بدین وسیله ثابت شد می‌فرماید «وَأُتْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» (۱) من بشما از آنچه می‌خورید و در خانههای خود ذخیره می‌کنید اطلاع میدهم و نیز این گونه اخبار را از بزرگترین معجزات رسول خدا شمرده که در پیش آمد کارزار روم و چیرگی آن اطلاع داده

(۱) آیه ۴۹ سوره آل عمران

ترجمه الارشاد، ص: ۳۰۴

الم غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ (۱) در نزدیکترین زمین لشکریان روم مغلوب شدند و آنان پس از چند سال دیگر چیره خواهند شد و هم از پیش آمد اهل بدر چنین اطلاع داده سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَ يُؤَلُّونَ الدُّبْرَ (۲) بزودی این گروه منهزم شده پشت بجنگ خواهند داد و بلا خلاف چنان اتفاق افتاد که فرموده بود.

و فرمود «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسِيحُ الْجَدَّ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسِهِمْ وَ مَقْصِرِينَ لَا تَخَافُونَ» (۳) هر گاه خدا بخواهد با کمال راحتی وارد مسجد الحرام می‌شوید سر میتراشید و ناخن کوتاه می‌کنید و از کسی بیمی ندارید و فرموده: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ

النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٤﴾ هنگامی که یاری خدا و پیروزی در رسید و دیدی که مردم دسته دسته وارد دین خدا میشوند. خدا از عقیده قلبی عده از منافقان خبر داده که: وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ ﴿٥﴾ با خود می گویند چگونه خدا ما را در آنچه می گوئیم شکنجه ننماید و در قصه یهود گفته قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَيَّدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٦﴾ بگو ای یهودان اگر شما فقط خود را دوست خدا میدانید و دیگران را شایسته این مقام نمیدانید و راستی دوست خدائید آرزوی مرگ نمائید و با آنکه هیچ گاه بر اثر کارهای

(۱) آیه ۳ سوره روم

(۲) آیه ۴۵ سوره قمر

(۳) آیه ۲۷ سوره فتح

(۴) آیه ۳ سوره نصر

(۵) آیه ۸ سوره مجادله

(۶) آیه سوره جمعه

ترجمه الارشاد، ص: ۳۰۵

زشت خود چنین آرزو نخواهند کرد و خدا دانای بحال ستمگرانست.

آری پیش آمد چنان بود که فرمود و از این قبیل اطلاعات بسیار است که هر گاه همه آنها را بیان کنیم کتاب ما طولانی خواهد شد.

## فصل - ۶۱ اخبار از مغیبات

(۱) آنها که بیان شد نمونه از اطلاعات غیبی پیغمبر اکرم ص بود و اطلاع از مغیبات علی ع به اندازه ایست که قابل انکار نبوده مگر کسی که کورباطن و جاهل و دشمن باشد که او چاره ندارد جز اینکه این گونه حقایق را زیر پا گذارد، بالاجمال ما نمونه از مغیبات آن جناب را که اخبار و احادیث حکایت کرده و همه ناقلان روایت نموده اند یاد می کنیم.

از آن جمله پیش از آنکه با طلحه و زبیر و معویه و خوارج پیکار نماید از مقاتله با آنان اطلاع داد و چنان شد که فرموده بود. و به طلحه و زبیر که از وی استیذان برای عمره نمودند فرمود بخدا سوگند شما اراده عمره ندارید بلکه می خواهید آهنگ بصره نمائید و چنان بود که فرمود از آن جمله به ابن عباس اطلاع داد طلحه و زبیر از من استیذان عمره نمودند و من با آنکه میدانستم آنان آهنگ مکر دارند در عین حال به ایشان اجازه دادم و بخدا پناهنده شدم و میدانم خدا مکر آنها را بخودشان برمیگرداند و مرا بر آنها پیروز خواهد کرد و چنان شد که فرموده بود.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۰۶

(۱) و هنگامی که در ذی قار برای بیعت، جلوس کرده فرمود بزودی از جانب کوفه هزار نفر مرد بی کم و کاست بطرف شما خواهند آمد و با من بیعت می کنند و خود را آماده برای مرگ می سازند.

ابن عباس گوید من از شنیدن این سخن، بیمناک شده و گفتم ممکن است کمتر یا بیشتر از هزار نفر باشند و سرانجام ما به بیچارگی منتهی شود و پیوسته این اندیشه مرا اندوهناک ساخت تا آن هنگام که مردان کوفه وارد شدند من بر اثر استماع آن خبر، کوفیها را می شمردم تا نهصد و نود و نه نفر تکمیل شده و هزار می آنها را ندیده گفتم إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ چرا علی ع چنین اطلاعی داد و چه امری ایجاب کرد وی چنین سخن نابجائی بگوید و ما را در برابر دشمنان سرشکسته بسازد و همواره در اندیشه بودم در این وقت چشم بمردی افتاد که از دور بجانب ما می آید چون نزدیک شد پیاده پشمینه پوشی را دیدم که شمشیر حمایل کرده و سپر و

لوازم جنگی را همراه برداشته حضور علی ع آمده عرض کرد دست دراز کن تا با تو بیعت کنم علی ع پرسید بچه کیفیت می‌خواهی با من بیعت نمائی؟ جواب داد آنچه می‌گوئی بشنوم و فرمانبرداری کنم و در برابر تو پیکار نمایم تا کشته شوم یا آنکه خدا پیروزی را نصیب تو فرماید علی ع پرسید نام تو چیست؟ عرض کرد نام من اویس است فرمود اویس قرنی تو هستی؟ عرض کرد آری فرمود الله اکبر دوست من رسول خدا ص اطلاع داد که من صحبت یکی از امتان او را بنام اویس قرنی که از حزب خدا و رسولند درک می‌کنم و او در رکاب من شهید می‌شود و گناهکاران به اندازه مردم ربیعیه و مضر از شفاعت او بهره‌مند می‌شوند. ابن عباس گوید چون از صدق فرمایش علی ع اطلاع یافتم مسرور شدم خدا از اندیشه خطای من درگذرد.

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۰۷

(۱) هنگامی که شامیها قرآن‌ها را روی نیزه کردند و یاران علی ع را بشک انداختند و آنان از علی ع درخواست کردند تا با شامیها بمسالمت رفتار کند و سازش نماید فرمود وای بر شما این کار، مکر شامیانست و منظور آنها نگهداری قرآن نیست و آنها اهل قرآن نمی‌باشند از خدا بترسید و دست از پیکار برندارید هر گاه سخن مرا نپذیرید راهها بر شما سخت شود و چنان پشیمان شوید که سودی نبرید و قضیه چنان شد که فرمود، زیرا آنها پس از آنکه کار خلافت را بحکومت حکمین واگذار نمودند پی به تقصیر خود برده و دانستند عدم اجابت خواسته علی ع بزبان آنها تمام شده و راه وصول بمقصود را برای آنان دشوار ساخته و جز هلاکت راه دیگری برای آنان نمی‌باشد.

و هنگامی که علی ع عازم پیکار با خوارج شد فرمود هر گاه خوف این معنی نبود که شما ممکن است از راه حق منحرف شوید و دست از کار بکشید از قضای الهیکه بر زبان پیغمبر حق جاری شده در باره کسی که با آنان می‌جنگد و کاملاً از احوال ایشان باخبر است بشما اطلاع میدادم و ثابت می‌کردم که آنان بدترین افرادند و کسی که با آنها پیکار کند هر چه بیشتر و بهتر بخدا نزدیک است.

هنگامی که علی ع از کارزار با خوارج آسوده شد در صدد یافتن مرد کوتاه دست که نامش حرقوص ابن زهیر بود برآمد و در میان کشتگان می‌گشت و می‌فرمود سوگند بخدا دروغ نگفته‌ام و کسی هم که مرا از وجود چنین آدمی اطلاع داده دروغ نگفته و بالاخره نامبرده را در میان کشتگان یافته پیراهنش را دریده و بر شانه‌اش گوشت زیادی بشکل پستان زنان بود که چون آن را می‌کشیدند دست و شانه به تبع آن کشیده میشد و چون رها می‌کردند بجای اول بازمی‌گشت و چون حال او را بدان کیفیت ملاحظه کرد تکبیر گفته و فرمود پیش آمد این موجود، عبرت برای بینایانست.

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۰۸

## فصل - ۶۲ پیش آمد مرد ازدی

(۱) جندب بن عبد الله ازدی گفت من در رکاب علی ع بکارزار صفین و جمل حضور یافته و در اینکه اصحاب جمل و صفین شایسته کارزارند و باید با آنها جنگید شک و شبهه در دلم راه نیافت لیکن هنگامی که بجنگ نهروان حضور یافتم حاضر برای پیکار با آنان نبودم و آنها را مردم منحرف قابل کارزار نمیدانستم می‌گفتم اینان قاریان و نیکوکاران ما هستند و شایسته نیست با این عده که چنین مقامی را حائزاند جنگید و بالاخره هر گاه با این جماعت بجنگیم مرتکب امر بزرگی شده‌ایم فردا از صف کناره گرفته و اسلحه جنگی همراه داشته بگوشه رفته نیزه‌ام را بزمین فروبرده و سپر را بر آن آویخته و سایه‌بانی ساخته زیر آن نشستم و در این باره اندیشه می‌کردم علی ع وارد شده فرمود ای برادر ازدی آیا آبی برای طهارت حاضر داری عرض کردم آری، آفتابه آب را حضورش تقدیم کردم حضرت آن را از من گرفته و چندان دور شد که او را نمیدیدم و چون برگشت در زیر سایه‌بان قرار گرفت در آن هنگام سواره پیدا شد و در جستجوی آن حضرت بود عرض کردم یا علی این سواره با شما کار دارد فرمود او را بطرف من



بخوان چون بحضورش شرفیاب شد عرضکرد دشمنان از نهر گذشتند فرمود چنین نیست آنها از آب عبور نمودند.

عرضکرد آری بخدا قسم از نهر عبور کردند فرمود خدا ترا تکذیب می فرماید در این وقت دیگری رسید و همان سخن را تکرار کرد و عرضکرد سوگند بخدا همان هنگام که بعزیمت شما آهنگ نمودم پرچم‌های آنان را آن طرف نهر دیدم فرمود چنان نیست که خیال می کنی زیرا قبل از اینکه از نهر بگذرند اسباب هلاکت و خونریزی آنها فراهم است.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۰۹

(۱) سپس علی ع از جا برخاست منمهم همراه او برخاستم و با خود گفتم سپاس خدا را که مرا بحال علی ع بینا کرد و سرانجام کارش را بمن فهمانید: بالاخره علی ع یکی از آن دو مرد است که یا آدمی پرجرات و دروغگوست و یا برهانی از خدا و پیمانی در این خصوص از پیمبر او دارد پروردگارا با تو معاهده می کنم و فردای قیامت خود را مسئول میدانم و چنین پیمان می بندم که اگر دشمنان از نهر عبور کرده باشند من نخستین کسی باشم که با علی پیکار نمایم و نیزه بدیدگان او فروبرم و اگر دشمنان از نهر عبور نکرده باشند من خود را برای پیکار در رکاب او آماده می سازم چون به صفهای لشکر نزدیک شدیم دیدم پرچمها و ائقال جنگیشان همچنان این طرف نهر است نامبرده گوید در آن وقت علی ع از پشت سر من آمد و گریبان مرا گرفته بلند کرد و فرمود ای برادر ازدی آیا حقیقت امر برای تو آشکار شد.

عرضکردم آری فرمود اینک خود را آماده پیکار کن.

من حسب الامر بکارزار پرداختم مردی را کشتم سپس دیگری را از پای در آوردم آنگاه با سومی در آویختم او بر من و من بر او ضربتی وارد آوردم تا هر دو افتادیم اصحاب من مرا از میدان در ربوده پس از آنکه بهوش آمدم دیدم کار دشمنان به آخر رسیده و جنگ خاتمه یافته.

این حدیث مشهور است و همه ناقلان اخبار آن را روایت کرده اند و قضیه مزبور را شخصی ازدی خود در عهد علی و پس از او نقل کرده و کسی او را مردود ندانسته و دروغگو نشمرده و بالاخره این پیش - آمد از جمله اطلاعات غیبی آن حضرتست و حاکی از آنست که حضرت عالم به ضمائر بوده و از نفوس افراد باخبر است و در نتیجه معجزه باهره ایست که چیزی جز معجزه مساوی با آن نبوده و خود از معجزات بزرگ و برهان آشکار برای امامت اوست.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۱۰

## فصل - ۶۳ خبر شهادت

(۱) از آن جمله علی ع پیش از شهادتش از قضیه ناگوار شهادت خود اطلاع داد و معلوم کرد با ضربتی که بر سر او وارد می آید و محاسنش را خونین می کند از دنیا رحلت می فرماید و حضرتش از این معنی با الفاظ مختلفی که ذیلا اشاره می شود اطلاع داده.

سوگند بخدا محاسنم از خون سرم رنگین خواهد شد.

سوگند بخدا محاسنم بخون سرم رنگین می شود و چه امری شقی و بدبخت ترین امت را از انجام کار زشتش باز میدارد که نمی آید محاسن مرا خون آلود بسازد.

چه امری باعث شده که اشقای امت نیاید و محاسنم را بخون سرم رنگین سازد.

ماه رمضان که سید ماهها و آغاز سالست فرامی رسد و آسیای سلطنت در آن ماه بچرخ درمی آید و همه شما با یک طریقه و مرام به حج بیت الله خواهید رفت و نشانه آن آنست که من در میان شما نمی باشم.

اصحاب آن جناب می گفتند حضرت امیر ع از رحلت خود اخبار می کند و چنانچه فرموده بود شب نوزدهم ماه مبارک رمضان ضربت خورد و شب بیست و یکم همان ماه رحلت فرمود.

راویان گفته‌اند ماه رمضان، علی ع شبی را در منزل امام حسن و شبی را در خانه امام حسین و شبی را در پیش عبد الله بن جعفر افطار می‌کرد و در هنگام افطار بیش از سه لقمه تناول نمی‌فرمود یکی

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۱۱

از دو نوگل بوستان ولایت علت این کم غذایی را سؤال کرد فرمود برای آنکه در این ماه قضای الهی جاری می‌شود می‌خواهم خدا را با شکم گرسنه ملاقات نمایم و یک شب یا دو شب بیش فاصله نشد که ضربت خورد.

جعده بن بعجه که یکی از خوارج بود بعلی ع عرض کرد از خدا بترس برای آنکه خواهی مرد فرمود نه چنین است بلکه بضربتی دنیا را وداع خواهم گفت که محاسنم از خون سرم خضاب خواهد شد و پیمان هم‌چنان بر این پیمان شده و کسی که افترا زند زیانکار است.

در آخر شب نوزدهم که خواست از خانه بمسجد برود مرغابیها اطراف او را گرفته بروی او صیحه میزدند خواستند آنها را دور کنند فرمود دست از آنها بردارید که بنوحه گری پرداخته‌اند.

### فصل - ۶۴ دیوانگی بسر بن ارطاه

(۱) از آن جمله ولید بن حارث و دیگران از رجال خود روایت کرده‌اند هنگامی که علی ع از کار ناروای بسر بن ارطاه اطلاع یافت گفت پروردگارا بسر، دینش را بدنای خود فروخت تو هم در برابر نعمت عقل را از او بگیر و از امور دینی چیزی را برای او باقی مگذار که در نتیجه مورد ترحم تو واقع شود فاصله نشد بسر، دیوانه گردید و شمشیر طلب می‌کرد شمشیری از چوب ساخته باو میدادند و او آنقدر با آن شمشیر میزد تا بیهوش میشد و چون به هوش می‌آمد باز شمشیر می‌خواست و همان شمشیر را باو میدادند و او هم باز میزد و میزد تا غشوه بر او عارض می‌گردید و بالاخره چندی با حال جنون بسر برد

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۱۲

تا از دنیا رفت.

(۱) از آن جمله به اصحاب خود می‌فرمود شما پس از من به سب بر من وادار خواهید شد و چون به این بلیه مبتلا شدید برای راحتی خود مرا سب کنید لیکن اگر خواستند از من بیزاری بجوئید حاضر برای این کار نشوید زیرا من در دین اسلام بدنیا آمدم و کسی را که به براءت از من بخوانند باید از من اظهار بیزاری ننماید بلکه باید خود را برای کشته شدن آماده سازد زیرا کسی که از من بیزار شود نه دنیا دارد و نه آخرت.

باری همان طور که فرموده بود چنین اتفاقی افتاد.

(۲) از آن جمله فرمود ای مردم شما را به آئین حق خواندم امتناع کردید با تازیانه شما را تأدیب کردم پند نگرفتید تا مرا عاجز نمودید اینک بدانید پس از من امیرانی بر شما مسلط خواهند شد که با تازیانه و آهن شما را عذاب می‌کنند و ثابت است کسی که در دنیا دیگری را بیازارد خدا در آخرت او را عذاب خواهد کرد.

و نشان این پیش‌آمد آنست که یوسف بن عمر، حاکم یمن بر شما تسلط پیدا کند و در میان شما درآید و عمال و عمال را بگیرد و چنان شد که فرمود.

(۳) از آن جمله گفته‌اند جویریة بن مسهر کنار خانه علی ع آمده پرسید امیر المؤمنین کجاست، گفتند خوابیده است صدایش را بلند کرده گفت ای خوابیده از جای برخیز سوگند بکسی که جان من در دست توانای اوست چنانچه خود پیش از این بما اطلاع داده ضربتی بر سرت زنند که محاسن را از خون

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۱۳

سرت خضاب سازد علی ع صدای او را شناخته فرمود جویریه پیش بیا تا سخنی با تو بگویم چون نزدیک آمد فرمود بحق کسی که جان من در تصرف اوست ترا نیز حضور بد کردار پرخور پست فطرتی خواهند برد و او دستور میدهد دست و پای ترا ببرند و در زیر درخت بسیار بلندی بدار بیاویزند روزگاری از این قضیه گذشت تا در زمان معاویه بن ابی سفیان که زیاد به ولایت رسید دست و پای او را برید و او را در زیر درخت بسیار دراز پسر مکعب بدار آویخت.

(۱) از آن جمله گویند میثم بنده زنی از مردم بنی اسد بود علی ع او را از آن زن خرید و آزاد کرد پرسید نام تو چیست؟ عرضکرد نام من سالم است فرمود چنانچه پیمبر بمن اطلاع داده نام پدری تو که در عجم ترا بدان نامیده میثم است عرضکرد آری خدا و رسول راست گفته‌اند و تو نیز راست می گوئی و نام من بخدا قسم میثم است حضرت فرمود اینک بهمان نام اصلی خود بازگرد و آن را نام خود شهرت بده زیرا حضرت رسول هم ترا بدان نام خوانده بدین مناسبت نامبرده نام خود را میثم و کنیه‌اش را ابو سالم قرار داد.

روزی علی ع باو فرمود تو پس از من دستگیر می شوی و بدار آویخته می گردی و با حربه مضروب واقع خواهی شد روز سوم خون از دهان و بینی تو جاری خواهد گردید چنانچه محاسنت را رنگین خواهد کرد اینک منتظر همان خضاب باش و ترا بر در خانه عمرو بن حرث بدار می آویزند و تو دهمین نفری هستی که مصلوب می شوی و چوب دار تو از دیگران کوتاهتر و نزدیکتر به بیت تطهیر است اینک بیا تا درخت خرمائی را که بر آن صلب می شوی بتو نشان دهم علی ع درخت را باو نشان داد و او روزها می آمد و در زیر آن نماز می گزارد و میگفت خدا بتو برکت دهد ای درخت خرما که برای تو

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۱۴

آفریده شده‌ام و تو برای خاطر من آبیاری گردیده و پیوسته متفقد آن نخله بود تا هنگامی که قطع شد و وی از محل صلب خود با اطلاع گردید (۱) میثم هر گاه عمرو بن حرث را میدید می گفت من همسایه تو خواهم بود همسایگی را خوب مراعات کن عمرو که از قضیه بی خبر بود می گفت چنان می کنم می خواهی خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم- که هر دو مجاور وی بودند- خریداری نمائی.

میثم در سالی که بفیض شهادت نائل شد به حج بیت الله مشرف گردید بر ام سلمه وارد شد پرسید تو کیستی گفت من میثمم گفت سوگند بخدا نیمه شبی از رسول خدا ص شنیدم از تو یاد میکرد و سفارش ترا به علی ع می نمود.

میثم پرسید حسین ع کجاست گفت در بستان خودش می باشد گفت آن جناب را از آمدن من اطلاع بده که می خواهم عرض سلام نمایم و ملاقات ما حضور حضرت پروردگار خواهد بود. ام سلمه عطری حاضر کرده و محاسن او را خوشبو ساخت و گفت بزودی همین محاسن خون آلود خواهد شد میثم از آنجا بکوفه آمد عید الله فرمان داد او را دستگیر کنند چون وارد دار الکفر پسر زیاد شد گفتند این مرد از همه کس موقعیتش نزد علی ع زیادتر بوده پسر زیاد تعجب کرده گفت وای بر شما همین مرد عجمی اهمیت بسزائی نزد علی داشته؟ گفتند آری پسر زیاد از او پرسید پروردگار تو در کجاست؟ پاسخ داد در کمین ستمکارانست و تو یکی از آنهایی پسر زیاد برآشفت و گفت تو با آنکه مردی عجمی هستی کارت بجائی رسیده که با من این گونه درستی می نمائی بگو بدانم آقای تو در خصوص عملی که من با تو انجام میدهم چه فرموده گفت آقای من فرموده من دهمین کسانی هستم که بدست تو بدار آویخته می شوم و دار من

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۱۵

از همه کوتاهتر و جایگاه دار من نزدیک به بیت الطهاره است (۱) ابن زیاد گفت اکنون من خلاف فرموده او را انجام خواهم داد میثم گفت چگونه ممکن است بر خلاف فرموده او رفتار کنی با آنکه آن حضرت آنچه فرموده از گفته رسول خدا ص بوده و او هم از جبرئیل از خدای متعال استفاده می کرده بنا بر این چگونه میتوانی با این عده مخالفت نمائی و من میدانم در چه محلی از کوفه

بدار آویخته می‌شوم و من نخستین آفریده هستم که در سرزمین اسلامی لجام زده می‌شوم. ابن زیاد پس از استماع این سخن دستور داد او را حبس کرده و همراه او مختار بن ابی عبیده ثقفی را نیز محبوس داشت میثم در حبس باو خبر داد تو از حبس نجات پیدا خواهی کرد و خونخواهی حسین ع می‌کنی و این بدبخت را خواهی کشت. هنگامی که پسر زیاد، مختار را طلبید تا بکشد بلافاصله نامه از یزید رسید که مختار را آزاد کن و آسیبی باو مرسان. عبید الله طبق دستور، مختار را آزاد کرد و فرمان داد تا میثم را بدار بیاویزند در راه مردی با میثم ملاقات کرده گفت بی جهت بقتل تو حکم کرده زیرا از کشتن تو فایده حاصل نمی‌شود.

میثم لبخندی زده گفت من برای این درخت خرما آفریده شده و او را برای من پروریده‌اند. چون او را بچوب دار آویختند و مردم در کنار خانه عمرو بن حریث اطراف او گرد آمدند عمرو گفت سوگند بخدا او همواره می‌گفت مجاور تو خواهم شد آنگاه بکنیزش دستور داد زیر آن درخت را جاروب کرده آب پاشد و مجمره عودی حاضر نماید. میثم در همان حال، فضائل بنی هاشم را نشر میداد به ابن زیاد اطلاع دادند که این جوان شما را رسوا کرد وی برآشفته فرمانداد تا دهنه بدهان او بزنند و او نخستین آفریده مسلمان بود که بر دهان او لجام زدند.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۱۶

کشتن میثم ده روز پیش از ورود حضرت امام حسین ع بعراق بود. روز سوم که از دار کشیدن وی گذشت او را با نیزه زدند میثم تکبیر گفت و در آخر روز دهان و دماغ او خون آلود شد. پیش آمد میثم از جمله اخبار غیبی علی ع بوده که شایع است و همه نقل کرده‌اند.

### فصل - ۶۵ شهادت رشید هجری

(۱) نضر حارثی گوید در حضور زیاد بودم رشید هجری را آوردند از او پرسید مولای تو علی چگونه بتو اطلاع داده که ما ترا خواهیم کشت تا مساوی با فرموده او ترا بقتل آوریم.

پاسخ داد مولایم فرموده نخست دست و پای مرا می‌برند آنگاه بدار می‌آویزند زیاد گفت سوگند بخدا هم اکنون خبر او را تکذیب می‌کنم و دستور داد او را رها کنید چون خواست از پیش زیاد بد نهاد بیرون رود زیاد گفت بخدا سوگند هیچ سیاستی را بدتر و شایسته‌تر از آنچه مولای او گفته در حق او نمی‌دانم اکنون دست و پای او را ببرید و او را بدار بیاویزید.

رشید آهی کشیده گفت هنوز کار دیگری باقیمانده که مولای من مرا از آن اطلاع داده زیاد دستور داد تا زبان ویرا قطع کنند. رشید گفت الان بخدا قسم راستی خبر علی ع برای من آشکار شد.

و این خبر را نیز دوست و دشمن از ثقات خود نقل کرده و همه علما متعرض شده و از جمله

ترجمه الارشاد، ص: ۳۱۷

معجزات و اخبار غیبی علی علیه السلام است.

### فصل - ۶۶ شهادت مزرع

(۱) ابو العالیه گوید مزرع بن عبد الله گفت از علی ع شنیدم می‌فرمود سوگند بخدا لشکری بجانب شما می‌آیند و چون در بیدار وارد شوند زمین آنها را فروربرد راوی گوید گفتم سخن از غیب می‌گوئی.

جواب داد جای تعجب نیست سخن مرا از خاطر مبر تا صدق آن برای تو آشکار شود و بدانی که علی ع راست فرموده.

و نیز هم گفت مردی را دستگیر می‌کنند و او را می‌کشند و در میان دو غرفه از غرفه‌های مسجد بدار می‌آویزند.

باز گفتم اخبار از غیب می‌کنی؟ جواب داد ثقه امین امیر المؤمنین از پیش آمد چنین مردی اطلاع داده. ابو العالیه گوید هفته از این قضیه نگذشت که مزرع را دستگیر کرده کشتند و همان جا بدار آویختند. او گوید نامبرده خبر دیگری هم بمن داد که فراموش کردم.

### فصل - ۶۷ شهادت کمیل

(۲) هنگامی که حجاج به امارت رسید عزیمت قتل کمیل بن زیاد نمود وی گریخت حجاج دستور داد مقرر طائفه نزع را که از بیت المال داشتند قطع نمودند.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۱۸

کمیل که از این قضیه اطلاع پیدا کرد با خود گفت من پیر سالخورده هستم و عمر من به پایان رسیده مناسب نیست برای دست پیدا نکردن بر من شهریه و مقرری خویشاوندان من قطع بشود بهمین مناسبت خود را به بارگاه حجاج و بشخص او معرفی کرد چون حجاج او را دید گفت می‌خواستم مأموری گسیل کنم و ترا دستگیر نمایم اینک که خود بقربانگاه آمدی. کمیل گفت: ای حجاج دندانهای خود را برای ریختن خون من تیز می‌کنی، بنای خانه خود را بدین جهت منهدم مساز سوگند بخدا از عمر من اندک مدتی که مانند آخرین غباری است که از اندکی تاب رسیدن به اوائل خود را ندارند بیش نمانده هر کار دلت می‌خواهد انجام بده زیرا وعده گاه خدا نزدیک و پس از قتل من حسابست و مولای من علی ع اطلاع داده که تو کشته منی. حجاج گفت اکنون حجت بر تو تمام است کمیل گفت در صورتی حجت بر من تمام خواهد شد که قاضی تو باشی با آنکه امر قضا بدست دیگری است حجاج گفت آری حجت بر او تمامست زیرا تو همقدم با آنها بودی که گردن عثمان را زدند. این پیش آمد نیز از اخباریست که سنیها از ثقات خود روایت کرده و خاصه نیز با آنها همکاری نموده و مضمون آن از جمله معجزات و بیناتست.

### فصل - ۶۸ شهادت قنبر

(۱) گویند روزی حجاج گفت دوست دارم مردی از یاران علی را بدست آورده خونسش را بریزم و بدین وسیله تقرب بخدا پیدا کنم.

گفتند در میان اصحاب علی ع هیچ یک باندازه قنبر بنده خاص او و بمصاحبت وی مفتخر نیامده.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۱۹

حجاج دستور داد تا او را حاضر ساختند چون حضور یافت پرسید، تو قنبری؟ گفت آری پرسید از قبیله همدانی؟ گفت آری پرسید مولا- و بنده علی بن ابی طالبی گفت خدا مولای من است و امیر المؤمنین علی ع ولی نعمت من است گفت از دین علی ع بیزاری بجو گفت هر گاه از دین او بیزاری جستم تو مرا به دینی بهتر از آن هدایت خواهی کرد.

حجاج گفت من اکنون عزیمت کشتن ترا دارم هر گونه قتلی که دوست میداری بگو تا ترا به همان طریق بکشم. قنبر گفت من این کار را بعهد خودت واگذاشتم پرسید برای چه گفت برای آنکه بهر طریقی که مرا بکشی بهمان طریق ترا خواهم کشت و آقای من امیر المؤمنین بمن اطلاع داده که (مثل گوسفند) ترا به ستم و ناحق می‌کشند حجاج دستور داد سر از بدنش جدا کردند.

و این پیش آمد نیز از اخبار غیبی علی ع است و از معجزات آن جناب و از جمله علوم پیمبران و رسولان بشمار میرود و در ردیف آثار گذشته است.

**فصل - ۶۹ پیش‌آهنگی خالد بن عرفطه**

(۱) سوید بن غفله گفت مردی حضور امیر المؤمنین ع شرفیاب شده عرضکرد از وادی القری گذشتم و دیدم خالد بن عرفطه در گذشته اینک برای آمرزش گناهان او برای وی استغفار کن.

علی ع فرمود از اینسخن دست بردار زیرا او نمرده و نخواهد مرد مگر هنگامی که پیش‌آهنگ لشکر گمراهی شود که پرچمدار آن، حبیب بن جماز باشد، مردی از پائین منبر عرضه داشت سوگند بخدا ترجمه الإرشاد، ص: ۳۲۰

من شیعه و دوست توام علی ع پرسید تو کیستی؟ گفت من حبیب بن جمازم.

علی ع فرمود ای پسر جماز از چنان پرچمی خودداری کن با اینکه میدانم آن را بدوش خواهی کشید و از باب الفیل وارد خواهی شد.

پس از آنکه علی و حسن علیهما السلام شربت شهادت نوشیدند و نوبت امامت به امام حسین ع رسید و پیش‌آمد کربلای او اتفاق افتاد ابن زیاد، عمر بن سعد را ریاست لشکر داد و خالد نامبرده را پیش‌آهنگ و حبیب را پرچمدار آن قرار داد او با همان پرچم از باب الفیل وارد مسجد کوفه شد و این قضیه از جمله اخباریست که دانشمندان و ناقلین آثار بصحت پذیرفته‌اند و در میان کوفیها مشهور و مخالفی ندارد و از معجزاتست.

**فصل - ۷۰ سؤال از موی سر و صورت**

(۱) ابو الحکم گوید از پیرمردان و دانشمندان خود شنیدم می‌گفتند علی ع در ذیل خطبه فرمود هنوز که دستتان از دامن من کوتاه نشده هر چه می‌خواهید از من بپرسید سوگند بخدا از عده مردمی که صد نفر آنها گمراه‌کننده دیگران و صد نفرشان هدایت‌کننده آنان باشند سؤال نکنید جز اینکه از خواننده و رهنمای آنها که تا فردای قیامت پایدارند اطلاع خواهم داد مردی همانوقت از جای برخاست پرسید بر سر و روی من چند تار موی روئیده؟ علی ع فرمود سوگند بخدا دوست من رسول خدا ص از پرسش تو بمن اطلاع

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۲۱

داد و اضافه کرد همانا بر هر تار موی سر تو فرشته موکل است که ترا لعنت می‌کند و بر هر تار موی ریش تو شیطانی موکل است که اسباب سرگردانی و بیچارگی ترا فراهم می‌سازند و همانا در منزل تو بزغاله‌ایست که فرزند رسول خدا ص را می‌کشد و نشانه این پیش‌آمد صحت و درستی سخن من است و هر گاه پاسخ پرسش تو دشوار نبود از حقیقت آن ترا باخبر می‌ساختم باز هم نشانه همانست که گفتم فرشته و شیطان ترا لعنت می‌کنند.

پسر او در آن روزگار خوردسال و تازه می‌توانست بنشیند و در هنگام پیش‌آمد کربلا او کشنده حسین و قضیه چنان بود که علی ع خیر داد.

**فصل - ۷۱ افسوس براء بن عازب**

(۱) اسماعیل بن زیاد گفته روزی علی ع به براء بن عازب فرمود ای براء، فرزند من بشهادت مفتخر می‌شود و تو زنده هستی و از او یاری نمی‌کنی.

چون پیش‌آمد کربلا اتفاق افتاد براء می‌گفت راستی گفته علی ع محقق شد، زیرا فرزندش شهید شد و من از او یاری نمودم آنگاه

از کار خود دریغ خورد.

این پیش آمد نیز از جمله خبرهای علی ع و نشانهای ولایت اوست.

### فصل - ۷۲ اشاره بقتلگاه حسین

(۲) جویریہ گفت هنگامی که در رکاب علی ع بعزیمت صفین حرکت می نمودیم بکربلا که رسیدیم علی

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۲۲

در طرفی از لشکرگاه خود رفته بطرف راست و چپ توجه کرده آهی کشید و فرمود سوگند بخدا اینجا جای خوابانیدن مرکبهاشان و محل ریختن خون و هلاکت آنهاست.

کسی پرسید اینجا کجاست؟ فرمود اینجا کربلاست یعنی همان محلی است که عده در اینجا کشته می شوند و بدون حساب وارد بهشت می گردند.

از آنجا گذشتند لیکن همراہیان غرض آن حضرت را متوجه نشدند تا هنگامی که پیش آمد ناگوار و شهادت حضرت ابا عبد اللہ ع اتفاق افتاد آنها که در آن روز حضور داشتند بر اثر وقوع این قضیه، منظور علی ع را فهمیده و پی بسخن او بردند.

این قضیه نیز از اخبار غیبی و معجزه ظاهره آن حضرت است و اخبار در این خصوص بسیار است چنانچه اگر بخواهیم همه آن را ذکر کنیم کتاب ما طولانی می شود.

### فصل - ۷۳ در خیبر

(۱) و از جمله نیروی فوق العاده علی ع که همه نقل کرده و دوست و دشمن در برابر حقیقت آن تسلیم اند پیش آمد کارزار خیبر است که علی ع درب خیبر را کند و روی زمین افکند با آنکه پنجاه نفر مرد می بایست آن را حمل کنند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۲۳

(۱) جابر گوید روز جنگ خیبر، پیغمبر رایت فتح را بدست علی ع داد و همان روز علی ع را برای کمک باسلام حضور خود دعوت کرد علی ع برای انجام فرموده با سرعت بطرف خیبر حرکت کرد و اصحاب او می گفتند با تائی حرکت کن لیکن او توجهی نکرده کنار در آمد از جا کند و بر روی زمین انداخت پس از این هفتاد نفر از ما کنار آن آمده شاید بتوانیم آن را بمحل خودش برگردانیم بزور توانستیم.

این عمل، ویژه علی ع و معجزه آن جناب بوده.

### فصل - ۷۴ ظهور چشمه خوشگوار

(۲) از آن جمله قضیه ذیل است که خبرش مشهور و عامه و خاصه روایت کرده و سراینندگان به نظم در آورده و بلیغان، شاهد خطبه‌های خود قرار داده و مردمان روشن فکر و دانشمند، نقل محافل خود ساخته و آن قضیه راهب و زمین کربلا و سنگی است که علی ع بدست خود کنده و شهرت این پیش آمد باندازه‌ایست که نیازمند بذکر اسانید آن نمی باشیم.

عده روایت کرده‌اند هنگامی که علی ع عازم صفین بود در راه یاران آن حضرت بشدت تشنه شدند و اتفاقا آبی در دسترس استفاده‌شان نبود بطرف راست و چپ برای بدست آوردن آب متوجه شدند لیکن بر خلاف انتظار اثری از آب نیافتند.

علی ع آنها را به بیراهه هدایت کرده اندک فاصله نشد دیر راهبی در میان بیابان نمودار گردید

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۲۴

لشکر بطرف آن رهسپار شدند چون نزدیک دیر رسیدند دستور داد راهب را صدا بزنند راهب سر از دیر بیرون آورد علی ع از او پرسید آیا در این نزدیکی آبی سراغ داری که لشکریان خود را سیراب سازند پاسخ داد فاصله میان من و آب بیشتر از دو فرسخ راه است و در این نزدیکی آب پیدا نمی‌شود و هر گاه باندازه آب یکماه برای من آب نیاورند از تشنگی هلاک می‌شوم.

علی ع فرمود گفتار راهب را شنیدید عرض کردند آری اینک اجازه میفرمائی بهمان طرفی که راهب نشانی داده رفته و آب حاضر کنیم و رفع تشنگی نمائیم علی ع فرمود احتیاجی باین عمل ندارید آنگاه مرکبش را بطرف قبله برگردانیده لشکر را به نزدیکی دیر هدایت کرد دستور داد آنجا را بکاوند عده به کندن آنجا پرداختند سنگ بزرگ رخسند ظاهر شد عرض کردند یا علی در اینجا سنگ بزرگی ظاهر شد که کلنگ بآن کارگر نمی‌شود.

فرمود این سنگ بر روی آب قرار گرفته اگر ممکن شود آن را برطرف نمایند دسترسی به آب پیدا خواهید کرد اینک در کندن آن بکوشید لشکر هجوم آورده شاید بکندن آن موفق شوند لیکن به هیچ وسیله نتوانستند آن سنگ را از جای حرکت بدهند هنگامی که علی ع توجه کرد لشکر از کندن آن سنگ بیچاره شده و به زحمت افتاده پا از رکاب خالی کرد و آستین مبارک بالا زد انگشتان را زیر سنگ برد حرکتی داده بدست خود آن را از جا کند و چند ذرع دور انداخت آب خوشگوار و صافی از آن ظاهر گردید لشکر از آن آب که تا آن وقت آبی بدان صافی و گوارائی ندیده آشامیدند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۲۵

(۱) علی ع بلشکریان خود فرمود اکنون از تشنگی نجات یافتید بار سفر به بندید و آماده پیکار شوید آنگاه خود حضرت امیر ع نزدیک آن سنگ آمده بدست خود آن را در محل اولش گذارده دستور داد اثر آن را با خاک محو سازند.

راهب در تمام این مدت متوجه بکارهای علی ع و لشکریان او بود و چون ماجرای سیرابی و نابودی اثر چشمه پایان رسید صدا زد ای مردم مرا از این دیر فرود آورید لشکر بهر حيله‌ای که بود نامبرده را پائین آوردند در برابر امیر المؤمنین علی ع ایستاده عرض کرد شما پیغمبر مرسل هستی؟ فرمود نه پرسید (پس تو که هستی) فرمود من وصی رسول خدا، محمد بن عبد الله خاتم پیمبران. راهب عرض کرد دست مبارکت را عنایت فرما تا عرض اسلام نمایم. علی ع دست گشود فرمود شهادت به وحدانیت خدا و نبوت رسول او بده او گفت گواهی میدهم خدائی جز خدای یکتای بی‌همتا نیست و شهادت میدهم محمد بنده و رسول اوست و گواهم که تو وصی رسول خدا و شایسته‌ترین مردم بامور مربوط بآن جنابی.

علی ع شرائط اسلام را باو گفت و از او پرسید چرا مسلمان شدی؟ با آنکه سالیان درازی در این دیر سکونت گرفته و بر خلاف آئین الهی رفتار کردی؟ راهب عرض کرد سبب اسلام من آن بود که این دیر را از آن جهت بنا کرده‌اند تا زیارت کسی که این سنگ را از جا بکند و چشمه را از زیر آن نمایان سازد مشرف شوند پارسایان پیش از من بهمین آرزو در این سکونت یافته لیکن هیچ یک ادراک چنین سعادت را نمودند و من از پس همه آنها باین سعادت و نیکبختی رسیدم و خدا این نعمت را بمن ارزانی داشت.

(۲) ما در یکی از کتب خود دیده و از علماء خود شنیده‌ایم که در این ناحیه چشمه‌ایست و بر فراز آن

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۲۶

سنگ گرانی قرار گرفته و کسی جز پیغمبر یا وصی او از محل آن باخبر نمیباشد و بنا بر این بایستی یکی از اولیاء خدا که از محل آن با اطلاع است بیاید و آن چشمه را بکاود و سنگ گران را از روی آن بر- دارد و از آب آن استفاده کند و چون دیدم ظهور این چشمه بکف باکفایت شما بانجام آمد دانستم آنچه را در انتظار بودم بحقیقت پیوسته و به آرزوی دیرین خود نائل آمدم و من از امروز بدست شما بشرف اسلام مشرف گردیدم و بحق تو و شایستگی ولایت تو ایمان آوردم.

امیر المؤمنین ع پس از شنیدن خاطرات نامبرده گریست چنانچه محاسن شریفش تر شد و خدا را سپاسگزاری کرد که از او خاطر



نکرده و نام او را در کتب خود به بزرگی یاد کرده.

آنگاه امیر المؤمنین ع بیاران خود فرمود بیائید و سخنان این تازه مسلمان را بشنوید مردم پس از شنیدن سخنان او حمد و ثنای زیادی بجا آورده و از خدا سپاسگزاری نمودند که نعمت معرفت علی ع را بآنها ارزانی داشته آنگاه لشکر و راهب از آنجا کوچ کردند و با شامیها مقابله نمودند و در آن پیکار راهب شهادت یافت علی ع بر او نماز خواند و او را دفن کرده و بسیار از برای او طلب مغفرت کرد و هر - گاه سخن او پیش آمد میکرد از او بعنوان مولای من یاد میفرمود.

از این خبر، معجزات چندی استفاده می شود یکی علم غیب دیگری نیرومندی فوق العاده‌ای که از دیگران امتیاز پیدا میکند علاوه بشارتی که در کتب آسمانی بوجود او داده شده چنانچه خدا هم اشاره کرده مثل ایشان در توریه و انجیل ذکر شده.

(۱) سید اسماعیل حمیری در قصیده بایه خود باین خبر چنین اشاره کرده.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۲۷

شبانہ بال لشکریان خود بسرزمین کربلا وارد شد و در آنجا که از ما سوای خدا قطع علاقه کرده بود سرزمین بی آب و گیاهی را به نظر آورد که ساکنان آن بغیر از وحشیان و مردی راهب دیگری نبود علی ع نزدیک دیر راهب رفته او را صدا زد راهب از بالای دیر مانند کرکسی که بر فراز کوه مراقب شکار است ظاهر شد. علی ع از او پرسید آیا در نزدیکی دیر تو آبی بدست می آید که رفع عطش نمائیم پاسخ داد دو فرسخ دورتر از این دیر، آب پیدا می شود و من خود با کمال فقر و احتیاج به آب زیست می - کنم. علی ع پس از این عنان اسب را بطرف ریگزاری توجه داده و زمین را کنده سنگ سفیدی نقره فام ظاهر شد.

علی ع فرمود آن سنگ را از جای برگیرید تا از آب زیر آن سنگ سیراب شوید و گرنه بدان آب دسترسی پیدا نخواهید کرد. لشکریان برای کندن آن گرد آمده لیکن هر چه بیشتر جدیت کردند کمتر به نتیجه رسیدند علی ع دست با کفایت خود را که هیچ گاه مغلوب نشده دراز کرد و آن سنگ را مانند گویی که جوان دلاور در هنگام بازی این طرف و آن طرف می افکند پرتاب کرد و آب خوشگواری که تا آن وقت مانند آن را نیاشامیده بودند بلشکریان خویش داد و چون همه سیراب شدند بار دیگر خود آمد و آن سنگ را در محل خود نصب کرد و از آنجا گذشت و اثری از آن باقی نماند.

(۱) ابن میمون نیز افزوده «۱»

(۱) اشعار ابن میمون در نسخه خطی و برخی دیگر نیامده آری در نسخه خطی بیت اعنی ابن فاطمه را در ذیل اشعار حمیری نقل کرده.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۲۸

ایمان راهب بعلی ع از بزرگترین معجزات و حاکی از موقعیت آن جنابست او در راه یاری علی ع شربت شهادت نوشید و در دنیا و آخرت سربلند شد علی ع یعنی فرزند فاطمه بنت اسد و وصی پیغمبر که هر کس هر چه در باره ستایش او بگوید دروغ نمیگوید. علی ع مردیست که از طرف پدر و مادر بسام فرزند نوح میرسد و نسبتی با حام فرزند دیگر او ندارد علی ع کسی بود که در پیکارها فرار نمیکرد و کسی او را در روز جنگ نمیدید مگر آنکه شمشیرش بخون یلان آلوده بود.

## فصل - ۷۵ پیکار با جنیان

(۱) از جمله معجزات او پیکار کردن با جنیان است که جبرئیل رسول خدا را از مکر آنان اطلاع داد خدای متعال ببرکت وجود علی ع پیغمبر و مسلمانان را از آسیب آنان محفوظ داشت.

ابن عباس گفته هنگامی که رسول خدا ص برای سرکوبی مردم بنی مصطلق عزیمت کرد و به بیراهه وارد شد و شبانه نزدیک به

بیابان پرنشیب و فرازی منزل فرمود آخر شب جبرئیل آمد خبر داد عده از جنی‌های کافر در این بیابان گرد آمده و در صدد آسیب آن جنابند و میخواهند مسلمانان را نابود بسازند.

رسول خدا ص علی ع را خوانده فرمود وارد این بیابان شو عده از جنیان که دشمنان خدایند سر راه بر تو خواهند گرفت و تو با نیروی الهی با آنان نبرد کن و با اسم اعظمی که آموخته شر آنها را از ترجمه الإرشاد، ص: ۳۲۹

خود دور بساز و صد نفر از افراد را با او همراه کرد و دستور داد همه جا با او باشید و از فرمانش تخلف ننمائید.

(۱) علی ع در آن بیابان رفته چون به بالای آن وادی رسید به‌راهیان خود دستور داد همان جا با کمال آرامی توقف نمایند و تا دستور ثانوی به انجام کاری نپردازند خود پیش رفت در لب وادی که رسید بخدا پناهنده شده و نام خدا را بر زبان جاری کرد آنگاه همراهیان خود را نزدیک خوانده بقدر یک تیر پرتاب کردن بآن جناب نزدیک شدند هنوز وارد وادی نشده چنان بادی وزید که نزدیک بود برو در افتند و قدم‌هایشان تاب ایستادگی نداشت و از ترس دشمن بجان آمده بودند علی ع در آن هنگام خود را معرفی کرد که من پسر ابو طالب پسر عبد المطلب و وصی و پسر عم پیغمبر اکرم ام‌کنون اگر می‌خواهید بجای خود برقرار باشید مسلمانان موجوداتی بشکل مردم سودان آفریقا دیده که با مشعل‌های آتشین در گوشه و کنار وادی ظاهر گردیدند امیر المؤمنین ع وارد وادی شده با فاصله دوری از لشکریان خود بقرآن خواندن مشغول بود و شمشیر را بطرف راست و چپ فرود می‌آورد و بهر کسی که شمشیر علی ع اصابت میکرد مانند دود سیاهی با‌آسمان بالا میرفت چون از پیکار با آنان آسوده خاطر شد تکبیر گفته از همان محلی که وارد وادی شده بیرون آمد و در کنار همراهیان آنقدر ماند تا بیابان از دود و بخار خالی گردید.

(۲) اصحاب پرسیدند چه دیدی ما که نزدیک بود از ترس زیاد، هلاک شویم و بر تو از خود بیشتر

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۳۰

خائف بودیم.

علی ع فرمود هنگامی که با آنان روبرو شدم اسماء الهی را با صدای بلند علیه آنان تلاوت کردم آنها از شنیدن آن اسمها بیچاره شدند و دانستم که خوف سراپای آنان را فرا گرفته منم از فرصت استفاده کرده بدون خوف بطرف آنها رهسپار شدم و اگر چنانچه بصورت خود باقی میماندند همه را اسیر کرده می‌آوردم و خدا شر آنها را از سر مسلمانان کوتاه کرد و از آنها عده‌ای که باقی مانده بزودی حضور رسول خدا ص خواهند آمد و عرض ایمان خواهند کرد.

علی ع با همراهیان حضور پیغمبر اکرم ص مراجعه کرده و پیش‌آمد را گزارش داد پیغمبر ص خوشحال شد و دعاء خیر برای او نمود و اضافه فرمود آنان که خدا آنها را بوسیله تو بیمناک ساخت پیش از ورود تو بحضور آمده و اسلام اختیار کردند و اسلامشان پذیرفته شد.

آنگاه پیغمبر با کمال راحتی و امن از آن وادی درگذشت.

این حدیث را عامه و خاصه روایت کرده و انکار ننموده لیکن معتزله نظر باینکه به آئین براهمه تمایلی دارند آن را صحیح نمیدانند و چون معرفتی به اخبار ندارند آن را انکار میکنند و مانند مردم زندیق بگفتار قرآن و خبرهای جنیان و ایمانشان بخدا و رسول و نقل گفته آنها را که:

إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ «۱» ما قرآن عجیبی شنیدیم که شنوندگانش را بطریق هدایت می‌خواند و ما هم بهمین مناسبت بدان ایمان آوردیم و ما بقی آنچه در این سوره آمده طعنه میزنند و حمل بر گفتار ناپسند می‌نمایند.

(۱) و هنگامی که ما اعتراض زنادقه را باطل کردیم و ثابت نمودیم که عقل وجود جن را تجویز می-

(۱) آیه ۱ و ۲ سوره جن

ترجمه الارشاد، ص: ۳۳۱

کند و مکلف بودن آنها را ممکن می‌شمرد علاوه بر آن قرآن هم که معجزه جاوید پیغمبر است به ثبوت آن گواهی داده اعتراض معتزله که خبر مزبور را مورد انکار قرار داده‌اند بلا شک باطل است زیرا مضمون چنین خبری از نظر عقل، محال نمیباشد و از آنجا که خبر مذکور بدو طریق مختلف نقل شده و سنی و شیعه که دو فرقه متباین‌اند آن را نقل کرده‌اند دلیل بر صحت آنست و اعتراض معتزله و مجبره که با نظر انصاف باین گونه اخبار توجهی نمی‌نمایند مضر بگفته ما نبوده که عمل را طبق آن واجب میدانیم چنانچه انکار ملاحظه و زنادقه و یهود و نصاری و مجوس و صابئها که معجزات پیغمبر را از قبیل شق القمر و ناله درخت و تسبیح سنگریزه در کف دست آن حضرت و شکایت شتر و سخن گفتن پاچه گوسفند و آمدن درخت و خارج شدن آب از انگشتان آن حضرت در وضوخانه و سیر کردن عده‌ای را با غذای اندک مضر بصحت مذکورات و صدق راویان و ثبوت دلیل برای حقیقت آنها نمیدانند بلکه شبهه‌ای که نامبردگان در ثبوت معجزات مزبوره نموده هر چند ضعیف است اقوای از شبهه منکران معجزه امیر المؤمنین ع نیست و براهین اینسخن نظر باینکه برای بینایان روشن است ما از شرح وجوه آن بی‌نیازیم.

و هنگامی که ثابت کردیم امیر المؤمنین از میان همه افراد برگزیده شده و از جهت صفت و علم برجسته است باید یقین کنیم که در خصوص امامت و سابقه و شایستگی ریاست مقدم بر دیگرانست و ما این معنی را از آیه که در باره طالوت در قرآن اشاره کرده ثابت می‌کنیم: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ

ترجمه الارشاد، ص: ۳۳۲

عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱) پیمبرشان به آنان گفت خدای متعال طالوت را به پادشاهی در میان شما برقرار داشته گفتند از کجا که او باید بر ما پادشاهی کند با آنکه ما سزاوارتر به سلطنتیم زیرا او مردی تهی دست است پاسخ داد خدا او را باین معنی انتخاب کرده و نیروی بدنی و دانش باو داده و او پادشاهی بهر کسی که بخواهد عنایت میفرماید و گشایش رحمت او زیاد و بهمه چیز داناست.

(۱) خدای متعال در این آیه شریفه دلیل تقدم طالوت را بر سائر افراد آن عصر مساوی با دلیل تقدم علی ع بر مردم زمان خود قرار داده یعنی او را برگزیده و نیروی بدنی و علم باو کرامت کرده و این معنی را بمعجزه آشکار که برای حضرت امیر معین فرموده برای او نیز مقرر داشته و تأکید کرده چنانچه می‌فرماید: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲) پیمبر آنان گفت نشانه سلطنت او آنست که تابوتی که سکینه پروردگار در آنست و بقیه‌ای که از کسان موسی و هرون مانده در آن یافت می‌شود و آن را ملائکه حمل می‌کنند برای شما خواهد آورد و همانا در این کار نشانه برای شماست اگر ایمان به خدا آورده‌اید.

و بالاخره همان خرق عادت را که برای علی ع اثبات کردیم و گفتیم آن حضرت عالم به غیب بود با تابوت مساوی و امر محقق است.

(۲) باری پیوسته ناصبهای جاهل و دشمنان را میدیدم که از وجود چنین خبری تعجب کرده و می‌-

(۱) آیه ۲۴۸ سوره بقره

(۲) آیه ۲۴۹ سوره بقره

ترجمه الارشاد، ص: ۳۳۳

گفتند چگونه علی با جنیها برابر شده و شر آنها را از پیغمبر و یارانش دور کرده و باین خبر می‌خندند و آن را از خرافات دانسته و اخبار معجزات دیگر آن جناب را از موضوعات شیعه میدانند و می‌گویند این اخبار را برای آن جعل کرده که هزینه زندگی خود را اداره نمایند و یا تعصب شدید آنها را برای این کار واداشته.

و معلوم است این گونه نظریات همان عقائد زنادقه و دشمنانست که آیات قرآن را در باره جن و اسلامشان انکار می‌کنند و قصه مزبور را که جنیان بشکل سودانیها درآمده قبول ندارند و معجزات پیغمبر را صحیح نمیدانند و از تمام آنها تعجب کرده و هنگامی که مخبری آنها را نقل نماید بگفته او می‌خندند و صحت آنها را تصدیق نمی‌کنند و تا جایی که می‌توانند از اسلام نکوهش می‌نمایند و بمسلمانان بد می‌گویند و آنان را احمق میدانند و یاوران اسلام را بی‌خرد و مردمی درمانده و نادان و یاوه‌سرا می‌شمارند.

اکنون باید دشمنان علی ع بدانند بر اثر عداوت با آن حضرت چه جنایاتی بدین مبین اسلام وارد آوردند و برای خاموشی خورشید معجزات و فضائل علی ع از مردم زندیق پیروی کردند و راه ضلالت را پیمودند.

### فصل - ۷۶ رد شمس

(۱) از معجزاتی که ذات اقدس حضرت باری تعالی بدست علی ع ظاهر کرد رد شمس است که همه علما

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۳۴

و مورخان و سرایندگان به نظم و نثر انتشار داده و این پیش آمد دو مرتبه برای علی ع اتفاق افتاد یکی در زمان پیغمبر و دیگری پس از او رد شمس در وهله اول بطوری که اسماء و ام سلمه و جابر انصاری و ابو سعید خدری و عده دیگر روایت کرده‌اند چنین است که پیغمبر اکرم ص در منزل خود بود و علی ع هم حضور داشت همان دم جبرئیل آمده وحی الهی آورد رسول خدا سر مبارک خود را روی پای علی ع گذارد و سر برداشت تا هنگامی که آفتاب غروب نمود علی ع که نماز عصر را بجا نیاورده بود بی‌اندازه پریشان شد، زیرا نمیتوانست سر پیغمبر را از روی زانوی خود بردارد و نمی‌توانست نماز را بطور معمول بجا آورد چاره نداشت جز اینکه همچنان که نشسته است با اشاره رکوع و سجود را بعمل آورد.

پیغمبر پس از آنکه از آن حالت بخود آمد به علی ع فرمود نماز عصرت قضا شد.

عرضکرد چاره جز این نداشتم زیرا حالت وحیی که برای شما پیش آمد کرده بود مرا از انجام وظیفه بازداشت.

رسول خدا ص فرمود اینک از خدا بخواه تا خورشید را بجای اول برگرداند تا نمازت را بوقت خودش بجا آوری زیرا خدا دعای ترا مستجاب می‌کند برای اینکه از خدا و رسول او اطاعت کردی.

علی ع حسب الامر از خدا چنان درخواستی کرد دعای او مستجاب شد و خورشید بمحلی آمد که میتوان نماز عصر را خواند علی ع نماز عصر را در وقت خود بجا آورد آنگاه خورشید غروب نمود.

اسما گوید سوگند بخدا هنگامی که خواست غروب کند صدائی اره مانند که بر چوب کشیده

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۳۵

می‌شود از آن بگوش ما رسید.

(۱) مرتبه دوم که پس از رحلت پیغمبر برای آن حضرت رد شمس اتفاق افتاد این بود وقتی که در بابل تشریف داشت و می‌خواست از فرات عبور کند عده بسیاری از یارانش به عبور دادن مرکبها و توشه‌ها از آب فرات اشتغال داشتند آن حضرت با گروهی از اصحاب نماز عصر را خواند و مردم هنوز از کار عبور از فرات فارغ نشده بودند که خورشید غروب کرد در نتیجه نماز عصر عده بسیاری قضا شد و از نماز جماعت با آن حضرت محروم ماندند و در این خصوص با آن جناب بگفتگو پرداختند. علی ع

که اصحاب خود را این گونه نگران دید از خدای متعال درخواست کرد تا خورشید را بمحل اول خود برگرداند تا همه اصحاب بتوانند نمازشان را در وقت خود بخوانند خدای متعال دعای او را اجابت کرد و در افق وقت عصر ظاهر شد و چون مردم از سلام نماز فارغ شدند خورشید غروب کرد و صدای عجیب هولناکی بگوش رسید که مردم ترسیدند و به تسبیح و تهلیل و استغفار پرداختند و از خدا سپاسگزاری نمودند که چنین نعمتی به آنها ارزانی داشت.

اینخبر در عالم منتشر شد و همه جا نقل مجالس بود.

سید حمیری در این باره چنین سروده.

چون نماز عصر او قضا شد و آفتاب غروب کرد دوباره بحال اول برگشت و نور او هنگام عصر را نمودار ساخت و سپس چون ستاره که سقوط کند غروب نمود و بار دیگر در بابل نیز همین قضیه اتفاق افتاد با اینکه چنین پیش آمدی برای هیچ گوینده فصیحی پیش نیامده مگر برای یوشع بن نون و

ترجمه الارشاد، ص: ۳۳۶

پس از آن برای علی ع و آری رد شمس از امر عجیبی حکایت می کند.

### فصل - ۷۷ گفتگوی ماهیان

(۱) از جمله خوارق عادات آن حضرت گفتگوی ماهیان فراتست که کوفیها و دیگران نقل کرده و شهرتی بسزا دارد. و حکایت آنست که هنگامی آب فرات طغیان کرد و باندازه زیاد شد که نزدیک بود خانهای کوفه بر اثر طغیان آب، منهدم شود از این بلا به علی ع پناهنده شدند علی ع بر استر رسول خدا ص سوار شده و مردم در رکاب او آمدند چون بکنار نهر فرات رسید از مرکب بزیر آمده وضو گرفته در گوشه که مردم او را میدیدند مشغول نماز شد و دعاهائی که بیشتر مردم می شنیدند قرائت فرمود سپس بطرف فرات متوجه شده چوبی که در دست داشت بر آب زده فرمود بخواست خدا کم شو، آب چنان فرورفت که ماهیان کف دریا دیده شدند بسیاری از آنها بحضرت علی ع بعنوان امیر المؤمنین سلام کردند و عده از آنها از قبیل جری، مارماهی، زمار سخنی نگفتند مردم متعجب شدند که چرا بعضی سخن گفتند و برخی ساکت ماندند فرمود خدای متعال ماهیان حلال گوشت را بسلام بر من امر کرد و ماهیان حرام گوشت را از گفتگوی با من ممانعت فرمود و این خبر مشهوریست و در شهرت پایه گفتگوی گرگ با پیغمبر و تسبیح سنگ ریزه در کف دست آن حضرت و ناله درخت بآن جناب و سیر کردن عده بسیاری را با غذای اندک می باشد و کسی که

ترجمه الارشاد، ص: ۳۳۷

بخواهد بچنین معجزه اعتراض کرده و طعنه بزند مساوی با آنست که معجزات پیغمبر را قبول ننموده و اعتراض نماید.

### فصل - ۷۸ گفتگوی ازدها

(۱) این معجزه نیز مانند سخن گفتن ماهیان و کم شدن آب فرات در درجه اهمیت است و اصل حکایت اینست که امیر المؤمنین ع روزی بر فراز منبر کوفه مشغول نشر احکام و اخلاق بود ناگهان ازدهائی (مار بزرگی) از پله های منبر بالا رفت تا خود را به آن حضرت نزدیک کرد مردم بوحشت افتاده و خواستند او را از مولی علی ع دور کنند حضرت آنها را امر به آرامش فرمود ازدها خود را به پله رسانید که علی ع آنجا ایستاده و به پند و اندرز مردم مشغول بود حضرت خود را منحنی کرد تا بجائی که دهان آن حیوان نزدیک گوش علی ع رسید از این پیش آمد سکوتی در مسجد حکمفرما شده و همه متحیر که سرانجام کار بکجا خواهد کشید در آن وقت آن حیوان صدائی برآورد که بسیاری از حاضران شنیدند و از محل خود دور شد علی ع لبهای خود را حرکت میداد و مار

بسرخنان آن جناب که دیگران نمی‌شنیدند گوش میداد چون بیانات علی ع پایان رسید مار بسرعت از جای حرکت کرد و زمین او را بخود فروبرد.

علی ع پس از رفتن آن حیوان باز شروع بخطبه خواندن کرد و خطبه را پایان آورد چون از خطبه خواندن آسوده خاطر شد و از منبر بزیر آمد گرد او جمع شدند از ازدها و پیش آمد عجیب او سؤال کردند حضرت فرمود این مار چنان نبود که شما پنداشتید بلکه او یکی از قاضیان جن بود مسأله

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۳۸

مشکلی برای او پیش آمد کرد و از حل آن عاجز ماند نزد من آمد و آن مسأله را بعرض رسانیده تا پاسخ آن را بشنود منم جواب صحیحش را بیان کردم دعاء خیر کرد و رفت.

### فصل - ۷۹ کسانی که منکر جن اند

(۱) گاهی مردم نادان قبول نمی‌کنند که ممکن است جن بصورت حیوان غیر گویا درآید با آنکه قبل از بعثت و بعد از بعثت چنین اتفاقی بوقوع پیوسته و اخبار مسلمانان هم از وجود آن اطلاع داده و درآمدن جن بصورت مار ابعث از آن نیست که همه اهل قبله متفقا اطلاع داده‌اند که شیطان در دار الندوه (محللی بود که قریش علیه رسول الله اجتماع می‌کردند) بصورت پیرمردی نجدی درآمد و با آنها علیه رسول الله همفکری کرد و نیز در روز بدر بصورت سراقه بن جعشم مدلجی درآمد و با مشرکان همکاری می‌نمود چنانچه خدا می‌فرماید او گفت: لا- غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ «۱» امروز از آن مردم کسی بر شما پیروز نمی‌شود و من پناه دهنده شمایم.

و می‌فرماید فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفُتَاتِ نَكَّصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ «۲» پس بمجردی که آن دو فوج نمودار شدند از همکاری با آنان منصرف شد و گفت من از شما بیزارم زیرا چیزهائی را می‌بینم که شما از آنها بی‌خبرید و من از خدا می‌ترسم و او سخت عذاب می‌کند و بالاخره کسی که به آیات مزبور که شیطان را بصورت شخص معینی مجسم یاد می‌کند طعنه بزند و نه پذیرد از ملحدان و کافرانی که با ملت اسلام مخالف‌اند پیروی کرده و معجزات پیغمبر را

(۱) آیه ۵۰ سوره انفال

(۲) آیه ۵۰ سوره انفال

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۳۹

نیز قبول ندارند و مانند براهمه و مردم زندیق معجزات پیغمبران را انکار کرده با آنکه بلاشک نبوت پیغمبر باید بکمک معجزه به ثبوت برسد.

### فصل - ۸۰ کورشدن عیزار

(۱) علی ع مردی را بنام عیزار، متهم کرد که خبرهای سری او را بمعاوویه اطلاع میدهد نامبرده شدیداً انکار کرد علی ع فرمود سوگند یاد می‌کنی که چنین عملی از تو سر نزده؟! گفت آری و همان جا سوگند یاد کرد که از شما بمعاوویه خبری نداده‌ام علی ع فرمود اگر دروغ بگوئی خدای متعال چشمهای ترا کور خواهد کرد وی پذیرفت و خیال نمی‌کرد بزودی بسزای عمل خود خواهد رسید و از حضور علی ع خارج شد هفته نگذشت بسرنوشت خود مبتلا شد و دستهای او را در حالتی که از نعمت چشم محروم شده

بود گرفته از خانه خود بیرون می‌آمد.

با علی هر که دشمنی ورزد کور دنیا و آخرت گردد

### فصل - ۸۱ پیس شدن انس

(۲) روزی علی ع برای احقاق حق خود فرموده پیغمبر ص را

«من كنت مولاه فعلى مولاه»

هر آنکس که باشم منش یار و دوست پسر عم من یار و مولای اوست شاهد مقال آورد و دوازده نفر از انصار فرموده او را تصدیق کردند که پیغمبر ص چنین سخنی در

ترجمه الارشاد، ص: ۳۴۰

باره شما فرمود انس بن مالک هم که در روز غدیر حضور داشته و اتفاقاً آن روز هم در میان این عده انصار بود صحت فرموده علی را گواهی نمود علی ع باو متوجه شده فرمود ای انس تو چرا شهادت ندادی و گفته مرا تصدیق نکردی با اینکه تو هم مانند دیگران فرموده پیغمبر را استماع کرده بودی عرضکرد یا علی من اکنون پیر شده‌ام و از چنین سخنی که می‌گوئی و از من گواهی می‌طلبی خاطر کرده‌ام.

علی ع از سخن آن پیر شریر متأثر شده او را نفرین کرد پروردگارا اگر این بیچاره دروغ می‌گوید ویرا به پیسی مبتلا کن که هیچ گاه عمامه آن را مستور نکند (پروردگارا ما را به نفرین علی و اولاد علی علیهم السلام گرفتار مفرما) طلحه گفته خدا گواهیست پس از این، میان دو چشم او را دیدم که لکه پیسی فراگرفته بود.

### فصل - ۸۲ کور شدن زید بن ارقم

(۱) زید بن ارقم گوید روزی علی ع در مسجد مردم را بگواهی می‌خواست که آیا مردی از شما در هنگامی که پیغمبر فرمود

من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

حضور داشته بیاید بر صحت آن گواهی دهد دوازده نفر از کسانی که پیکار بدر را دریافته بودند بگواهی برخاستند شش نفر از طرف راست و شش نفر از طرف چپ و منهم که از جمله شنوندگان بودم کتمان شهادت کردم همان جا کور شده و از نعمت چشم محروم گردیدم.

راوی گوید نامبرده از این پیش آمد پشیمان بود و پیوسته از خدا طلب مغفرت می‌کرد.

ترجمه الارشاد، ص: ۳۴۱

### فصل - ۸۳ دیوانه شدن مرد عبسی

(۱) عده روایت کرده‌اند روزی علی ع بر فراز منبر می‌فرمود من بنده خدا و برادر رسول او و وارث آن جناب و همسر سیده زنه‌های بهشت و سید اوصیا و آخرین وصی پیمبرانم هیچ کسی بجز از من نمی‌تواند چنین ادعائی بنماید و اگر کسی دم از این ادعا زند خدا او را به بیچارگی گرفتار می‌کند.

مردی از مردم عبس که در آنجا حضور داشت گفت چگونه کسی نمی‌تواند سخنانی که تو گفتی به زبان بیاورد و سخنان علی ع را بطور تمسخر تکرار کرد هنوز از جای خود حرکت نکرده دیوانه شده به بیماری صرع مبتلا گردید چنانچه مردم پاهای او را گرفته از مسجد خارج کردند.

راویان گویند ما از کسان او پرسیدیم آیا پیش از این سابقه جنون و صرع داشته گفتند نه! شیخ مفید قدس سره گفته اخبار در خصوص معجزات و خوارق عادات علی ع بسیارند و ما هر گاه بخواهیم همه آنها را ذکر کنیم کلام ما طولانی شده و از حوصله این کتاب خارج است و بهمین مقدار که ذکر کردیم اکتفا می‌نمائیم و از خدا توفیق خواسته و آرزومندیم ما را براه راست هدایت فرماید.

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۴۲

### باب چهارم فرزندان علی و عددشان

(۱) یادگارهای علی ع از دختر و پسر بیست و هفت نفرند که ذیلاً نامبرده می‌شوند ۱ حسن ۲ حسین ۳ زینب کبری ۴ زینب صغری که کنیه‌اش ام کلثوم است این چهار بزرگوار مادرشان فاطمه زهرا دختر گرامی حضرت رسول اکرم ص است ۵ محمد که کنیه‌اش ابو القاسم و مادرش خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه است ۶ و ۷ عمر و رقیه که توامان متولد شده و مادرشان ام حبیب دختر ربیعیه بوده ۸ عباس (شاه جانبازان و یاور لب تشنگان) ۹ جعفر ۱۰ عثمان ۱۱ عبد الله که همه‌شان در واقعه کربلا حضور داشته و شربت شهادت نوشیده و مادرشان ام البنین دختر حزام بن خالد بوده ۱۲ محمد اصغر که کنیه‌اش ابو بکر بوده ۱۳ عبید الله هر دو در کربلا شهید شده و مادرشان لیلی دختر مسعود دارمی است ۱۴ یحیی مادرش اسما دختر عمیس خثعمیه است ۱۵ ام الحسن ۱۶ رمله مادرشان ام سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی ۱۷ نفیسه ۱۸ زینب صغری ۱۹ رقیه صغری ۲۰ ام هانی ۲۱ ام الکرام ۲۲ جمانه کنیه‌اش ام جعفر ۲۳ امامه ۲۴ ام سلمه ۲۵ میمونه ۲۶ خدیجه ۲۷ فاطمه و این عده از مادرهای دیگرند.

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۴۳

(۱) شیعه می‌گویند فاطمه زهرا پس از رحلت پدر بزرگوارش فرزند پسری داشت که او را در هنگام حاملگی، رسول خدا ص محسن نامیده بود بنا بر این فرزندان امیر المؤمنین علی ع بیست و هشت نفراند سلام الله علیهم اجمعین. تا بدینجا ترجمه مجلد اول ترجمه ارشاد مفید در روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الاولی سال هزار و سیصد و هشتاد و دو در جوار روضه رضیه رضویه علی صاحبها آلاف الثناء و التحیه پایان یافت و انا الحقیر محمد باقر ساعدی خراسانی.

ترجمه الإرشاد، ص: ۳۴۶

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.



مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

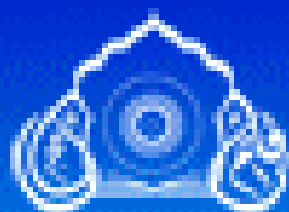
شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰ IR  
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

